علل الشرایع

صدوق
علیه الرحمه

یا

فلسفه احکام اسلام

کتابفروشی مصطفوی
تهران - تلفن ۵۳۵۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه علل الشرایع شیخ صدوق

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

بوذرجمهری مصطفوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه علل الشرایع صدوق علیه الرحمه

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی : علل الشرایع و الاحکام. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه علل الشرایع صدوق علیه الرحمه/ بقلم هدایت الله مسترحمی.

مشخصات نشر : [تهران]: کتابفروشی بوذرجمهری(مصطفوی)□ [?۱۳۴].

مشخصات ظاهری : [ح]□ [۳۱۲] ص.: مصور.

شابک : ۱۵۰ ریال

یادداشت : کتاب حاضر توسط مترجمان و ناشران مختلف در سالهای متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : مسترحمی، هدایت الله، ۱۳۱۱-، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹/الف۲ع۸۰۴۱ ۱۳۴۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۵۱۳۸۱

[مقدمه مترجم در باره مؤلف]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ذی الجود و الاکرام، الهادی إلی شریعه الاسلام، و صلواته علی خیرته من جمیع الانام، أعنی سیّدنا وجیبنا محمّدا علیه الصلوه و السلام، و أهل بیته المطهّره من الآثام، و سلام اللّه علی أوّل السابقین ایمانا و اسلاما فی الانام، و أحسن المصدقین إقرارا و إذعانا بالاحکام، ألذی کان سبقه علی الدّخول فی الاسلام، و کونه بعد الرسول حجّه علی الانام، أعنی أمیر المؤمنین

على بن ابى طالب عليه السّلام، ذى الفضائل و المناقب و المقام، و مقت اللّه على الظالمين لآل محمّد عليهم السّلام من الآن إلى يوم القيام،

و بعد بر اهل بينش و دانش بسى واضح و روشن است كه پس از نعمت خلقت نعمتى و موهبتى از عقل بالاتر نميباشد «كما قال امير المؤمنين عليه السّلام: ما قسّم اللّه بين عباده شيئا أفضل من العقل» «۱» و سپس بحكم عقل نعمتى از علم بالاتر نميباشد، زيرا از متون تواريخ و سير در كليّه قرون ماضيه و در تمام أعصار و أزمان سابقه بطبقات بعد إعلام ميدارد

که در هرعصری و قرنی دارندگان علم از هرقسمت و صنفی در رأس هرملت و قومی قرار گرفته اند و سایرین طوعا و کرها در مقابل آنها تسلیم و متواضع و فرمانبر بوده اند؟.

چرا چنین نباشد! نعمتی که خالق را بمخلوق معرفی میکند و میشناساند.

و مخلوق را بخالق آشنا مینماید، و ارتباط بینهما را محکم میگرداند، و متضمن ترقیات بشر و نائل کننده مقامات عالیه آنها است.

---

(۱) تقسیم نفرموده خداوند بین بندگانش چیزیرا که همانند و بهتر باشد از عقل.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، المقدمه، ص: ۴

و بطور کلی دانشمندان در هرعصر و زمانی محترمترین أفراد آنقرن بوده اند، و ألبته واضحست که ثمرات علوم بر دو نوع است، قسمی تأمین کننده مقامات دنیوی است، و قسمی تأمین کننده درجات اخرویست، و نظر به ثمرات هرقسمی با مقایسه می فهمیم قسمیکه متضمن درجات و مقامات اخرویست از قسمت مقابل خود بأعلا درجات بهتر و عالیتر است بلکه میتوان گفت که طرف نسبت هم نیست با اینکه فرموده اند: ألمعاش ثم المعاد «۱»، و هم فرموده اند: ألعلم علمان علم الابدان و علم الادیان «۲»، زیرا این هردو قسمت از مقدمات آن علم است و تقریبا لازم و ملزوم یکدیگرند، و لیکن مقصود اصلی همان علمی است که صاحبش را بنعمتهای أبدی و حیات جاویدانی میکشاند، لذا فرمایش علت غائی موجودات و مخاطب بخطاب:

لولاک لما خلقت الافلاک «۳» در موضوع أفضلیت این أفراد بر سایرین فرموده:

فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدنی رجل من امتی «۴» و فرمایش وصی بلا فصل و خلیفه عظیم الشأنش مولانا الاعظم که در دیوان منسوب بآنحضرت است:

فقم بعلم و لا تبغی له بذلافالناس موتی و أهل العلم أحیاء «۵»

و غلما وارث أنبياء، و حافظ شـرع أنور بوده انـد، و هادی طریق، و منجی غریق، ورادع شـیاطین، و ایقاظ نائمین، و باطل کننـده بدع مبدعین، و براه

---

(۱) اول فکر تأمین معاش و لوازم و ما یحتاج زندگی کن و سپس فکر معاد و قیامت

(۲) علم بر دو قسم است: اول علم طب و بهداشت و عوارض بدن شناسی، دوم: علم دین و دانستن مسائل حلال و حرام.

(۳) ای پیغمبر خاتم اگر برای خاطر تو و مقامت در پیشگاه من نبود هیچگاه خلق نمیکردم افلاک را.

(۴) فضیلت و برتری عالم بر عابد همانند فضیلت منست بر پست ترین مرد امتم

(۵) کوشـش کن در تحصـیل علم و نظر نکن و گمـان مبر که برای علم عوضـی هست که بتوانـد در فضـیلت جـای آنرا بگیرد همانا مردم مرده اند (اگرچه بصورت ظاهر زنده هستند) و أهل علم زنده اند (گرچه بظاهر از دنیا رفته اند).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، المقدمه، ص: ۵

آورنـده ضـالین میباشـند، که از جمله ایشان: عالم جلیل، و خبر نبیل، رئیس المحـدثین محیی رسوم الهـدایه بتحقیقاته، و ممیت آثار الضـلاله بترویجاته، جناب: أبو جعفر محمّـد بن علی بن حسـین بن موسـی بن بابویه قمیّ مشـهور بشـیخ صدوق رحمه اللّه علیه، که إجمالی از مجاری احوال این مرد بزرگ ذیلا درج و یادآوری میشود.

میلاد شـریفش در حـدود سـنه: سـیصد و پنج یا سـیصد و یازده هجری قمری در حرم مبارک ائمه طاهرین علیهم السّـلام أعنی شهر عظیم البرکه قم بوده.

و از خاندان علم بوده زیرا پدر بزرگوارش: علی بن الحسین، است که مقام علمی او لازم بشرح و بیان نمیباشد، و از زمره علماء أعلام و مروّج مذهب جعفری و مقبول القول

نزد جمیع علما است، و این مطلب أظهر من الشمس و أبین من الامس است.

و از مدائح افتخاریه شیخ صدوق همین بس که از برکات دعای حضرت ولیّ عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف این شکوفه شجره علم و برادر بزرگوارش (حسین) متولد شدند در موقع اخبار بجمله: سترزق ولدین ذکرین خیّرین، بشارت فرمودند، و خیر از این بالاتر که بنا بفرموده بعضی در حدود سیصد جلد کتاب تألیف و تصنیف نموده که بعضی از آثارات و نتیجه زحمات معظم له من زمانه إلی یوم القیامه باقی است، و در هرعصری طبقات مختلف بهره مند میشوند، که طبقه ای از نقل أحادیث و جمعی از إستماع مواعظ و روایات از ناقلین، و بعضی از جهت ترجمه بعضی از کتب ایشان بمنظور آنکه نفعش أعم باشد مانند ترجمه: من لا یحضره الفقیه، و إعتقادات و عیون أخبار الرضا علیه السّلام، و خصال، و کمال الدین، و توحید، و بعضی از کتب دیگر

و از جمله این ترجمه حاضر که: تجدیدا لآثاره و تشکرا من زحماته و نصرا لدین اللّه و طلبا لمرضات اللّه و إحسانا لعباد اللّه و هدیه للمؤمنین و تبصره للناظرین و ایقاظا للقارئین بقلم فرزند عزیزم دانشمند خبیر آقای سید هدایه الله مسترحمی از جهت آنکه چون برادران دینی و أخلّاء روحانی از همکیشان مذهب جعفری و پارسی زبانان که بهره از عربیت ندارند و محروم از استفاده چنین کتاب شریفی میبودند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، المقدمه، ص: ۶

که بتوفیقات ربّانی و بتأییدات سبحانی و أنجاما لوظیفته و تسهیلا للعوام و سببا لغفرانه ترجمه بزبان پارسی نمودند، جزاه اللّه خیر الجزاء و شکر اللّه سعیه و

زاد اللّه توفيقه و عزره اللّه فى الدارين إنشاء اللّه.

اميد است از فيّاض على الاطلاق كه برادران دينى را متوجه فرموده.

و لفظ صدوق كه لقب آن بزرگوار است شبيه ميباشد بحرف سين بين حروفات زيرا سين (بحساب أبجد) تعداد دو حرف آخرش (ى- ن) مطابقست با حرف (س) اولش و هيچيك از حروفات (بيست و نه گانه عربى) متضمّن اين خصوصيت نميباشد، و ايضا: لفظ صدوق حرف آخرش (ق) با حروف (ص- د- و) اولش تعدّدا موافقت نموده، و تلويحا ميفهماند كه در عصر خود ممتاز از همكنان بوده، كما اينكه تصريحا بعضى از بزرگان علم در طىّ كتب خود متذكر و مرقوم فرموده اند كه:

در عصر خود بين قميّين مانند او در حفظ و كثرت علم و اطلاع ديده نشده.

وفاتش در سنه ٣٨١ هجرى قمرى كه طبق حروف هجى لفظ «شفا» ميشود و مدفن شريفش بين حضرت عبد العظيم (رض) و طهران كالشمس فى رابعه النهار باقبه عاليه و محل زيارت عالى و دانى ميباشد، و از جمله كرامات ايشان كه در بسيارى از كتب ثبت است مانند: روضات الجنات و قصص العلماء و فوائد الرضويه و تحفه الاحباب و منتخب التواريخ، كه در زمان فتحعلى شاه قاجار در حدود سنه ١٢٣٨ قمرى در اثر باران سخت و جمع شدن آب بسيار اطراف آنمرقد شريف شكافى در قبر واقع شد و هنگام تعمير برخوردند بسردابه و مشاهده نمودند بدن مباركش را كه صحيح و سالم است حتى رنگ حنا و خضاب در محاسن و كف پايش هويدا بود لكن كفن پوسيده شده بود و «نسج العنكبوت على عورته بأمر رب الملكوت» نظير بدن مبارك زيد بن

امام زین العابدین علیه السّلام که پس از آنکه بدن مقدس آنشهید را از قبر بیرون آوردند و عریانا مصلوبش نمودند عنکبوتی بأطراف عورتش نسج نمود.

و از مجموع مجاری أحوال شیخ صدوق علیه الرحمه من سبب ولادته إلی آخر عمره الشریف و إلی زماننا هذا أنهار خیر و برکت حیّا و میّتا بسلسله جلیله اثنا عشریه

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، المقدمه، ص: ۷

جاری و بهره مند بوده و هستند، و از کلمه: خیر، که صریح فرمایش حضرت ولیّ عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف میباشد ظاهر و بارز است، و در اینموقع متذکر این مقال شدم که:

آنان که خاکرا بنظر کیمیا کنندآیا شود که گوشه چشمی بما کنند و از أساتید عظام و دانشمندان فخام امید است که بنظر مودّت و محبت بنگرند و از اشتباهات و سهویات این حقیر غمض عین فرموده و بقلم مبارکشان اصلاح فرمایند و در موقع تقرّب بخداوند از دعا فراموش نفرمایند.

۹ ذو القعده الحرام ۱۳۹۸

الاحقر حاج سید محمد رضا مسترحمی جرقویه ای

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲

[مقدمه مترجم در باره ترجمه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان الحمد للّه الّذی فطر الخلائق بقدرته، و وهبهم العلم بوجوب وجوده و وحدانیته، و علمهم الحکمه و الاسباب للاغراض (تکامل) و فاعل الافعال للاغراض، فأوضح بذلک الشّریعه و الدّین و الحجّه، لئلا یکون للناس بعد الرسل علی اللّه الحجه، و الصلاه، و السلام علی اول المعلول، و صاحب الخلق المجبول، و قائد الخیر و البرکه، و منقذ العباد من الهلکه، أول النبیین میثاقا، و آخرهم مبعثا، الذی اسمه فی السماء أحمد.

و فی الارض أبی القاسم محمّد صلی اللّه علیه و آله و علی بن عمه و

صهره و خلیفته من بعـده و المخلوق من طینته علی بن أبی طالب علیه السّلام الـذی هو سـبب الهـدایه و الارشاد، و ولایته مراج المعرفه و الرشاد، و علی آله الذین هم أحد الثقلین، و الذین هم کمثل سـفینه نوح فی أحادیث الفریقین علیهم السّلام سیما علی سیـدنا و مولانا ملقن أوامر القرآن و معلن أحکام الفرقان و مظهر الایمان صاحب العصـر و الزّمان (عج) و لعنه اللَّه علی أعدائهم إلی غایه الازمان و بعده الی نهایه الجنه و النیران.

و بعـد چنین گوید این بنده امیدوار برحمت و فضل پروردگار، سـید هدایت اللَّه مسترحمی بن سـید محمّد رضا بن الحاج سـید حسـین الشـهیر بحاج آقا بزرگ بن سـید محمّد الشهیر بسید جان بن سید ابو طالب حسن آبادی جرقویه ای اصفهانی که مدتها در فکر بودم علت احکـام بـا این کیفیت و کمیت که بنـدگان بآن مأمورنـد چیست تا آنکه مشاهـده نمودم کتاب علل الشـرائع شیـخ جلیل و فاضل نبیل، محمّد بن علی بن بابویه معروف بشـیخ صدوق رضوان اللَّه علیه را که مشـتمل بر منافع بسـیار و فوائد بیشـمار و متضـمن احادیث شـریفه و احوالات بعضـی از انبیاء است، دیدم در حقیقت تا حدی بمطلوب خود رسیدم، و نیز فکر کردم که بطور یقین افرادی هم هستند علاقه دارند

که بداننـد چرا بایـد این تکالیف واجبه را انجام دهنـد و یا از آنچه که شارع مقدس آنها را نهی فرموده بچه جهت و علت بوده زیرا حس کنجکاوی در همه هست، اگر چه بعضـی هرگز تصور نمیکننـد که احکام الهی دارای حکمت و فلسـفه ای باشـد، و جای بسی تعجب است

که بعضی معتقدند احکام الهی کلاً تعبدیست و چون و چرا ندارد، البته این چنین هست در بجا آوردن واجبات و ترک منهیات که میباید منظور بندگان خدا باشد و لکن نه آنکه احکام اصلا علت نداشته باشد چنان که خداوند در قرآن بعضی از حرامها را معلول علت فرموده، از جمله میفرماید: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ، از تو میپرسند از حیض (عادت زنانگی) بگو حیض آزاریست پس هنگام حیض از زنان کناره کنید و بآنها نزدیک نشوید (برای مقاربت) تا پاک شوند، که در این آیه کناره گیری را معلول بعلت حیض میشمارد و تا پاک شدن زنان اجازه نزدیکی بآنها را نمیدهد.

و نیز میفرماید: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ، ای پیغمبر از تو می پرسند در موضوع شراب و قمار بگو در این دو چیز گناه بسیار بزرگست (که گذشته از نافرمانی خداوند ضرر بدنی و مالی دارد) که در این آیه علت تحریم شراب و قمار را گناه و ضرر میداند و اجتناب از آنها را تعبدا نمی خواهد بلکه بعلت و حکمت مربوط می نماید، و سایر حکمتهائی که در این باره است و ان شاء اللّه در محل خود نوشته خواهد شد و ناگفته نماند که: علتهائی که بیان می شود تمامی آنها علت تامه نیست که علت غائی باشد، بلکه اندکی از اسرار احکام است زیرا بعضی از آنها بر سبیل انضمامست و آن جزء علتست که سبب باشد و گاهی علت ناقصه است که آن را وجه مصلحت و مقتضای حال و جعل حکمت گویند مثل غسل

جمعه که حکمتش برای رفع کثافت و بوی متعفن بدنست و آن جعل حکمت است نه علت تامه، و بسا باشد که در هر حکمی علتهای بسیار باشد و عقول همه کس بآن نتواند رسید بدین سبب در خور عقول ضعیفه این علتها را فرموده اند و در واقع و نفس الامر همه حقست و همه علتست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴

و چون عربی بود و برخی از پارسی زبانان را از آن بهره وافر نبود بلکه بعضی از آن بهره نداشتند از این جهت تصمیم گرفتم آن را ترجمه نمایم تا هر کسی بتواند از آن منتفع گردد و بهره مند شود و هم عمل نموده باشم بدستور مبارک حضرت صادق علیه السّلام که شیخ کلینی در جلد اول اصول کافی روایت نموده آن حضرت بمفضل بن عمر فرموده: احادیث ما را بنویس و برادران (دینی) خود را بهره مند کن از علم و دانش خود تا اگر وفات کردی ارث بگذاری کتابهای حدیث و اخبار ما را در میان اولاد خود، زیرا بعد از این زمانی خواهد آمد هرج و مرج که مردمان در آن زمان انسی نمیگیرند مگر با کتابهای خودشان.

و تا آنجائی که من اطلاع دارم این کتاب یک مرتبه بقلم شریف علامه محقق شیخ محمّد تقی اصفهانی مشهور بآقا نجفی رحمه اللَّه و جزاه اللَّه خیر الجزاء ترجمه شده در سنه ۱۲۹۷ هجری قمری و مزیت و برتری این ترجمه بر ترجمه ایشان واضح است و لکن بنا بقول ابن مالک:

و هو بسبق حائز تفضیلامستوجب ثنائی الجمیلا احترام ایشان بر ما واجب است و باید نام شریف آن بزرگوار را بنیکوئی

یاد نمائیم.

و هم چنان که ملاحظه می شود آن را ترجمه لفظ بلفظ و بعضی از روایات را بناچاری نقل بمعنی نمودم و هر کلمه و جمله و مطلبی که محتاج بتوضیح و شرح بود توضیح و شرح آن را در بین دو خط هلالی و یا در پاورقی نوشتم تا ترجمه از شرح فرق داشته باشد و کوچکترین تصرفی در اصل عبارت حدیث ننموده باشم، و جهت آنکه بسبک امروز ننوشتم برای این بود که از ناحیه خود ننوشته ام و ترجمه کتاب عربی است و فقط حتی المقدور در توضیح مطالب و روان و ساده بودن عبارت کوشیدم، و در برخی از موارد که روایت مکرر بود و عبارت حدیث یکی بود از ترجمه آن خودداری و صرف نظر نمودم تا خستگی و ملال خاطر برای خوانندگان پیش نیاید و هم از حجم کتاب کاسته شود، و ضمنا باید اذعان و اعتراف و اقرار نمایم که من نمیتوانم ادعا کنم که کما هو حقه تمام روایات این کتاب را فهمیده ام و توانسته ام مراد و مقصود ائمه علیهم السّلام را بنویسم و گمان هم نمیکنم کسی پیدا شود و بتواند ادعا کند و بگوید:

من مراد و مقصود تمام روایات را می فهمم، زیرا می بینم بسیاری از کتب علمای سابق را که بعضی از روایات را معنی و شرح نموده اند و امروز بواسطه کشفیات و ترقی علم واضح و معلوم شده و می شود که معنی و شرح آنان ناقص و تقریبا اشتباهست، از این جهت بعضی از روایات این کتاب را بدون شرح و پاورقی ترجمه نمودم و تحقیق مطلب را

بدانشمندان معاصر و آینده واگذار کردم.

و چون اسامی روات مورد استفاده عموم نبود و هم برای خاطر اختصار و کمی حجم کتاب اسقاط نمودم و تنها بترجمه متن حدیث اکتفا کردم و قسمتی از روایات با اینکه مورد احتیاج عموم نبود از جهت آنکه روایت ناقص نباشد آن را ترجمه نمودم، و نامیدم آن را به (حکم الاوامر).

امید است ببرکت و شفاعت اهل بیت رسالت علیهم السّلام گناهان و لغزشهایم بخشیده گردد و زیان این خادم علوم و اخبار آنها مبدل بسود شود، و تمنای آن را دارم که اگر نظر خوانندگان باشتباهی برخورد کرد خورده نگیرند و بنظر محبت و عطوفت اصلاح فرمایند و از تذکر باین بنده غفلت نکنند تا در چاپهای بعد جبران شود چون مترجم این کتاب با طیب خاطر از انتقادات فضلا و صاحب نظران بی غرض استقبال میکند، و خواهشمندی آن هست که مرا از دعا فراموش ننمایند و لا حول و لا قوه إلا باللّٰه العلی العظیم و علیه التکلان و هو المعین و نعم الوکیل و المعین. طهران چهارشنبه نهم ذی قعده ۱۳۹۸ سید هدایت الله مسترحمی

باب اول علت شباهت فرزند بعمو و یا دائی خود، و جهت آنکه آسمان را اسماء، و دنیا را دنیا، و آخرت را آخرت، و آدم را آدم، و حوا را حوا، و درهم را درهم، و دینار را دینار نامیدند، و جهت آنکه باسب إجد، و بقاطر عد، و بالاغ خر گفتند.

رئیس المحدثین و ناقد الاخبار و حافظ الاحادیث الذی ولد بدعاء صاحب الامر و ولی العصر شیخ صدوق علیه الرحمه و حشره اللّٰه مع أولیائه بسند خود روایت میکند و مرقوم فرموده.

۱- حدیث نمودند ما را ... که روزی خدمت أمیر المؤمنین علیه السّلام مردی یهودی آمد عرضکرد بآن حضرت: چند مطلبست از شما میپرسم اگر جواب را بطور صحیح بدهید دین مقدس اسلام را اختیار مینمایم.

آن حضرت فرمود: هر چه بفکرت میرسد و میخواهی

سؤال کن که اگر بتمام اقطار عالم بگردی کسیرا عالمتر از ما اهل بیت (پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله) نخواهی یافت، یهودی گفت: بیان کنید که این زمین بر چه چیزی قرار گرفته و چگونه می شود که فرزندی شبیه عمو و یا دائی خود میگردد، و کدام نطفه (از مرد یا از زن) مو و پوست و خون و گوشت و استخوان و رگ (بدن فرزند) می شود، و چرا آسمان را سماء، و دنیا را دنیا، و آخرت را آخرت، و آدم را آدم، و حوا را حوا و درهم را درهم، و دینار را دینار نامیدند، و چرا باسب إجد، و بقاطر عد، و بالاغ خر گفتند.

فرمود: اما زمین قرار گرفته بر دوش ملکی و پاهای او بروی سنگ محکم و بزرگیست، و آن سنگ بر شاخ گاو. (نری) است و دست و پاهای گاو بر پشت ماهی است در دریای اسفل، و دریا بر ظلمت، و ظلمت بر باد عقیم، و باد عقیم بر ثری (خاک

رطوبت دار) است و ما وراء ثری را کسی جز خداوند نمیداند (و علم علما و دانشمندان هر زمانی در کشف حقیقت آن ناقص و گمراهست) «۱».

---

(۱) روایت فوق از متشابهات اخبار است و بحقیقت و مراد آن من نتوانستم پی ببرم جز آنکه بگویم که احتمال این میرود فرمایش آن حضرت در باره زراعت و فلاحت باشد زیرا تمام شئون زندگی مردم در هر زمانی وابسته بزراعت است و زراعت و محصول وابسته بمرد دانای محکم رأی و تدبیر و زمین و آب و باد است، و سالم بدست

آمدن محصول را کسی جز خدا نمیداند، و کیف کان باید سکوت کرد زیرا.

در بحار از خصال شیخ صدوق نقل مینماید از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که فرموده: هر وقت حدیثی از ما شنیدید و معنی آن را نتوانستید بفهمید و درک کنید آن حدیث را بحال خود وابگذارید تا زمانی که بمرور زمان بر شما معنی آن کشف شود و معلوم و واضح گردد.

و از احتجاج طبرسی نقل میکند که حضرت صادق علیه السّلام در جواب سؤال مردی طبیعی مسلک و مذهب فرموده:

و لیس تحت الریح العقیم الا الهواء و الظلمات و لا وراء ذلک سعه و لا ضیق و لا شی ء یتوهم

، یعنی پشت سر باد عقیم چیزی نیست مگر هوا و تاریکی و پشت سر آنها هیچ وسعت و تنگی و چیزی که در وهم و خیال آید نیست و در موضوع پیدایش زمین اختلافست، بعضی گویند: از ذرات کوچک فضائی تشکیل یافته که بمرور زمان بیکدیگر چسبیده اند و باین شکل کنونی درآمده، و بعضی گویند: جسم ملتهبی بوده که از خورشید جدا شده و بتدریج از سرعت حرکت و گرمی افتاده و بدین شکل که مشاهده می شود درآمده، و بعضی از مادیون میگویند که عالم در اثر تصادف پیدا شده با اینکه چنین تصادفی محال و غیر ممکن است، و عقاید دیگر، و لیکن میتوان گفت که این گونه عقاید بحدس و تخمین و فرضیه نزدیکتر است تا حقیقت، و ما که مسلمان و معتقد و پیرو قرآن و بیانات شریفه کافیه خاندان نبوت میباشیم باید ببینیم آنها چه فرموده اند زیرا آنچه که مسلم است و در صحت آن نمیتوان

و نمیشود شک و تردید نمود بیانات ایشانست، و در عین حال علم امروزه و کشفیات کنونی را انکار نداریم تا آنجا که مخالف دین و قرآن و روایات و اخبار صحیحه نباشد، و میتوان گفت عقاید امروزه بیشتر از گفته ها و عقاید سابقین با قرآن و فرمایشات ائمه علیهم السّلام مطابقت دارد، و این خود یکنوع اعجاز است که از آن بزرگواران سر زده است که آنچه دانشمندان امروز بعد از هزار و سیصد و هشتاد و یک سال با اختراع اسبابها و دوربینها و تلسکوبها و ذره بینها و امتحانات و تجربیات و صرف کردن میلیاردها وجوه و صرف وقت و کمکهای فکری بیکدیگر کشف کرده اند و از بسیار اندکی پی برده اند قرآن مجید ما بما گوشزد نموده و پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه ما علیهم السّلام که در جزیره العرب که بهیچ وجه وسائل امروزه فراهم نبوده نشو و نما کرده اند بدون اسباب و در دست داشتن این آلات مخترعه حقایق را بطریق وحی دانسته و آنقدر که در خور فهم بشر آن روز و امروز بوده از پیش خبر داده اند و فرموده اند که: زمین در مرحله اول کفی بود روی آب که در اثر امواج و باد شدید باراده خداوند جمع شده بود و سپس بامر خدا منجمد و بسته گردید و بشکل قطعه زمین کوچکی درآمد در جایی که فعلا خانه کعبه است و بعد از زیر خانه کعبه پهن شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه اشباح اشاره بدین مطلب میفرماید و روزی که زمین پهن شد دحو الارض نامیدند که مطابق با روز

۲۵ ذو القعده بوده چنان که در تمام کتب ادعیه متذکر این مطلب هستند، و قرآن پهن شدن زمین را بالصراحه بیان مینماید و میفرماید: الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً، آن خدائی که برای شما زمین را گسترد و مانند فرش پهن نمود، و میفرماید، وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فِیها رَواسِیَ، زمین را ما بگستردیم و در آن کوههای بزرگ و محکم نهادیم، و در بحار (۱۱– ج) نقل مینماید حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: جهت آنکه مکه را مکه نامیدند برای این بود

(لان اللّه مک الارض من تحتها)

خداوند کشید زمین را از مکه و پهن فرمود آن را.

و کیف کان این بحث بسیار دامنه دار است و کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ، هر دسته ای بفکر و دلیل و برهان و عقیده خود خوشحال و دلخوش هستند، و بطوری که میگویند زمین کروی شکل و تقریبا شلجمی است که در دو قطب کمی فرورفتگی و در استوا برآمدگی دارد، و کروی بودن زمین را با دلایلی چند ثابت نموده اند از جمله (۱) اگر در بیابانی بایستیم و باطراف خود نگاه کنیم حد فاصل زمین و آسمان را بصورت یک دائره می بینیم که آن را افق مینامند (۲) موقع گرفتن ماه (خسوف) سایه زمین بروی کره ماه شکل دایره دارد و زمین یکی از سیارات منظومه شمسی است که پیوسته در این فضای متناهی در حرکت میباشد و از خود نور و حرارت ندارد، و چنان که میگویند دارای ۱۴ حرکت است از جمله حرکت وضعی و یا دورانی که در مدت ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۴۹ ثانیه یک بار از مغرب

بمشرق بـدور محور خود گردش میکند، دوم حرکت سالیانه یا انتقالی که در مدت ۳۶۵ شبانه روز و ۶ ساعت و ۹ دقیقه یک مرتبه بدور خورشـید که هسـته مرکزی اوست در ضـمن یک دائره بیضـی میگردد و سال شمسی از آن پدید می آید، و بعضی گویند که زمین دارای ۱۲ حرکت است، و فوائد حرکت وضعی: پیدایش شب و روز، تعیین وقت، حرکت ظاهری کرات دیگر نسبت بزمین، اختلاف زمـان در نقـاط مختلفه آن، مسـکونی بودن تمـام نقـاط آن (که اگر حرکت وضـعی زمین اجرا نمیشـد نصف کره همیشه تاریک میبود) تغییر جهت بادها، اختلاف اعمال کربن گیری و تنفسی نباتات در روز و شب:

فوائـد حرکت انتقـالی: تفاوت حرارت محیط نیم کره شـمالی و جنوبی در فصول مختلفه، تفاوت ساعات شب و روز در فصول زمسـتان و تابسـتان، نزول بـاران و غیره کـه هر یـک همراه فوائـد کـثیری است، و سـرعت حرکت وضـعی بـاعث تولیـد حـوزه مغناطیس در قطبین زمین شده و طی طیران خود ترکیبات آهنی منتشـره در فضا را که کرات دیگر هنگام عبور بجا گذارده اند جـذب مینماید چنان که اکثریت دانشـمندان منظره صـبح کاذب را نتیجه وجود ترکیبات آهنی در فضا بخصوص نزدیک قطب شمال میدانند، و شاید اشاره بنزول و مجذوب آهن بزمین باشد آیه شـریفه: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ.، ما فرو فرستادیم (و میفرستیم) آهن را (بزمین) که در آن فوائـد و نتایـج بیشـمار است و بطوری که دانشـمندان امروز میگوینـد حرکت زمین بـدور خورشید در هر ثانیه ۲۹ کیلومتر و نیم است، و سالها پیش از اسلام و پس از اسلام معتقد بودند که زمین ساکن و

ثابت است و خورشید بدور زمین در گردش است تا آنکه یکنفر پروفسوری دم از حرکت زمین زد عوض تحقیق در مطلب او را ۶ سال کشیشان مسیحی زندانی کردند و آخر الامر مسمومش نمودند تا آنکه دیگران پس از او دنبال تحقیقات او را گرفتند و بوسیله اختراع آلات مخصوص بمرور حرکت وضعی و انتقالی زمین و سرعت سیر و سایر حالات آن را ثابت نمودند بالاخره دانشمندان جهان پس از بررسیهای کامل و بیشتر علمی مدلل و مبرهن نمودند که از تعارض جاذبه ها و دافعه ها حرکات متعدده دیگری هم عارض زمین می شود که سنگینی و فرورفتگی کوهها در زمین باعث نگاهداری و تعادل حرکت زمین میباشند.

اکنون نظری بقرآن و بیانات اهل بیت رسالت کنیم همچنان که از پیش اشاره شد یکی از معجزات قرآن اینست که در هر زمانی از آیات شریفه مطالبی بدست می آید که منطبق با کشفیات جدید آن زمان میباشد مثلا کوشش کردند و فهمیدند که تمام موجودات متحرکند، و قرآن پیش از همه تمام موجودات را متحرك اعلام نمود، و در سوره (یس) پس از ذکر زمین و شمس و قمر و مدار نجومی و کهکشان (از مفهوم آیات) میفرماید: وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، همه نامبردگان در آیات قبل در مدار خود حرکت و شناوری میکنند و این مطلب از این معلوم می شود که لفظ کل را بطور نکره آورده و متعلق آن را حذف نموده و اسقاط متعلق افاده عموم میکند.

و در موضوع حرکت زمین در سوره طه میفرماید: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً. آن خدائی که قرار داد برای شما زمین را گهواره، که در این

آیه زمین را بگهواره تشبیه فرموده پس برای فهم خصوصیات زمین بایـد اوصاف گهواره را در نظر گرفت، گهواره اولا دارای حرکت است و اگر نتوانـد حرکت کنـد لغت مهد بر آن صدق نمیکند پس زمین هم دارای حرکت میباشد، ثانیا مسیر حرکت آن بطـور منحنی اسـت علی هـذا فهمیـده می شـود که زمین نیز حرکتش منحنی است چنـان که گفته شـد حرکت زمین بـدور خورشـید بصورت بیضـی است، با در نظر گرفتن مراتب فوق میتوان گفت بهتر از کلمه (مهـد) تشبیهی نمیتوان پیـدا کرد که از هر حیث و جهت موافق اوصـاف زمین باشـد، آری قرآن میلیاردها حقایق را با بیانی که امروز تا حـدی بهتر درک می شود در آیات متعدد اعلام فرموده، و حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام در باره حرکت زمین در یکی از بیانات خود (در نهج البلاغه) فرموده:

و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها

، خداونـد حرکات زمین را بواسـطه کوههای محکم که از جنس سـنگ است تعدیل نمود، اگر خوف اطاله مطلب نبود مطالب فوق را مفصـلتر از این مینوشتم لیکن ان شاء اللّه اگر موفق شدم در چاپ دوم این کتاب جبران خواهم کرد، این بود شمه ای از آیات قرآن و گوشه ای از بیانات خاندان نبوت و اینجا است که باید سـر تعظیم و تکریم در پیشگاه آنان فرود آورد و با کمال صراحت اقرار و اذعان و اعتراف کرد که فهم چنین مسائل علمی در اوائل اسلام با نبودن آلات و ادوات امروزه میسر نیست جز اسـتفاده از دسـتگاه دهنـده وحی و گیرنـده نبوت و وصایت، و کلیه سـطح زمین طبق مساحت تقریبی بالغ بر پانصد و ده ملیون کیلومتر

مربع است که ۱۳۴ مليون کيلومتر مربع آن خشکی و بقيه آبست، و فاصله زمين از خورشيد معتقدند که تقريبا ۱۵۰ مليون کيلومتر است و بفصول سال فاصله کم و زياد می شود، و حرارت خورشيد در حدود هفت هزار درجه است و نور آن در هشت دقيقه ۱۳ ثانيه بزمين ميرسد، و سه چهارم جرم خورشيد سوخته شده و يک چهارم ديگر آن باقی است که اگر اين نيم سوخته شود قيامت بپا می شود: و قرآن: ميفرمايد إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بيايد زمانی که تمام جرم خورشيد سوخته و کدر و تاريک شود، در آن هنگام است که قيامت بپا خواهد شد و دانشمندان امروز عقيده دارند که کره زمين رو بويرانی و فرسودگی نهاده و لا ينقطع ذرات و اجزاء آن از اطراف او جدا می شود و در فضا پراکنده ميگردد، و تأييد ميکند اين عقيده را آيه چهلم سوره رعد که ميفرمايد:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها، و آيه ۴۴ سوره انبياء که ميفرمايد:

أَ فَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها، آيا مردم نمیبينند که ما زمين را ناقص ميکنيم و از اطراف آن ميکاهيم.

و اطراف کره زمين را هوا فرا گرفته که قريب ۷۹ درصد ازت و ۲۱ درصد اکسيژن ميباشد و ضخامت آن هوا را متجاوز از صد کيلومتر تخمين زده اند، و نيز مقداری بخار آب و گاز انيدريد کربنيک که از تنفس موجودات زنده حاصل می شود در آن موجود است، و بسياری از دانشمندان متأخرين ميگويند: هوا پر است از ماده اتر، و ايجاد نور در چشم در نتيجه برخورد اين ماده است با عصب چشم.

و

در جنه العالیه از خصال نقل مینماید از حضرت باقر علیه السّلام که فرموده: چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم، خلق میکند عالمی را غیر از این عالم، و خلق تازه ایجاد میکند از غیر جنس بشر که او را بیگانگی پرستش کنند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را غیر از این زمین و آسمانی را غیر از این آسمان، و شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر از شما نیافریده بلکه بخدا قسم که حق تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است، و شبیه همین روایت در بحار نقل مینماید از حضرت صادق علیه السّلام جز آنکه آن حضرت در خاتمه حدیث فرموده:

حتما نمیگویم که خدا بعد از این زمین زمین دیگری خواهد آفرید.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸

و اینکه فرزند شبیه بعمو و یا دائی خود می شود آنست که: اگر نطفه مرد سبقت و پیشی گرفت بر نطفه زن بداخل رحم شدن فرزند شبیه بعمو و یا عمه خود میگردد،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹

(چون آنها نیم خون هستند) و رگ و استخوان و عصب او از نطفه مرد است، و اگر نطفه زن پیشی گرفت و زودتر داخل رحم شد فرزند (در اثر نیم خون) شبیه بدائی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰

و یا خاله خود می شود، و از نطفه زنست مو و پوست و گوشت (و خون و ناخن) فرزند زیرا نطفه زن زرد و

رقیقست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱

و آسمان را سماء گفتند چون مشتق از وسم است و چون باران از آسمان بزیر

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲

می آید آن را وسم الماء نامیدند یعنی معدن آب (که در اثر کثرت استعمال مخفف شد و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳

سماء نامیده شد، و یا اینکه چون احاطه بر زمین دارد و ما فوق زمین است آن را سماء گفتند زیرا هر چیزی که ما فوق چیزی باشد نسبت باو سماء گفته می شود که مشتق از سمو باشد یعنی علو و بلندی)- «۱».

و دنیا چون دنی (و پست تر) است از هر چیزی (بحسب مکانت و شرافت) از این جهت آن را دنیا نامیدند.

و آخرت را باین سبب آخرت گفتند که (بعد از دنیا است و) در او است ثواب و جزا و مکافات اعمال (و جزای اعمال متأخر از عملست).

و آدم را برای این آدم نامیدند که چون خلق شده از أدیم (ظاهر روی) زمین، و کیفیت خلقت او چنین است که: خدای تعالی امر فرمود بجبرئیل که بیاورد از روی زمین چهار قسم خاک، سفید، و سیاه، و سرخ، و زرد، و فرمود که اینها را از زمین هموار و ناهموار و سخت و سست بیاورد، و نیز باو امر فرمود که بیاورد چهار قسم آب، شیرین، و تلخ، و شور، و متعفن، پس (از آنکه حاضر نمود) خدای سبحان خاکها و آبها را بدست قدرت خود بیکدیگر ممزوج فرمود، و قرار داد آب شیرین را در دهان آدم، و آب شور را در چشمهای او، و آب تلخ را در گوشهای

او، و آب متعفن را در بینی او، و حوا را برای این جهت حوا نامیدند که چون از (برای) موجودی حی و زنده آفریده شد.

و علت آنکه باسب إجد گفتند این بود که: اولین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود، در آن روزی که برادر خود هابیل را کشت و در آن روز (موقعی که سوار بر اسب بوده مضمون) این شعر را گفت:

اجد الیوم و ماترک الناس دما «۲»

---

(۱) تحقیق در آسمان و چگونگی وجود و پیدایش آن در باب نوادر علتها بیاید ان شاء اللّٰه.

(۲) یعنی: می یابم امروز که مردم ترک نمیکنند خون را بلکه طلب مینمایند، و شعر بزبان سریانی بوده زیرا قابیل مانند حضرت آدم بلغت و زبان سریانی سخن میگفته و اولین کسی که بزبان عربی تکلم نمود یعرب بن قحطانست و شاید یکی از شعرای عرب مضمون شعر او را بزبان عربی بشعر ترجمه کرده، و احتمال داده می شود که مصرع اول ترجمه گفتار قابیل باشد که حضرت ترجمه کرده باشند و مصرع دوم کلام خود آن حضرت باشد و در این صورت مصرع اول چنین می شود:

اجد الیوم دما

امروز سعی میکنم در ریختن خونی.

و در بعضی از کتابها و بنا نوشته شده، در این صورت شعر از قابیل است و شعر و معنی آن چنین می شود: اجد الیوم و بنا ترک الناس دما، امروز سعی و کوشش میکنم که از پدرم آدم فرار کنم و مردم بسبب ما ترک احترام خون را بنمایند و و یک دیگر را میکشند، و فرار قابیل برای آن بوده که مبادا آدم او را بقصاص بکشد، و لفظ قابیل را

در بعضی از کتابها مثل تورات قاین و در بعضی قابین نوشته اند.

از این جهت (مردم) اسب را إجد نام گذاردند، و بقاطر عد گفتند چون: اولین کسی که بر قاطر سوار شد آدم بود، و پسری داشت بنام معد که بسیار علاقه بحیوانات داشت و هر وقت آدم سوار بر قاطر میشد معد قاطر را میراند، و هر گاه در راه رفتن کندی میکرد آدم معد را صدا میزد تا او را براند، از این جهت مردم (بواسطه کثرت استعمال میم آن را انداختند و) بقاطر عد گفتند، و جهت آنکه بالاغ حر گفتند اینست که: اولین کسی که سوار بر الاغ شد حوا بود که بر آن سوار میشد و بزیارت قبر هابیل (فرزند مقتول خود) میرفت، و در بین راه میگفت: وا حراه (آه دلم میسوزد) و هر وقت این کلمه را میگفت الاغش بسرعت راه میرفت و چون نمیگفت بکندی راه میرفت، لذا مردم (بسبب زیاد گفتن در زبان آنها مخفف شد و) آن را حر نامیدند.

و جهت آنکه درهم را درهم گفته اند این بود که: چون درهم دارهم (خانه هم و اندوه) است برای کسی که آن را جمع کند، خاصه اگر در راه اطاعت خدا آن را

صرف و خرج و انفاق ننماید و مستحق آتش جهنم شود، لذا (بسبب کثرت استعمال مخفف شد و آن را درهم گفتند.

و جهت آنکه دینار را دینار نامیدند این بود که چون: دار نار (یعنی خانه آتش) است و هر که آن را جمع کند و صرف در طاعت خدا

ننمایـد (و حقوق واجبه آن از قبیل خمس و سـهم مبارک امام علیه السّلام و زکاه ندهـد) در آتش جهنم خواهد رفت (و لفظ دار نار مخفف گردید در زبان مردم و دینار نامیده شد) «۱».

مرد یهـودی عرضـکرد راست گفـتی یـا امیر المـؤمنین، آنچه را که بیـان نمودی همه را در تورات یـافته بودم و اکنون مسـلمان میشوم، و اسلام را اختیار کرد و در خدمت آن حضرت بود تا در جنگ صفین شهید گردید.

باب دوم علت و چگونگی پیدایش آتش پرستی

۱- حـدیث کرد ما را پـدرم از ... از حضـرت صادق علیه السّلام که میفرمود: چون قربانی هابیل قبول شد و قابیل مشاهده کرد که (شبه) آتش قربانی برادرش هابیل را

---

(۱) دینار بکسـر دال مشـتق از دنر (بتشدید نون از باب تفعیل) و در اصل دنار (بتشدید نون) بوده و نون اول را بدل کردند بیاء تا اشتباه نشود بمصدرهائی که بر وزن فعال بفتح فاء است مثل سلام و کلام، و نیز گفته شده که دینار معرب (دین آرا) است و کیف کـان اسم است از برای سـکه طلاـ و در اصـطلاح شـرع عبارتست از مضـروبی که وزن آن یکمثقال هیجـده نخودی طلا باشد.

و در مجمع البحرین گوید: درهم بکسـر دال و سـکون راء و فتح و یا کسر هاء فارسی معرب و از پیش آن را درهام میگفته اند و بوزنهای مختلف میساختنـد تا در اثر یک اختلاف همه را یک وزن ساختنـد و درهم اسـلامی در زمان رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله هر ده عدد هفت مثقال شرعی وزن داشته.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶

قبول نمود (و قربانی او را قبول نکرد در خشم

شد و شیطان هم که یگانه دشمن سعادت بشر است وقت را غنیمت شمرد برای اغوا و گمراهی او لذا) شیطان پیش او آمد و گفت (میدانی علت قبولی قربانی هابیل چه بود قابیل جواب داد نمیدانم، گفت) برادرت هابیل آتش را می پرستید که قربانیش را پذیرفت (و اگر بخواهی که قربانی تو هم قبول شود باید آتش را پرستش کنی، قابیل قبول کرد و لیکن) گفت آن آتش را نمی پرستم که هابیل می پرستید، بلکه آتش دیگر را ستایش و پرستش میکنم، و آنقدر در عبادت آتش خواهم کوشید تا قربانی مرا مانند قربانی هابیل بپذیرد. و (براهنمائی شیطان) آتشکده ای ساخت و قربانیها در میان آتش افکند تا بسوخت، و چنان به آتش پرستی مشغول شد که بکلی از خدای عز و جل غافل گردید و بی خبر ماند، و چنان شد که (بعضی از) فرزندانش جز آتش پرستی چیز دیگری از او ارث نبردند، و بمرور زمان آتش پرستی رواج کامل یافت. «۱»

---

(۱) بعضی نوشته اند که آتش پرستی از زمان حضرت ابراهیم علیه السّلام شروع گردید و علتش را چنین میگویند که: نمرود وقتی که از احتجاج ابراهیم عاجز شد آتش تهیه کرد و او را در آتش انداخت و آن حضرت نسوخت، شیطان (بصورت بنی آدم شد و) بمردم گفت: چون ابراهیم بآتش تواضع میکرد بدین سبب او را نسوزانید، و شما هم بآتش احترام کنید تا شما را نسوزاند، لذا آتش پرستی شایع گردید.

و میتوان گفت که طبق حدیث فوق منشأ آتش پرستی قابیل بوده و بعد از خاطرها محو شده و از زمان حضرت ابراهیم باز شروع گردیده و رواج یافته، و علت آنکه قابیل هابیل را کشت

برای خاطر زن نبوده که در بین عوام الناس مشهور است، بلکه بجهت وصایت بود که بامر خداوند حضرت آدم هابیل را وصی خود گردانید و شیطان پیش قابیل رفت و گفت: آیا میدانی هابیل وصی پدرت شد و تو میباید بعد از وفات پدرت آنچه را که هابیل دستور میدهد عمل کنی و در تحت فرمان او باشی، قابیل گفت: اکنون چه کنم، شیطان گفت: باید بنزد آدم بروی و بگوئی که من و هابیل برادر هستیم و باید وصایت مانند اشیاء ارثی دو قسمت شود و یک قسم آن برای من باشد. قابیل بگفته شیطان عمل کرد و بپدر گفت: باید وصایت را بین من و هابیل قسمت کنی، حضرت آدم فرمود: بامر خدا هابیل را وصی خود گردانیدم و از پیش خود او را وصی نکرده ام که تو را هم شریک بنمایم، قابیل گفت قبول ندارم، تا آخر الامر بوحی الهی حضرت آدم فرمود باید قربانی کنید و قربانی هر یک از شما که قبول شد وصی من خواهد بود، و قربانی کردند و از هابیل قبول شد، و قابیل بدستور و راهنمائی شیطان هابیل را کشت تا وصایت و خلافت و نبوت برای شخصی او بتنهائی باشد و غافل از این بود که نبوت و وصایت بأمر خداوند است و باراده و دلخواه بندگان نیست، و در اسلام هم این عمل تکرار شد که سبب گمراهی بعضی گردید و تفرقه بین مسلمانان پدید گشت که تا ظهور موفور السرور ولی عصر (عج) ادامه دارد.

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک علل الشرائع

/ ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷

باب سوم علت و چگونگی پیدایش بت پرستی

۱- حـدیث کرد مرا پـدرم از ... از حضـرت صـادق علیه السّـلام که میفرمود، در موقع تفسـیر آیه: وَ قالُوا لا تَـذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْـراً، ود، و سواع، و یغوث، و یعوق، و نسر: بندگانی بودند (زمان حضرت نوح) که عبادت خدای تعالی را مینمودند، و چون از دنیا رفتند طایفه و قبیله آنها غمگین و خاطر افسـرده شدند و ضـجه و زاری نمودند و سـخت گریسـتند، شـیطان (که یگانه دشـمن سـعادت و تقوی و عبادت بشـر است وقت را غنیمت شمرد و) بنزد ایشان آمد و گفت (این قدر گریه نکنید و خود را بزحمت نیندازید) من برای شما بتهائی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸

شبیه آنها بسازم تا بآنها انس بگیرید و آرام شوید و بتوانید خدا را عبادت نمائید (آن مردم جاهل قبول کردند و) شیطان بتهائی شبیه به، ود، و سواع، و یغوث، و یعوق، نسر، بساخت و آن مردم هنگام عبادت (بدستور شیطان بتها را) مقابل خود میگذاشتند، و چون فصل زمسـتان و بارندگی شد (که باطاقهای خود میرفتند از ترس سردی هوا) آن بتها را هم باطاقها بردند و این رویه را داشـتند تا مردند و زمان فرزندانشان که شد گفتند پدران ما اینها را عبادت مینمودند و ما هم باید (از پدران خود پیروی نمائیم و این بتهـا را) عبـادت کنیم (و رفته رفته بت پرستی رواج یافت و شـروع گردیـد) و اشاره بهمین است آیه: وَ لا تَـذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً،

هر گز نباید رها کنیم بتهای ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را «۱».

باب چهارم علت آنکه درخت بید را خلاف نامیدند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... که حضرت باقر علیه السّلام میفرمود علت آنکه درخت بید را (بلغت اهل شام) خلاف نامیدند آنست که چون شیطان از چوب آن درخت صورت بت سواع را (از لحاظ شکل برای تعلیم ساختن بت به بت پرستان) بر خلاف بت ود ساخت لذا (این اسم و علم شد و) درخت بید را خلاف (بر وزن کتاب) نامیدند

---

(۱) بعضی گویند علت بت پرستی از این جهت شد که حضرت اسماعیل بن خلیل وقتی که مبعوث برسالت گردید و قوم جرهم را بدین پدر خود حضرت ابراهیم علیه السّلام دعوت کرد و آنها نیز قبول کردند، و بعد از فوت حضرت اسماعیل اختلافاتی بین آن قوم پیدا شد بطوری که بعضی از ایشان ناچار شدند که از مکه بیرون روند، و چون علاقه خاصی بخانه کعبه داشتند هر یک سنگی بعنوان یادگاری برداشتند و احترام مینمودند بنحوی که موقع عبادت در مقابل خود می نهادند و بالنتیجه بمرور زمان بت پرستی رواج یافت خاصه در نسل بعدی آنها که گفتند پدران ما این سنگها را میپرستیدند و ما هم باید پیروی از پدران خود کنیم و این سنگها را ستایش نمائیم.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹

چنین گوید (علامه صدوق) که این حدیث طولانی بود و لیکن ما محل حاجت آن را انتخاب کردیم و ذکر نمودیم.

باب پنجم علت آنکه حیوانات از یک دیگر تنفر دارند

۱- حدیث نمودند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و هر چه از (اقسام و انواع) حیوانات که خداوند خلق فرموده مخلوط یک دیگر بودند تا زمانی که قابیل هابیل را کشت، و حیوانات

بفزع درآمدند و تنفر بین ایشان پدید آمد و از یک دیگر جدا شدند، و هر حیوانی بهم جنس و شکل خود پیوست و با او انس پیدا کرد و از غیر شکل و جنس خود فرار کرد «۱».

باب ششم علت آنکه بعضی از مردم بهتراند از ملائکه و بعضی بدتر و پست تر هستند از حیوانات

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عبد اللّه بن سنان که گفت پرسیدم از حضرت صادق که: ملائکه از جهت قرب بحق و مقام و منزلت) افضل و برترند یا بنی آدم.

فرمود: فرموده است امیر المؤمنین علیه السّلام که خداوند قرار داده برای ملائکه عقل را بدون شهوت (جنسی و غیره) و قرار داده برای حیوانات شهوت را بدون عقل، و قرار داده برای بنی آدم هم عقل و هم شهوت را، پس هر که از بنی آدم

---

(۱) علامه مجلسی در بحار نقل مینماید که محمّد بن علی بن ابراهیم در کتاب خود میگوید: حیوانات وحشی را از این جهت وحشی گفتند که چون وحشت کردند و هراسان شدند از حضرت آدم زمانی که هبوط کرد و بزمین آمد.

عقلش غالب شود بر شهوتش از ملائکه بهتر و افضلست، و هر کسی شهوتش بر عقلش زیادتی کند از حیوانات پست تر و بدتر است (زیرا بعضی از اعمال را مرتکب می شود که حیوانات مرتکب نمیشوند و نیز در قیامت معذبست و حیوانات معذب نیستند)- «۱»

---

(۱) همانند روایت فوق بیان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده: خداوند خلق فرمود ملائکه را، و عقل را در ایشان قرار داد، و آفرید حیوانات را و در ایشان مقرر داشت شهوت را، و آفرید بنی آدم را

و در ایشان مقرر فرمود عقل و شهوت را پس هر کسی که غلبه پیدا کرد عقل او بر شهوتش (بعبادت و مجاهدت) بالاتر است از ملائکه و کسی که غلبه پیدا کرد شهوت او بر عقلش (بواسطه کثرت معاصی و متابعت هوای نفسانی، عقل او مغلوب گردیده و نفس پیرو او نشد) از حیوانات پست تر خواهد بود، و تأیید این جمله بیان آن حضرت گفتار الهی است که فرموده: أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، آنان که پیرو هوای نفس شدند و دامن خود را آلوده بگناه نمودند همانند حیوانات هستند بلکه گمراه تر و پست ترند.

و نیز آن حضرت در بیان و تعریف امت خود فرموده: امت من بر سه قسمند، قسمی شباهت به پیغمبران دارند و آنها کسانی هستند که همتشان مصروفست بر نماز خواندن و زکاه دادن، و قسمتی شبیه ملائکه اند و ایشان کسانی هستند که همت بر تسبیح و تکبیر و تهلیل دارند، و قسمتی شبیه بحیواناتند و آنان کسانی هستند که فقط توجه بخوردن و آشامیدن و خوابیدن دارند.

و در دیوان منسوب بحضرت أمیر علیه السّلام مسطور است:

رأیت العقل عقلین فمطبوع و مسموع

: عقل بر دو قسم است یکی طبیعی و ذاتی که آدمی با خود آورده از أصل آفرینش و بسبب همین است که انسان از سایر حیوانات ممتاز است- دوم- کسبی که بکسب و تجربه و استماع قضایا و مطالب علمی و غیر علمی حاصل شود، و این چنین عقل نزدیک بزمان بلوغ بهم میرسد و روز بروز محکم می شود بمدد علم و دانش صحیح و رفتار و کردارهای درست و آلوده بگناه نشدن، و این هر دو عقل در

مردمـان متفـاوت هست که بعضـی دارای کامـل و بعضـی دارای ناقص میباشـند و بقـدر کمال و نقص آن تکلیف کرده انـد و باندازه آن در قیامت حساب خواهند گرفت، و هر که را عقل طبیعی و ذاتی نباشد از عقل کسبی هیچ بهره ندارد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱

باب هفتم علت آنکه پیغمبران و ائمه (ع) افضلند از تمام ملائکه

۱- حدیث کرد ما را ... از حضرت رضا از آباء کرامش از حضـرت امیر- المؤمنین علیه السّـلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که میفرمود: خلق نفرموده خداونـد کسـیرا افضـل و گرامی تر از من، علی علیه السّـلام عرضـکرد: یا رسول اللّٰه شـما افضـل هستید یا جبرئیل.

فرمود: یـا علی پروردگار فضـیلت داده انبیاء و مرسـلین خود را بر ملائکه مقربین، و فضـیلت داده مرا بر تمامی ایشان و فضـیلت بعد از من برای تو و سپس برای أئمه بعد از تو است، و ملائکه خادم ما و خادم دوستان ما هستند.

یـا علی ملائکه حمله عرش و ملائکه اطراف آن حمـد و سـتایش مینماینـد خداونـد را و طلب مغفرت میکننـد برای کسانی که ایمان آورده اند (و بیاورند) بولایت ما (که ما را ولی و حجت خدا میدانند).

یا علی: اگر ما نبودیم خـدای تعالی خلق نمیفرمود آدم و حوا (و أولاد آنها) و بهشت و جهنم و آسـمان و زمین را (با آنچه که در آنهـا است) و چگونه مـا افضل نباشـیم از ملائکه و حال آنکه سـبقت و پیشـی گرفتیم بر ملائکه در خداشناسـی و تسبیـح و تهلیل و تقدیس خداوند.

و علت سبقت ما این شد که: اولین چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود «۱»

---

(۱) از این روایت معلوم می شود که اول

ما خلق اللّٰه نور وجود مقدس حضرت نبوی و أئمه علیهم السّلام است و افضلیت آن حضرت بر تمام پیغمبران با دلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده و بر محقق و متتبع مخفی نیست، و در بعضی از اخبار است که

اول ما خلق اللّٰه لوح

و در بعضی قلم و در بعضی عرش و در بعضی روح رسول خدا و در بعضی نور و در بعضی عقل و در بعضی هوا و در بعضی آب و در بعضی مشیت، و آنچه که بخاطر من میرسد اینست که مجموع این روایات را می شود چنین توجیه کرد که: هر یک از اینها نسبت بچیز دیگر

اول ما خلق اللّٰه

هستند، مثلا نسبت بکلیه عوالم وجود از اول تا آخر نور وجود مقدس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است در حالی که انوار ائمه توأم با نور آن حضرت بوده، و نسبت بآن کسانی که وحی بایشان می شود از قبیل ملائکه و بعضی از مخلوقات دیگر مانند زنبور عسل و غیره لوحست، و نسبت بکسانی که از طرف خداوند وحی را میرسانند از قبیل جبرئیل و ملائکه دیگر قلم است، و نسبت بعالم علوی عرش، و نسبت بعالم سفلی و عناصر آب و تأیید میکند این مطلب را روایت ششم باب ۷۷ همین کتاب و نسبت بمجردات و روحانیین عقل چنان که بیاید در حدیث ۱۰ باب ۹۶، و نسبت بأجسام لطیفه که حاجب نباشند هوا، و نسبت بکلیه افعال الهی پس از خلقت نور وجود مقدس خاتم الأنبیاء مشیت، و حضرت صادق علیه السّلام فرموده:

خلق اللّٰه المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه

، خداوند مشیت را خلق

فرمود و تمامی اشیاء را بمشیت آفرید

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳

و چون عظمت محل و مقام ما را مشاهده نمودند: تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگتر از آنست که محلی برای او تصور شود، و کسی ببزرگی محل او نمیرسد.

و چون عزت و قدرت ما را که خدا بما عنایت کرده بود دیدند گفتیم:

لا حول و لا قوه الا باللّٰه

، تا بدانند ملائکه که ما حول و قوه ای نداریم مگر از خداوند.

و چون مشاهده نمودند نعمتهائی که خداوند بما مرحمت فرموده بود، گفتیم:

الحمد للّٰه

، تا بدانند که خداوند سزاوار حمد و ستایش است در مقابل نعمتهائی که لطف میفرماید، پس ملائکه نیز گفتند:

الحمد للّٰه

، و بسبب ما هدایت یافتند بمعرفت و یگانگی و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند.

و خداوند پس از خلقت ما خلق فرمود آدم را و ما را بودیعه و امانت در صلب او قرار داد، و امر فرمود بملائکه که سجده کنند بر آدم، و سجده ایشان برای عبادت خدا و برای آدم اکرام و برای تعظیم و احترام ما بود چون در صلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه تمامی آنها سجده نمودند بر (پدر همه ما) آدم.

و دیگر آنکه چون عروج داد و بالا برد مرا (خداوند) بآسمانها جبرئیل اذان و اقامه گفت و هر فصلی را دو مرتبه گفت، و بعد از إتمام بمن گفت: پیش بایست یا محمّد (برای إمامت نماز) گفتم: آیا مقدم شوم بر تو، گفت آری زیرا خداوند پیغمبران را بر تمامی ملائکه فضیلت و برتری داده، و تو را بیک فضیلت خاصی مخصوص

فرموده، از این جهت پیش ایستادم و با ملائکه نماز خواندم. و این بزرگی خود را از روی فخر (و مباهات و تکبر) نمیگویم (بلکه از جهت بیان نعمت و شکر خدائیست) و (پس از نماز) بالا رفتیم تا رسیدیم بحجابی از نور و جبرئیل ایستاد و بمن گفت شما بروید، گفتم ای جبرئیل در چنین (وقت و) موضعی مرا تنها میگذاری و جدا میشوی، گفت یا محمّد انتهای حد من که خداوند مقرر فرموده تا همین مکانست و اگر (بقدر بند انگشتی) تجاوز کنم بالهایم خواهد سوخت، پس مرا نوری احاطه کرد و بسرعت در نور برده شدم تا آنجائی که اراده خدای تعالی بود، و بمن ندا شد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴

(از طرف خداوند که)

یا محمّد

، گفتم

لبیک و سعدیک تبارکت و تعالیت

، پس از آن ندا بمن خطاب شد:

یا محمّد

، توئی بنده من و منم پروردگار تو، پس فقط مرا عبادت کن و بمن توکل داشته باش، همانا تو نور (و خلیفه) من هستی در میان بندگانم، و فرستاده من هستی بسوی مخلوقاتم و حجت من هستی در زمین و برای تو و متابعان و پیروان تو (و برای پیغمبران و بندگان صالح پیش از تو) خلق نمودم بهشت را، و برای مخالفان و دشمنان تو (و انبیاء و بندگان صالح) آفریدم جهنم را و برای اوصیاء تو لازم نمودم کرامت خود را و برای شیعیان ایشان واجب نمودم (و عطا مینمایم) ثوابها و اجرهای بزرگ خود را، گفتم خدایا اوصیاء من کیانند، بمن ندا شد: یا محمّد، نامهای اوصیاء تو در ساق عرش من نوشته شده (نظر کن) در

حـالی که در پیشـگاه پروردگـارم (در مقام مکالمه) بودم بساق عرش نظر کردم دوازده نور دیـدم که در دوازده سـطر و در هر سطری با خط سبز نام یکی از اوصـیاء من نوشته شده بود، که اول ایشان نام علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من بود، گفتم خدایا اینهایند اوصـیاء بعد از من، خطاب آمد: یا محمّد اینهایند اولیاء و احباء و اصـفیاء و حجج من بعد از تو در زمین و ایشانند اوصیاء و خلفاء تو و بهترین خلق من بعد از تو.

و بعزت و جلالم قسم بواسطه ایشان ظاهر مینمایم و غلبه میدهم دین خود را و کلمات حقه خود را بالا میبرم و عالی میگردانم، و بسـبب آخری ایشان (حضـرت مهدی (عج) پاک میکنم زمین را از (ظلم و جور و کفر و وجود) دشمنانم و بحیطه تصرف او میدهم مشرقها و مغربهای زمین را «۱» و بادها و ابرها را مسخر او گردانم و کلیه اسباب

---

(۱) مراد از مشـرقها و مغربها مشرق و مغرب شهرها و دهکده های دنیا است چون هر شهر و دهکده ای بالنسبه بافق خود مشرق و مغرب دارد، و نیز دلیلست بر اینکه غیر از کره زمین ما زمین های دیگری هم هست که مـدار نجومی جـداگانه دارنـد، و این یکی از معجزات قرآن و اخبار خانـدان نبوت است که بعـد از قرنها ثابت گردیـده و قرآن مجیـد بما گوشـزد نموده و اهل بیت عصـمت که در جزیره العرب که بهیـچ وجه وسائـل امروزه فراهم نبوده نشو و نمـا کرده انـد و بـدون اسـباب و آلات حقایق را دانسته و آنقدر که در خور فهم و

درک بشر بوده از پیش خبر داده انـد چنان که أمیر مؤمنان علیه السّلام راجع بکواکب فرموده (مـدائن کمـدائنکم هـذه) یعنی آنها شهرهائی و یا مملکت هائی هستند مانند شهرها و مملکتهای شما (که ساکنینی دارد).

و هم فرموده اند که: خدای را مخلوقاتیست در این فضا که نمیدانند بنی آدمی هم هست همچنان که شـما از وجود آنها اطلاع ندارید علامه مجلسی در بحار (۱۰- ط جدید) نقل مینماید بدین مضـمون که ابن الکواء از حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسـید که خـدا در قرآن میفرمایـد: بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ، و رَبُّ الْمَشْـرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ، و رَبُّ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، این اختلاف چیست و چگونه است، آن حضـرت پس از سـرزنش او فرمود: مراد از رَبُّ الْمَشْـرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ، مشرق و مغرب فصل زمستان و تابستان است، زیرا طلوع و غروب آفتاب در این دو فصل در یک مکان نیست، و

رب المشارق و المغارب

، مراد سـیصد و شـصت (و پنج) برج خورشـید است که در هر روزی در یکی از این برجها طلوع و غروب میکند و برای همین است کوتاهی و بلندی روز و شب، و

رب المشرق و المغرب

، بر همه معلوم است و اشاره فرمود بطرف مشرق و مغرب و فرمود: اینست مشرق و مغرب

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵

(و وسائـل روی زمین) را بـدست او دهم و بـا لشـکریانم او را یاری کنم و با فرشـتگانم او را مـدد نمایم تا دعوت (بتوحیـد) را آشـکار کنـد و جمع نمایـد مردم را باقرار نمودن بیگانگی و توحیـد من، و پس از آن پادشاهی و ملک او را همیشـگی و ادامه میدهم، و

تا روز قیامت (پادشاهی و زمامداری) روزگار را بین دوستانم بنوبت میگردانم و دست بدست بگردانم «۱».

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که: هر وقت جبرئیل بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد میشد، مقابل و در خدمت آن حضرت مانند غلام در پیش

---

(۱) اشاره است برجعت ائمه علیهم السّلام

مولایش می نشست و هیچ گاه بدون اذن آن حضرت بر حضرتش وارد نمیگردید.

۳- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که در جنگ احد وقتی که مسلمانان (در اثر غفلت محافظان قله کوه احد و شنیدن صدای شیطان و مشرکین که میگفتند پیغمبر کشته شد وحشت کردند و هراسان شدند و) رو بهزیمت نهادند و فرار کردند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را تنها گذاردند، امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو دجانه (سماک بن اوس بن خرشه از بزرگان صحابه و شجاعان نامی و از قبیله خزرج است) خدمت آن حضرت باقی ماندند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به ابو دجانه فرمود: آیا می بینی قوم خود را (که فرار کردند) عرض کرد: می بینم، آن حضرت فرمود: تو نیز برو و بآنها ملحق شو، عرضکرد من این چنین بیعت نکرده بودم که اکنون فرار کنم، اگر ایشان فرار کردند من خواهم ماند تا گاهی کک در رکاب شما شهید شوم آن حضرت فرمود: بیعت خود را از تو برداشتم اگر بخواهی بقوم و قبیله خود ملحق شوی، عرضکرد بخدا قسم من نمیروم که مردم گرداگرد یک دیگر جمع شوند و حکایت کنند که

من شما را تنها گذاشته ام و فرار کرده ام، آن حضرت دعای خیر در حقش فرمود.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پیش روی آن حضرت جنگ میکرد و از هر طرف که دشمن بقصد رسول خدا می آمد دفع و طرد مینمود تا اینکه تعداد زیادی از مشرکان کشته و مجروح شدند و (آنقدر کارزار شدت یافت که) شمشیر امیر المؤمنین علیه السّلام شکسته شد. خدمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه مرد با شمشیر میجنگد و شمشیر من شکسته شده، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ذو الفقار (شمشیر دودم) را باو داد و علی مشغول جنگ گردید و پیوسته مشرکان را از حضرت رسول دفع مینمود، که شنیدند منادی از آسمان ندا کرد:

لا سیف إلا ذو الفقار و لا فتی إلا علی

، جبرئیل نازل گردید و بپیغمبر عرضکرد: یا رسول اللّه این مواسات و جوانمردی و برادریست که علی آشکار میکند، آن حضرت فرمود: آری علی از منست و من از علی، جبرئیل گفت:

انا منکما

، من نیز از شما دو نفرم چنین گوید مصنف این کتاب (شیخ صدوق ره) اینکه جبرئیل گفت:

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷

أنا منکما

، تمنا و آرزوئیست که کرده و خواهش نموده از پیغمبر که او را جزو خودشان بدانند، بنا بر این اگر جبرئیل افضل از آنها میبود این تمنا و خواهش را نمیکرد و خود را از درجه خود فرود نمی آورد، و آرزوی مقامی که از رتبه خود پست تر باشد نمینمود (پس قول کسی که میگوید: ملائکه از بشر افضل و برتر است، باطلست).

۴- حدیث کردند ما

را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: وقتی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را بمعراج بردند و وقت نماز شد جبرئیل برای نماز اذان و اقامه گفت، و معروض داشت یا رسول اللّه مقدم شوید (برای إمامت) آن حضرت فرمود تو پیش بایست، عرضکرد ما (ملائکه) از زمانی که مأمور شدیم بسجده نمودن بر آدم ابو البشر مقدم نمیتوانیم شد بر اولاد او (چون مسجود بر ساجد افضلست).

۵- حدیث کرد ما را ... از عمار یاسر که گفت شنیدم از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم که میفرمود: دو فرشته ای که مأمور بر حفظ و ثبت اعمال علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند فخر مینمایند بر اینکه حافظ و ضابط اعمال علی علیه السّلام هستند بر باقی فرشتگانی که مأمور حفظ و ثبت و ضبط اعمال سایر مردم میباشند، زیرا آن حضرت هرگز در مدت زندگی خود عملی را که موجب سخط و خشم و غضب خداوند باشد انجام نداده «۱».

---

(۱) علامه مجلسی در (۵- ۳۲۳) بحار از احتجاج طبرسی نقل مینماید که زندیقی از حضرت صادق علیه السّلام پرسید علت چیست که دو فرشته مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان هستند با اینکه شما معتقد میباشید که خدائی هست و عالم بأسرار و کارهای مخفی و آشکار مردم است، فرمود: این از لطف خداوند است که مقرر فرموده زیرا بندگان موقعی که بخواهند عمل زشتی را مرتکب شوند متوجه این میشوند که خدا ناظر اعمال آنها است و دو فرشته ثبت خواهند کرد و در قیامت شهادت میدهند و بالنتیجه ممکنست مرتکب آن عمل زشت

و امثال آن نشوند و دیگر آنکه فکر مینمایند اگر عمل نیکو و خیری را انجام دادند فراموش نمیشود و ثبت میگردد و این خود تقویت قلب و باعث انجام دادن اعمال خیر و کارهای نیکو می شود.

و جهت آنکه در شب و روز ملائکه هائی که مأمور بثبت اعمال مردم میباشد عوض میشوند برای آنست که ملائکه ها از اعمال زشت مردم باخبر نشوند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸

باب هشتم در اینکه قرار داده نشده هیچ حکم و دستوری (در اسلام) مگر برای علت و جهتی

۱- حدیث کرد مرا پدرم از جمیل بن دراج که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام از (علت جعل و بودن) حلال و حرام (اشیاء و افعال).

فرمود: البته قرار داده نشده است (در اسلام و أدیان حقه دیگر) چیزی از حلال و حرام مگر از برای علت و حکمتی (که مورد احتیاج و بر منفعت و یا ضرر فرد و یا نوع مردم است، و خداوند عادل و حکیم و عالمست و هر چیزی را در محل و موقعیت خود قرار داده)- «۱»

---

(۱) یعنی تشریع نفرموده خدای تعالی حکمی از احکام را مگر بجهت حکمتی و حلال نفرموده اشیاء حلال را مگر بواسطه حسن و نیکوئی و منفعت آن، و حرام ننموده حرامی را مگر بعلت قبح و زشتی و ضرر آن، و در کتاب تراش ریش بدین مضمون مینویسد: کلیه قوانین و دستورات اسلامی که برنامه دینی عموم مسلمین را نشان میدهد بر روی پنج پایه کامل منظم و مرتب گردیده که عبارتست از: واجب، و مستحب، و حرام، و مکروه، و مباح و از نظر علمی و اجتماعی و بطور مختصر هر یک از این پنج قانون را طبق منطق امروز تشریح می شود

تا خوانندگان عزیز را بیشتر متوجه نظریات بلند شارع مقدس اسلام و قوانین این دین بزرگ بنمایم- واجب- هر امری که ترک آن نسبت بدین، اجتماع، بهداشت، اصلاحات عمومی، امور زندگانی فرد و یا جامعه یا بهر کدام از این امور لطمه ای وارد سازد و ضربه بزنند و عدم إجراء و انجام آن زیان و ضرر کلی داشته باشد دین مقدس اسلام برای حفظ اصلاحات اجتماعی ترک آن را غدغن أکید فرموده و اجرای آن را بنام (واجب) دستور مؤکد داده است مستحب- اموری که ترک آن نسبت بجامعه یا فرد زیانی نداشته باشد ولی اجرای آن در راه اصلاحات عمومی، حفظ بهداشت، بیداری اجتماع کمک بهم نوع، تسهیل امور زندگانی، و غیره بتمام یا هر کدام از این امور بستگی داشته و سودمند باشد شارع بنام (مستحب) نامیده و عموم پیروان خود را در راه اجرای آن سفارش و تشویق فرموده است.

حرام- هر عملی که اجرای آن بیکی از امور اجتماعی، اخلاقی، اصلاحی، بهداشتی، و آنچه لازمه زندگانی جامعه است خطری متوجه کند و انجام آن زیان فردی یا اجتماعی همراه داشته باشد اسلام بنام حرام نامیده و دستور کلی در پرهیز و اجتناب از آن را برای همیشه داده است.

مکروه- اموری که بجا آوردن آن اندک زیانی برای آن مترتب شود، در این صورت اسلام پرهیز آن را نیکو دانسته و اجتناب از آن را بنام (مکروه) نامیده است.

مباح- امور و اعمالی که در راه مقصد زندگانی اجرای آن زیانی بفرد یا اجتماع نرساند و نیز نفعی بر آن مترتب نباشد قانونگذار اسلام عمل کردن و نکردن آن را یکسان دانسته و بنام

(مباح) آن را خوانـده و ثواب و عقابی نیز برای آن تعیین نفرموده و روایت متن جوابست برای کسانی که در اثر کوته فکری و جهل و نادانی ایراد میگیرند بر احکام دین مقدس اسلام.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹

باب نهم علت آفرینش بشر و اختلاف احوال آنها

۱- حدیث کردند ما را .. از حضرت صادق علیه السّلام که روزی حضرت امام حسین ع

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰

باصحاب خـود فرمـود: ای مردم خداونـد خلق ننموده است بنـدگان را مگر از برای آنکه او را بشناسـند و چون او را شـناختند عبادتش کنند، و چون او را عبادت نمودند بی نیاز شوند از عبادت غیر او مردی عرضـکرد: یا ابن رسول اللّه پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خـدا (یعنی حق و حقیقت خداشناسـی و طریق موصـله بسوی او که خطائی نشود و انسان را بـدون گمراهی بآن مطلوب برساند) چگونه است.

فرمود: شـناختن اهـل هر زمـانست امـام زمـان خودشـان را که واجب است بر آنهـا اطـاعت فرمایشات و أوامر و نواهی او چنین گویـد (صـدوق ره) یعنی بدانند اهل هر زمانی که خداوند هیچ زمانی را خالی نمیگذارد از وجود امام معصوم، زیرا اگر امامی نباشد مردم مصون نمی مانند و ایمن نخواهند بود از عبادت غیر خدا «۱».

۲- حـدیث کردنـد مـا را .. از محمّـد بـن عمـاره که گفت پرسـیدم از حضـرت صـادق علیه السّـلام که: چرا و برای چه جهـتی خداوند بشـر را خلق نمود، فرمود: خدای تعالی بشر را عبث و بیهوده نیافریده و آنها را مهمل وانگذارده بلکه (ایشان را تکلیف بانجام دادن عبادات فرموده و آنان را محاسبه خواهد نمود و) خلق فرمود آنها را

برای اظهار قدرت خود، و ایشان را باطاعت و بندگی خود تکلیف فرموده تا مستوجب و مستحق بهشت شوند، و خلق نفرموده ایشان را که منفعت و سودی ببرد، و یا بسبب ایشان دفع سوء و ضرری از خود بنماید، بلکه آنان را آفریده که منفعت بایشان برساند و متنعم بنعمتهای همیشگی آخرت خود گرداند.

---

(۱) چنان که فرموده اند: بسبب ما عبادت خدا می شود که اگر ما نبودیم کسی عبادت خدا نمیکرد و همه مردم گمراه میبودند: چون امام حافظ دین و عقاید مذهبی مردم است و اگر امام نباشد خرافات و بدعتها بین مردم پدید می آید و انحراف و گمراهی بسیار می شود، چنان که بیاید در باب (۱۰۳) و امروزه بر علما است حفظ دین و عقاید مردم و امام زمان (عج) فرموده است اگر اشتباهی شد در احکام دین من رفع آن را خواهم نمود. و علما حجتند بر مردم و من حجت خدا هستم بر علما

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۱

۳- حدیث کردند ما را، از محمّد بن زید که گفت شرفیاب شدم خدمت حضرت رضا علیه السّلام برای آنکه از آن حضرت از توحید و خداشناسی سؤال کنم، چون خدمت حضرتش رسیدم و پرسیدم، فرمود: حمد و ستایش برای آن خدائیست که خلق و ایجاد فرموده است موجودات را بقدرت کامله و حکمت بالغه خود بدون آنکه برای موجودات خلق شده ماده و (هسته) اصلی باشد که از آن ماده مخلوقات را آفریده باشد تا بتوان قدرت و حکمتش را باطل دانست (و بگوئیم قدرت و حکمت ندارد) و خلق فرمود آنچه را خواست بهر قسم و کیفیت و نوعی

که میخواست، و موجودات را خلق نمود برای اظهار حکمت و ربوبیت خود، و عقلها از ضبط حکمتش عاجزند و اوهام و خیالها بکنه حکمتش نمیرسند و دیده های مخلوقات نمیتوانند او را ببینند (چون جسم نیست) و بمقدار و اندازه نمیتوان او را محدود و توصیف و تعریف کرد (زیرا هر چه بمقدار و اندازه و محدود باشد جسمست و مکان لازم دارد و زمان در او تأثیر میکند و خدا جسم نیست که مکان بخواهد و زمان هم در او تأثیر نمیکند چون زمان یکی از مخلوقات اوست و تحت تأثیر زمان واقع شدن از صفات مخلوقست و خدای تبارک و تعالی منزه است از صفات مخلوقات خود) عبارات و الفاظ (بندگان) از وصف او عاجز است، و وصف وصف کنندگان در اوصافش گمراه و گمنام است، و مخفی و پنهانست (از فکر بشر) بدون آنکه چیزی او را مخفی و پنهان کرده باشد.

و پوشیده است بدون اینکه ساتری او را پوشانده باشد، و شناخته می شود (بعلامات و آیات) بدون آنکه دیده شود، و وصف کرده می شود بدون اینکه صورت و هیکلی باشد، و نعت کرده می شود بدون آنکه جسم باشد (آری) نیست خدائی مگر آن خدای کبیر متعال «۱»

---

(۱) اعتقاد بوجود خدا فطریست و مهم ترین اصلی است که در طبیعت وجود انسان نهاده شده و با جان و دلش سرشته گردیده چنان که آیه- ۶۱- سوره عنکبوت بهمین مطلب اشاره میفرماید: اگر سؤال کنی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده و خورشید و ماه مسخر فرمان کیست، جواب دهند که خدا آفریده، یکی از دانشمندان مسیحی گفته پیش از آنکه عقول ما

وجود خـدا را کشف کند، دلهای ما بوجود او گواهی داده است، و یکی دیگر از دانشـمندان گفته: کلمه ای که در انکار خدا گفته شود لب گوینده خود را میسوزاند. و روایت فوق طرد میکند و باطل میگرداند بسیاری از عقاید خرافیه بعضی از مردم را، مانند مشبهه و کرامیه که (دو فرقه اند از مسلمین و) قائلند خدا جسم است و میتوان او را دید در دنیا و آخرت.

و اشاعره (فرقه دیگر از مسـلمین) معتقدنـد بابنکه در آخرت مردم خـدا را می بینند و لیکن ما شـیعه دوازده امامی عقیده داریم که خـدا جسم نیست و نمیتوان او را دید چنان که در اصول کافی در کتاب توحید در این باره روایات زیادی را نقل میکند، از جمله از حضـرت صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده: ای پسر آدم اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نمیشود و اگر پارچه نازکی روی چشم تو کشـیده شود دیگر چیزی را نمی بینی با این حال میخواهی پی بحقیقت و کنه خدا ببری و عالم ملکوت و آسـمان و زمین را ببینی و بفهمی اگر راست میگوئی که میتوانی ببینی و بفهمی پس خورشـید یکی از مخلوقـات خـداست بـاو زیاد نگاه کن و چشم بر هم نگذار، با اینکه علی التحقیق نمیتوانی، و این خورشـید یکی از هزارها خورشـید مدار کهکشان جوّ متناهی مخلوق خداوند است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۲

۴- حدیث کردند ما را از حبیب سجسـتانی (سیسـتانی) که گفت شنیدم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که فرمود: چون خداوند فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد که عهد و میثاق از

ایشان بگیرد بخداوندی خود و نبوت همه پیغمبران، اولین عهد و میثاقی که گرفت (بعد از گرفتن عهد و اقرار بیگانگی خود) عهد و پیمان بنبوت محمّد بن عبد اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بود، پس وحی فرمود بآدم که نظر کن چه می بینی، آدم نظر کرد بذراری خود که ذرات بودند و آسمان مملو بود از آنها، آدم گفت خدایا چه بسیارند فرزندان من، برای چه أمری ایشان را آفریده ای، و برای چه

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۳

سبب اراده داری بگرفتن عهد و پیمان از ایشان.

خطاب رسید: برای آنکه مرا عبادت کنند و شریکی برای من قائل نشوند و ایمان به پیغمبران من بیاورند و پیروی و متابعت ایشان نمایند.

آدم گفت: خدایا چگونه است که بعضی از ذراری من بزرگتر از بعضی دیگر هستند و بعضی نورانی تر از بعضی از ایشان میباشند و بعضی کم نورند، و بعضی هیچ نوری ندارند.

خطاب رسید: این چنین خلق کرده ام ایشان را تا هر یک از آنها را بسبب حالشان امتحان کنم در همه حالات.

آدم گفت: خدایا مرا رخصت میدهی سخن بگویم (و سؤالی بنمایم).

خطاب رسید: سخن بگو که روح (ناطقه) تو از روح (های خلق شده) منست.

گفت: خدایا اگر ایشان را خلق میکردی بر یک شکل و اندازه و یک طبیعت و یک رنگ و یکعمر و یک روزی (و ثروت) البته بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ظلم نمیکردند و در میان ایشان حسادت و دشمنی پیدا نمیشد و در هیچ أمری با یک دیگر اختلاف نمینمودند.

حقتعالی فرمود: با روح برگزیده من (که در تو قرار داده ام) سخن گفتی و و بضعف طبیعت

خود بچیزی که علم و دانش و اطلاع از آن نـداری سـخن گفتی، و منم خدای خالق علیم، و بعلم خود خلقت ایشان را مختلف نمودم، و بمشـیت من جاری می شود امر من در میان ایشان، و بازگشت همه آنها بسوی تقـدیر و تدبیر منست، و تدبیر و تبدیل برای خلق من نیست (که امورات بتدبیر و تبدیل آنها انجام گردد).

و جز این نیست که خلق نکرده ام جن و انس را مگر برای اینکه (فقـط پرسـتش و) عبادت مرا بنماینـد، و خلق نمودم بهشت را برای کسـی که مرا عبـادت و اطاعت کنـد و پیروی پیغمبران من نمایـد، و خلق کردم جهنم را برای کسـی که بمن کافر شود و معصیت و نافرمانی مرا کند و متابعت پیغمبران من نکند، و پروائی ندارم (از اینکه چنین شخصی معذب باشد).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۴

ای آدم خلق نمودم تو را و دراری تو را بـدون آنکه احتیـاجی بتو و بایشـان داشـته باشم، و خلق نکردم شـما را مگر برای آنکه امتحان نمایم کدامیك از شما نیکوکار (و عابد و) زاهدتر است در دنیا، و برای همین جهت خلق نمودم دنیا و آخرت و حیات و ممات و طاعت و معصیت و بهشت و جهنم را، و چنین اراده کرده ام در تقدیر و تدبیر و علم خود «۱».

---

(۱) علامه مجلسی در بحار از احتجاج طبرسی نقل مینماید که مردی طبیعی مذهب از حضـرت صادق علیه السّـلام پرسید که: آیا خدا قادر بود تمام مردم را مطیع و موحد و خداپرست خلق کند، آن حضرت فرمود قادر بود و لیکن اگر تمام مردم را مطیع مینمود

خـداپرستی مردم جبر بود، و دیگر در مقابـل عباداتشـان ثوابی نداشـتند و عاصـی از مطیع معلوم نمیشـد چون در عبادت مجبور بودنـد، و نیز خلقت بهشت و جهنم عبث بـود و خداونـد منزه است از اینکه کـار عبث کنـد، و خداونـد وقـتی که مردم را خلق فرمود أمر نمود بایشـان که اطـاعت و عبـادتش کننـد و غیر او را نپرسـتند و از تمـام معاصـی نهی فرمود آنـان را، و برای اتمـام حجت پیغمـبران را بسوی ایشـان فرسـتاد و بوسـیله آن پیغمـبران مردم را باحکـام و دسـتورات خود مطلع نمود تـا اگر معصـیت نمودنـد نتواننـد عذر بیاورند و بگویند ما نمیدانستیم که باید تو را عبادت کنیم، و مقرر داشت برای مطیعان و عبادت کنندگان ثـواب و درجه و مقـام در بهشت، و برای گناهکـاران عقـاب و عـذاب در جهنم، و مطلب دیگر آنکه خداونـد اصـل طـبیعت و خلقت تمامی مردم را بر توحید و خداپرستی قرار داده، و اینکه بعضـی کافر میشوند و مطیع أوامر و نواهی خدا نمیشوند آنست که بعـد از بـدنیا آمـدن انکار حق را مینمایند و مرتکب اعمال ناشایسـته میگردند و کافر میشوند، و خداوند کسـی را در اصـل خلقت کافر و گناهکار خلق ننموده (چون دشـمنی با کسـی ندارد که او را کافر و گناهکار خلق کند و بعد او را بجهنم ببرد، و خداونـد منزه و برتر است و از عـدل او دور است که کسـی را کافر خلق کند و بعد او را بعبادت امر نماید و مجبور کند) و نیز مردی از آن حضرت پرسید: چرا ثواب و عقاب در این دنیا قرار داده نشد و در آخرت

مقرر گردیـد، فرمود: دنیـا محـل امتحان و مرکز کسب ثواب و بـدست آوردن رحمت خداونـد است، و هم پر شـده از آفات و بلیات و شـهوات تا معلوم گردد چه بنده ای مطیع و فرمان بردار است و چه کسـی گناهکار (و این مطلب تا آخر عمر هر کسی معلوم نخواهد شد بنا بر این دیگر عمری ندارد که به نتیجه اعمال و رفتار و کردار خود برسد) از این جهت در آخرت بثواب و عقاب و عذاب خواهند رسید.

و قرآن میفرماید: وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّهٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی اگر خداوند از کردار زشت خلق مؤاخـذه کنـد (در دنیا) در پشت زمین هیـچ جنبنـده ای را باقی نگـذارد و لیکن کیفر خلق را بتأخیر افکند تا بوقت معینی.

و بعضـی را عقیده آنست که هنوز بهشت و جهنم خلق نشده اند و این عقیده بر خلاف قرآن و اخبار است زیرا در قرآن خدای تعـالی میفرمایـد هـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، این همان جهنم است که گناهکاران میگوینـد جهنمی در کار نیست، آیـاتی که خداونـد در باره جهنم فرموده زیاد است و برای نمونه این یک آیه بیان شـد و اما روایات بحـدیست که در چنـدین جلـد کتـاب هم نمیتـوان آنهـا را جمع کرد، و برای نمـونه دو روایت از صـدها هزار روایت ذکر می شـود، اول شـیخ صـدوق رضـوان اللَّه علیـه در عیـون اخبـار الرضـا و توحیـد و أمـالی بسـند خـود از عبـد السـلام روایت کرده که گفت بحضـرت رضـا عرضکردم: خبر ده مرا آیا بهشت و جهنم خلق شده اند و یا بعد از این خلق

میشونـد، فرمود: بلی خلق شـده انـد، و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله زمانی که بمعراج رفت داخل بهشت گردید، و جهنم را نیز مشاهده نمود، من عرضکردم که یکقوم میگویند بهشت و جهنم خلق نشده اند و بعد از این خلق خواهند شد، فرمود:

آن قوم از ما نبوده انـد و ما نیز از آنها نیستیم، و هر که انکار نمایـد و بگویـد خلق نشـده اند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و ما ائمه را تکذیب نموده و ولایت ما را ندارد و در جهنم مخلد در عذاب خواهد بود.

دوم- در کتاب صـفات الشـیعه از عماره روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند، معراج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم، سؤال در قبر، و بودن بهشت و جهنم، و شفاعت.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۶

و مختلف گردانیـدم (ظاهر) صورت و بـدن و رنگ و طاعت و معصـیتهای ایشان را و قرار دادم بعضـی از آنان را سـعادتمند و شقی و بینـا و نابینـا و کوتـاه و بلنـد (قـد) و خـوش صـورت و زشت صورت و عـالم و جاهـل و غنی و فقیر و اطـاعت کننـده و معصـیت کننده و صـحیح و بیمار و سـلیم الاعضاء و غیر سـلیم الاعضاء و کسـی که دردهای سـخت دارد و کسی که هیچ درد نـدارد، تـا نظر کنـد صـحیح البـدن به بیمـار و حمـد و ثنـای مرا بجا آورد که او را عافیت و سـلامتی داده ام، و نظر کنـد بیمار بصحیح (الاعضاء و بدن) و دعا کند و از من بخواهد تا او را

عـافیت و شـفا دهم، و بر بلاـی من صبر مینمایـد و او را ثواب جزیـل عطا میکنم، و غنی بر فقیر نظر کنـد و حمـد و ثنا و شـکر نعمتهای مرا بجا آورد، و فقیر نظر نمایـد بر ثروتمند و مرا بخواند و درخواست (نعمت و برکت) کند، و مؤمن بکافر نظر کند و مرا حمد نماید چون او را هدایت نموده ام.

پس برای همین است که ایشان را خلق نمودم تا امتحانشان کنم در آشکار و پنهان و در خوبیها و بدیها و در سلامتی و بیماری و آنچه که بایشان عطا میکنم و یا منع مینمایم، و منم خدای مالك قادر، و برای منست که اجرا کنم آنچه را مقدر کرده ام و با منست تغییر و تبدیل آن مقدرات، و مقدم دارم آنچه را که تأخیر انداخته ام، و تأخیر اندازم آنچه را که مقدم داشته ام.

و منم خداوندی که هر چه بخواهم میتوانم انجام دهم، و کسـیرا نمیرسد و نمیتواند که سؤال و پرسشی کند و چون و چرا نماید در آنچه که انجام داده ام (و میدهم، زیرا من حکیم هستم و کاری را بدون حکمت نمیکنم) و لکن من سؤال مینمایم از آنچه

که بندگانم انجام میدهند «۱».

---

(۱) عالم ذر را بعضی انکار نموده اند بواسطه بعضی از استبعادات و شبهات، و میگویند اگر عالم ذری میبود چرا ما یاد نداریم، در جواب ایشـان بایـد گفت: اولاـ این انکـار اجتهـاد مقابـل نص است، زیرا خداونـد در قرآن عـالم ذر را متـذکر و یـاد آوری فرموده، و روایات و اخبار در موضوع عالم ذر و چگونگی آن از خاندان عصمت

علیهم السّلام زیاد است که از حد تواتر گذشته، ثانیا، اگر بخاطر نداشتن شما دلیل بر نبودن آنست پس شما عالم رحم را نیز یاد ندارید و نمیدانید که در آنجا چگونه و در چه حالی بودید، آیا این یاد نداشتن دلیل بر نبودن عالم رحمست.

و جهت آنکه ما عالم ذر را یاد نداریم آنست که اگر بیاد داشتیم موجب فساد و اخلال نظم امور میشد و نااطمینانی بین مردم پدید می آمد، چون خوبی و بدی مردم در آن موقع کاملاً معلوم شده، و یکی از علت ارسال رسل برای یادآوری عالم ذر است چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن بیان خلقت آدم علیه السّلام میفرماید: غایت و نتیجه فرستادن انبیاء و رسل آنست که طلب کنند از مردم اداء آن چیزی را که بر آن عهد و میثاق از آنها گرفته شده و آن اقرار بربوبیت و اطاعت أوامر خداوند و عمل نمودن بدستورات پیغمبرانست، و بیاد مردم بیاورند نعمت فراموش شده الهی را و شبهه دیگر که میگویند: چگونه صلب حضرت آدم گنجایش این همه ذریه را داشت، جوابش اینست که اولا آنها در نهایت کوچکی بودند (که اگر مجموع آن را که باعث پیدایش بشر است از همه رنگها و نژادها که متولد شده اند و خواهند شد در یک جا جمع کنند باندازه ظرفیت یک انگشتانه نخواهد شد) و ثانیا حضرت آدم هم همین تعجب را نمود که سؤال کرد: خدایا چگونه گنجایش پیدا کرد اینها را صلب من، خداوند فرمود: ای آدم لطف صنعت و نفوذ قدرت من اینها را در صلب تو گنجانید.

و نیز شکی نیست که

در موقع أخذ عهد و میثاق از بنی آدم تمام آنها داری نطق و بیان و شـنید و عقل و فهم و شعور و ادراک بوده اند چنان که در کافی (۲- ۱۲) از ابو بصـیر نقل مینماید که حضـرت صادق علیه السّلام میفرمود: موقع أخذ میثاق خداوند ایشان را دارای فهم نمود تا پس از پرسـش بتواننـد جواب بگوینـد، زیرا اگر این چنین نبودند صـحیح نبود از غیر ذو العقول عهد و پیمان گرفتن، و بعضـی گوینـد که أخـذ میثاق پیش از هبوط بوده و جمعی گوینـد بعد از هبوط بوده و آدم پشت کوه عرفات بخواب رفته بود که قدرت خداوند أعقاب او را تا روز قیامت از صلب او بعرصه شهود آورد بصورت و هیئت ذر (ذر چیزهائیست که در نهایت کوچکی باشد مانند ذرات هوا که در فضا پراکنده اند.) و کیف کان: حکمت عالم ذر ظهور فضل و عدل الهی و تأسیس بنیان معرفت و خداشناسـی است زیرا اگر عالم ذر و معرفت بخدا در آن عالم نبود کسـی در دنیا خدا را نمیشـناخت، و چون در دنیا فراموش نمودنـد آن عالم را خداوند انبیاء و رسل را فرسـتاد که مردم را متذکر سازند و نعمت فراموش شده را بیادشان بیاورند و بتوسط آیات و علامات آنها را متنبه کننـد بآن معرفت فطری، و شایـد اشاره بهمین موضوع باشـد آیه: وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً، که مراد از آدم آدم نوعی باشـد یعنی اولاـد آدم چنان که مفهوم روایت باب یازدهم همین کتاب همین است پس کسانی که در دنیا زیر بار رفتند و

وفا بعهـد کردند و انکار ننمودند و مطابق با فطرت خود و گفته انبياء عمل نمودند اولياء و دوسـتان خدا شدند و بمقامات عاليه رسـيدند و فضـل الهی شامـل حال آنها گرديـد، و کسانی که معانـدت ورزيدنـد و بر خلاف فطرت خود رفتار کردنـد و انکار الوهيت و ربوبيت خدا را نمودند و گفته پيغمبران را رد کردند کافر و دشمنان خدا شدند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۸

۵- برای ما حديث نمودند ... از مسـعده که مردی بحضـرت صادق عليه السّلام عرضکرد که: ما آفريده شده ايم برای يک أمر عجيبی، آن حضرت فرمود: أمر عجيب چيست ای بنده خدا، عرضکرد آفريده شده ايم برای فنا و نابود شدن (که پس از مردن

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۹

اثری از بدن ما باقی نمیماند و تا أبد فانی خواهيم بود).

آن حضرت فرمود: ساکت باش (چنين نيست) ای پسر برادر «۱» بلکه

---

(۱) علت آنکه آن حضـرت آن مرد را پسـر برادر خطـاب نمـوده ممکنست برای تلطـف و مهربـانی بوده چون رويه أئمه عليهم السّـلام چنين بوده، و شايـد برای آن بوده که او را متوجه باهميت مطلب نمايد، و شايد هم يکی از وابسـتگان حضـرت بوده: و گويا در معاد و حشـر و بهشت و جهنم شک و ترديـد داشـته همانند بسـياری از مردم ديروز و امروز که چنين شک و ترديد را داشـته و دارند چنان که ابی بن خلف اسـتخوان پوسـيده ای را خدمت رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله آورد و عرضکرد، ما که همانند اين استخوان پوسيده و متلاشی ميشويم آيا دو مرتبه زنده خواهيم شد، در اين موقع آيه شريفه نازل گرديد

(ای پیغمبر) بگو زنده میگرداند آن خدائی که در اولین مرتبه او را خلق کرده (یس ۷۸) و مردی دهری و طبیعی مذهب بحضرت صادق علیه السّلام عرضکرد: چگونه زنده می شود بدنی که پوسیده و متلاشی شده و گاه هر قطعه از آن در مکانی و یا لابلای دیوارها باشد، فرمود: خدائی که قدرت داشته و از عدم صرف همه چیز را خلق فرموده همان خدا قدرت دارد که مجددا خلق فرماید بدنهای پوسیده و متلاشی شده را، و تأیید این بیان را مینماید آیه شریفه (۱۶) سوره قاف که میفرماید: مگر ما موقعی که مردم را در مرتبه اول خلق کردیم خسته و وامانده شدیم و عاجز گردیدیم که دیگر نتوانیم آنها را برای مرتبه دوم خلق نمائیم، و در سوره روم (۲۶) میفرماید:

خلقت دوباره آسان تر است از خلقت اولیه، زیرا خلقت اولیه از عدم صرف بود و خلقت ثانوی ماده وجود دارد که از آن خلق شوند و در تحقیقات علمی امروز ثابت شده که هرگز ماده معدوم و نابود نمیشود و فنای مطلق در دنیا وجود ندارد و این فنائی را که می بینیم تغییر شکل و صورتست که عارض ماده میگردد مانند شمع که میسوزد و دود شده و بطرف بالا- میرود و ما گمان میکنیم که بکلی شمع سوخته و نابود گشته با اینکه چنین نیست زیرا در فضا ذرات آن با وضع و شکل و صورت دیگری موجود و محفوظ است، گر چه تغییر شکل و صورت داده لیکن تغییر ماهیت نداده طبق قانون اصل بقاء و این اصلی است که علم کاملا آن را تأیید میکند بنا بر این

مرگ هم جز تغییر شکل و صورت چیز دیگری نیست.

و علامه مجلسی در بحار (۷- ۴۳) از فروع کافی (۱- ۶۹) از حضرت صادق ع نقل مینماید که در جواب سائلی فرموده: می پوسد جسد میت (مگر جسد پیغمبر و امام و علمای دینی) بطوری که گوشت و استخوان باقی نمیماند مگر (ماده و) طینتی که از آن خلق شده که آن بحال خود باقی خواهد ماند تا مرتبه دوم خلق شود همانند خلقت اولیه او.

و مرد دیگری بآن حضرت عرضه داشته اگر علی التحقیق محشر و معادی هست حد اقل باید هر صد سال یکنفر زنده شود و مردم را خبر دهد از قضایای محشر تا مردم بشک و تردید نباشند، فرمود: هر که چنین معتقد باشد و این گونه سخنان را بگوید تکذیب نموده خدا را زیرا در قرآن کما هو حقه بیان فرموده (مثل- وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها، بدون شک قیامت و محشر خواهد آمد) و تکذیب نموده تمامی پیغمبران و اوصیاء ایشان را چون آنان خبر داده اند که محشر و قیامت هست، و گذشته از این مگر اصحاب کهف بعد از سیصد و نه سال زنده نشدند و عزیز پیغمبر زنده نشد و آن افرادی که با حضرت موسی بکوه طور رفتند مگر نمردند و زنده نشدند.

و بحثی است مفصل در موضوع آکل و مأکول و اهل ادب میتوانند بجلد (۷- ۲۳- ۳۶۰) بحار مراجعه فرمایند.

و تردیدی نیست که معاد جسمانیست و اگر خوف اطاله کلام نبود تمام آیات و روایات مربوطه باین بحث را نقل مینمودم، بدین علت فقط به بیان علامه مجلسی در بحار (۷- ۴۷) اکتفا

می شود که میفرماید شکی نیست که معاد جسمانیست و این از جمله ضروریات دینست و هر که منکر معاد جسمانی باشد از عداد مسلمین و از دائره اسلام خارج است، و طرز زنده شدن مردگان را (در ۷- ۲۳) بحار از امالی شیخ صدوق و کتاب حسین بن سعید نقل مینماید که حضرت صادق علیه السّلام فرموده: زمانی که خداوند بخواهد مردم را زنده کند چهل روز باران میبارد (و برخورد با اسپرماتوزوئید که جرثومه حیاتست میکنند) و بالنتیجه استخوانها و اعضا و جوارح جمع می شود و گوشت روئیده و زنده میگردد، و معاد و حشر مخصوص انسان نیست بلکه حیوانات هم معاد و حشر دارند بمنطوقه: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، روزی که وحوش (و طیور و حیوانات دیگر) بعرصه قیامت محشور شوند.

و در بحار میفرماید: جهت آنکه حیوانات بمحشر می آیند برای قصاص است و شاید ان شاء اللّٰه تا موقع چاپ جلد دوم این کتاب اطلاعات بیشتری در این زمینه بدست بیاید و بنظر خوانندگان برسد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۰

خلق شده ایم برای بقاء و همیشه بودن (همچنان که رسول خدا فرموده:

ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و إنما تنقلون من دار إلی دار

، شما برای نیستی خلق نشده اید بلکه برای

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۱

باقی بودن خلق شده اید و فقط از خانه ای بخانه دیگر منتقل میشوید) چگونه فانی و نابود میگردد (اهل) بهشتی که در آن هلاکت (و مرگ) نیست، و آتشی که هیچ وقت خاموش نمیشود «۱» و لیکن باید بگوئی که ما منتقل میشویم از خانه ای بخانه دیگر (یعنی از دنیا منتقل خواهیم شد بآخرت).

---

(۱) در موضوع خلود

در بهشت و جهنم، خداوند فرموده: همیشه خواهند بود چنان که میفرماید هُمْ فِيها خالِدُونَ، اهل جهنم همیشه مخلد خواهند بود، و میفرماید:

خالِدِينَ فِيها أَبَداً، بهشتیان در بهشت همیشه خواهند بود، وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ، اهل بهشت و جهنم از بهشت و جهنم بیرون نخواهند آمد، و جهت آنکه بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم همیشه خواهند ماند آنست که روی نیت و قصد آنها است زیرا بهشتی اگر همیشه در دنیا بماند از اطاعت خدا رو نمیگرداند و جهنمی اگر تا أبد در دنیا بماند قصدش جز گناه کردن چیز دیگری نیست لذا روی نیت ایشان خداوند عمل میفرماید: و بیاید در این موضوع حدیثی در باب (۲۹۹) و طبق آیه شریفه:

كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، هر چیزی جز ذات مقدس واجب الوجود فانی و نابود می شود میتوان گفت که بالاخره بهشت و جهنم پایانی دارد بمنطوقه استثناء در آیات شریفه: وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ، آنان که براه سعادت و خداپرستی واقعی رفته باشند در بهشت همیشه خواهند بود تا آسمانها و زمین باقیست مگر آنکه مشیت خداوند غیر آن را بخواهد (که زایل و نابودشان سازد) خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ، جهنمیان در جهنم مخلدند تا آسمانها و زمین باقی و برقرار است مگر آنکه مشیت الهی (فنا و نابود نمودن ایشان را) بخواهد، البته خدا هر چه را اراده کند و بخواهد مینماید، و حدیثی در همین موضوع مرحوم شیخ بهاء الدین (ره) در کشکول (ص-

۷۳- ۳ چاپ قم) نقل مینماید که:

سیأتی علی جهنم زمان ینبت فی قعرها الجرجین

، بیاید زمانی بر جهنم که در قعر آن شاهی که یکی از سبزیهای معروف است سبز شود، و کلا التقدیرین العلم عند اللّٰه لانه علیم خبیر

۶- خبر دادند ما را ... از حسن بن علی الوشاء که: روزی نیست مگر آنکه ملکی از مشرق ندا میکند: ای کاش مردم میدانستند برای چه خلق شده اند، ملك دیگری از طرف مغرب در جواب او گوید: (اگر چنین فکری میکردند) البته عمل مینمودند بآنچه که برای آن خلق شده اند «۱» ۷- خبر داد مرا ... از أنس از نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله از جبرئیل که فرمود خدای تعالی هر که اهانت کند بیکی از اولیاء و دوست من (بداند که) در حقیقت با من جنگ نموده و (اگر تردید و تأمل در امور برای من جایز بود) هیچ تردیدی برای من مانند

---

(۱) برای دانستن اینکه بشر برای چه امری آفریده شده بحدیث (۱۰ و ۱۲) همین باب مراجعه شود.

تردید در قبض روح مؤمن نیست، که او مرگ را کراهت دارد (و دوست میدارد که زنده بماند و عبادت مرا بنماید) و من خوش ندارم اندوهناکی او را و لکن ناچار است که مرگ را بچشد، و تقرب بمن پیدا نمیکند بنده مؤمن مگر موقعی که ادا نماید (و بجا آورد) آنچه را که واجب نموده ام بر او، و بنده (خاص) من آن کسی است که بدرگاه من تضرع و زاری کند (و اعمال و مستحباتی که بر

او واجب نکرده ام بجا بیاورد) تا او را دوست بدارم، و هر که را من دوست بدارم چشم و گوش و دست و یاری کننده او هستم، و اگر دعائی کند مستجاب مینمایم، و اگر چیزی را درخواست کند باو عطا میکنم، و به بعضی از بندگان مؤمن خودم تمام آنچه را که درخواست کند عطا نمیکنم تا عجب و خودپسندی در دل او راه نیابد که ایمانش فاسد گردد. زیرا بعضی از بندگان با ایمان من هستند که صلاحیت ندارد ایمان ایشان مگر آنکه توأم با فقر باشد که اگر آنها را ثروتمند نمایم ایمانشان فاسد میگردد (و مرتکب گناه میشوند) و بعضی از بندگان باایمان من هستند که صلاحیت ندارد ایمانشان مگر بداشتن ثروت که اگر فقیر باشند ایمانشان فاسد گردد «۱» و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانشان سالم نمیماند مگر آنکه بیمار باشند زیرا اگر صحیح الجسم باشند ایمانشان فاسد میگردد، و بعضی از بندگان باایمان هستند که ایمانشان وابسته بصحت جسم ایشانست که اگر بیمار باشند (مگر در مواقع خاصی) ایمانشان فاسد خواهد شد، چون فقط من عالم هستم بآنچه که در قلوب بندگانم میباشد.

---

(۱) تأیید بر این مطلب آیه شریفه (۲۷) سوره شوری است که میفرماید:

وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ، اگر وسیع گرداند خدا روزی را بر بندگان خود طبق خواسته ایشان البته سرکشی و طغیان و ظلم خواهند کرد، و لکن خدا روزی مردم را بقدری که خود بخواهد و صلاح بندگان باشد عطا خواهد فرمود زیرا خداوند حالات بندگان خود را کاملا

میداند و از درون قلبشان اطلاع دارد و بصلاح و فساد آنان آگاهست.

علامه طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه میفرماید: اگر کسی بگوید دیده می شود افرادی که ثروتمند هستند و نافرمانی خدا و ظلم و ستم و فساد میکنند خواهیم گفت که میدانیم خدای سبحان مطابق مصلحتی که خود میداند با بندگان عمل میفرماید و اینکه بعضی ثروتمند هستند و نافرمانی خدا و گناه میکنند شاید حالشان مساوی باشد که اگر فقیر هم بودند باز مرتکب گناه میشدند و ترک عبادت و اطاعت خدا را مینمودند و برای اتمام حجت خداوند آنها را ثروتمند نموده که در قیامت نگویند اگر ما ثروت میداشتیم مطیع و فرمان بردار میبودیم و اینکه مرتکب عصیان شده ایم بسبب فقر و تهی دستی بوده، و شاید هم اگر فقیر می بودند ظلم و ستم و عصیانشان بیشتر از موقع ثروتمند بودنشان میبود، و اللّٰه اعلم بتفاصیل احوالهم.

و علامه مجلسی در (۵- ۲۸۲) بحار از تفسیر بیضاوی بدین مضمون نقل مینماید که خداوند برای نظام عالم بعضی را ثروتمند و بعضی را فقیر فرمود تا ثروتمندان فقرا را بکار وادارند تا زندگی ایشان بخوبی اداره شود، زیرا اگر تمام مردم ثروتمند و یا فقیر میبودند اختلال در زندگی آنان پدید می آمد چنان که در ذیل باب ۱۳ بیاید

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۴

۸- حدیث کردند ما را ... از یونس بن ظبیان که گفت حضرت صادق علیه السّلام میفرمود مردمی که عبادت خدا را مینمایند بر سه قسمند، بعضی خدا را عبادت میکنند برای امید بثوابش و این گونه عبادت مانند خدمت کردن حریصان و طمع دارها است

(که کاری انجام میدهند تا صاحب کار اجرت و مزدی بآنها دهد) و جمعی عبادت میکنند خدا را از خوف و ترس آتش جهنم او (که ایشـان را بجهنم نبرد) و این چنین عبـادت ماننـد کـار کردن غلامان ترسـناکست (که از ترس سیاست و عقوبت مولای خود مطیع و منقادند) و قسمی عبادتشان بواسطه محبت با خدا است (نه از جهت ترس جهنم رفتن و یا طمع در ثواب و بهشت) و من هم مانند ایشان خدا را عبادت میکنم بدوستی و محبتی که

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۵

بـاو دارم، و این گونه عبـادت و بنـدگی عبادت آزادمردان (و بنـدگان خاص) است و شـیوه بنـدگی بزرگ منشانست، و چنین افرادند که از فزع و هول و هراس روز قیامت ایمنند.

و شاهـد بر این مطلب قول خداونـد است که میفرمایـد: وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ، ایشاننـد که از هول و فزع روز قیامت ایمن باشند.

و میفرمایـد: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ، بگو ای پیغمـبر (بتمـام مردم) اگر شـما خـدا را دوست میداریـد متابعت من کنیـد (که پیغمبر خـدا هسـتم در گفتار و کردار و اطاعت خـدا نمودن) تا خداوند شـما را دوسـت بـدارد و گناهانتان را بیامرزد پس هر که خـدا را دوست بـدارد خـدای تعالی او را دوست میـدارد، و هر کسـی را خدا دوسـت بـدارد ایمن است از فزع روز قیـامت ۹- حـدیث کردنـد ما را از رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله که میفرمود: از جمله مطالب مندرجه در صحف حضرت موسی علیه السّلام این بوده (که خدا میفرماید) ای بندگان من خلق

نکرده ام شما را برای آنکه بر مخلوقات خودم افزوده کنم، و یا (چون تنها بودم و یا از تنهائی وحشت کرده باشم شما را آفریدم که) با شما انس و الفت بگیرم، و یا از شما استمداد نمایم بر امری که عاجز شده باشم، و یا از شما سود و منفعتی عاید من گردد، و یا بسبب شما دفع ضرری از خود بنمایم (ای موسی) اگر تمامی اهل آسمانها و زمین اجتماع کنند (و در همه حال کوشش نمایند) بر اطاعت و عبادت و بندگی من نمیتوانند کوچکترین ذره ای بر مملکت من افزوده نمایند.

۱۰- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام از (تفسیر) این آیه: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (خلق نکردم جن و بشر را مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند) فرمود: یعنی خلق نموده ایشان را تا امر کند بآنان که عبادتش کنند.

باز پرسیدم پس معنی این آیه چیست که میفرماید: وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۶

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ، همیشه مردم در (حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس و غیرهم بجهت عدم تفکر و تدبر در دلایل واضحه در) اختلاف خواهند بود مگر آن کسی که پروردگار تو (یا محمّد) برحمت و لطف خاص خود او را رحمت کند و برای همین جهت خلق شده اند تمامی مردم فرمود: یعنی خلق نموده ایشان را تا انجام دهند اعمالی را که مستوجب رحمت است و (چون انجام دادند) ایشان را مورد رحمت مخصوص خود قرار دهد «۱» ۱۱- حدیث کردند ما

را (همانند اول روایت فوق با اندکی اختلاف).

۱۲- حدیث نمودند ما را ... از جمیل بن دراج که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام اینکه خدا میفرماید: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، معنی آن چیست، فرمود: خداوند خلق فرمود مردم را برای عبادت نمودن، عرضکردم عبادت خاص یا عام، فرمود عام «۲»

---

(۱) گویا ابو بصیر توهم نموده که تعارض و تناقض است بین دو آیه، زیرا در آیه اول میفرماید علت خلقت بشر برای عبادتست و در آیه دوم میفرماید: علت خلقت بشر برای مشمول رحمت الهی شدنست، لذا آن حضرت برای او بیان فرموده که آیه دوم بر حسب توافقست یعنی اگر عبادت نمودند ایشان را مورد رحمت خود قرار میدهد و از بحار از تفسیر عیاشی مفهوم می شود آیه وَ ما خَلَقْتُ بآیه وَ لا يَزالُونَ منسوخ شده بنا بر این شاید مراد ابو بصیر از سؤال تعیین نسخ آیه بوده.

(۲) مراد از خاص و عام آنست که خاص یعنی فقط مؤمنین عبادت کنند، و عام یعنی مؤمن و کافر هر دو عبادت کنند، و راوی پرسیده که مؤمن و کافر مکلفند بعبادت نمودن یا مؤمن تنها موظف بعبادتست و آن حضرت در جواب فرموده: بهر دو تکلیف شده که عبادت الهی را بنمایند و چنان نیست که هر کس کافر شد عبادت از او ساقط باشد منتها عبادت با کفر سازش ندارد و قبول نمیشود هر چند از اول تا آخر عمر خود عبادت نماید، و عبادت با کفر همانند نماز بدون نیت و رکوع و سجود است

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۴۷

۱۳- حدیث کردند ما

را ... از علی بن فضال که گفت بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: چرا خداوند مردم را بر انواع مختلف و صورتهای گوناگون آفریده و ایشان را بیک نوع و یک صورت نیافرید.

فرمود: برای آنکه در وهم و خیالهای مردم خطور نکند که خدا عاجز است، و هیچ شکل و صورتی در قوه وهمیه و خیالیه هیچ ملحد و منکر خدائی و یا غیر ملحدی) خطور نمینماید مگر آنکه خداوند همانند آن صورت و شکل یک نفری را آفریده است و (آنها را بصورتهای مختلف آفرید تا) کسی نگوید که آیا خدا قادر بود بصورتهای دیگری هم بیافریند.

پس مردم را بصورتهای مختلف خلق فرمود که بمجرد دیدن انواع و شکلهای ایشان (از کوتاه و بلند و زشت و زیبا و سالم الاعضاء و غیر سلیم الاعضاء و سیاه و سفید و سرخ و زرد و غیره) دانسته شود که خدای تعالی بهمه چیز (و همه نوع و شکل آفریدن قادر است «۱».

---

(۱) بعضی گویند که این فکر و خیال هم پیش می آید که آیا خداوند قادر بودن همه مردم را یک شکل خلق کند، باید در جواب گفت: این چنین قدرت مسلم است که داشته و دارد، زیرا از باب مثل یکنفر نجاری که میتواند انواع و اقسام درب و پنجره بسازد و خیاطی که میتواند همه نوع لباس بدوزد علی التحقیق آن نجار میتواند یکنوع درب بسازد و آن خیاط قادر است همه پارچه ها را یکنوع و یک قسم لباس بدوزد و در صورتی که نجاری همه دربها را یک اندازه و یک شکل بسازد آن وقت آدمی متفکر می شود که آیا میتواند دربها

را باندازه و شکلهای مختلف بسازد.

بنا بر این قدرت نمائی در مختلف خلق نمودن است، و نه فقط تنها صورت ظاهری مردم مختلف است از قبیل شکل صورت و مو و خطوط انگشتان و غیره بلکه اعضای درونی آنها هم مختلف است تا جایی که یک گلبول و یا سلول کسی شبیه بگلبول و سلول دیگری نیست حتی فرزند هم که از قانون توارث بهره مند است گروه خونش مستقیما با پدر و مادر تنها شبیه نیست بلکه از گروه خون هر دو نفر ایشان دارد مثلا اگر گروه خون پدر (ب) باشد و گروه خون مادر (آ) باشد گروه خون فرزند (ب آ) میباشد با مختصر تغییری در شکل، و همین تغییر شکل است که در نسلهای بعدی تغییر کلی پیدا می شود خاصه از نسل هفتم ببعد، و میتوان گفت یکی از علتهای آنکه خداوند در صورتها و شکلها و رنگهای مردم اختلاف قرار داد آنست که اگر صورتهای مردم شبیه بیکدیگر میبود مانند حیوانات، فسادهای بیشماری داشت، مثلاً اگر کسی جنایتی را مرتکب میشد بواسطه شباهت شکل و صورت دیگری را بعوض او قصاص میکردند و بمجازات میرساندند و هم چنین در معاملات و تجارت وارث و قرض و قراردادها و غیره اختلاف شدید واقع میشد که حل و فسخ آن بسی مشکل و دشوار بلکه تقریبا محال بود.

بنا بر این حکمت خدای عز و جل در اختلاف صور مردم قرار گرفت و تقریبا عین لطف و عدل الهی است و خالق بشر چنان در صورت ظاهری بشر اختلاف قرار داده که امروزه بعد از هزاران زحمت و مرارت و صرف و خرج ملیونها

تومان و دینار و دلار و لیره و پونت کشف نموده اند که خطوط نقشهای سر انگشت مردم چنان که اشاره شد یکسان نیست و این در اثر انگشت نگاری نیکو معلوم گردیده که در دنیا مورد استفاده و کشف جرائم شده، و هم چنین معلوم شده که موی سر مردم مختلف است از لحاظ خلقت و ساختمان بطوری که هیچ شباهتی بهم ندارند، فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ.

باب دهم علت آنکه آدم را آدم نامیدند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود علت آنکه آدم را

آدم نامیدند این بود که چون آدم از أدیم (ظاهر روی) زمین خلق گردید. «۱»

---

(۱) در اشتقاق لفظ آدم، بعضی گویند که اسمی است عجمی و جامد و مشتق از کلمه ای نشده، و بعضی گویند که مشتق است از: ادمه (بضم همزه) بمعنی گندمی رنگ چون پوست بدن حضرت أبو البشر گندمی رنگ بوده، و گفته شده است که از: آدم (إئداما- از باب افعال) چنان که در مجمع البحرین است بمعنی الفت و دوستی و اصلاح نمودن بین دیگران، و گفته شده که مشتق از أدیم الارض است بمعنی روی زمین، چون آن حضرت از روی زمین خلق شده چنان که روایت فوق دلالت بر همین دارد.

و در باره طینت آدم و چگونگی خلقت آن حضرت بیاید در باب (۳۸۵) نوادر علتها ان شاء اللَّه با عقاید امروزه در باره بشر و فرضیه هائی که گفته اند در باره پیدایش بشر، و در تفسیر البرهان در آخر سوره ابراهیم از حضرت باقر علیه السّلام نقل مینماید که خداوند هشت پدر

از این زمین خلق فرموده یکی بعد از دیگری و هر یک دارای فرزندان شدند و سپس دوران زندگی و عمر آنها سپری گردیده و آخرین ایشان آدم أبو البشر علیه السّلام است.

فاضل، نهاوندی در جنه العالیه میفرماید که شخصی از حضرت امیر المؤمنین ع پرسید قبل از آدم در عالم که بوده، فرمود: آدم، دوباره پرسید پیش از آن آدم که بود، فرمود: اگر صد مرتبه سؤال کنی خواهم گفت آدم.

و آیاتی که خداوند و اخباری که خاندان نبوت علیهم السّلام در باره اینکه آدم و فرزندهای او از خاک آفریده شده اند فرموده اند زیاد است، و این واقعیتی است که علم آن را تصویب و تقریر کرده اگر شما مشتی از خاک قابل زراعت را بردارید و مورد آزمایش و تجزیه و تحلیل های شیمیائی قرار دهید خواهید دید که از (شانزده عنصر) کالسیوم و فسفر و غیر اینها ترکیب شده، و اگر یک قطعه گوشت بدن انسان را بردارید و آزمایشات نامبرده را در باره آن اجرا کنید خواهید دید آنهم از (شانزده عنصر) که عینا همان عناصر ترکیب دهنده خاکند ترکیب شده است و همین عناصر خاکیست که از راه خوردنیها ببدن انسان منتقل میشوند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۰

چنین گوید (شیخ صدوق) که اسم زمین چهارم أدیم است، و آدم از آن آفریده شده، لذا گفته شده که از أدیم زمین خلق گردیده و او را آدم مینامند.

باب یازدهم علت آنکه انسان را انسان گفتند

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود انسان را از این جهت انسان نامیدند، چون فراموش کار است چنان که خداوند بآن اشاره کرده و میفرماید:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ، ما با آدم عهد بستيم (كه فريب شيطان نخورد و نزديک درخت نرود) و لكن فراموش كرد (و فريب او را خورد و نزديک درخت رفت و ميوه آن را تناول نمود) «۱».

---

(۱) بعضى گفته اند بدين جهت انسان را انسان ناميدند كه چون أنيس عالم بالا بوده، و گويند كه از همين جهت است چون از زمان گذشته او خبر دهند او را بنام انسان ميخوانند چنان كه خداى تعالى فرموده: هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ، و نيز چون آن انس را فراموش كرد او را ناس گفتند چنان كه فرموده: يا أَيُّهَا النَّاسُ، يعنى اى فراموش كار، و مقصود روايت فوق همين است، و گروهى معتقدند كه انسان را براى اين جهت انسان گفتند كه چون انس ميگيرد با هر كسى كه با او طرح دوستى و الفت بيندازد، و بعضى گويند: چون انسان مدنى الطبع است و نميتواند مانند حيوانات بتنهائى زندگى كند و حتما مونس و كمک حالى لازم دارد كه با او انس بگيرد تا رفع احتياجاتش بشود، مانند نجارى و آهنگرى و صنعتگرى و فلاحت و غيره از اين جهت انسانش گفتند.

بنا بر اين اگر مشتق از أنس مهموز الفاء از باب ضرب و علم و شرف باشد تأييد اين مطلب را مينمايد و وزنش فعلانست، و اگر بگوئيم مشتق از نسى معتل اللام يائى از باب علم ميباشد تأييد روايت را ميكند و وزنش افعلانست كه إنسيان بوده باشد و ياء آن بسبب كثرت استعمال افتاده، و لفظ انسان اطلاق بر جنس بشر مى شود و در مؤنث انسانه هم

استعمال شده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۱

باب دوازدهم علت آنکه حضرت آدم بدون پدر و مادر، و حضرت عیسی بدون پدر خلق شدند، و سایر مردم خلق نشدند مگر با پدر و مادر

۱- حدیث کرد ما را ... از ابو بصیر که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام چرا آدم (و حوا) بدون پدر و مادر، و حضرت عیسی بدون پدر خلق شدند و سایر مردم خلق نشدند (و نمیشوند) مگر از پدر و مادر.

فرمود: برای آنکه بدانند مردم تمامیت و کمال قدرت خدای قادر را که میتواند و قادر است خلق نماید بدون پدر و مادر و خلق کند بدون پدر، هم چنان که قادر است و خلق نموده (و مینماید) مردم را با پدر و مادر.

باب سیزدهم علت آنکه خداوند قرار داد ارواح را در بدنها

۱- حدیث کرد ما را ... از عبد اللَّه بن فضل هاشمی که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام بچه علت و سبب خداوند ارواح بندگان را در بدنهای آنها قرار داد بعد از آنی که ارواح در ملکوت اعلا در بلندترین محلها (و مقامها) بودند، فرمود: خدای تعالی میدانست که اگر ارواح را در آن مقام و محلی که داشتند بحال خودشان وامیگذارد (و ببدنها نمی آورد و این احتیاجات و فقر که بواسطه بدن می بینند مشاهده نمیکردند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۲

و همیشه در آن عالمی که داشتند در حال شرافت و علو مرتبه خود میبودند از خالق و معبود خود غافل میشدند و) شوق پیدا میکردند و مایل میگردیدند بادعای خدائی نمودن بدین علت و سبب ایشان را جای داد بقدرت کامله و حکمت بالغه خود در بدنهائی که مقدر نموده بود در ابتدای تقدیر بجهت لطف و رحمتی که نسبت به آنها داشت، و محتاج گردانید بعضی از آنها را ببعضی دیگر، و بعضی را (در دنیا) بر بعضی برتری داد، و درجات بعضی

را (نسبت بعبادت و بندگى ايشان در آخرت) بر بعضى بالاترى داد، و كفايت امور بعضى را بدست بعضى ديگر سپرد «۱» و پيغمبران را (كه از جنس خود

---

(۱) تأييد بيان آن حضرت آيه- ۳۱- سوره زخرفست كه ميفرمايد: نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، ما معاش و روزى مردم را در دنيا تقسيم كرده ايم، و بعضى را بر بعضى (بمال و جاه دنيوى) برترى داديم بجهت آنكه تا آنها (بثروت خود) بعضى را مسخر خدمت كنند و بكار وادارند (تا اصلاح امور زندگى و معاش ايشان شود و سبب قوام و نظام عالم گردد) زيرا اگر همه مردم از نظر فقر و ثروت يكسان ميبودند موجب فساد و هلاك آنان ميشد.

وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيْها يَظْهَرُونَ، و اگر تمامى مردم كافر (و از خدا غافل و بوساوس شيطانى گرفتار) نميشدند براى كسانى كه ايمان ندارند (و نماز نميخوانند و عبادات واجبه ديگر را انجام نميدهند) آنقدر اموال دنيائى بآنها ميداديم كه سقف اطاقهاى خود را با نقره بسازند و خانه هاى خود را چندين طبقه و كاخهاى چندين اشكوبه و مجلل بسازند كه براى رفتن بطبقات فوقانى خانه هاى خود احتياج به نردبانها (و اسباب ديگر) داشته باشند.

وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَيْها يَتَّكِؤُنَ، و منزلهايشان را (از بزرگى و وسعت) درهاى متعدد و تختها (و مبل و ميز و صندليها) ى بيشمار قرار ميداديم (چون دنيا در پيشگاه ما بقدر بال مگسى ارزش ندارد)

و آیات اشاره است بثروتمندان که باید برای مردم کار و شغل ایجاد کنند، و هم جوابست برای کسانی که میگویند نمازخوانها کجا را گرفته اند، و جوابست برای بعضی از نمازگزاران که میگویند، ما با اینکه نماز میخوانیم چیزی نداریم و آنهائی که کافر و فاسق و مشرکند و نماز نمیخوانند همه گونه وسائل راحتی در دست رس دارند، و فکر نمیکنند آن ثروتی را که در نظر دارند جز وزر و بدبختی و گرفتاری چیز دیگری نیست، و آن ثروتی نیکو است و سبب عزت و راحتی دنیا و آخرتست که از مجرای کسب حلال بدست بیاید و حقوق واجبه آن از قبیل خمس آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سهم مبارک امام علیه السّلام ادا گردد و بیانی در ذیل (ص- ۴۳) گذشت که مناسب با مقامست مراجعه شود

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۳

آنها است) بسوی ایشان فرستاد تا آنها را (برحمت و بهشت خداوند) بشارت دهند.

و (از عذابش) بترسانند، و وادارند و امر نمایند آنها را بعبادت و بندگی آنچنانی که خداوند بآن امر نموده، و قرار داد از برای (گناهکاران) ایشان عقوباتی در دنیا و آخرت، و ثوابهای زیاد و بیشماری برای (اطاعت کنندگان) آنها در دنیا و آخرت تا اینکه بیشتر راغب و مایل شوند بعبادت و کارهای خیر و پرهیز نمایند از بدیها، و (نیز فرستاد پیغمبران را تا) اینکه ایشان را دلالت و راهنمائی کنند بطلب معاش و طرز کسب نمودن، و تا از این کیفیات بدانند که آنها بندگان خدا و مخلوق اویند (و بفهمند که هر چه دارند از مراحم و عطایای پروردگار است،

و او است که ضعف را بقوه تبدیل مینماید) پس روی آورند بعبادت خداوند تا باین واسطه مستحق نعمتهای ابدیه و بهشت جاویدان شوند و ایمن گردند از آنچه که نباید پیرامون آن بروند سپس فرمود: ای پسر فضل خدای تعالی خیرخواه و مهربانتر است ببندگان از خودشان (زیرا بندگان بنفس خود ظلم میکنند بسبب گناه نمودن).

آیا نمیبینی مردم را که همه آنها علو و برتری بر غیر خود را دوست میدارند بطوری که ادعای خدائی میکنند (مانند دقیانوس و نمرود و فرعون) و بعضی (بباطل)

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۴

ادعای پیغمبری مینمایند و یا (بنا حق) مدعی امامت میشوند با اینکه می بینند که ناقصند (از عقل و ادراک) و ضعیف (هستند از نظر قدرت) و عاجزند (از تدبیر در امور بتنهائی) و بی ارزش هستند (در اثر جهالت) و فقیر و محتاج (میباشند بتحصیل علم) و ببلاها و دردها مبتلا میشوند و مرگ بر آنها غلبه دارد (باز نافرمانی و طغیان میکنند).

ای پسر فضل خداوند کاری را نمیکند مگر آنکه بصلاح بندگانست و خداوند ظلم نمیکند بکسی و لیکن مردم بخودشان ظلم میکنند (که کوتاهی مینمایند در اطاعت پروردگارشان و مرتکب گناه و کردار ناپسند میشوند) «۱».

---

(۱) روح: جسم و ماده رقیق و لطیفی است بسیط و هوائی مانند، نور، اتر، امواج، (و مسبوق بماده نیست) و تا کنون علم حقیقت و کمیت و کیفیت آن را درک نکرده، و علتش آنست که خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام در باره چگونگی و کمیت و کیفیت آن سکوت نموده اند، حتی وقتی جمعی از اعراب از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله

و سلم از حقیقت روح پرسیدند آیه شریفه نازل شد: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا، اگر از تو ای پیغمبر سؤال میکنند از حقیقت روح، در جواب آنها بگو: روح از عالم امر است و (شما حقیقت آن را درک نمیکنید زیرا) علم و فهم شما ناقص و اندکست.

بعضی از مفسرین گفته اند این آیه طفره در جوابست که حقیقت و کنه مطلب بیان نشده و سؤال کننده قانع و ساکت گردید، و بعضی از محققین گفته اند: آن حضرت مأمور شد که حقیقت را بیان کند (و این سخن صحیح است زیرا آن حضرت پرسشها را بلا جواب نمیگذاشته و مردم را حیران و سرگردان نمینموده) و فرمود: روح از عالم أمر است (که عالم جبروتش نیز گویند) یعنی از آن عالمی است که بهیچ یک از حواس پنجگانه درک نمیگردد، دیده و شنیده و چشیده و بوئیده و لمس نشود، بر خلاف بدن که از عالم محسوس است، و مرکز روح دماغ انسانست بنا بفرمایش حضرت رضا علیه السّلام.

چنان که در بحار (۶- ۱۱۱- جدید) از مناقب ابن شهر آشوب نقل مینماید که صباح بن نصر هندی از آن حضرت پرسید مکان روح کجا است، فرمود: مکان روح دماغست و شعاع و اثر آن در تمام بدن پراکنده میباشد مانند خورشید که در آسمان است و شعاع آن پراکنده است در زمین و برای همین است وقتی که سر انسان بریده شد روح خارج میگردد و انسان می میرد، و سقراط حکیم معتقد و با دلایل چند ثابت نموده (چنان که در کتابهای فلسفه نوشته شده) که

روح پیش از آنکه بعالم مادی آید وجود داشته، و نیز گوید روح چیزیست که دیده نمیشود، یعنی روح با طبیعت جسم فرق دارد زیرا جسم بیکی از حواس پنجگانه درک می شود و روح چنین نیست، و چون طبیعت روح با طبیعت جسم متفاوتست ناچار بر خلاف جسم است و مرکب نمیباشد زیرا ترکیب از طبیعت اجسامست در این صورت چون روح بسیط و غیر مرکبست قابل انحلال و تجزیه نمیباشد و نیز روح فرمانده است و بدن فرمانبر، زیرا اصولاـ اموری که بالا و برترند همیشه فرمانده و اموری که پست ترند فرمانبر هستند.

و روح از امور بالا و برتر است و چون مرکب نیست قابل انحلال و زوال نخواهد بود.

و یکی از فلاسفه آلمان بنام (عمانوئیل کانت) گفته عقل را راهی نیست که حقیقت خدا و حقیقت روح را دریابد چون عقل انسان فاقد چنین قدرتیست و از طرفی عقل بشر نمیتواند بچیزی که از خودش بزرگتر و عظیم تر است نائل گردد، زیرا میدان جولانگاه عقل ماده و مادیات و ملموسات و محسوسات است و خداوند منزه از ماده و منزه از اینست که ملموس و محسوس شود.

و یکی از خصائص روح آنست که فانی نمیشود بمردن انسان طبق بیان حضرت صادق علیه السّلام چنان که در بحار است که مردی طبیعی مذهب از آن حضرت پرسید: وقتی که چراغ خاموش شد نورش کجا میرود، فرمود نورش میرود و دیگر بازنمی گردد، عرضکرد: پس روح انسان هم این چنین است وقتی که از بدن خارج شد دیگر ببدن بازنمی گردد و بالنتیجه قیامت و بهشت و جهنم نخواهد بود، فرمود: این قیاس تو صحیح نیست زیرا

آتش در اجسام مخفی شده، همانند آتش در سنگ که جزو لا یتجزی آن است و موقعی که آهنی باو زده شود آتش از آن پدید می آید و آتش ثابت میماند و نورش میرود، و لیکن روح جسمی است رقیق که (در اثر سیر نزولی استعدادی بر بدن وارد شده و) در قالب کثیف جای گرفته و همانند چراغ نیست که تو گفتی، و خدائی که فرزند را در رحم مادر از آب صاف خلق میفرماید و ترکیب بندی مینماید بدنش را برگ و عصب و دندان و مو و استخوان و غیر ذلک، همان خدا پس از مردن انسان باز او را زنده میفرماید و بحالت اولیه برمیگرداند.

عرضکرد: پس روح کجا است موقعی که از بدن انسان خارج می شود تا زمان بعث که مجددا بدن انسان زنده میگردد با اینکه بدن پوسیده و متلاشی گشته، فرمود: در دست آن ملکی است که او را قبض نموده، عرضکرد ماده روح از خون است یا از غیر خون، فرمود: ماده روح از خونست و بودن روح در بدن بواسطه جریان خونست در بدن، و هم بواسطه خون است رطوبت جسم و صفای رنگ بدن و صدای خوب و خنده زیاد.

و هر گاه خون بسته شد روح از بدن خارج میگردد و صاحبش از دنیا میرود، و سقراط و ابن مسکویه و گالیله و بعضی دیگر متفق اند که روح بسیط است و معدوم نمیشود، و میگویند پس از مرگ حافظه و فکر و عاطفه و هر احساسی که داریم برای روح باقی میماند و جز تن خاکی چیزی از دست نمیرود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص:

باب چهاردهم علت آنکه حوا را حوا نامیدند

۱- ما را حدیث نمودند ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: جهت آنکه حوا را حوا نامیدند این بود که چون از (برای) موجودی زنده آفریده شد، چنان که

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۶

خدای تعالی باین مطلب اشاره میکند و میفرماید: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۷

زَوْجَها، تمامی شما را از یکنفر خلق نمود و برای آن یکنفر جفتی (بنام حوا) آفرید «۱»

---

(۱) حوا اولین زنی است که خدای تعالی بید قدرت خود او را از کتم عدم بعرصه وجود آورد، و دومین مخلوق خدای خالقست از جنس بشر، و نهصد و سی و یک سال عمر کرد، و در مجمع البحرین در لغت حوا گوید چهل هزار اولاد و فرزندان اولاد خود را دید و پس از آنکه داعی حق را لبیک گفت و از دنیا رفت در مکه پهلوی حضرت آدم بخاك سپرده شد و بیاید در باب (۲۲۲) حدیثی از ابن سلام که پرسید از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آدم از حوا خلق شده یا حوا از آدم، فرمود: حوا از آدم و اگر آدم از حوا خلق گردیده بود طلاق بدست زنها بود، عرضکرد از تمامی (طینت) بدن آدم یا از بعض آن، فرمود:

از بعضی از آن زیرا اگر از تمامی آن بود قصاص در زنها همانند قصاص در مردها میبود، عرضکرد: از (باقیمانده گل) ظاهر و یا از باطن بدنش خلق شد، فرمود از باطن و اگر از ظاهر خلق شده بود حجاب بر زنها واجب نبود و زنان مانند مردان بودند

در واجب نبودن پوشیدن بدن خود، عرضکرد از طرف راست و یا از طرف چپ او خلق شد، فرمود: از طرف چپ و برای همین است که ارث زن نصف ارث مرد است و شهادت دو نفر زن برابر با شهادت یک مرد است، عرضکرد: از کجای بدنش خلق شد، فرمود: از باقیمانده گل دنده چپ آدم.

و بعضی برای تسمیه حوا بحوا سه وجه ذکر نموده اند (اول) او را حوا گفتند بجهت آنکه حق سبحانه او را از (باقیمانده گل) حی یعنی آدم زنده خلق نمود (دوم) او را حوا میگویند چون خداوند او را أصل و منشأ تمام اولاد آدم قرارداد لانها اصل کل حی (سوم) تسمیه او بحوا برای این بود که در زنخ و یا در لبهای او خالی سرخ مایل بسیاهی رنگ بوده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۸

باب پانزدهم علت آنکه زن را (بزبان عربی) مراه گفتند

۱- حدیث کردند ما را از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: علت آنکه زن را (بعربی) مراه (بکسر میم و سکون راء و فتح همزه) گفتند آنست که چون از مرء (بفتح میم و سکون راء یعنی مرد) خلق شده، زیرا خلق شده حوا از (باقیمانده گل) آدم.

باب شانزدهم علت آنکه زنها را نساء گفتند

۱- پدرم فرمود که حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام در یک حدیث طولانی (از جمله در آن حدیث این بود) که جهت اینکه زنان را (در عرب) نساء نامیدند این بود که چون برای آدم غیر از حوا مونسی نبود (از نظر جفتجوئی پس بدین علت زنان را نساء گفتند: یعنی مونس مردان).

باب هفدهم چگونگی ابتدای نسل بشر

۱- حدیث کردند ما را ... از زراره که پرسیدند از حضرت صادق علیه السّلام از

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۵۹

ابتدای نسل بشر از فرزندان حضرت آدم، و گفتند که بعضی از مردم میگویند:

خداوند وحی فرمود بحضرت آدم که دختران خود را به پسرانش تزویج و همسر نماید و أصل و ریشه تمامی مردم از آن برادرها و خواهرانست.

آن حضرت (در حالی که از این حرف باطل ناراحت شدند) فرمودند: خداوند منزه و برتر از اینست که گوینده ای در باره اش چنین سخنی بگوید، که برگزیدگان خلق و أحباء و أنبياء و رسل و حجج و اهل ایمان (از امم سابقه) و اهل اسلام را از حرام آفریده و قدرت نداشته آنها را از حلال بیافریند، با اینکه عهد و پیمان آنها را بر حلال و پاک و پاکیزگی گرفته است، بخدا قسم خبر بمن رسیده که حیوانی را (مانند اسب و خر) بطوری که نشناسد بخواهرش جهانیدند و چون (از مجامعت) فراغت

یافت شناخته که خواهرش بوده آلت خود را با دندان بگرفت و چندان کشید تا از بدنش جدا شده و بزمین افتاده و مرده زراره میگوید که از خلقت حوا پرسیده شد و عرضکردند: جماعتی میگویند که خدای تعالی خلق کرد حوا را

از دنده آخر دنده های چپ آدم «۱» فرمود:

سبحان اللَّه

---

(۱) این قول گفتار یهودیانست و یکی از تحریفات تورات فعلی همین است چنان که در آیه (۲۱) باب دوم سفر پیدایش نوشته: و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد، و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد، و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.

و از این قبیل تحریفات در تورات فعلی زیاد است، و اگر کسی بگوید چرا زن یک دنده بیش از مرد دارد، جواب گوئیم: جهت و علتش آنست که برای حفاظت و نگهداری جنین است در رحم چنان که علامه مجلسی در سماء و العالم از کتاب علل محمد بن علی بن ابراهیم نقل مینماید و حقیقت مطلب همین است تا دیگران چه بگویند. علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۰

و تعالی عن ذلک علوا کبیرا

، منزه است خداوند از آنچه آنها میگویند: کسی که این چنین سخنی را بگوید قائل می شود که خدا قادر نبوده خلق کند حوا را از غیر دنده آدم.

و خداوند راه تشنیع و طعن را بروی پیغمبر خود باز کرده که کسی بگوید آدم با بعضی از بدن خود جماع میکرده، چه سبب شده که آنها این گونه سخنان را میگویند، خدا حکم کند میان ما و ایشان.

سپس آن حضرت فرمود (حقیقت قضیه آنست که) چون حقتعالی خلق کرد آدم را از خاک،

امر کرد ملائکه را که بر او سجده نمایند، و خواب را بر آدم غالب نمود، و مجددا (از باقیمانده گل آدم) خلق کرد حوا را و او را در میان پاهای آدم جای داد تا زنان تابع مردان باشند، و حوا حرکت کرد و از حرکت او آدم بیدار شد، ندائی بحوا رسید که از آدم دور شو، چون آدم نظرش بر حوا افتاد مشاهده نمود که بسیار شبیه است بصورت خودش و لیکن فرقی که دارد اینست که او زنست، پس با حوا سخن گفت، و حوا نیز بلغت او جواب داد، آدم از او پرسید تو کیستی، گفت من خلقی هستم چنان که می بینی و خدای تعالی مرا خلق کرده است.

در این هنگام آدم مناجات کرد و گفت: خدایا کیست این مخلوق نیکو که قرب او مونس من گردید و نظر کردن بسوی او مرا از وحشت و دهشت بیرون آورد.

خدای تعالی وحی فرمود: این کنیز من حوا است، آیا میخواهی با تو باشد و مونس تو گردد و با تو سخن گوید و بهر چه امر نمائی اطاعت کند، عرضکرد: بلی ای خدای من، و تو را باین نعمت حمد و شکر مینمایم تا زنده هستم، خداوند باز وحی فرمود: اکنون که طالب او هستی او را از من خطبه و خواستگاری کن (زیرا) که او کنیز منست، و صلاحیت دفع شهوت (و غریزه جنسی) تو را دارد، و در آن هنگام خداوند شهوت مقاربت با زن را در آدم قرار داد.

آدم عرضکرد: پروردگارا از تو خواستگاری میکنم او را، و بچه چیز در مقابل این خواستگاری و خواهش از من

راضی میشوی، وحی رسید رضای من در اینست

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۱

که معالم (و احکام) دین مرا باو تعلیم نمائی، آدم عرضکرد: قبول کردم اگر تو همین را بخواهی.

حق سبحانه وحی فرمود: من همین را میخواهم و او را بتو تزویج نمودم، بسوی خود دعوتش کن.

آدم بحوا گفت بیا نزد من، حوا (بالهام الهی) در جواب گفت تو باید بیائی نزد من زیرا در خواستگاری تو پیش قدم شدی.

خداوند امر فرمود بآدم که تو برو پیش حوا، آدم بامر خداوند برخاست و بطرف حوا رفت و برای همین جهت است که باید مردان برای خواستگاری بسوی زنان بردند و اینست قصه آدم و حوا (و هر که غیر این بگوید بر باطلست و بر خلاف حقیقت سخن گفته ۳- حدیث کرد مرا پدرم از ... زراره که گفت پرسیدند از حضرت صادق علیه السّلام که چگونه بوده پیدایش نسل از فرزندان حضرت آدم، زیرا بعضی از مردم میگویند بحضرت آدم وحی رسید که دختران خود را به پسران خود تزویج نماید، و میگویند:

اصل و ریشه تمامی مردم از آن برادرها و خواهرانست، فرمود: حقتعالی منزه و برتر از اینست که گوینده ای در باره حضرتش چنین بگوید، آیا انبیاء و رسل و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام آفریده و قدرت نداشته آنها را از طریق حلال بیافریند و با اینکه از خود این مردم عهد و پیمان بر حلال و پاك و پاکیزگی گرفته است (که جز از حلال نخورند و نپوشند و متوجه نسلشان باشند که از مجرای غیر شرعی متولد نشوند).

بخدا قسم خبر دادند مرا که

بعضـی از حیوانات را (مانند اسب و الاغ) بطوری که نشـناسد بخواهرش جهانیدند و چون آن حیوان از مقاربت فراغت یافت و خواهرش را بشـناخت آلت خود را با دندان گرفته و آنقدر کشـیده تا اینکه قطع گردیده و مرده و نیز حیوان دیگری با مادرش مباشرت و جماع نموده و بعد از شناختن همان کار را

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۲

کرده و خـود را کشـته، پس چگونه این عمـل را میتوان بانسـان نسـبت داد بـا امتیـاز او بر حیوان به (اشـرف مخلوقـات بودن) و انسانیت و علم و فضل.

جز آنکه (بگوئیم) این قسـمت از مردم که می بینیـد از علوم اهل بیت پیغمبران خود روگردان و اعراض نموده انـد، و عقایـد و احکام خود را فرا گرفته اند از محل و اشخاصی (مغرض و جاهل و دور از دین و دیانت) که مأمور نبوده اند (از طرف خداوند که) از آنها تعلیم و فرا گیرند (چون چنین کرده اند) پس گمراه شدند و بجهل و نادانی دچار گردیدند (و بوادی سـر گردانی و هلاکت قدم نهاده اند).

سپس فرمود: وای بحـال این دسـته از مردم، کجاینـد و چرا اختلاف میکننـد در چیزی که فقهای حجاز و عراق (عرب و عجم) هم در آن اختلاف ندارنـد همانـا خـدای عز و جل امر فرمود (بملک موکل) بقلم که بنویسـد بر لوح محفوظ آنچه که تا روز قیامت بایـد بشود و می شود دو هزار سال پیش از آفرینش آدم أبو البشـر، و از جمله چیزهائی که (ملک موکل به) قلم نوشـت در شـریعت و ادیانهـا این بود که خواهران بر برادران حرامست (ازدواجشـان) و نیز نوشت چیزهـای دیگری که حرامست چنان که ما

می بینیم در هر چهار کتاب مشهور در عالم، تورات، و انجیل (پیش از تحریف شدن آنها) و زبور، و قرآن، که نازل فرموده آنها را خداوند از لوح محفوظ بر پیغمبرانش علیهم السّلام که تورات بر حضرت موسی علیه السّلام و زبور بر حضرت داود علیه السّلام و انجیل بر حضرت عیسی علیه السّلام و قرآن مجید بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله «۱» و در هیچ یک

---

(۱) کلمه تورات در لغت عرب بمعنی شریعت و ناموس است و توراتی که فعلا در دست یهودیانست علی التحقیق از حضرت موسی نیست زیرا پر است از خرافات و مطالبی که هیچ صاحب عقل و شعوری آن را باور نمیکند و شمه ای از مطالب آنها در پاورقی این کتاب اشاره شده، و گذشته از این چند نفر از علمای یهود کتابهائی بر رد این تورات فعلی نوشته اند، و دو قسم ترجمه توراتی که من دارم مشتمل بر پنج سفر (بکسر سین و سکون فاء و راء) است (۱) سفر تکوین یا پیدایش دارای پنجاه باب (۲) سفر خروج دارای چهل باب (۳) سفر لاویان (یا لویان) دارای بیست و هفت باب (۴) سفر اعداد دارای سی و شش باب (۵) سفر تثنیه (یا مثنی) دارای سی و چهار باب و هر کس بخواهد بداند که تورات اصلی متضمن چه گفتاری بوده بکتاب حدیث قدسی مراجعه نماید.

زبور (بفتح زاء و ضم باء و سکون واو) در مجمع البحرین گوید: اسمست برای کتابهائی که متضمن احکام شرعیه نباشد و برای همین جهت کتاب نازله بر حضرت داود را زبور نامیدند چون احکام الهی در آن ذکر نشده (زیرا

آن حضرت پیغمبر اولو العزم نبوده) و دارای صد و پنجاه سوره بوده و تمامی آن موعظه و نصیحت و حمد و ثنای الهی بوده، و زبور فعلی که جزو کتب عهد عتیق و جدید چاپ شده و نزد من موجود است تقریبا از قرائنی میتوان گفت قسمتی از آن بعد از آن حضرت تهیه و تنظیم و تألیف شده، و آن را مزامیر هم میگویند، و مزمور (۴۵) آن در باره پیغمبر اکرم و علی و فاطمه و ائمه علیهم السّلام است، و مزمور (۴۶) آن در باره حضرت ولی عصر (عج) است و در قرآن آیه (۱۰۵) سوره انبیاء بآن اشاره شده.

و انجیل- اصل لغت آن یونانیست و گویا از کلمه (اوانکلیون) گرفته شده و معنی آن آموزش نوین و بشارتست، و در اصطلاح قرآن عبارت از مجموعه وحی هائیست که خداوند بحضرت عیسی علیه السّلام نازل فرموده، و در فتنه بخت نصر انجیل اصلی از بین رفت و مفقود گردید و شاگردان آن حضرت چند انجیل نوشتند و بعد از شاگردان آن حضرت کتابهائی نوشته و بنام انجیل نامیدند تا آنکه بین کشیشان گفتگو شد و پس از نزاعها چهار انجیل را معتبر دانستند که عبارتست از: انجیل متی (بفتح میم و تشدید تاء) دارای بیست و هشت باب و انجیل مرقس (بفتح میم و سکون راء و ضم قاف و سکون سین مهمله) دارای شانزده باب، و انجیل لوقا (بضم لام و سکون واو) دارای بیست و چهار باب، و انجیل یوحنا (بضم یاء و سکون واو و فتح حاء و تشدید نون) دارای بیست و یک باب، و در میان ابواب

و آیات این چهار انجیل قسمتی از سخنان و مواعظ حضرت عیسی علیه السّلام دیده می شود که متضمن دعوت مردم است بخداشناسی و خداپرستی، و بعضی از مطالب این انجیل ها آنقدر شرم آور است که من خجالت میکشم بنویسم که چه در آنها نوشته، و علی المشهور بهترین انجیلها انجیل برنابا است که یوسف بارنابا شاگرد و از حواریین حضرت عیسی بوده آن را نوشته و دانشمند مرحوم حیدر قلیخان سردار کابلی آن را بزبان فارسی ترجمه نموده و گویا در کرمانشاه بچاپ رسیده و من آن را ندیده ام و بطوری که شنیده ام و در بعضی از کتابها دیده ام، کشیشان دشمن سرسخت این انجیل هستند زیرا صریحا بآمدن پیغمبر خاتم بشارت داده و نام آن حضرت را نوشته و نیز تصریح نموده که حضرت عیسی بدار آویخته نشده و بجای او دیگری بدار آویخته شده و علت دیگری که دشمنی کشیشان را باین انجیل میتوان گفت آنست که اگر آن را رسمی و معتبر میدانستند دیگر نمیتوانستند گناه مسیحیان را به بخشند و بهشت را بآنها بفروشند و در مقابل ثروت سرشار بیشمار و منافع بیشماری را بدست بیاورند زیرا این انجیل حقایق را کاملا بیان داشته و روشن و واضح نموده است.

و کتاب اعمال رسولان هم از این مرد بزرگست که محتویات آن با قرآن بیشتر مطابقت دارد مخصوصا در شش موضوع (۱) مسیح بیهود گفت: بمن خدا و پسر خدا نگوئید (۲) ویرا بدار نیاویختند بلکه خداوند او را بآسمان برد (۳) به بعثت حضرت خاتم الأنبیاء محمّد بن عبد اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم بشارت داده «۴» حضرت ابراهیم فرزند

خود اسماعیل را قربانی کرد نه اسحاق را «۵» آنکه گوساله طلاـ ساخت و بمردم گفت: این خدای شماست سامری بود نه هارون «۶» گناهان را فقط خداوند میبخشد و بطوری که اطلاـع یافتم انجیل برنابا در کتابخانه (فینا) در ایتالیا موجود است و لیکن دیدن آن بسی مشکل و سخت است زیرا نهی شدید شده که بدست مردم داده نشود.

و در باره قرآن من نمیتوانم بلکه کوچکتر از آن هستم که چیزی بنویسم زیرا اظهر من الشمس و أبین من الامس، میباشد جز آنکه بنویسم خوانندگان بخود قرآن و تفاسیر و روایات و اخبار و احادیث خاندان نبوت مراجعه فرمایند مخصوصا نهج-البلاغه تا حقیقت مطلب برایشان معلوم گردد و به بینند معنی: و لا رطب و لا یابس، را.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۳

از این چهار کتاب (آسمانی) حلال نیست ازدواج خواهر با برادر، و من علی التحقیق میگویم کسی که بگوید خواهر با برادر میتواند ازدواج کند و یا شبیه آن را بگوید

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۴

قصد نکرده مگر تقویت نمودن عقاید و گفتار مجوس و آتش پرستان را (و تقویت عقاید باطله کفر است) پس چه شده آنها را (که این گونه سخنان را میگویند) فما لهم قاتلهم اللّه.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۵

سپس حضرت صادق علیه السّلام بشرح و بیان ابتدای نسل از فرزندان حضرت آدم ع پرداخت و فرمود: حوا هفتاد شکم بزائید و در هر مرتبه ای یک پسر و یک دختر متولد میگردیدند تا آنکه قابیل هابیل را (برای وصی پدر بودن) کشت، حضرت آدم از داغ جوانش هابیل چنان فزع و

جزع نمود که پانصد سال توانائی مباشرت با حوا را نداشت و نزدیکی نکرد و از آن ببعد همبستر شد و خداوند حضرت شیث را به تنهائی بـدون توأم با خواهری بآدم عنایت فرمود، و اسم شـیث هبه اللّه است و آن حضـرت اول کسـی است که از آدمیان در زمین وصـی و جانشین پیغمبر شد «۱» و بعد از حضـرت شـیث خداوند یافث را بآدم مرحمت فرمود و یافث هم بدون همزاد متولد گردید، و چون

---

(۱) اول وصـی حضـرت هابیل است زیرا علت کشـته شـدن آن حضـرت بواسـطه وصایت بود که قابیل بسـبب وسوسه شـیطانی میگفت بایـد وصایت و نبوت میان من و هابیل تقسـیم گردد و چون پـذیرفته نشـد مرتکب این جنایت گردیـد تا وصایت برای خودش باشد، و اینکه مشـهور است که هابیل برای خاطر زن کشته شد مبنای صحیحی ندارد چنان که در صفحه (۱۶) گذشت و در باره حضرت شیث شاید مراد این باشد که وصیی بود که بعد از پیغمبر زنده ماند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۶

بحـد بلوغ و رشـد رسـیدند، و اراده نمود خداونـد که نسل زیاد شود چنان که می بینید (زیاد شده اند) و تزویج خواهر با برادر حرام بود از این جهت حقتعالی حوریه ای بنام نزله (یا برکه) بود در عصر روز پنجشنبه از بهشت فرستاد و امر فرمود بآدم که او را تزویج و همسر یافث نماید، و پس از آنکه حضرت آدم آنها را بدو فرزند خود تزویج نمود برای حضرت شیث پسری متولد گردید و برای یافث دختری متولد شد و چون بحد بلوغ و رشد رسیدند خدای تعالی امر فرمود بآدم

که دختر یـافث را به پسر شـیث تزویـج کنـد، و حضـرت آدم اطـاعت امر کرد و آنها را همسـر یک دیگر نمود، و از ایشان (و فرزنـدان حضـرت هابیل) متولد شدند انبیاء و مرسـلین و برگزیدگان و نسل آنها، و معاذ اللّه از اینکه صـحیح باشد آنچه را که میگویند، که پیدایش نسل (بشر) از ازدواج برادرها با خواهرها بوده «۲».

---

(۲) در اسـلام چنـد قسم ازدواج را حرام فرموده از جمله با زن پـدر بجهت احترام پـدر، و با مادر پـدر، و مادر مادر هر چه بالا رود، و مـادر خود، و عمه، و خـاله، و خواهر، و دخـتر برادر، و دختر خواهر، هر چه پـائین رود، و خواهرزن بـا بودن زن در قید نکاح، و مادر پـدر زن، و مادر زن، هر چه بالا رود، و دختر زن که از شوهر سابق و یا بعـدی داشـته باشـد، و دختر دختر زن، و دختر پسـر زن، و دختر، و دختر پسر، و دختر دختر خود، و هر چه پائین رود، و عروس، و همه اینها غیر از زن پدر و عروس چه نسبی باشـند و چه رضاعی یکسانند بجهت احترام و هم خون بودن و یا شـرکت در نیم خون بودن که اگر نزدیکی با بعضی از اینها واقع شد و نسـلی بوجود آمد ضعیف و ناتوان و گاه ناقص الخلقه و آبله و کودن و یا شرور هستند و مخصوصا با آن دسته که هم خون میباشـد اگر مقـاربت کرد و فرزنـدی متولـد گردیـد مبتلا به بیماری شـبکوری دائمی خطرناک می شود و یا نابینا میگردد.

و طبق قانون و قاعده توارث نسلهای بعدی آنها هم بهمین بیماری

مبتلا خواهند بود، و دین مقدس اسلام جلوگیری فرموده از پیدایش افراد نابینا زیرا عنصر بدون فائده و کل بر جامعه میباشند.

و جهت آنکه اسلام ازدواج در ظهار را جایز نمیداند مگر بعد از ادای کفاره ظهار، و هم در لعان و هم ازدواج با زن سه طلاقه را مگر بعد از محلل و با زن نه طلاقه اکیدا حرام فرموده برای تأدیب مرد و زنست و برای آنکه مردم امر طلاق و جدائی و ظهار و لعان را کوچک و بی اهمیت نشمارند.

و بعضی زیر پا گذاشته اند وجدان و احترام و دین و بهداشت و اخلاق و انسانیت را مانند زردشتیها که ازدواج با مادر و خواهر را مجاز میدانند و عده ای از یهودیها دختر خواهر را مجاز میدانند و میگویند چون نطفه از دیگریست و حساب جهات دیگرش را نمیکنند، آری: وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ هر کس غیر دستور اسلام عمل نماید در پایان کار جز ضرر و زیان و خسارت فائده دیگری نخواهد برد.

و بر عکس زردشتیها و یهودیها در بعضی از ممالک حکم چنین است که اگر خواهر و برادری در راه بیکدیگر بربخورند، باید هر چه زودتر از پیش یک دیگر بگریزند و مخفی شوند، و بالاتر از این حتی حق ندارند نام یک دیگر را ببرند و باید مواظب باشند کلماتی را که قسمتی از نام دیگری در ضمن آنها مندرجست موقع سخن گفتن بکار نبرند، و کیفر نزدیکی جنسی با خواهر را اعدام میدانند بوسیله بدار آویختن.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۷

باب هیجدهم پیغمبران مرسل و غیر مرسل و ائمه (ع) برترند یا ملائکه

بحثی که رئیس المحدثین

شیخ صدوق علیه الرحمه و اسکنه اللّه تعالی ان شاء اللّه فی رضوانه در این باب متذکر شده بیان محمّد بن بحر الشیبانی معروف برهنی (بضم

راء و سکون هاء- کرمانی) است که در کتاب خود نوشته است، و من آن کتاب را ندیده ام و چون این بحث و مناظره علمی بود و برای عموم فائده نداشت و ممکن بود که عکس نتیجه دهد از این جهت صرف نظر از ترجمه شد، و آنچه را که مؤلف و مترجم این کتاب- معتقدند آنست که: جمیع انبیاء و ائمه علیهم السّلام علی التحقیق از تمام ملائکه افضل و مقام شریفشان شامخ تر و برتر است چنان که از حدیث باب (۶) و احادیث باب (۷) و صدر حدیث (۲) باب (۱۴۷) همین کتاب این مطلب کاملا معلوم و واضح می شود

باب نوزدهم علت آنکه حضرت ادریس (ع) را ادریس نامیدند

۱- خبر داد ما را ... از وهب بن منبه که حضرت ادریس مردی بود بلند قد و فربه و سینه پهن و موهای بدنش اندک و موی (اطراف) سرش بسیار و یکی از گوشهایش (کمی) بزرگتر از گوش دیگرش بود، و (بسیار باهوش و فراست بود و سرعت انتقال داشت و) مطالب را با دقت کامل فکر میکرد، و (آنقدر باادب و باوقار بود که) آهسته سخن میگفت و در راه رفتن قدمها را کوتاه برمیداشت، و آن حضرت را برای این جهت ادریس نامیدند که: احکام الهی (را از حلال و حرام بمردم یاد میداد) و سنتهای اسلام را بسیار درس میداد و در میان (خویشان و) قوم خود زندگی میکرد و توجه مردم را بکرات آسمانی و زمین

و منظومه شمسی جلب مینمود و میفرمود (ای مردم) این آسمانها و زمینها و این خلق بسیار و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و باران و سایر مخلوقات خدای مدبری هست که بقدرت کامله خود آنها را در مدار خود قرار داده، پس چگونه ما توجه باین خدای مدبر نباید بنمائیم و (حال آنکه) ما باید او را عبادت کنیم بطوری که حق عبادتش ادا شود، و طایفه ای از (بزرگان عقل و هوش) قوم خود را بمنزل خود دعوت نمود و ایشان را آنقدر موعظه و نصیحت کرد و دعوت بتوحید و خداشناسی نمود و ایشان را بصفات الهی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۶۹

آگاه و متذکر ساخت که یکی بعد از دیگری او را اجابت نمودند، و تعداد آنها هفت نفر بود که دعوتش را پذیرفتند در مرتبه اول، و پیوسته بر تعدادشان افزوده شد تا هزار نفر شدند، و چون هزار نفر مرد از قومش متدین و خداپرست گردیدند، بایشان فرمود: بیائید صد نفر مرد از خوبان خود که در عقیده بتوحید ثابت باشند انتخاب کنیم، (طبق دستور آن حضرت) جمع شدند و انتخاب نمودند و از آن صد نفر هفتاد نفر و از هفتاد نفر ده نفر و از ده نفر هفت نفر را انتخاب کردند و بآن هفت نفر فرمود بیائید دعا کنیم تا دیگران آمین بگویند، شاید خداوند ما را بعبادت و بندگی خود راهنمائی فرماید.

پس (از آمادگی کامل) دستهای خود را بر زمین نهادند و دعا کردند، لیکن اثری ظاهر نشد.

دستهای خود را بطرف آسمان بلند نمودند و دعا کردند و دیگران آمین گفتند (این مرتبه

دعایشان مستجاب شد و) خداوند وحی فرمود بحضرت إدریس، و علوم و دانش باشیاء را باو آموخت، و او را مبعوث برسالت نمود.

و آن حضرت را با آنهائی که باو ایمان آورده بودند دلالت و راهنمائی کرد بر عبادت خود، و پیوسته ایشان مشغول بعبادت خدا بودند و آنی شرك بخدا نیاوردند، تا خداوند حضرت ادریس را بآسمان بالا برد «۱» و بعد از صعود آن حضرت متفرّق و پراکنده (و از دین خارج) شدند کسانی که متابعت او را میکردند مگر اندکی،

---

(۱) اسم آن حضرت اخنوع، و در بحار بضم همزه است و در ترجمه تورات بفتح و سکون خاء اول و ضم نون و سکون خاء دوم، و ملقب بادریس و جد پدری حضرت نوح است و از پیغمبران مرسل و اولین مدرس بشر بوده که مجلس درسی تشکیل داده و علم نجوم و هندسه و هیئت و فلسفه و حکمت و حساب و منطق را از اختراعات آن حضرت میدانند و در مجمع البیان گوید که این علوم معجزه آن حضرت بوده، و اولین کسی است که لباس دوختن و غذا پختن و نوشتن را تعلیم مردم نموده و پیش از آن حضرت مردم برای لباس خود از پوست حیوانات استفاده میکرده اند، و مورّخین معتقدند که کلمه شیعه و رافضی از پیروان آن حضرت پدید آمده و رافضی کسی را گویند که باطل را رها کرده و بحق پیوسته باشد، و شیعیان را «رافضی» از آن جهت گویند که خلفاء ثلاث را رفض و رها کردند، و جبرئیل برای حضرتش سی صحیفه آورد، و ۳۶۵ سال عمر کرد که او را بآسمان

بردند، و حضرت باقر علیه السّلام فرموده که آن حضرت را ملک- الموت بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح نمود، و در (۲۸۰- ۱۱) بحار از حضرت صادق علیه السّلام نقل مینماید که هر وقت کوفه رفتی (حتما) برو بمسجد سهله و در آن نماز بخوان و حاجات دینی و دنیائی خود را از خدا بخواه (که مستجاب می شود) زیرا آن مسجد خانه حضرت ادریس بوده و در آن نماز میخوانده، و قریب بهمین مضمون در بحار از فروع کافی (۱۳۹- ۱) دو روایت نقل میکند.

و اختلاف بین ایشان پدید آمد، و چیزهائی را جزو دینش نمودند و بدعتها گذاردند تا زمانی که حضرت نوح (ع) بسوی ایشان مبعوث گردید.

باب بیستم علت آنکه حضرت نوح (ع) را نوح نامیدند

۱- حدیث کرد ما را پدرم از حضرت صادق علیه السّلام که اسم حضرت نوح عبد الغفار بوده و جهت آنکه آن حضرت را نوح نامیدند این بود که: زیاد بر حال خود (گریه و) نوحه میکرد.

۲- حدیث کرد مرا از حضرت صادق علیه السّلام که: اسم حضرت نوح عبد- الملک بوده و حضرتش را نوح نامیدند چون پانصد سال گریه نمود.

۳- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت صادق علیه السّلام که اسم حضرت نوح

عبد الاعلی بوده و آن حضرت را بدین جهت نوح نامیدند که پانصد سال گریست.

چنین گوید مصنف (شیخ صدوق رحمه اللّه) که در روایات فوق فرق نمیکند در اسم آن حضرت زیرا همه اینها معنی عبودیت و بندگی را میرساند

«۱».

باب بیست و یکم علت آنکه حضرت نوح را بنده شاکر گفتند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت باقر علیه السّلام که: حضرت نوح را از آن جهت بنده شاکر گفتند که در هر صبح و شام میگفت:

اللهم انی اشهدک انه ما امسی و اصبح بی من نعمه او عافیه فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک، لک الحمد، و لک الشکر بها علی حتی ترضی الهنا

.«۲»

باب بیست و دوم شیطان و اجنه کجا بودند موقع طوفان، و علت آنکه طوفان را طوفان نامیدند، و پیدایش قوس

۱- خبر دادند ما را ... از وهب بن منبه که یهود و نصاری میگویند شیطان در

---

(۱) نوح بضم نون و سکون واو، و در ترجمه تورات بضم نون و فتح واو و سکون حاء ثبت شده، و اسمی است منصرف بعلت ساکن الوسط بودن با اینکه دو سبب از اسباب غیر منصرف در او جمع است یکی علمیت و دیگری عجمه، و در سالی که حضرت آدم از دنیا رفت آن حضرت متولد گردید و دو هزار و پانصد سال عمر کرد و شغل آن حضرت نجاری بوده.

(۲) یعنی: خدایا تو را شاهد میگیرم که در هر صبح و شام که نعمت و عافیت دینی و دنیائی بمن میرسد از تو است، و توئی که در هیچ امری شریکی برای تو نیست حمد من برای تو است، و بر من لازم است که بر تمام نعمتهای تو شکر کنم تا از من راضی و خوشنود شوی ای خدای ما، و این دعا در حاشیه مفاتیح الجنان در ضمن دعاهای صبح و شام نوشته شده و در اصول کافی (ج ۲- ۹۹) دعا را چنین نقل فرموده:

اللهم ما اصبحت بی من نعمه او عافیه فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک

الشكر بها عليّ یا رب حتی ترضی و بعد الرضا

. و در همان کتاب- ۵۳۵ دعا را چنین نقل کرده:

اصبحت اشهدک ما اصبحت بی من نعمه او عافیه فی دین أو دنیا فإنها منک وحدک لا شریک لک فلک الحمد علی ذلک و لک الشکر کثیرا

، و نوشته که آن حضرت در هر صبح و شام این دعا را سه مرتبه میخوانده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۲

جو هوا رفت موقعی که کره زمین (مگر خانه کعبه) را آب گرفت، و میان زمین و آسمان پرواز مینمود بقوه و قدرتی که خدای تعالی باو عنایت فرموده بود، و لشکریانش (که اولاد خودش هستند) با او بودند «۱».

---

(۱) شیاطین فرزندان إبلیس و اجسام لطیفه آتشی و دارای حرکات سریعه هستند و کار ایشان القاء وسوسه بنفس آدمی است بفساد و گمراهی و دور نمودن از عبادت و اطاعت الهی، و گاهی کمک میکنند انسان را بر سحر و نیرنجات و طلسمات.

و بعضی گفته اند که: شیاطین عبارتست از قوه خیالیه فاسده که در خاطر انسان پدید می آید، و این حرف صحیح نیست زیرا قرآن و روایات او را کاملا معرفی نموده اند که جای شک و تردید در وجود خارجی آنها نیست، و شیطان فرزند زیاد دارد که از خود او بوجود می آیند که پاهای خود را بیکدیگر میمالد و ذراتی از آن میریزد و هر ذره ای شیطان می شود و همه آنها ذکورند، در مجمع البحرین گوید که شیطان لشکر خود را بدو قسمت تقسیم نموده، قسمتی را موکل بر بشر و قسمتی را موکل بر مؤمنان جن نموده و بعضی گویند که جن و شیاطین یکی

هستند و بعضی گویند این اشتباهست و شاید اشتباه آنها از این ناشی شده که چون جنس هر دو از آتش است و شیطان سنگ محک و امتحانست برای مردم و فصل ممیز است برای خوبان و بدها و مؤمن و کافر و نیکوکار و زشت کردار.

و در اخبار و احادیث و روایات اسلامی میکربات مضره را هم بنام شیطان نامیده زیرا در عصر ائمه علیهم السّلام ادراک اشیاء منحصر بدرایت و استعداد فطری بوده و درک اشیاء نامحسوس در قدیم امکان نداشته چون آلات و ادوات امروز ما را نداشته اند.

از اینجا است که در بعضی از دستورات بهداشتی پیشوایان اسلام متکی بشیطان و غیره میشدند و کثافات و میکربها را تشبیه بشیطان کرده و مردم را وادار بپرهیز از آن مینمودند مثلا در باب دهم وسائل از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نقل نموده که فرمود:

لا تبیتوا القمامه فی بیوتکم فاخرجوها نهارا فإنه مقعد الشیطان

، زباله و کثافات را در داخل خانه جا ندهید آنچه را که در شب جمع می شود روز خارج سازید زیرا محل خاکروبه نشیمن گاه شیطانست و نیز در همان کتاب و باب از آن حضرت نقل نموده که مکرر میفرموده:

و لا تؤووا التراب خلف الباب فإنه مأوی الشیطان

. و خاکروبه را پشت درب اطاق و خانه خود جای ندهید و نریزید زیرا پناهگاه شیطان خواهد شد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۳

و جنیان همانند باد روی آب قرار گرفتند و برای همین است که جن را وصف مینمایند که مانند باد است «۱».

---

(۱) جن جسم لطیف و موجودیست با عقل و علم و اراده، و چون از نظرها

مخفی هستند آنها را جن گفتند: و بودن وجود خارجی آنها مورد اتفاقست بتصریح آیات قرآن و اخبار که ۴۸ آیه در قرآن دلالت بر وجود خارجی آنها دارد، و از آیات شریفه و روایات مرویه استفاده می شود که آنها نیز مانند بشر مکلف هستند و ثواب و عقاب دارند، و بر خلاف تصور بعضی، اجنه عالم بغیب نیستند و دلیل بر این مطلب آیه (۱۴) سوره سباء است و یک نحوه قدرتی فوق توانائی بشر دارند و کارهائی را میتوانند انجام دهند که از قوه و قدرت بشر ساخته نیست، و بسبب ریاضت مخصوصی میتوان آنها را دید و لیکن نه بشکل اصلی ایشان، و بر سحر و نیرنجات و طلسمات کمک میکنند، و بعضی از ایشان مؤمن و بعضی کافرند، چنان که قرآن از قول آنها میفرماید وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ، و مؤمنین آنها در قیامت بعالم اعراف که سومین منتهای خط سیر بشر است خواهند رفت زیرا بهشت اختصاص به بشر دارد و زندگی آنها مانند زندگی بشر است چه در احکام دینی و چه در امور دنیوی از قبیل سلطنت و وزارت و تشکیلات دولتی، و در اجرای حکم جنایت و جنحه تخطی نمیکنند و عفو و بخشش هم ندارند، و شکل آنها بر خلاف شکل بشر و ملائکه است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۴

و طوفان را بدین جهت طوفان نامیدند چون آب روی همه چیز (از قبیل کوه و درخت و تپه و غیره) را گرفت و آن را بعربی طفی الماء گویند.

و هنگامی که حضرت نوح از کشتی فرود آمد: خدا وحی فرمود: ای

نوح من آفریـدم خلق را برای آنکه مرا عبادت کننـد، و ایشان را امر نمودم که اطاعت مرا نمایند، و لیکن نافرمانی مرا کردند و عبادت غیر مرا نمودنـد، و بهمین سـبب مسـتوجب خشم و غضب من شدنـد تا آنکه آنها را غرق در آب نمودم، و لیکن از این ببعد) قرار دادم قوس را در آسمان (تا زمانی که در جو هوا دیده می شود و علامت ایمنی برای بندگانم و شهرهای خود، و آن را عهـد و پیمـان نمودم بین خود و بنـدگانم که ایمن باشـند بسـبب آن از غرق شـدن (تمـامی) آنهـا تـا روز قیـامت، و کیسـت وفاکننده تر از من بعهد خود «۱».

---

(۱) قوس عبـارتست از نیم دائره ای که گـاه طرف مشـرق و گاه در طرف مغرب دیـده می شود برنگ بنفشه و سـرخ و کبود و سبز و زرد، و آن را قوس قزح (بضم قاف و فتح زاء بر وزن صـرد) نامیدن خوب نیست زیرا قزح اسم شـیطانست و میباید آن را قوس اللّٰه و قوس الرحمن نامید، چنان که علامه مجلسی در بحار نقل مینماید که امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب ابن الکواء فرمود: نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانست و بگو قوس اللّٰه، و پیدایش آن از عکس روشنی آفتابست در وقتی که هوا صاف و نمی بر آن عارض شده باشد در اثر باران، و در مجمع البحرین گوید قزح نام کوهیست در مزدلفه که مستحب است حاجیان بر آن بالا روند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۵

پس حضرت نوح (از این وحی) شاد و خشنود شد و بشارت داد مردم را که خداوند قوس را

علامت ایمنی مردم و شهرها (و قراء و قصباتشان) قرار داده از غرق شدن

باب بیست و سوم علت آنکه تمامی مردم غرق شدند در زمان حضرت نوح

۱- حدیث نمودند ما را ... از عبد السلام که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السّلام بچه علت و سبب خداوند دنیا را (با تمامی مردم غیر از آنهائی که با حضرت نوح بودند) غرق نمود با اینکه در میان ایشان اطفال و مردمان بی گناه بودند، فرمود: در میان آنها اطفال نبود زیرا خداوند صلبهای مردان و ارحام زنان ایشان را چهل سال (قبل) عقیم و نازا کرده بوده و نسلشان قطع شده بود، و غرق گردیدند در حالی که طفلی در میان ایشان نبود و خداوند هلاک نمیکند کسی را که گناه نداشته باشد، و (قسمت عمده آنها) غرق شدند از جهت تکذیب کردن ایشان بپیغمبر خدا حضرت نوح را، و باقی آنها غرق گردیدند بسبب آنکه راضی بودند (چون سکوت نمودند و اعتراضی نکردند) بر تکذیب ایشان، زیرا هر که غائب باشد از امری و راضی باشد بآن امر

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۶

مانند کسی است که حاضر باشد و آن امر را انجام داده باشد «۱».

باب بیست و چهارم علت آنکه دهکده حضرت نوح را قریه الثمانین نامیدند

۱- حدیث کردند ما را از عبد السلام هروی که حضرت رضا علیه السّلام میفرمود:

پس از آنکه حضرت نوح با فرزندان و متابعانش از کشتی پیاده شدند دهکده ای ساختند و در آن ساکن گردیدند، و چون هشتاد نفر بودند آن دهکده را قریه الثمانین (یعنی دهکده هشتاد نفری) نامیدند.

---

(۱) داستان طوفان و کشتی نوح از داستانهای قدیمی بشر است، و بر خلاف نظریه بعضی که آن را افسانه می پندارند، در تاریخ بشر واقع شد، و دلیل بر این مطلب قسمتهای عمده کشتی حضرت نوح است که کشف شده، و فاضل معاصر آقای عماد

زاده در تاریخ انبیاء عکسی چاپ نموده از کشتی آن حضرت و مینویسد که از حفریات عراق پیدا شده، و روز یک شنبه سوم ذو الحجه ۷۹ خبرگزاری پارس اطلاع داد که در قله کوه آرارات قسمتی از کشتی حضرت نوح کشف گردید و قسمت عمده آن در سال ۲۸ شمسی در یخ بندهای همان کوه پیدا گردید و بحث در اینست که آیا آب تمام روی زمین را فرا گرفته و همه موجودات زنده را (جز آنهائی که در کشتی بودند) هلاک نموده و یک قسمت از زمین را فراگرفته یا فقط نیم کره آسیا که قوم حضرت نوح در آن ساکن بوده اند محل وقوع این حادثه بوده صفحات تاریخ کاملا بما نشان نمیدهد، و اختیار یکی از آن مشکل است زیرا سند و دلیلی بر هیچ طرفی در دست نیست، و در قرآن صریح در یکطرف دیده نمیشود، و آیه وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ نوح و فرزندانش را فقط نگاه داشتیم) هم دلیل نمیشود که بعضی توهم کرده اند چون افرادی از همراهیان نوح تا بعد از طوفان زنده بودند و سپس مردند و نسلی هم از ایشان باقی نماند، و در تورات بصراحت میگوید که: طوفان تمام روی زمین را فراگرفته چنان که در ترجمه باب پنجم سفر پیدایش (یا تکوین) نوشته شده (و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهائم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بودند فقط باقی ماندند) و این هم قابل قبول نیست چون در تورات تحریف پدید

آمده خاصه در قصص و تاریخ آن، و کیف کان باید منتظر کشفیات جدیدی بود تا حقیقت قضیه معلوم گردد، و در (۱۱- ۳۱۲- ط جدید) بحار از تفسیر علی بن ابراهیم روایتی از حضرت صادق علیه السّلام نقل مینماید که آب کلیه زمین را فراگرفت مگر خانه کعبه را.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۷

باب بیست و پنجم علت آنکه پسر نوح از پدر جدا شد

۱- حدیث نمودند برای ما ... از حسن بن علی الوشاء از حضرت رضا علیه السّلام از پدر بزرگوارش از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود خدای تعالی بحضرت نوح فرمود که (ایام- یا کنعان) فرزند تو (که فرمان تو را نمیبرد) از اهل تو نیست، زیرا مخالفت پدر را مینمود و خداوند هر کس که متابعت حضرت نوح را میکرد از اهل او قرارش داد و سپس (حضرت رضا) از من پرسیدند که مردم (عامه) آیه: إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صالِحٍ، که در حق فرزند حضرت نوح نازل شده چگونه قرائت میکنند، عرضکردم: بر دو وجه قرائت میکنند یکی: إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صالِحٍ، و یکی: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «۱»

---

(۱) دو وجه قرائت یکی: بفتح عین و لام و کسر میم که فعل ماضی باشد از باب علم و فتح غیر بنا بر اینکه صفت باشد و بتقدیر مضاف یعنی دو عمل غیر صالح، صاحب عمل بدی بوده که آن مخالفت با پدر باشد، و یکی: بفتح عین و میم و رفع لام عمل که اسم با تنوین مرفوعی باشد و رفع غیر بنا بر تأویل شدن عمل به معمولا یعنی (معمولا غیر صالح) و معنی چنین می شود که کنعان از طریق غیر صالح و صحیح که زنا

باشـد بوجود آمـده، و آن حضـرت این قول را تکـذیب فرموده، زیرا کنعان زنازاده نبود و نیز پیغمبران منزهند از اینکه خداوند بگذارد که نسبت بحرم ایشان چیزی واقع شود که موجب ننگ و سبب تنفر دیگران گردد.

و بعضـی گویند که مرجع ضـمیر إنه سؤال حضـرت نوح است که گفته: انه من اهلی، یعنی هذا القول منك غیر صالح، و اینکه قرآن در سوره تحریم میفرماید:

فَخانَتاهُما، خیانت انها، بیعفتی نبوده بلکه خیانت زن حضـرت نوح این بوده که آن حضـرت را نسبت بجنون و دیوانگی داده، و خیانت زن حضرت لوط این بوده که مردم را از ورود مهمان بر آن حضرت اطلاع داده. سعدی گوید

پسـر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد یکی از اشتباههای بعضـی در طرز خواندن این شعر اینست که نبوتش (بتقدیم نون بر باء) میخوانند با اینکه صـحیح آن (بنوتش) میباشد یعنی باء مقدمست بر نون و معنی شعر چنین می شود که: خاندان ابن و پسـر نوح بودنش گم شـد و از اهلیت افتـاده طبق آیه شـریفه: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِكَ، و اگر نبوتش بخوانیم که نون مقـدم بر باء باشد معنی این شـعر چنین می شود: کنعان پیغمبر بوده و بواسطه مخالفت با پدر مقام نبوت از دستش رفته، و این صـحیح نیست زیرا کسـی که پیغمبر باشـد از تمـام گناهـان کبیره و صـغیره چه پیش از بعثت و چه بعـد از بعثت معصوم است و اگر او پیغمبر میبود مخالفت با پدر نمیکرد.

و بحث است در اینکه چگونه شـده کنعـان ناخلف گردیـده و چرا حضـرت نوح او را نیکو تربیت نکرده، بایـد گفت اخلاق و صفات مادر از مجرای

خون و شیر در اولاد اثر میکند طبق قانون توارث و برای همین است که در موضوع رضاع فرموده اند باید زن خوش اخلاق و با صفات نیکو و باایمان و خوش صورت انتخاب شود، و کنعان در اثر تحت تربیت مادر بودن اخلاق فاسد مادر در او اثر کرده و ناخلف شده

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج بنا بر این بعهده مادران وظیفه بزرگ و مسئولیت سنگینی واگذار شده و میباید منتهای کوشش را بنمایند و فرزند عزیز خود را نیکو تربیت نمایند زیرا فرموده اند: من لم یؤدبه الابوان یؤدبه الزمان، هر که را پدر و مادر تربیت نکردند روزگار او را تربیت و ادب مینماید، و برای تربیت فرزند است که اسلام فرموده زن باید در خانه بنشیند و در مجامع عمومی شرکت نکند و با مردان نامحرم ملاقات و هم نشینی ننماید و بسینما و کافه و کاباره ها قدم نگذارد تا فکرش آرام و خاطرش آسوده باشد و بتواند کاملا آنچنان که شاید و باید است فرزند تربیت کند، و لیکن متأسفانه زنان مردم ما بهمه جا قدم میگذارند و گاه باتفاق فرزندان خود و بالنتیجه فرزندانشان هرزه و بی تربیت و ادب بزرگ میشوند و گناهش را بگردن محیط و زمانه و جامعه میگذارند و فکر نمیکنند که جامعه از همانها تشکیل یافته و محیط را همانها بوجود آورده اند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۸

فرمود دروغ میگویند زیرا فرزندش بود، و چون در دین با پدر مخالفت کرد خداوند نفیش نمود و فرمود: از اهل تو نیست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۷۹

باب بیست و ششم علت آنکه نجف را نجف نامیدند

۱- حدیث کردند ما را

... از حضرت صادق علیه السّلام که: نجف کوهی بوده

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۰

بزرگ و آن همان کوهیست که پسر حضرت نوح گفت: پناه میبرم و بالا میروم بکوهی که مرا از غرق شدن حفظ نماید، و در آن زمان روی زمین کوهی بلندتر و بزرگتر از آن نبود، خداوند بآن کوه خطاب فرمود که: آیا (بنده گناهکار من اگر بتو پناه بیاورد) او را پناه میدهی، کوه (از هیبت آن خطاب) در هم شکست و از جای کنده شد و مانند ریگ گردید و پاشیده شد در بلاد شام و در جای آن کوه دریای بزرگی پدید آمد، و آن را دریای- نی- مینامیدند و پس از مدتی خشک شد، و مردم آنجا را، نی جف میگفتند، یعنی دریای خشک شده، و این لفظ در السنه و افواه مردم بود تا در اثر کثرت استعمال مخفف گردید و آن را نجف نامیدند.

باب بیست و هفتم علت آنکه حضرت نوح بر قوم خود نفرین کرد

۱- حدیث کرد ما را ... از حنا بن سدیر «۱» از پدرش که گفت عرضکردم بحضرت باقر علیه السّلام: چرا حضرت نوح بر قوم خود نفرین کرد و گفت: پروردگارا باقی مگذار بر روی زمین از کافران دیاری را، زیرا اگر آنها را باقی و زنده بگذاری گمراه میکنند بندگان (نیمه پاک و سست ایمان) تو را، و هم از ایشان جز فرزند فاجر و کافر متولد نشود.

فرمود: چون آن حضرت میدانست که ایمان نمی آورند (نفرین کرد) گفت عرضکردم که چگونه و از کجا میدانست.

فرمود: وحی باو شده بود که جز همین افرادی که ایمان آورده اند دیگر کسی از قومت ایمان نخواهند آورد، برای این جهت بود این چنین

نفرین در حقشان نمود

---

(۱) حنان (بتشدید نون حنا) بن سدیر (بفتح سین بر وزن شریف) حکیم بن صهیب مکنی بابی الفضل الصیر فی الکوفی از صحابه حضرت صادق علیه السّلام و کاظم علیه السّلام و واقفی است و در ضعف و موثق بودنش اختلافست

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۱

(و نفرین او مستجاب شد و مردم غرق شدند)

«۱».

باب بیست و هشتم علت و چگونگی پیدایش نژاد سیاه پوستان و ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت عبد العظیم الحسنی (مدفون در ری رضوان اللَّه علیه) که گفت شنیدم از حضرت امام علی النقی علیه السّلام که میفرمود:

حضرت نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد، و روزی در کشتی بخواب رفته بود و بادی وزید و (دامن لباسش را بالا زد و) عورتش نمایان شد، حام و یافث (از دیدن عورت پدر) خندیدند، و سام ایشان را زجر کرد و ملامت و منع نمود از خندیدن، و هر چه عورت پدر را میپوشانید، حام و یافث آن را میگشودند که (در آن هنگام) حضرت نوح بیدار گردید و مشاهده کرد که آنها میخندند، سبب خنده آنها را پرسید سام قضیه را بیان داشت، حضرت نوح (در خشم شد و) دست بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تغییر بده آب صلب (نطفه) حام و یافث را، و خداوند (نفرینش را مستجاب کرد و) آب صلب حام و یافث را تغییر داد، بدین جهت تمامی سیاه پوستان هر کجا باشند از اولاد حامند و تمامی ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج و اهل چین (زردپوستان) از اولاد یافث اند، و تمامی سفید پوستان از نسل سام میباشند «۲» و سپس حضرت نوح بحام و یافث

فرمود: خداوند قرار دهد فرزندان شما را بنده

---

(۱) بیان آن حضرت تفسیر آیه- ۳۵- سوره هود است.

(۲) طبق نظریه پزشکان مادّه ای در زیر پوست بدن انسان وجود دارد که هر چه آن مادّه مقدارش زیادتر باشد رنگ پوست تیره تر می شود و در بدن سیاه پوستان آن ماده خیلی زیاد است و در سفید پوستان بسیار کم و در سرخ و زرد پوستان بطور متوسط وجود دارد، و بعضی از عوامل دیگر مانند آفتاب باعث ازدیاد آن ماده می شود، و بیاید در پاورقی باب ۷۵ مطلبی مناسب با این مقام مراجعه شود.

و در المنجد قسمت ادب و علوم گوید: سقالبه اقوامی هستند ساکن در اروپای شرقی و اروپای وسطی و یأجوج و مأجوج و محل سکنای آنان در قرآن و روایات ذکر شده و تا حدّی مورد اختلافست و بهتر آنست که اهل ادب به «الهیئه و الاسلام» علامه معاصر سید هبه الدین شهرستانی مراجعه فرمایند و اینکه در بعضی از کتابها دیده می شود که دارای دو گوش بزرگ هستند بطوری که شبها یکی را فرش و دیگری را لحاف خود مینمایند شاید مراد این باشد که اینها بادیه و صحرانشین و بیابان گرد میباشند که هر کجا باشند و شب فرا رسد همان جا بار فرود می آورند و از سکونت در شهر و دهکده ها گریزانند زیرا جزو قبائل وحشی هستند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۲

فرزندان سام تا روز قیامت زیرا سام با من نیکی کرد و شما عملی را مرتکب شدید که سبب عاق من گردیدید، و (امیدوارم که) پیوسته علامت عاق من بشما در فرزندانتان، و علامت نیکی سام بمن در فرزندانش

ظاهر و هویدا باشد تا قیامت.

باب بیست و نهم علت آنکه خداوند برای پیغمبران کشاورزی و چوپانی را اختیار فرموده

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از محمّد بن عطیّه که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: بهترین چیزی که خداوند برای پیغمبرانش اختیار فرموده فلاحت و کشاورزی و چوپانیست، و جهتش این بوده که کراهت نداشته باشند از باران (که رحمت الهی است و همیشه منتظر نزول رحمت خدا باشند).

۲- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: مبعوث نفرموده خداوند پیغمبری را مگر آنکه او را بشغل چوپانی (در اوائل عمر) واداشته

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۳

تا بدین وسیله او را تعلیم دهد طریق و طرز راهنمائی و هدایت مردم را، و عادت کند که از اخلاق پست و بد ایشان حلیم باشد و بردباری و صبر نماید.

باب سی ام علت آنکه بادیکه قوم عاد را هلاک کرد باد عقیم نامیده شد و جهت آنکه بلاد قوم عاد ریگستانست و کوه ندارد و علت آنکه قوم عاد را إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ نامیدند

۱- خبر دادند ما را ... از وهب بن منبّه که گفت: باد عقیم زیر این زمین است که ما روی آن زندگی میکنیم، و هفتاد هزار ملک بر آن موکلست، و قوم عاد «۱» چون نافرمانی خدا نمودند حقتعالی آن باد را بر آنها مسلط فرمود و موکلان از خداوند اذن خواستند که باد باندازه سوراخ دماغ گاوی بیرون آید، لیکن خداوند اذن نداد، زیرا اگر اذن میداد، بروی زمین چیزی را باقی نمیگذاشت و همه را میسوزانید.

---

(۱) قوم عاد سیزده قبیله بزرگ بت پرست بوده اند که در حجاز و عراق و ایران و هند و حضرموت سکنی داشته اند و قسمت عمده آنها در سرزمین احقاف که بین یمن و عمّانست بوده اند، و خداوند حضرت هود را برای هدایت آنها بسوی ایشان فرستاد، و لیکن آن حضرت هر چه آنان را نصیحت کرد و

فرمود ایمان بخدا بیاورید و بترسید از خشم و غضب و عذاب او، آن مردم جاهل که غرق بت پرستی شده بودند بوسوسه شیطان ایمان نیاوردند و فرمان آن حضرت را نبردند تا آخر الامر بسبب باد عقیم سوزان هلاك شدند، و خدای مهربان برای عبرت ما مسلمانان قصه آنها را در قرآن بیان فرموده، وفقنا اللّٰه و ایاکم المطاعات و الاجتناب عن المعاصی و السیئات و نعوذ باللّٰه من الخذلان و الطغیان.

و روایت فوق از وهب بن منبه نقل شده و در نهایت ضعف است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۴

بدین جهت خداوند خطاب فرمود که: بیرون نمائید از باد عقیم بقدر سوراخ حلقه انگشتری، و بسبب همان باد هلاك شدند قوم عاد، و بواسطه همین باد خدای تعالی در (موقع فنای دنیا و) ابتدای قیامت کوهها و تلّها و شهرها و قصبه ها را هموار خواهد نمود، چنان که میفرماید: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً، ای پیغمبر از تو میپرسند که کوهها (موقع فنا و نابودی دنیا) چه می شود، بگو که خدای من کوهها را چنان از بنیاد بر کند که خاك شود و خاکش را بر باد دهد، و پست و بلندیهای زمین را چنان هموار گرداند که در آن کوچکترین پست و بلندی دیده نشود.

و علت آنکه این باد را باد عقیم مینامند آنست که چون توأم با عذابست و عقیمست از رحمت (که از او رحمت پیدا نمیشود مانند بادهای دیگر که سبب تلقیح میشوند) مانند مرد که عقیم است و از او فرزندی متولد نمیگردد.

و موقعی که بر

قوم عاد وزیـد متلاشـی و خورد کرد خانه ها و شـهرها و قلعه ها و جمیع عمارات ایشان را و همه را ماننـد ریگ روان نمود که باد آن را بهوا میبرد، چنان که قرآن بآن ناطقست و میفرمایـد ما تَـذَرُ مِنْ شَـیْ ءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیمِ، آن تندباد عقیم بر چیزی نمیگذشت مگر آنکه او را مانند استخوان پوسیده نرم میگردانید).

و سبب آنکه ریگ در بلاد و شهرهائی که قوم عاد بوده اند بسیار است آنست که:

چون هفت شب و هشت روز پی در پی آن تنـد بـاد عقیم بر ایشـان وزیـد، و مردان و زنان آنها را از زمین بلنـد میکرد و بزمین میکوبید و چنان شدند که گوئی ساقه درخت خرمای خشکی بوده اند و بخاك افتاده اند.

چنان که خـدای سـبحان میفرماید: تَنْزِعُ النَّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ آن باد عقیم مردم قوم عاد را از جای برمیکند چنان که سـاق درخت خرما را از ریشه میکننـد، و کوههای (سـرزمین) ایشان را از بیـخ میکنـد و ریز ریز میکرد و باین سـبب در جایگاه آنان ریگست و کوه نمیباشد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۵

و جهت آنکه ایشان را «إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ» مینامند آنست که چون: عمودها و ستونها از کوه بقدر بلندی کوه میتراشیدند و نصب میکردند و قصر روی آنها میساختند

باب سی و یکم علت آنکه حضرت ابراهیم (ع) را ابراهیم نامیدند

۱- شـنیدم از یکی از علماء که میفرمود: إبراهیم را بدین جهت إبراهیم نامیدند که: چون همّت بنیکی داشت و با دیگران نیکی مینمـود، و نیز گفتـه شـده اسـت کـه چـون همیشه همتش برای آخرت بـود و از دنیـا بیزار و روگردان بـود إبراهیم نامیدنـد آن حضرت را «۱».

باب سی و دوم علت آنکه خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید

۱- حـدیث کردنـد مـا را ... از ابـن ابی عمیر از ... کـه گفـت عرضـکردم بحضـرت صـادق علیه السّـلام: چرا خـدای عز و جل حضرت ابراهیم (ع) را خلیل خود گردانید.

فرمود برای آنکه بسیار (برای تواضع و عبودیت خـدا) بر زمین سـجده میکرد (که صورت خود را بعنوان اظهـار بنـدگی بروی خاك مینهاد).

۲- حـدیث نمودنـد ما را ... از حضـرت رضا از حضـرت صادق علیهما السّـلام که میفرمود: خداوند برای این جهت إبراهیم را خلیل خود نمود (از بین أنبیاء) چون هیچ کس از او چیزی درخواست نکرد که او را رد کند و نیز هرگز از غیر خدا چیزی

(۱) در مجمع البیان (۱- ۱۹۹) میفرماید: در لفظ إبراهیم پنج لغت است:

إبراهیم، و إبراهام، و إبراهم (بفتح هاء بدون یاء) و إبراهم (بکسر هاء و بدون یاء) و إبرهم (بکسر همزه و فتح راء و هاء).

سؤال ننمود و درخواست نکرد.

۳- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام علی النقی علیه السّلام که: خدای عز و جل إبراهیم را برای این جهت خلیل خود گردانید که بسیار صلوات بر محمّد و آل محمّد میفرستاد.

۴- حدیث نمودند ما را از جابر بن عبد اللّه الانصاری که گفت شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: خداوند إبراهیم را

خلیـل خود نگردانیـد مگر برای إطعـام و غـذا دادن بمردم (که بـدون مهمـان غـذا نمیخورد و گـاهی تقریبـا مسافت زیادی راه میرفت تا مهمان پیدا کند) و نماز بسیار میخواند خاصه در نیمه شبها که مردم در خواب بودند «۱».

۵- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که: چون

---

(۱) خلیل دوستی را گویند که هیچ خللی در شرایط دوستی نکند و مشتق از خلّه (بفتح خاء و تشدید لام است) بمعنی احتیاج و فقر، و یا مشـتق از خله (بضم خاء و تشدید لام است) بمعنی عالم بأسـرار و داشتن نهایت صداقت و محبت، بنا بر این حقیقت معنای خلیل عبارتست از شخصـی نیازمنـد و محتاج و فقیر بخـدا، و چون آن حضـرت با نهایت درجه عفت و اسـتغنای نفس از دیگران منقطع شـده و فقط بسوی خدای متعال متوجه گردیده بود او را لقب خلیل دادند، و روایات فوق سـبب خلیل شدن آن حضـرت را باختلاف نقل میفرماید و لکن در حقیقت مختلف نیست چون مجموعه این صفات که در حضرتش آشکار گردید بآن مقام عالی رسید.

چنان که در مجمع البحرین گوید: روایت شده که خداوند آن حضـرت را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه حضـرتش را نبی گردانـد، و نبی گردانیـد قبل از آنکه او را رسول گرداند، و رسولش گردانید پیش از آنکه او را خلیل خود نماید، و خلیل خود گردانیـد پیش از آنکه او را امـام نمایـد، و موقعی که او را امام گردانیـد در حقش فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، تو را امام و پیشوا و راهنمای مردم قرار دادم.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی،

النص، ص: ۸۷

خداونـد إبراهيم را خليـل خود گردانيـد بشارت خليل بودن را ملك الموت آورد، در حالى كه بصورت جوانى خوشـرو، و دو لبـاس سـفيد پوشـيده بود و (چنـان با طراوت بود كه گوئى) از سـرش آب و روغن ميريخت، چون آن حضـرت خواست داخل خانه خود شود ديد كه او از خانه بيرون مى آيد.

و آن حضـرت بسـيار بـا غيرت بود بطورى كه هر وقت از خـانه بيرون ميرفت درب خـانه را مى بست و كليـد آن را با خود مى برد.

و روزى از پى كـارى بيرون رفت و درب را بست، چون بـازگشت و درب را گشود، ديـد مردى ميـان خانه ايسـتاده است و در غـايت حسن و بمنتهـا درجه جمـال، غيرت آن حضـرت بجوش آمـد بنحوى كه از جـاى بـدر رفت و سـخت منقلب و ناراحت گرديد و گفت: اى بنده خدا چه كسى تو را داخل خانه من نموده.

عرضكرد: خداى خانه مرا داخل خانه نموده است.

فرمود: خداى خانه أحق و سزاوارتر است از من، تو كيستى، عرضكرد:

ملـك المـوت، آن حضـرت وحشـت و دهشـت كرد و ترسـيد و فرمـود: آمـده اى براى قبض روح من، گفت براى چنين امرى نيامده ام بلكه خداوند بنده اى را خليل خود گردانيده و آمده ام كه اين بشارت را باو برسانم.

فرمود كيست آن بنـده شايـد (بتوانم خود را بـاو برسـانم و) خـدمت او نمـايم تـا زنـده هسـتم، گفت توئى آن بنـده خاص، آن حضرت خورسند و خوشحال گرديد و نزد ساره (زوجه خود) آمد و فرمود خداوند مرا خليل خود گردانيده.

۶- حـديث كردنـد ما را ... از حضـرت صادق عليه السّـلام كه ميفرمود: چون ملائكه از جانب خداونـد بسوى حضـرت ابراهيم آمدند

(برای هلاـک قوم حضرت لوط) برای ایشان گوساله ای (ذبح کرد و قسمتی از آن) را طبخ نمود و بنزد آنها آورد و فرمود: بخورید، گفتند نمیخوریم، تا بگوئی قیمتش را، آن حضرت فرمود: چون خواهید بخورید بگوئید

بسم اللّه

: (الرحمن الرحیم) و چون فارغ شوید بگوئید:

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۸

الحمد للّه

(رب العالمین) جبرئیل رو بهمراهان خود که سه نفر بودند کرد و گفت: سزاوار است و استحقاق آن را دارد که خداوند او را خلیل خود گرداند سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند (فرشته مقرب پروردگار) جبرئیل در هوا آن حضرت را ملاقات کرد در حالی که بزیر می آمد و گفت: ای ابراهیم آیا تو را حاجتی هست (و اگر بخواهی یک پر زنم و آتش را خاموش کنم) فرمود: بتو هیچ حاجتی ندارم (زیرا تو نیز مانند من عاجز و بنده خدائی و فقط خدا است که قادر است و باو باید عرض حاجت نمود و پناه برد و یاری او مرا بس است).

۷- حدیث کردند مرا ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: زمانی که حضرت ابراهیم را (نمرودیان) در آتش انداختند، خدای عز و جل وحی فرمود بآتش که: اگر بابراهیم اذیتی رساندی بعزت و جلال خودم قسم تو را عذاب مینمایم.

و فرمود: چون حقتعالی وحی فرمود بآتش که: سرد و سلامت باش بر ابراهیم، تا سه روز آتش هیچ گرمی و حرارت نداشت بطوری که آبی بسبب آتش گرم نشد.

۸- شنیدم از استادم محمّد بن عبد اللّه بن محمّد طیفور موقعی که تفسیر مینمود قول حضرت ابراهیم «ع» را که عرض

نموده: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی (پروردگارا بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی) میگفت که خداوند امر فرمود بآن حضرت:

زیارت و دیدار کند بنده ای از بندگان صالح و نیکوکار را، و آن حضرت (طبق دستور الهی) حرکت کرد و بزیارت او رفت و (وقتی که بنزد او رسید) با او سخن گفت، و (در ضمن گفتارشان) آن بنده شایسته گفت: خدا را در دنیا بنده ای هست که اسمش ابراهیمست و او را خلیل خود گردانیده.

آن حضرت فرمود: علامت و نشانه آن بنده چیست، گفت: خدا برای او مرده را زنده میگرداند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۸۹

حضرت ابراهیم توهم کرد و فکر نمود (و با خود گفت) شاید آن ابراهیم من باشم (چون اسم من نیز ابراهیم است) بدین جهت (برای یقین باینکه آیا خود او است) از خدای متعال درخواست کرد که مرده را برای او زنده فرماید.

وحی رسید: آیا ایمان (بزنده شدن مردگان) نداری، عرضکرد ایمان دارم و لیکن میخواستم (تا بمشاهده آن) دلم مطمئن شود و قلبم آرام گیرد که من خلیل تو هستم «۱» و گفته شده که مراد آن حضرت این بوده که مرده زنده شدن معجزه او باشد همچنان که پیغمبران دیگر معجزه داشته اند (و هر یک بالنسبه بوضع زمان خود اظهار و ابراز نمودند) و آن حضرت سؤال و درخواست کرد از خداوند که مرده را برای او زنده گرداند، و خدای تعالی نیز او را امر فرمود که در مقابل (زنده گردانیدن مرده) برای او زنده ای را بمیراند، و همان دم بود که دستور یافت پسرش اسماعیل را ذبح نماید «۲»

---

(۱) شک و تردیدی نیست

که حضرت ابراهیم در قدرت داشتن خداوند و ایمان بزنده شدن مردگان شک و تعجبی نداشته و این درخواست برای اطمینان قلب مشاهده کنندگان میخواسته، که آنها ببینند و یقین کنند و قدرت حق را با چشم مشاهده نمایند، و بدانند آن مردم نادان بت پرست که آن حضرت مرد الهی و دارای معجزه و براستی پیغمبر خدا است و بسوی ایشان مبعوث گردیده و اقرار بنبوتش کنند و دعوتش را بپذیرند و دست از بت پرستی بازدارند و براه سعادت و خوشبختی خود قدم بگذارند.

(۲) در موضوع شخص ذبیح شکی نیست که حضرت اسماعیل بوده و روایات مربوطه از حد تواتر گذشته و اجماع تمام مورّخین اسلامیست و نسب پیغمبر اسلام بحضرت اسماعیل میرسد و آن حضرت فرموده:

انا ابن الذبیحین

، منم فرزند دو ذبیح، اول حضرت اسماعیل دوم حضرت عبد اللّه پدر بلا واسطه و بلافصلش.

و در اصول کافی (۱- ۱۵۱- ط جدید) در ضمن روایتی میفرماید:

و أمر إبراهیم ان یذبح اسحاق

، خدا امر کرد بابراهیم که فرزندش اسحاق را ذبح نماید، و جهتش تقیه بوده، و در تورات باب **۲۲** سفر پیدایش حضرت اسحاق را ذبیح نوشته، و اینها بر خلاف حقیقت است زیرا اصح حضرت اسماعیلست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۰

و (برای زنده شدن مرده) خداوند بحضرتش امر فرمود چهار مرغ را که عبارتند از، طاوس، و کرکس، و خروس، و مرغ آبی، ذبح نماید، و (مراد از) طاوس زینت دنیا است و کرکس طول امل و خروس شهوت و مرغ آبی حرص که خدا (باشاره و کنایه) میفرماید: اگر دوست میداری قلبت زنده شود بمن و مطمئن گردد باید بیرون نمائی این چهار

صفت را از قلب خود، زيرا اگر در قلبى اين صفات باشد بمن مطمئن نميشود «۱».

(شيخ صدوق رحمه اللّه فرمايد) پرسيدم از او: چگونه خدا از ابراهيم پرسيد كه آيا ايمان ندارى، با اينكه عالم بود بحال آن حضرت، و ميدانست كه ايمان كامل دارد.

در جواب گفت: چون سؤال آن حضرت كه گفت: خدايا بمن بنمايان چگونه مرده را زنده ميگردانى، بصورت ظاهر موهم آن بود كه يقين نداشته و بدگمانى در باره او پديد مى آمد، و خداوند از او اقرار گرفت تا اين توهم و خيال بيجا از حضرتش زايل شود و اين تهمت از او دور گردد و از شك (بردن در حق او) تبرئه شود.

۹- حديث كردند ما را ... از حضرت صادق عليه السّلام كه ميفرمود: فرموده

---

(۱) تعبيراتى كه محمّد ... طيفور در باره صفات مرغها گفته از ذوق نظر خود او است و من روايتى را نديده ام و علامه مجلسى كه در روايات يد طولائى داشته در حيوة القلوب ميفرمايد (اين سخنان ابن طيفوره مستند بحديث نيست و محل اعتماد نيست) و احتمال ميرود كه روايتى شايد بنظر او رسيده كه ما بآن دست نيافته باشيم، و تحقيق در اين مطلب و مرغها در باب ۳۸۵ از بيان حضرت صادق عليه السّلام بيايد ان شاء اللّه.

است حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام زمانى كه خداى متعال اراده فرمود كه حضرت ابراهيم را قبض روح نمايد، ملك الموت را بسوى او فرستاد، چون بخدمتش حاضر شد گفت:

السلام عليك يا إبراهيم

، آن حضرت فرمود:

و عليك السلام يا ملك الموت

آيا آمده اى براى قبض روح من باختيار

من يا خبر مرگ مرا آورده ای (و بقهر مرا قبض روح خواهی کرد) ملك الموت گفت: آمده ام که تو را باختيار خودت قبض روح نمايم و اجابت كن (داعی حق را) آن حضرت فرمود: آيا ديده ای دوستی دوست و خليل خود را بميراند، ملك الموت (چون جوابی نداشت و يا مجاز نبود) برگشت و در موقف و مقام خود ايستاد و عرضكرد: الهی شنيدی آنچه را كه خليل تو ابراهيم گفت، خطاب آمد: برگرد و بابراهيم بگو هرگز دوستی را ديده ای كه مايل بديدار و لقاء دوستش نباشد، با اينكه دوست (حقيقی) آنست كه دوست بدارد و مايل و راغب باشد ملاقات نمودن دوست خود را (ملك الموت پس از نزول بزمين و عرضكردن اين مطلب، حضرت ابراهيم مجاب شد و راضی بمرگ گرديد و فرمود: مرا قبض روح بنما).

باب سی و سوم علت آنكه خداوند فرمود: حضرت ابراهيم وفا بعهد خود كرد

۱- حديث كرد مرا پدرم ... از حضرت صادق عليه السّلام موقعی كه تفسير ميفرمود قول خدای تعالی را كه فرموده: وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى (إبراهيم وفا بعهد خود نمود) ميفرمود: جهتش آن بوده كه آن حضرت در هر صبح و شام اين دعا را ميخواند

أصبحت و ربی محمود أصبحت لا اشرك باللّه شيئا و لا ادعو مع اللّه إلها آخر و لا أتخذ معه وليا

«۱» و بهمين سبب هم بود كه آن حضرت را بنده شاكر ناميدند.

---

(۱) در كافی (۲- ۵۳۵ ج) كتاب الدعا:

و لا أدعو معه الها

، ميباشد و متعرض است كه آن حضرت در هر صبح و شام اين دعا را سه مرتبه ميخوانده.

باب سی و چهارم علت آنكه حضرت اسماعيل مادر خود هاجر را پهلوی خانه كعبه دفن نمود

۱- حديث نمودند ما را ... از حضرت صادق عليه السّلام كه ميفرمود: حضرت اسماعيل مادر خود هاجر را كنار خانه كعبه (كه فعلا- مشهور به حجر اسماعيلست) از اين جهت دفن نمود كه قبر او (مخفی نشود و) پايمال نگردد، و بهمين علت هم بود كه قبر او را بلند ساخت «۱».

باب سی و پنجم علت آنكه اسبها را جياد ناميدند و چگونگی اهلی شدن آنها

۱- حديث كردند ما را ... از عبد اللّه بن عباس (پسر عموی پيغمبر) كه أسبهای عربی وحشی بودند در سرزمين عربستان تا زمانی كه حضرت ابراهيم و اسماعيل عليهما السّلام خانه كعبه را ساختند، خدای تعالی وحی فرمود بابراهيم كه: من گنجی بتو عنايت مينمايم كه بكسی پيش از تو نداده ام، و (آن اطاعت و انقياد اسبها است).

پس از این وحی آن حضرت با حضرت اسماعیل بر کوهی (در سرزمین مکه) که آن را جیاد میگفتند بالا رفتند و اسبان را طلبیدند و گفتند: ألا هلا ألا هلم، (ای

---

(۱) در موضوع بلند ساختن قبر در اسلام فقط قبر پیغمبر و امام و امامزاده بلا واسطه و با واسطه در صورتی که با تقوا باشند و هم خواص بندگان خدا و علما را میتوان بلند ساخت و آثار و نشانه برای قبور ایشان نهاد، و اگر هم خراب شود جایز است ساختن و تعمیر نمودن آن، و قبور باقی مردم را در ابتدای امر میتوان بقدر چهار انگشت باز از سطح زمین بلندتر ساخت و زائد بر این مکروهست و اگر بمرور زمان کهنه و خراب شد مکروهست تعمیر آن.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۳

اسبان بیائید) و در آن سرزمین اسبی نماند مگر آنکه بنزد ایشان آمدند و مطیع و

منقاد آنها گردیدند، و باین سبب بود که اسبان را جیاد نامیدند، و از آن روز ببعد اهلی شدند (و تحت تصرف بشر درآمدند) و پیوسته از خدا خواهانند که مورد محبت صاحبانشان باشند «۱».

باب سی و ششم علت آنکه حضرت ابراهیم تمنای مرگ نمود با اینکه قبلا از آن کراهت داشت

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السّلام که چون حضرت ابراهیم أعمال و مناسک حج را بجا آورد بشام بازگشت و از دنیا رحلت فرمود.

و علتش این بود که ملک الموت برای قبض روح او آمد، آن حضرت اظهار کراهت نمود ملک الموت بناچار بسوی پروردگار برگشت و عرضکرد که: ابراهیم از مردن کراهت دارد.

---

(۱) و تأیید این مطلب را مینماید روایتی که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت میفرموده:

ارکبوا الخیل فإنها میراث ابیکم اسماعیل

، سوار شوید بر اسبها زیرا میراث پدر شما حضرت اسماعیل است.

و در طرائف العلوم گوید: در علم بیطاری ثابت شده که اسب خوب آنست که دارای دندانهای باریک و پیوسته و سفید، و لبهای زیرین درازتر، و بینی فراخ و کشیده، و پیشانی پهن، و درازگوش تر و میان گوشها گشاده، و باریک تن و خورد موی، و سمهای بلند و سیاه، باشد،- و اسب بد آنست که: چون صدای اسبان را بشنود جواب ندهد، و چون او را بطویله برند دست چپ را پیش نهد و چنین اسبی شنا نمیداند، و ازرق چشم و زاغ چشم شبکور می شود، و اسب سیاه قدم فراموش کار خواهد بود؛ و بیشتر اسبها یک استخوان در پهلوی راست زیادتر از دنده های چپ دارند و اگر دنده راست و چپ اسبی مساوی شد در دویدن هیچ اسبی باو

نمیرسد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۴

---

(۱) در روائح النسمات فرمايد: بدان كه حقيقت بندگى دعا كردن و از خدا خواستن يعنى اظهار ذلت و حاجت پيش خدا بردنست و اگر بنده دعا نكند و از در ذلت و مسكنت بدرگاه خداوند متعال برنيايد خدا باو اعتنا نخواهد كرد چنان كه فرموده: قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْ لا دُعاؤُكُمْ (اى رسول ما بامت خود بگو كه اگر- ناله و زارى و توبه و- دعاى شما نبود خدا بشما چه توجه و اعتنائى داشت) و درخواست از غير خدا از جمله كبائر شمرده شده و تقريبا در حد شركست چنان كه فرموده اند:

إن كل ذنب يرتكبها المؤمن لعل اللّٰه يغفر له إلا السؤال عن الخلق فلا يغفر له أبدا

، هر گناهى را كه مرتكب شود مؤمن اميد هست كه خدا بيامرزد آن را مگر سؤال از مردم كه آمرزيده نخواهد شد، خلاصه احاديث بسيار در مذمت سؤال از خلق از معادن وحى و تنزيل رسيده، و سؤال از خداوند متعال ممدوح بوده به تصريح آيات قرآنيه و أخبار متواتره بيشمار بلكه امر شده چنان كه فرموده: ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ، و فرموده اند عاجزترين مردم كسى است كه از دعا كردن عاجز باشد، و از جمله مسلمات و محققاتى كه هيچ گونه ترديدى و شبهه در آن نيست آنست كه جميع آنچه در عالم صورت وجود پيدا كرده و ميكند از گذشته و آينده و از كلى و جزئى از ازل تا أبد و در علم خدا گذشته بدون أسباب و وسايط صورت نگرفته و نگيرد و پيدايش آنها منوط بعلل و اسباب مرتبطه منظمه در عالمست.

چنان

که خـدای تعالی میفرمایـد: وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً، نهایت اینست که اسـباب هر چیزی بمقتضای آن چیز است، و روایت فوق که مشعر بر اینست که ساره بـآن حضـرت عرضـکرد دعـا کنیـد: در أثر تعلیمـات قبلی آن حضـرت بوده که باو سـفارش میفرموده:

همه چیز را باید از خدا بخواهی.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۵

خدای متعال وحی فرمود باو: که می بخشم و عنایت مینمایم بتو پسر عالم و دانائی را و تو را بسبب او امتحان خواهم کرد.

سپس حضـرت صادق علیه السّلام فرمود: حضـرت ابراهیم بعد از بشارت (بفرزند) مدت سه سال گذشت تا حضـرت اسماعیل متولد گردید.

و نیز ساره گفت: بحضرت ابراهیم که نیکو میبود اگر از خدا طلب میکردی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۶

که مرگ تو را تأخیر ميانداخت و عمرت دراز میشد و با ما زندگی مینمودی، زندگی ما توأم با عیش و عشرت میگردید.

آن حضـرت (بنا بخواهش ساره) از خـدا درخواست طول عمر نمود، حق تعالی وحی نمود باو که زیادتی عمر را بطلب هر قدر که میخواهی و دوست میداری (که زنده بمانی) تا بتو عطا کنم.

آن حضـرت سـاره را خـبر داد که خـدا چنین وحی نمـوده، سـاره (خرم و خوشـحال گردیـد و) گفت: از خـدا بطلب که تـو را نمیراند تا زمانی که تو از او طلب نمائی.

آن حضـرت آنچه را که ساره گفته بود از خداونـد درخواست کرد، و خدای تعالی وحی فرمود: که چنین باشد (تا تو نخواهی تو را نمیرانم).

آن حضرت ساره را از این وحی مطلع نمود، ساره گفت برای شکرانه این نعمت که خدا بحضرتت عنایت فرموده غذائی آماده

کن و فقرا و محتاجان را دعوت نما که بسر سفره تو حاضر شوند.

از این جهت آن حضرت غذائی مهیا نمود و مردم را دعوت کرد، چون حاضر شدند مشاهده کرد که در میان آن مردم پیرمرد ضعیف و نابینا و خمیده قامتی است که شخصی دست او را گرفته و کنار سفره نشانید، و آن پیرمرد لقمه ای برداشت و خواست بدهان خود گذارد که دستش لرزید و بسبب ضعف و پیری بجانب راست و چپ حرکت میکرد تا آخر الامر دستش به پیشانیش چسبید، آن شخصی که همراه او بود دستش را گرفت و لقمه را بدهان او گذاشت، پیرمرد لقمه دیگر را برداشت و خواست بر دهان گذارد که دستش به چشمانش خورد، آن شخص دستش را گرفت و بدهانش نهاد.

حضرت إبراهیم پیوسته بآن پیرمرد نظر میکرد و تعجب از حال او کرد، و از آن شخصی که همراه پیرمرد بود پرسید سبب آن را، گفت آنچه را که می بینی در اثر ضعف و ناتوانی و پیریست.

حضرت ابراهیم با خود گفت اگر من هم بمانم و زیاد پیر شوم همانند این پیر مرد خواهم شد و بدرد او مبتلا میگردم (چه بهتر تا مبتلا نشده ام درخواست مرگ

نمایم) پس از (این فکر از) خدا درخواست کرد و گفت: خدایا بمیران مرا بهمان أجلیکه برای من نوشته بودی که مرا احتیاج بزیادتی عمر نیست بعد از آنچه که مشاهده کردم.

باب سی و هفتم علت آنکه ذو القرنین را ذو القرنین نامیدند

فرمود پدرم حدیث نمودند مرا ... از أصبغ بن نباته که: وقتی حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام بالای منبر بود (در کوفه) که ابن الکواء بپا خواست و

عرضکرد:

یـا أمیر المؤمنین خبر بـده مرا از ذو القرنین که پیغمبر بود یـا پادشـاه، و نیز خبر بـده مرا که دو قرن او از طلاـ بود یا از نقره، آن حضـرت فرمود که: نه پیغمبر بود و نه پادشاه و دو قرن او نه از طلا بود و نه از نقره بلکه بنـده صالح (و عابد و زاهد) و شایسـته ای بود که خـدا را دوست میـداشت و خـدا هم او را دوست میـداشت و اطـاعت و فرمانبرداری کرد خـدا را و مردم را باطاعت خداونـد دعـوت مینمـود، و خداونـد هم او را یـاری فرمـود، و جهت آنکه او را ذو القرنین گفتنـد این بـود که قوم (و طـائفه و عشیره) خود را باطاعت خدا میخواند و لکن قومش فرمان او را نبردند و او را زدند بطوری که یکطرف سرش شکست و مدتی از نظر آنها غائب شـد و (معالجه سـر خود را نمود و) پس از چنـد روز بسوی ایشان برگشت و آنها را باز باطاعت خـدا دعوت نمود، قومش بار دیگر او را زدند بنحوی که طرف دیگر سـر او شکسـته شد، و در میان شـما مردم مسلمان هم مانند ذو القرنین هست «۱».

---

(۱) در باره ذو القرنین سـخن بسـیار گفته اند تا جایی که بعضـی او را اسـکندر رومی میدانند و بعضی با فشار و اصرار خواسته انـد که ثابت نماینـد: ذو القرنین کورش کبیر است و تکیه بآئین زرتشتی و کتب عهد عتیق نموده اند، و چون اختلاف شدید و زیاد است بناچار از شـرح و تفصـیل آن خودداری و بروایتی که استاد ما مرحوم شیخ صدوق (ره) نقل نموده اند اکتفا کردم و مرا

همین بس است، زیرا دانستن آن جزو ما یحتاج مذهبی نیست.

و اینکه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: در میان شما مردم مسلمان هم مانند ذو القرنین هست، مراد وجود مبارک خودشانست، زیرا بر سر آن حضرت دو مرتبه ضربت زدند: یکی ضربت عمرو بن عبد ودّ ملعون در جنگ خندق و یکی ضربت أشقی الاولین و الآخرین ابن ملجم ملعون، و این جمله از اخبار غیبی آن حضرت بوده چون موقعی که این مطلب را فرمود هنوز ضربت ابن ملجم بر سر آن حضرت فرود نیامده بود.

و در مجمع البحرین (در لغت قرن) مینویسد: که پدر اسکندر یکی از سرآمد علمای نجوم بود بطوری که در آن زمان کسی همانندش نبود و عمر طولانی کرد، شبی به همسر خود گفت بسیار خسته شده ام و بیخوابی کشیده ام اندکی میخوابم و مواظب باش و نگاه بآسمان کن وقتی که ستاره ای از آنجای آسمان- و باو نشان داد جای آن را- طلوع کرد مرا بیدار کن که با تو هم بستر شوم تا فرزندی متولد گردد که تا آخر دنیا زنده بماند، و خوابید.

بر حسب اتفاق خواهر همسر او گفتگوی آنها را شنید و منتظر طلوع آن ستاره شد تا موقعی که طلوع نمود، شوهر خود را بیدار نمود و قصه را باو گفت و همبستر شدند و بخضر حامله گردید، و پدر اسکندر که از خواب بیدار شد مشاهده کرد که وقت گذشته و ستاره طلوع نموده و از محل خود گذشته، با کمال خشم بزن خود گفت چرا مرا بیدار نکردی، گفت حیا کردم تو را بیدار نمایم، پدر اسکندر گفت مدت چهل سال بود

که منتظر این ستاره بودم و تو عمر و زحمت مرا ضایع کردی، و لیکن در همین ساعت ستاره دیگری طلوع مینماید و با تو همبستر میشوم و تو بفرزندی حامله خواهی شد که سلطان شرق و غرب زمین می شود و دنیا را بقبضه قدرت خود بگیرد، و طولی نکشید که ستاره مورد نظر او طلوع نمود و با زن خود هم بستر شد و اسکندر متولد گردید و خضر و اسکندر در یک شب در رحم مادر قرار گرفتند و در یک شب متولد شدند.

و در لآلئ الاخبار قریب بهمین مضمون نقل مینماید.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۸

باب سی و هشتم علت آنکه أصحاب رس را أصحاب رس و جهت آنکه عجم ماههای خود را بآبان و آذر و غیره نامیدند

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا از آباء کرام خود از حضرت امام حسین علیه السّلام که (در ماه رمضان) سه روز پیش از آنکه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۹۹

شهید شود مردی از أشراف (قبیله) بنو تمیم بنام عمرو خدمت آن حضرت آمد و عرضکرد: یا أمیر المؤمنین خبر بده مرا از اصحاب رس که در چه زمانی بوده اند و منزلهای ایشان در کدام سرزمین و مملکت بوده، و پادشاه آنان چه کسی بوده، و آیا خداوند پیغمبری برای آنها مبعوث گردانیده، و بچه چیزی هلاک شدند (و چه شد که هلاک گردیدند) زیرا می بینم وصف آنها را در قرآن (که میفرماید: کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ) و لیکن تاریخ زمان و چگونگی حال و زندگی ایشان را (متذکر نشده و) نمی بینم (و از کسی هم نشنیده ام).

آن حضرت فرمود مطلبی را پرسیدی از من که پیش از تو کسی آن را

نپرسیده بود، و بعد از من کسی تو (و غیر تو) را از احوال آنها خبر نخواهد داد (مگر آنکه از من نقل کند) ای عمرو: هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه من اطلاع کامل دارم از تفسیر آن و میدانم در کجا و برای چه نازل شده، و نیکو میدانم در صحرا بوده یا در کوه، و شهر بوده یا بیابان، و میدانم چه وقت از شب و روز نازل گردیده، آنگاه اشاره بسینه مبارک خود نمود و فرمود: در این مکان علم بسیار هست و لیکن (متأسفانه باید

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۰

بگویم) طالبین و خواهان آن اندک هستند، و زود باشد که پشیمان شوند (چرا قصص و معنی آیات را از من نپرسیده اند و از علم من استفاده نکرده اند) چون (از میان ایشان میروم و) دیگر مرا نخواهند یافت.

ای برادر تمیمی قصه ایشان آنست که: قومی بوده اند درخت صنوبری که آن را شاه درخت میگفتند میپرستیدند، و آن درخت را یافث بن نوح کاشته و غرس نموده بود در کنار چشمه ای که آن را روشاب (روشناب، روشن آب، دوشاب، دوشان) میگفته اند، و آن چشمه بعد از طوفان برای حضرت نوح بیرون آمده بود، و ایشان را بدان جهت اصحاب رس گفتند که

(رسّوا نبیهم)

پیغمبر (مبعوث شده بسوی) خود را زنده در گور نمودند و این مردم بعد از زمان حضرت سلیمان بن داود میزیسته اند، و دوازده شهر داشتند در کنار نهری در بلاد مشرق که آن را «رس» مینامیدند و آنان را بنام آن نهر: أصحاب رس نامیدند، و در آن زمان بزرگترین نهر بود در زمین (از نظر اجتماع مردم

و آبادانی) و آبی شیرین و گوارائی داشته و شهری بزرگتر و آبادتر و پرنعمت تر از شهرهای ایشان نبود و اسامی شهرهای آنها از این قرار بوده:

آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، پروردین، اردی بهشت، أمرداد (خرداد)، مرداد تیر، مهر، (شهریورد) شهریور «۱» و بزرگترین شهر آنها: اسفندار (که پایتخت

---

(۱) علامه مجلسی در بحار از عرائس ثعلبی نقل مینماید که أصحاب رس پیش از حضرت سلیمان بوده اند، و آن نهر را امروز أرس (بفتح همزه و راء و تشدید سین) مینامند، طول آن هشتصد کیلومتر است و از مشرق آسیای صغیر سرچشمه میگیرد و در مغرب دریای خزر بخلیج قزل آغاج بدریا میریزد، و قسمت بیشتر این نهر در مرز ایران و شوروی قرار گرفته، و در یکتاپرستی گوید در کتاب أوستا بنام «دائیتیا» نام برده شده.

و أصحاب رس جزو پیروان پیغمبر ایرانی بوده اند بنام «شت آشو زرتشت» و خداوند در قرآن آنها را مجوس و در ردیف سایر امتهای اهل کتاب ذکر میکند و میفرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصارى وَ الْمَجُوسَ و میفرماید: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ، ای پیغمبر اسلام پیش از این مردم زمان شما قوم نوح و مردمی که کنار نهر رس بودند و قوم ثمود پیغمبران خود را تکذیب کردند.

و در مجمع البحرین در لغت مجس گوید: در خبر است که مجوسها پیغمبری داشته اند و کتابی داشتند لیکن آن را سوزانیدند و آن پیغمبر را کشتند، و دستورات کلی زرتشت عبارت بوده از: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک، و بچهار عناصر: آب و خاک و باد و آتش، توجه داشته.

و در یکتاپرستی

گوید: آتش در عقیده ایرانیان قدیم مانند عناصر دیگر طبیعت پاك و گرامیست و مظهر تجلیات انوار أهورا مزدا بشمار میرود و از همین لحاظست که نسبت بآن توجه مخصوصی داشتند و در معابد و آتشکده های خود آتش روشن میکردند و نمیگذاشتند خاموش شود ... این عمل که یادگار نیاکان ما میباشد فعلا در میان زرتشتیان متداولست.

و در همان کتاب و فروغ مزدیسنی مینویسد: بهمن، نخستین آفریده اهورا مزدا و فرشته مقدسی است که مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است و نگهداری جانوران سودمند با او است، و در خواب روح شت آشو زرتشت را بپیشگاه جلال اهورا مزدا (بفتح میم و سکون زاء) راهنمائی کرد، و دومین أمشاسپند، و در فارسی بهمن و در أوستا: وهومنه (بضم واو و هاء و فتح میم و نون) و بزبان پهلوی: وهومن گویند:

اردی بهشت: نام فرشته مظهر تقدس و تقوی و درستی و سومین أمشاسپند، و این کلمه را در أوستا: أشاوهیشته (بفتح همزه و واو و سکون شین و فتح تاء) و در پهلوی: أرته وهیشته (بفتح همزه و سکون راء و فتح تاء) گویند.

شهریور: چهارمین أمشاسپند و مظهر قدرت رحمانی و سلطنت آفریننده کل جهان، و این کلمه در أوستا: خشتراوئیریه (بفتح خاء و شین و سکون تاء و فتح واو) و در پهلوی خشتریور ثبت شده.

اسفندارمذ: مظهر علاقه و محبت و حلم و تواضع و پنجمین أمشاسپند و در أوستا:

سپنته آرمئیتی (بکسر سین و پاء و فتح تاء و همزه ممدوده و فتح میم و کسر یاء) و در پهلوی سپندارمت (بفتح میم) نوشته شده.

خورداد: ششمین أمشاسپند و مظهر سعادت و کمال، و

در أوسـتا: هئوروتات و در پهلوی خوردات نام برده شده أمرداد: هفتمين أمشاسـپند و مظهر آخرين سير تكامل و جاودانی و در أوستا:

أمرتات (بفتح همزه و كسر ميم و راء) و در پهلوی: أمردات (بكسر ميم) ثبت گرديده:

و اين مختصـرى بود از كتـاب يكتـاپرستى كه انجمن زرتشتيان تهران باين بنـده اهـدا نموده است و انـدك فرقى دارد با كتاب فروغ مزديسـنى و در هر دو كتـاب شـرح مفصـلى در موضـوع فـوق نوشـته شـده، و موضوعى كه در متن صـفحه ۶۴ و پاورقى صفحه ۶۷ گذشت انكار دارند و ليكن از سياق بعضى از عبارات كتابها معلوم مى شود كه تمام آنها آنچنان ازدواج را نميكنند و يك يا چند فرقه ايشان هستند كه انجام ميدهند، و طبق بيان شهرستانى در ملل و نحل ملت زرتشت هفتاد فرقه شده اند:

بنا بر اين نميتوان گفت: اهل خانه داناترند بدرون خانه، و چون اينها منكرند پس اصلا چنين عملى بكلى نبوده و نيست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۱۰۱

آنهـا) بوده و پادشـاه ايشان در آن شـهر مسـكن داشـته و اسـمش: تركوذ (بركوذ) بن غابور (عابور- غالوبر) بن يارش (فارش- پادش- نوش) بن سازن (شارب- سارب) بن نمرود بن كنعان، فرعون زمان حضرت ابراهيم عليه السّلام بوده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۱۰۲

و چشـمه آب رس و درخت اصلى صنوبر در اين شهر بوده، و در شهرهاى ديگر تخم و ساقه آن صنوبر را كاشته بودند و نهرى از چشمه اى كه در پاى صنوبر بزرگ جارى

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۱۰۳

بود برده بودند و آنها نيز درختانى كهن و بزرگ شده بودند، و آب چشمه و نهرهاى

دیگر که از چشمه بزرگ جاری نموده بودند بر خود و حیوانات حرام میشمردند و از آن آب نمی آشامیدند و میگفتند این آبها سبب و مایه زندگانی خدایان ما است و سزاوار نیست کسی از سرمایه زندگی خدایان ناقص نماید، و هر کسی از آن آب مینوشید او را واجب القتل میدانستند و میکشتند.

و چون آب از سرچشمه بزرگ میگذشت (و به نهرهای کوچک که مخصوص خوردن بود وارد میشد) میخوردند و بحیوانات خود میدادند.

و در هر ماهی از ماههای سال در یکشهر از آن شهرها یک روز را عید قرار داده بودند و اهل آن شهر جمع میشدند پیش درخت صنوبری که در آن شهر بود و بروی درخت پرده ای از حریر میکشیدند که انواع و اقسام صورتها و نقشها کشیده بودند، و گوسفند و گاو می آوردند و برای آن درخت بعنوان قربانی آتش میزدند، چون دود و بخار آن قربانیها در هوا بلند میشد و میان ایشان و آسمان حائل میگردید همه از برای آن درخت بسجده می افتادند و میگریستند و تضرع و زاری میکردند و درخواست مینمودند که از ایشان خوشنود گردد (و از تقصیرات آنها درگذرد).

شیطانی (از شیاطین که یگانه دشمن سعادت و دین و دنیای بشر هستند برای آنکه اغوا و گمراه شوند و پی بحقیقت و خداشناسی نبرند) می آمد و شاخهای درخت را تکان و حرکت میداد و از ساق درخت مانند صدای طفلی فریاد میکرد که:

ای بندگان من از شما کاملا راضی و خوشنود شدم، خاطرهای شما شاد و دیدگان شما روشن باشد آن مردم (گمراه شده چون این صدا را می شنیدند) سر از سجده برمیداشتند و شراب

مینوشیدند و دست میزدند و دف و سنج و انواع سازهای دیگر (معموله آن زمان را) مینواختند و یک شبانه روز در پای آن درخت بلهو و لعب مشغول میبودند و سپس بجایگاههای خود باز میگشتند.

و بهمین سبب عجم (بعنوان افتخار و یاد بود این ایام و امکنه اسامی) ماههای خود را بآبان و آذر و غیره نامیدند باعتبار نام آن شهرها.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۴

و هر ماهی که عید شهری بود میگفتند این عید فلان شهر است (روز اول آبان ماه عید شهر آبانست) و چون عید شهر بزرگ ایشان میشد کوچک و بزرگ (مرد و زن) ایشان از شهرهای خود بآن شهر می آمدند و پیش درخت صنوبر بزرگ و چشمه اصلی حاضر میشدند و خیمه ای که از ابریشم و انواع صورتها بر آن نقش و ترسیم شده بود نزدیک آن درخت میزدند و از برای آن خیمه دوازده درگاه مقرر کرده بودند که هر درگاهی مخصوص اهل یکی از آن شهرها بود، و از خارج آن خیمه برای صنوبر سجده میکردند و قربانیها برای آن درخت می آوردند چندین برابر آنچه از برای درختان دیگر برده بودند و قربانی مینمودند.

و شیطان ملعون می آمد و آن درخت را حرکت میداد و از میان آن درخت با صدای بلندی با ایشان سخن میگفت و وعدها میداد و بآمال و آرزویشان امیدوار میساخت (و بزندگی خوش و خرّم و رسیدن باوج مقام و ریاست و ثروت و کامرانی نویدها میداد) و ایشان را چندین برابر آنچه شیاطین دیگر از آن درختان امیدوار گردانیده بودند امیدوار میساخت.

پس سر از سجده برمیداشتند و از سرور و

خوشحالی بخوردن شراب و طرب و لهو و لعب و ساز مشغول میشدند که مدهوش میگردیدند.

و دوازده شبانه روز بهمین رویّه اشتغال داشتند و سپس بشهرها و خانه های خود برمیگشتند.

و چون کفر ایشان و پرستیدن آنان غیر خدا را بسیار طول کشید خدای متعال مبعوث فرمود پیغمبری را از پیغمبران بنی إسرائیل (بنام حنظله بن صفوان) از فرزندان یهودا بن یعقوب علیهم السّلام بسوی ایشان و مدتی طولانی در میان آنها بماند و به پرستش خدا و عبادت او دعوت نمود و لیکن پیروی آن حضرت را نکردند، آن حضرت دید آن مردم بسیار در ضلالت و گمراهی فرو رفته اند و قبول نصایح او را نمی نمایند و از خواب غفلت بیدار نمیشوند و بصلاح و رشد خود توجهی ندارند و هنگام عید بزرگ ایشان فرا رسید، با خدای تعالی مناجات کرد و گفت خدایا این بندگان تو بغیر از

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۵

تکذیب من و کافر شدن بتو امر دیگری را اختیار نمیکنند و درختی را می پرستند که از آن نفع و ضرری نمیبینند.

بنا بر این (جای آن را دارد) همه درختان ایشان را (که می پرستند) خشک کنی و قدرت و تسلط خود را بایشان بنما (نفرین آن حضرت بهدف اجابت رسید) چون صبح شد دیدند که تمام درختان خشک شده (و برگهای آنها ریخته) وحشتی در میان آنها پدیدار شد و دو فرقه شدند، فرقه ای گفتند این مردی که دعوی پیغمبری خدای آسمان و زمین میکند برای خدایان ما سحر و جادو کرده است که ما را از خدایان خود بسوی خدای خودش بگرداند و متوجه سازد.

و فرقه دیگر گفتند بلکه خدایان

ما بر تمامی ما خشم و غضب کرده اند چون دیدند که این مرد عیب ایشان را میگوید و مذمت و بدگوئی میکند و ما را بعبادت غیر ایشان دعوت مینماید و ما او را منع از این عمل نمیکنیم و او را بازنمی داریم از گفتارش.

و باین سبب حسن و طراوت و سبزی و خرّمی خود را پنهان نموده اند تا ما (برای خاطر و یاری خدایان خود) بغضب و خشم آئیم و انتقام از این مرد (که دعوی خدای دیگر دارد) بگیریم.

پس همه رأی دادند و اجتماع و اتفاق نمودند بر قتل آن حضرت و چیزهائی شبیه بلوله ساختند و بیکدیگر متصل نمودند بقدر عمق آن چشمه بزرگ و در آن فرو بردند تا بقعر رسید و آبهای میان آن را خالی کردند و در میان آن رفتند و چاهی کندند (بطول یک متر یا کمی بیشتر) و آن پیغمبر الهی را در آن چاه افکندند و سنگی بزرگ بروی دهانه چاه گذاردند و اطرافش را محکم بستند و لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون امیدواریم که خدایان ما از ما راضی و خوشنود شوند که دیدند کشتیم آن کسی را که از عبادت ایشان ما را منع مینمود، و در زیر درخت صنوبر بزرگ او را زنده بگور کردیم تا شاید طراوت و سبزی خود را برای ما بازگردانند هم چنان که سبز و خرّم بودند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۶

و تمامی آن مردم (گمراه و جاهل و از خدا بی خبر) در آن روز کنار چشمه ماندند و می شنیدند صدای ناله پیغمبر خود را که با پروردگار مناجات میکرد و

میگفت: ای خدای من میبینی تنگی مکان و شدت و غم و اندوه مرا، خدایا ترحمی نما بر ضعف حال و بیچارگی من و (درخواست میکنم هر چه زودتر) مرا قبض روح نما و (تمنا مینمایم که) تأخیر مینداز اجابت دعای مرا (و تضرع و زاری نمود) تا برحمت الهی واصل شد.

خدای متعال بجبرئیل وحی فرمود که: ای جبرئیل آیا گمان میکنند این بندگان من که بحلم من مغرور شده اند و ایمن از عذاب من گردیده اند و پرستش و عبادت غیر مرا مینمایند و کشتند رسول مرا- اینکه با غضب من مقاومت میتوانند بکنند و یا از ملك و حیطه پادشاهی من میتوانند بیرون روند، چگونه میتوانند و حال آنکه انتقام خواهم گرفت از هر کسی که نافرمانی مرا بنماید و از عذاب من نترسد، بعزت خودم قسم: ایشان را چنان کنم که مورد عبرت و پند عالمیان شوند بدین سبب در همان روزی که مشغول بطرب و لهو و لعب و شادی در عیدگاه خود بودند بطور ناگهانی باد تند سرخ رنگی بر ایشان وزیدن گرفت که بیکدیگر میخوردند و زمین در زیر پایشان مانند کبریت افروخته گردید و ابری سیاه و تاریکی بر سر آنها آمد و آتش بارید و چنان بدنهای ایشان گداخته شد که همانند مس گداخته گردید.

فنعوذ باللّه من غضبه و نزول نقمته، پناه میبریم بخدا از غضبش و نازل شدن نقمت و عذاب او.

باب سی و نهم علت آنکه حضرت یعقوب را یعقوب و اسرائیل نامیدند

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: حضرت یعقوب و برادرش عیص (عیسو- عیساد) دو قلو بودند و حضرت یعقوب بعد از عیص

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص:

متولد گردید، باین سبب آن حضرت را یعقوب نامیدند.

و حضرت یعقوب را إسرائیل میگفتند یعنی بنده خدا، چون- إسرا- بمعنی بنده است، و- ئیل اسم خدای عز و جل است.

۲- و در خبر دیگر است که اسرائیل یعنی قوّت خدا، چون- إسرا- بمعنی قوتست و- ئیل- یکی از نامهای خداوند است.

۳- حدیث کردند ما را ... از کعب الاحبار که: بدین جهت حضرت یعقوب را اسرائیل اللّٰه گفتند که: خادم بیت المقدس بود، و اول کسی بود که داخل بیت- المقدس میشد و آخر کسی بود که از آن خارج میگردید، و هر شب قندیلهای بیت المقدس را روشن میکرد و (هنگام خروج خاموش نمیکرد) چون صبح می آمد میدید قندیلها خاموش است (با خود گفت حتما کسی در شب می آید و خاموش میکند باید ببینم کیست).

شبی در بیت المقدس کمین نشست و دید یکی از جنیان بنام- ایل- قندیلها را خاموش میکند آن حضرت او را دستگیر نمود و بستونی بست، و چون صبح شد مردم دیدند حضرت یعقوب جنی را اسیر کرده و بستون بسته.

باین سبب آن حضرت را اسرائیل (یعنی اسیرکننده ایل) گفتند.

(شیخ صدوق فرماید) این حدیث طولانی بود و مورد حاجت از آن در این کتاب بیان شد و تمامی آن را در کتاب خود بنام «نبوت» نوشته ام.

باب چهلم علت آنکه پیغمبران و مؤمنان مبتلا ببلا میشوند

۱- حدیث کرد ما را پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: در کتاب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام است که: بیشتر و سخت تر است (از باقی مردم) بلای پیغمبران و بعد از ایشان اوصیاء آنها و بعد آنان که مرتبه ایشان از اوصیاء کمتر است (و از دیگران برترند)

و مؤمنان بقدر حسناتشان مبتلا ببلا میگردند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۸

پس هر کسی عملش صحیح باشد و دینش سالم (از انحراف و بدعتها) باشد بلایش از دیگران بیشتر و سخت تر است، زیرا خدای عز و جل قرار نداده دنیا را أجر و ثواب در مقابل اعمال مؤمن و عقوبت برای گناهان کافر.

و هر کس اندک باشد عملش و سست باشد دینش بلایش (از مؤمنان) کمتر خواهد بود، و سرعت بلا بسوی مؤمن بیشتر است از سرعت باران بسوی زمین.

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: اگر مؤمن در کوه باشد (و در آنجا زندگی نماید) خدای متعال کسیرا میفرستد که او را أذیت کند تا (بسبب صبر نمودنش بر اذیت) او را اجر عنایت فرماید.

۳- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسین علیه السّلام که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله میفرمود: پیوسته من و پیغمبران و مؤمنانی که پیش از من بوده اند مبتلا بوده ایم بیک نفری که ما را اذیت نماید، و اگر مؤمن بالای کوهی باشد خدای تعالی کسیرا میفرستد که او را اذیت برساند تا او را اجر و مقام دهد.

و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام میفرمود همیشه من مظلوم بوده ام از روزی که متولد شده ام تا بحال حتی (برادرم) عقیل چشمانش درد میکرد و میخواستند دوائی در چشمش بریزند میگفت دوا در چشم من نریزید مگر آنکه چشمان علی را قبلا دوا بریزید، و آنقدر اصرار میکرد که ناچار میشدند در چشم من دوا بریزند با اینکه چشمان من هیچ درد نمیکرد «۱»

---

(۱) عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین

و بیست سـال از آن حضـرت بزرگتر بوده و عـالم بانسـاب عرب و از نیک و بـد حسب و نسب ایشان کاملا آگاه بوده و بـدین جهت تا حدی او را دوست نمیداشتند و در حسن و حاضر جوابی معروف بوده، و در سنه پنجاه هجری در سن ۹۳ یا ۹۶ رحلت کرد، و دو فرزندش با سه نفر از فرزندان فرزندانش در کربلا در رکاب حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند.

و روایت فوق سـبب قدح عقیل نمیشود بلکه بیاید در باب ۱۱۴ روایتی در مـدح او و بلاها و گرفتاریهائی که ما بندگان گرفتار آن میشویم از سه قسم خارج نیست:

یـا برای ازدیـاد اجر و مقـام و رتبه است در پیشـگاه خداونـد چنان که روایت دوم و سوم بصـراحت مشـعر بر آنست، و یا برای امتحانست، که حجت باشـد بر خود ما، و یا بواسـطه ارتکاب گناهانست که برای بیـداری و هوشـیاری و بخویشـتن آمدن ما از باب لطف خدای منان بر ما منت میگذارد و ما را مبتلا میسازد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۰۹

باب چهل و یکم علت آنکه حضرت یعقوب مبتلا بفراق حضرت یوسف شد

۱- حدیث کردند ما را ... از ابو حمزه ثمالی که گفت یک روز جمعه نماز صـبح را با حضـرت امام زین العابدین علیه السّلام در مسـجد مـدینه ادا نمـودم و چـون آن حضـرت از نمـاز و تعقیبـات فـارغ شدنـد، بسوی منزل خود حرکت فرمودنـد و من در همراهی آن حضرت بودم، چون بخانه رسیدیم آن حضرت کنیز خود را که سکینه نام داشت طلبید و باو فرمود: هر سائلی آمد بدر خانه او را محروم نکنید و غذایش دهید زیرا امروز جمعه است من عرضکردم:

چنین نیست که هر کسی سؤال کند مستحق باشد، فرمود (چنین است و لیکن) ای ابو حمزه میترسم که بعضی از آنها که سؤال مینمایند مستحق (حقیقی باشند و ایشان را چیزی ندهیم و بما اهل بیت نازل شود آنچه که بحضرت یعقوب و خاندانش نازل گردید.

البته طعام بدهید زیرا حضرت یعقوب هر روز گوسفندی ذبح میکرد (چون عائله او زیاد بود) و قسمتی از آن را صدقه میداد بفقرا و قسمتی از آن را خود و اهل و عیال او صرف مینمودند، تا شب جمعه ای موقع افطار سائل مؤمن روزه دار مسافر غریب مستحقی که در پیشگاه خدای تعالی با قرب و منزلت بود بر در خانه آن حضرت آمد و گفت طعام دهید سائل غریب مسافر گرسنه را از زیادی غذای خود، و چندین مرتبه

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۰

تکرار کرد و لیکن می شنیدند و سخنش را باور نمیکردند چون ناامید شد و تاریکی شب همه جا را فرا گرفت گریست و (جمله ای بدین مضمون) گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و شکایت کرد گرسنگی خود را بخداوند و شب را با گرسنگی بسر برد، و صبح نمود در حالی که روزه بود و صبر کرد بر گرسنگی و حمد خدای را بجای آورد.

و یعقوب و خاندانش شب را با شکم سیر خوابیدند، و صبح نمودند در حالی که زیادی غذای شب آنها مانده بود، حقتعالی وحی فرمود بیعقوب در صبح همان شب که:

ای یعقوب ذلیل نمودی بنده مرا و غضب مرا بسوی خود کشیدی و مستوجب تأدیب و عقوبت من شدی و باعث گردیدی که تو و فرزندت مبتلا

ببلا شوید.

ای یعقوب همانا محبوب ترین پیغمبران و گرامی ترین ایشان نزد من آن پیغمبریست که ترحم بمساکین و بیچارگان بندگان مرا بنماید و با ایشان مجالست و معاشرت نماید و اطعام کند و پناگاه و ملجأ ایشان باشد.

ای یعقوب ترحم نکردی به بنده به بنده من ذمیال (بکسر ذال و سکون میم) را با اینکه او بنده خالص منست و در عبادت من منتهای سعی و کوشش را مینماید و باندکی از غذا قانعست و شب گذشته از درب خانه تو عبور کرد (و چون روزه بود و افطاری نداشت برای سدّ جوع خود) شما را صدا زد و طلب غذائی نمود و گفت: طعام دهید سائل غریب راهگذر را، و شما او را طعام ندادید، و (با حال یأس و ناامیدی جمله ای بدین معنی) گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و اشک دیدگانش جاری شد و بمن شکایت کرد و شب را گرسنه بسر برد و حمد و ثنای مرا بجای آورد، و روز را روزه گرفت و تو و خاندان تو ای یعقوب شب را با شکم سیر خوابیدید و باقیمانده غذای شب شما تا صبح باقی بود.

ای یعقوب مگر ندانسته ای که عقوبت و بلا بدوستان من زودتر میرسد تا

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۱

بدشمنان من، و این از لطف و حسن نظر منست باولیاء خودم، و استدراج «۱» و امتحان منست نسبت بدشمنانم.

بعزت خودم قسم نازل کنم و فرو فرستم بر تو بلا را، و تو و فرزندان تو را در معرض مصیبت و عقوبت قرار دهم، باید مهیا و آماده بلای من شوید و راضی باشید بقضا و مقدرات من و

صبر کنید در مصائب.

ابو حمزه گوید عرضکرد: فدایت شوم در چه وقت حضرت یوسف آن خواب را دید «۲»

---

(۱) استدراج آنست که خدای تعالی بنده گناهکار را مدتی در گناهکاری أمان دهد و از اسباب دنیوی برخوردار و از نعمتهای پی در پی این جهان بمرور کامروایش گرداند بطوری که گمان لطف برده و مغرور شود و غافل و هواپرست گردد، لیکن بواسطه گناهانش تحت فشارش خواهد انداخت و بعذاب و هلاکت دنیوی و اخروی گرفتارش سازد تدریجا.

چنان که میفرماید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ.

(۲) خواب دیدن یکی از آیات بزرگ الهی است که خداوند برای کشف حقایق گذشته و آینده به بشر عنایت فرموده، و تمام خوابها بر سه قسم است.

چنان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده:

الرؤیا علی ثلثه، بشری من اللّه تعالی و تحزین من الشیطان، و الذی یحدث به الانسان لنفسه فیراه فی منامه

، بشارت و فیض است از طرف خداوند «طبق آیه شریفه: لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا و این را رؤیای صادقه مینامند که بسبب اتصال روح بعالم ملکوت و ارتباط بما وراء طبیعت دیده می شود.

و همین خوابست که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرموده: یک جزو از چهل و شش جزو نبوتست، یعنی الهام و وحی بوسیله خواب دیدن بر انبیاء میشد و بر آنها حجت قطعی بوده و بدون درنگ بآنچه میدیدند عمل میکردند مانند حضرت ابراهیم که دستور قربانی نمودن حضرت اسماعیل را در خواب دید بلادرنگ برای انجام آن اقدام فرمود.

و در (۸- ۹۰) کافی از حضرت رضا علیه السّلام نقل مینماید که حضرت رسول صلی اللّه علیه و

آله هر روز صبح از صحابه خود می پرسید کسی خواب ندیده و دیگر حزن و وسوسه است از ناحیه شیطان از مجرای غذا و برای همین است که اگر حرارت بر انسان مستولی شد آتش و اگر برودت و سردی غالب شد آب می بیند.

و دیگر آنچه که در خاطر انسان نهفته شده است و در فکر آن بوده و سرایت بحسّ مشترک میکند و بواسطه قوه مخیله انسان آن را مشاهده مینماید و این گونه خواب را اضغاث و احلام گویند.

و بعضی از افراد هستند و بوده اند که میگویند خواب دیدن در اثر خاطرات گمشده و سرکوفته شده و تمایلات واپس زده شده و خواهشهای عملی نشده است و کشف آینده و گذشته را نمی نماید با اینکه از تجربیات و تحقیقات علمی بطلان این عقیده ثابت گردیده و جای شک و تردید برای کسی باقی نماند و هر کس را بنگریم در مدت زندگی خود اگر چه یک مرتبه هم که شده خوابی دیده که در اثر هیچ یک از اینها نبوده.

و علت اینکه بعضی از خوابها راست و بعضی دروغست آنست که حضرت صادق علیه السّلام بمفضل فرمود: اگر همه خوابها راست میبود تمام مردم پیغمبر بودند چون تمام خوابهای پیغمبران راست بوده و امتیازی بین پیغمبران و مردم نبود.

و اگر همه خوابها دروغ میبود نفعی در آنها نبود، پس چنین مقرر فرموده که گاهی راست باشد و مردم منتفع گردند و دفع ضرر از خود بنمایند و گاه دروغ که اعتماد بر آن ننمایند بنا بمصلحتی که در آن نهفته و پنهانست.

و خوابهائی که در آخر شب و یا پیش از ظهر دیده

شود تأثیر بسزائی دارد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۲

فرمود: در همان شبی که یعقوب و خاندانش با شکم سیر خوابیدند و ذمیال گرسنه خوابید و یوسف چون خواب را دید صبح بپدر خود حضرت یعقوب نقل کرد (که دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه مرا سجده کردند) حضرت یعقوب سخت مغموم

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۳

شد از شنیدن خواب و وحی هم باو شد که مستعد بلا باش، بیوسف فرمود (فرزند عزیزم این خواب از خوابهای صادقه است و) برادران خود را از این خواب آگاه مکن زیرا میترسم حیله و مکری در باره تو بنمایند، و یوسف (باراده و مشیّت خداوند) غافل از دستور پدر شد، و خواب را ببرادران نقل کرد.

حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: أولین بلائی که گرفتار آن شدند یعقوب و خاندانش حسد بود که برادران بیوسف بردند زمانی که خواب را شنیدند از او، و میل و علاقه یعقوب بیوسف زیاد شد و میترسید آن وحی که خدا باو فرموده بود که: مستعد و آماده بلا باش، در فرزندش یوسف واقع گردد.

لذا بیشتر نسبت باو إبراز محبت مینمود (و خواستهای او را عملی میکرد) و برادران چون چنین محبتی را دیدند از پدر خود بیوسف و مشاهده نمودند که او را گرامی میدارد، برایشان این عمل گران آمد و بین خود مشورت کردند و گفتند که یوسف در نظر پدر بیشتر از ما محبوبست «۱» با اینکه ما چندین برادریم و قویتر و بهتر بکار او می آئیم در باب کفالت اموال و گوسفندانش، و پدر ما هیچ فکر نمیکند و متوجه این مطلب نیست، باید

بکشیم یوسف را یا اینکه جایی ببریم که دور از پدر و

---

(۱) علامه مجلسی رحمه اللّٰه در بحار (۱۲- ط ج) از تنزیه الأنبیاء سید مرتضی رحمه اللّٰه جوابی از اشکالات را نقل فرموده بدین مضمون: اگر کسی بگوید که:

چرا حضرت یعقوب تفضیل داد حضرت یوسف را و بیشتر نسبت باو ابراز محبت نمود تا باعث حسد برادرانش شود، جواب داده می شود که: ابراز محبت و برتر نمودن یکی از فرزندان در صورتی که از جهت تقوا و علم و دانش و دین باشد اشکالی ندارد.

و در اسلام هم چنین دستوری داریم اگر یکی از فرزندان علم و دین و تقوایش بیشتر باشد باید او را بیشتر احترام نمود، تا هم او تشویق شود و هم سبب تحریک تقوا و علم و دانش طلبی برادران گردد و کوشش کنند تا متقی و عالم و دانشمند گردند و البته باید مواظب بود که از حد تجاوز نکرد و گر نه موجب خود برتر بینی او می شود و عقده خودکمتربینی در برادران پیدا میگردد و این هم بنوبه خود یک بلای خانمانسوز و تقریبا غیر قابل جبران میباشد و اسلام هم که اجازه برتری میدهد با حدود معین اجازه فرموده نه بطور اطلاق.

و اینکه موجب حسد برادران یوسف گردید ممکنست باراده خداوند حضرت یعقوب نمیدانست که عمل و رفتارش موجب حسد می شود زیرا بنا بود که بلا بر او نازل گردد.

چنان که حضرت سجاد علیه السّلام بآن اشاره فرموده اند، و جواب اینکه چه باعث شد که آن حضرت مبتلا گردید در متن روایت فرموده اند و از نظر خواننده محقق مخفی و ناپدید نخواهد بود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی،

النص، ص: ۱۱۴

شهر و آبادانی باشد (و پدر او را نبیند و بما علاقه پیدا کند و ما را مورد محبت و مهربانی خود دهد) و بعد از این عمل ناشایسته توبه میکنیم و بندگان پاک و صالح میشویم (و این رأی مورد پسند همه واقع گردید).

در همان دم بنزد پدر خود حضرت یعقوب علیه السّلام آمدند و گفتند: یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ، أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ای پدر چه شده است که ما را أمین نمیدانی بر یوسف (که او را همراه ما بصحرا بفرستی) در صورتی که همه ما خیر خواه او هستیم، فردا او را بفرست با ما بصحرا که بگردد و بازی کند و ما او را از هر گونه خطری حفظ و مراقبت و نگهبانی خواهیم کرد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۵

حضرت یعقوب فرمود إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ من محزون میشوم اگر او را ببرید (زیرا طاقت مفارقت او را ندارم) و میترسم (شما در صحرا و بیابان غفلت کنید و) گرگی او را بخورد.

و (جهت آنکه این گونه بهانه می آورد این بود که) میترسید بلائی که باو وحی شده است که «مهیا گردد» در باره یوسف باشد چون او را بیشتر از فرزندان دیگرش دوست میداشت.

و لیکن قضا و قدر الهی بر خواسته یعقوب غالب گردید، و امر پروردگار بر او و یوسف جاری شد و یعقوب قادر نبود و نتوانست که دفع بلا نماید از خود و یوسف و برادر دیگرش (بنیامین) و یوسف را با

اکراه قلب در حالی که منتظر بلا بود ببرادرانش واگذار نمود.

فرزندان یعقوب چون (صبح شد و یوسف را بدست آوردند با کمال خوشحالی) از منزل خارج شدند، حضرت یعقوب (گوئی حس کرد که دیگر باین زودی او را نخواهد دید) بیتاب گردید و با شتاب و سرعت خود را بایشان رسانید و یوسف را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و سخت گریست و سپس او را بآنها بازداد و ایشان با سرعت روانه شدند و راه میرفتند زیرا میترسیدند که پدرشان پشیمان شود و بیاید یوسف را بازستاند و دیگر بایشان ندهد.

و آنقدر رفتند که از چشم ناپدید شدند و رهسپار بیشه گردیدند و داخل جنگلی شدند و با یک دیگر گفتند باید یوسف را بکشیم و پای یکی از این درختها بیندازیم تا شبانه گرگی او را بخورد (لیکن این تصمیم مورد قبول واقع نشد) و برادر بزرگ ایشان (یهودا که اندکی بزرگتر از آنها بود) اظهار داشت که باید از کشتن او صرف نظر کنید و او را (در سر راه کاروانان) بچاهی بیندازید تا قافله ای او را از چاه بیرون بیاورد و با خود بدیار دور دست ببرد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۶

بنا برأی برادر بزرگ در چاه افکندند یوسف را «۱» و گمان داشتند که غرق خواهد شد، لیکن چون آن حضرت بقعر چاه رسید صدا زد و گفت ای نواده های رومین سلام مرا بیعقوب برسانید.

برادران چون صدای او را شنیدند بعضی از آنها گفتند باید در این مکان بمانیم تا یقین کنیم که مرده است (زیرا شاید زنده باشد و از چاه بیرون آید

و خود را بیعقوب برسانـد و قضایـا را برایش بیان کنـد و نقشه و طرح ما نقش بر آب شود و در عوض مهر و محبت پـدر مورد خشم و غضب او شویم).

بناچار ماندنـد تا هنگام غروب آفتاب و شـبانه بسوی پدر (با قیافه غمناک و صورت حق بجانب و آه و ناله دروغی و مصـنوعی و) با چشم گریان باز گشـتند و (حضرت یعقوب چون ایشان را گریان دید و یوسف را با آنها ندید سبب را پرسید) گفتند: ای پدر چون بصـحرا رفتیم یوسف را پیش متاع و اسـباب خود گذاردیم و (بمسابقه تیر- اندازی و دویدن مشغول شدیم) وقتی که باز گشتیم دیدیم که گرگ او را خورده است حضرت یعقوب چون سخن ایشان را شنید (عبارتی باین مضمون) گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و سخت گریست و بیادش آمد از آن وحی که خدا فرموده بود مستعد و مهیای بلا باش، و صبر را پیشه کرد و بایشان فرمود: نفس (أماره) شـما این أمر زشت و قبیـح را زیبا جلوه داد، و این سـخنی بیش نیست که میگوئید و گر نه خداوند گوشت یوسف را خوراک گرگ قرار نمیدهد پیش از آنکه مشاهده نمایم تأویل آن خواب راستی را که یوسف دیده بود.

ابو حمزه گوید که حضـرت سجاد علیه السّلام سخن خود را در اینجا قطع فرمود، و چون فردای آن روز شد حضورش شرفیاب شدم و عرضکردم فدایت شوم روز گذشته

---

(۱) در بحار نقل مینمایـد: چاهی که حضـرت یوسف را در آن انداختند در بیت- المقدس بوده، و نیز گفته اند که در مملکت اردن هاشمی بوده، و گفته شده

که بین مدین و مصر بوده.

و بعضی گفته اند که سه فرسخی منزل حضرت یعقوب بوده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۷

قصه یعقوب و فرزندانش را بیان داشتی و دیگر قضایای یوسف و برادرانش را نفرمودی فرمود: چون صبح شد برادران یوسف با یک دیگر گفتند بیائید برویم و به بینیم حال یوسف را که هنوز زنده است یا مرده، حرکت نمودند و رفتند و چون بسر چاه رسیدند قافله ای را دیدند که (از مدین بمصر میرفتند و) در نزدیکی آن چاه منزل نموده اند و کسیرا فرستادند که از چاه آب بکشد، خدمتگزار دلو را در چاه فرو برد و (بامر خدا یوسف بدلو چسبید و آن مرد) بالا- کشید پسری را دید که بدلو آویزانست، بهمراهان خود گفت بشارت باد شما را که پسری (در کمال حسن و نهایت جمال) از چاه بیرون آمده، برادران یوسف پیش آمدند و گفتند این غلام ما است که دیروز (آمده بود آب بکشد) باین چاه افتاده و آمده ایم بیرونش بیاوریم و یوسف را از ایشان گرفتند و بگوشه ای رفتند و بیوسف گفتند: تو باید یا اقرار بغلامی ما بنمائی تا تو را بمردم این قافله بفروشیم یا کشته شدن را اختیار کنی.

(یوسف که جان خود را در خطر دید) فرمود: مرا نکشید و هر چه خواهید انجام دهید، برادران او را با خود پیش قافله آوردند و گفتند آیا در میان شما قافله کسی هست که این غلام را از ما خریداری کند، یکنفر از قافله گفت من خریدارم و او را به بیست درهم خرید «۱».

---

(۱) در بحار (۱۲- ۲۲۳ ج) از کتاب تنزیه الأنبیاء سید

مرتضی رحمه اللّٰه نقل مینماید که اگر کسی بگوید: چرا حضرت یوسف صبر نمود بر غلامی و انکار نکرد و نگفت که من آزاد هستم و غلام نیستم جواب میگوئیم که: بسیاری از بزرگان گفته اند که در آن موقع آن حضرت پیغمبر نبود و بالفرض هم که پیغمبر بوده چون پای جان در میان بوده و ترس کشته شدن داشته جایز است که بر غلامی صبر نماید و انکار نکند، و دیگر آنکه ممکن است خداوند باو أمر فرموده باشد که کتمان آزادی و نبوت خود نماید که امتحانش فرماید همچنان که جدش ابراهیم را بآتش نمرود امتحان فرمود، و دیگر آنکه ممکنست آن حضرت فرموده باشد که: من آزادم و غلام نبوده ام و کاروان و عزیز مصر قبول نکرده باشند، زیرا برادرانش بکاروانان گفته بودند این غلام گریز پا است.

مترجم گوید که: از مفهوم آیه شریفه: أَكْرِمِي مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً، معلوم می شود که آن حضرت این مطلب را اظهار داشته که عزیز گفته: او را گرامی بدار و نیکو نگهداریش کن (اگر معلوم شد که غلام بوده) ممکنست او را بفروشیم با منفعت زیاد، و یا (اگر معلوم گردید که غلام نبوده) او را بجای فرزندی قبول خواهیم کرد.

و نیز موقعی که برای تبرئه خود فرموده بخدای یعقوب قسم، معلوم می شود که فرموده من فرزند حضرت یعقوب پیغمبر هستم.

و اللّٰه العالم بحقائق الامور.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۸

و برادران اعتنائی بشأن او نداشتند (که یوسف پیغمبر است و پسر پیغمبر و نمیتوان او را بنام غلامی فروخت) و او را بقیمت بسیار کمی فروختند (چون منظور برادران پول

نبود و مقصودشان این بود که از چشم پـدر دور باشـد) و آن کسـی که یوسف را خریده بود او را با خود بمصـر برد و بپادشاه مصر فروخت.

چنان که خدای عز و جل میفرماید: وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً، عزیز (ریّان پادشـاه بزرگ) مصـر که او را خریـده بود بزن خود سـفارش کرد و گفت نیکو دار این غلام را، امیـد است برای ما نفع بسـیار داشته باشد (هنگام فروش) و یا او را بجای اولادی بگیریم (اگر دیدیم لیاقت آن را دارد چون اولاد نداریم).

ابو حمزه گوید عرضـکردم حضـرت یوسف چند سال داشت موقعی که او را در چاه افکندند، فرمود: نه سال، عرضـکردم میان منزل یعقوب و مصر چقدر راه بود فرمود: دوازده روز.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۱۹

و یوسف زیباترین مردم زمان خود در حسن و جمال بوده، و (راعیل ملقب بزلیخا همسـر عزیز مصـر در تربیت یوسف کوشـش بسـیار میکرد و نهـایت رسـیدگی را مینمود تـا) زمـانی که آن حضـرت بحـد رشـد و بلوغ رسـید (زلیخـا) همسـر پادشاه عاشـق (دلبـاخته) او شـد و باو ابراز و اظهار عشق مینمود و حضـرتش را بسوی خود میخوانـد و لیکن آن حضـرت (پاکـدامنی خود را حفظ مینمود و) نمی پذیرفت و میفرمود:

معاذ اللّٰه من از خانـدانی هسـتم که (شـرف و تقوا را پشت در پشت بمیراث برده اند و پیرامون أعمال زشت نمیگردیدند و) زنا نمیکننـد، زلیخـا (که فریفته جمـال یوسف و غرق شـهوت گردیـده و کـاسه صبرش لبریز شـده بود در کمین بود تـا روزی آن حضرت را در اطاقی تنها دید،

چون آن حضـرت همیشه خود را مخفی میـداشت و در اطاقها پنهان میگردیـد، زلیخا وقت را غنیمت شـمرد و) دربها را محکم بست و بآن حضرت درآویخت و گفت مترس و خود را بروی آن حضرت انداخت.

حضرت یوسف (با کوشش و زحمت فراوان) خود را از دست زلیخا (ی دیوانه شهوت) رهائی داد و گریخت و دربها را (یکی بعد از دیگری) گشود که زلیخا از عقبش رسید و از پشت سر پیراهنش را گرفت و کشید تا پاره شد.

و در کشـمکش بودند که شوهر زلیخا رسـید و ایشان را در آن حال دید، زلیخا (که اراده خیانت داشت ترسـید بمبنای «الخائن خائف» و برای رفع تهمت از خود سـبقت گرفت و گناه را بگردن یوسف انداخت و) گفت: جزای کسی که اراده خیانتی باهل تو کنـد نیست مگر آنکه بایـد او را بزنـدان بفرسـتند و یـا بعـذابی دردناك مبتلا سازنـد (که او را سـخت بزننـد و ذلیل و خوار نمایند و او را بکارهای مشکل و دشوار وادارند).

پادشـاه تصـمیم گرفت که یوسف را تنبیه کنـد (و سـخت برآشـفت و عتـاب و خطـاب کرد) یوسف (مظلوم و متهم برای تبرئه خود) فرمود: بخـدای یعقوب قسم اراده بـد و خیـانت نسـبت باهـل تو نکرده ام (و چنـان نیست که زلیخا میگویـد) بلکه او بمن درآویخته بود و میخواست مرا بمعصیت (خدا) وادارد (و بالهام خدائی فرمود اگر

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۰

قبول نداری سـخن مرا) از این طفل بپرس که کدامیک از ما اراده دیگری را نموده بودیم، خداوند طفل شیرخوار را (که هفت روزه و گویا خواهر زاده زلیخا بوده) برای بیان قضیه و

فصـل قضـاوت گویـا فرمود، و (حق و حقیقت مطلب را بزبـانش جـاری کرد و لیکن بطور سربسـته که خارج از ادب و نزاکت نباشـد) گفت ای پادشـاه نظر کن به پیراهن یوسـف اگر از پیش روی او دریـده یوسـف اراده خیـانت نموده (و زلیخـا راسـتگو است) و اگر از پشت سر دریده زلیخا قصد یوسف کرده (و زلیخا دروغگو است).

پادشـاه چون این سـخن را از آن طفـل (بر خلاف طبیعت و عادت) شـنید بسـختی ترسـید و مضـطرب شـد و نگاهی به پیراهن یوسف کرد و مشاهده نمود که از عقب سـرش دریده شده است، بزلیخا گفت که این (شکایت و تظاهر بعفت نمودن و تهمت بدیگری زدن) از مکر و حیله شما زنانست.

و سـپس رو کرد بیوسف و گفت این قصه را پنهان دار که کسـی آن را نشـنود (و کار برسوائی نکشـد) لیکن یوسف قضـیه را بدیگران نقل نمود تا انتشار پیدا کرد، و (زنان مصری) زبان بملامت زلیخا گشودند و) گفتند که زن عزیز عاشق غلامش شده و او را بسوی خود (برای کام دل گرفتن) میخواند (و غلامش اجابت نمیکند و تسلیمش نمیشود).

چون اینخبر بزلیخـا رسـید زنان (رجال شـهر) را بقصـر سـلطنتی دعوت کرد و مجلسـی بیاراست و لوازم پـذیرائی و غـذا و میوه آمـاده و مهیـا نمود و (پس از آنکه همگی دعوت شـدگان آمدنـد) برای ایشان ترنـج (نوعی از لیمو است) آورد و بـدست هر یـک از ایشـان کاردی داد، و (از اطاق خارج شـد و) بیوسف گفت داخل شو بر زنان آن حضـرت بناچار بمجلس آنها رفت و زنان مصری چون نظر بیوسف نمودند او را بزرگ شمردند و (از

حسن و جمالش حیران شدند بطوری که بجای ترنج) دستهای خود را بریدند و گفتند حاشا که این غلام از جنس بشر باشد (زیرا هیچ چشمی مانندش را ندیده و گوشی وصف او را نشنیده و چنین حسن و جمالی در قلب و خاطره

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۱

کسی خطور نکرده) و زلیخا (چون دید همه زنان از جمالش حیران شده اند) گفت اینست آن یوسفی که مرا از محبت و علاقه و مراوده با او ملامت میکردید، و (شما یک نظر بیشتر باو نکرده اید و آنچنان شیفته او و بیتاب شدید که دستهای خود را بریدید و دلهای شما لرزان شد و اعصاب شما متزلزل گردید، آیا باز هم مرا ملامت و سرزنش میکنید).

چون آن زنان از مجلس زلیخا برخاستند و بمنزلهای خود رفتند (چنان محو جمال یوسف شده بودند که آرامی نداشتند و) هر یک از ایشان پنهانی قاصدی پیش یوسف میفرستادند و التماس و درخواست مینمودند که آن حضرت بنزد آنها برود، لیکن آن حضرت امتناع مینمود.

(چون اصرار زنان از حدّ گذشت آن حضرت مضطرب گردید و توجه بخدا کرد) و عرضکرد: خدایا اگر مرا از مکر و حیله و خواسته این زنان حفظ نفرمائی ایشان بر من غالب میشوند و مرا بعمل زشتی که از من تقاضا دارند وامیدارند و ممکن است (نفس أماره بر من غلبه کند و) میل بآنها بنمایم و مرتکب شوم، و آن هنگام جزو جاهلان و بدبختان خواهم بود.

خدای تعالی دعایش را مستجاب فرمود و او را از مکر زنان نجات داد، و موقعی که قصه آن حضرت با زلیخا و خواستهای زنان دیگر از

او در مصر شایع گردید (و زبانزد مردم شد که در هر مجلسی و محفلی یاد میکردند و در باره ایشان هر کسی سخنی میگفت بناچار برای آنکه قضیه از سر زبانها بیفتد و بیشتر برسوائی نکشد) پادشاه با اینکه از آن طفل شنیده بود که یوسف تقصیری ندارد تصمیم گرفت که آن حضرت را زندانی کند و حضرتش را فرستاد بزندان و بعد از مدتی دو نفر دیگر (از ندیمان که یکی رئیس نانوایان و دیگری رئیس شرابخانه دربار بودند) برای تقصیری که داشتند داخل زندان نمودند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۲

چنان که خدای تعالی قصه ایشان را در قرآن بیان فرموده «۱».

ابو حمزه گوید حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چون سخن بدینجا رسانید دیگر چیزی نفرمود (چنین گوید صدوق که) شنیدم از محمّد بن ... طیفور در معنی آیه: رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، میگفت حضرت یوسف با عقل خود مشورت نمود (که بدرخواست زلیخا جواب مثبت دهد یا بزندان برود) و عقلش زندان را برای او ترجیح داد، و در زندان پیغمبر خاتم و نبی أعظم محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله را واسطه و شفیع خود قرار داد و با حالت تضرع میگفت:

یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی طاعتک

خدای تعالی دعایش را مستجاب فرمود و حضرتش را عافیت بخشید و از بلا و زندان نجاتش داد و پاکدامنی او را حفظ فرمود.

و نیز شنیدم از محمّد بن ... طیفور که میگفت: اینکه حضرت یعقوب علیه السّلام فرموده بفرزندانش (که بنیامین را خواستند بمصر ببرند) شما را أمین دانستم و یوسف را بشما سپردم

و دیگر او را ندیدم، همانند گفتار و بیان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است که فرموده

«لا یلسع المؤمن من حجر مرّتین»

مؤمن از یکراه دو مرتبه صدمه و اذیت نمی بیند (زیرا مرتبه اول که اذیت دید سبب عبرتش می شود و مواظب میگردد که دیگر بار اذیت نبیند) و قصه آن چنانست که یوسف را تسلیم آنها نمود، و بایشان اعتماد کرد (و چون اعتماد بر غیر خدا نمود) از این جهت او را در چاه افکندند و

---

(۱) از خلال روایات معلوم می شود که سبب زندانی شدن آنها این بوده که پادشاه روم شخصی را فرستاده بود که پادشاه مصر را مسموم کنند و آن دو نفر برادر بودند یکی رئیس شرابخانه دربار و دیگری رئیس آشپزخانه دربار سلطنتی مصر، و رئیس شرابخانه گفت نباید مسموم کرد، و رئیس آشپزخانه میگفت باید مسموم کنیم تا جایزه از سلطان روم بگیریم.

این خبر بگوش عزیز رسید و ایشان را زندانی کرد، تا آخر الامر رئیس آشپزخانه را بدار آویختند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۳

سپس فروختند و لیکن پسر دوم را بخدا سپرد و باو اعتماد کرد و گفت: فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً، خداوند آن حضرت را بسریر سلطنت رسانید و یوسف را باو بازگردانید و از محنت و غم و اندوه رهائی یافت.

باب چهل و دوم علت آنکه برادران یوسف گفتند اگر بنیامین سرقت نموده ..

۱- حدیث کردند ما را ... از اسماعیل بن همام که میگفت: میفرمود: حضرت رضا علیه السّلام در تفسیر آیه: قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ، برای حضرت اسحاق علیه السّلام کمربندی بود که پیغمبران بزرگ آن را از یک دیگر بارث میبردند (و حضرت اسحاق موقع رحلت آن

را سپرده بود بدخترش ساره) و در پیش عمه حضرت یوسف بود و یوسف را بسیار دوست میداشت و او را در خانه خود نگاه داشته بود.

روزی حضرت یعقوب یوسف را از خواهرش طلبید که بمنزل خود بیاورد و فرمود او را باز پیش تو میفرستم، عمه یوسف برای یعقوب پیغام فرستاد که ای برادر یوسف را امشب نگاه میدارم و فردا نزد تو خواهم فرستاد زیرا بسیار دوستش میدارم و میل دارم که امشب او را نیکو ببینم چون صبح شد کمربند را در زیر لباسهای یوسف بست و حضرتش را نزد یعقوب فرستاد (و خود بعد از چند ساعتی بنزد یعقوب شتافت) و گفت کمربند مخصوص را سرقت کرده اند (و من همه را تفتیش نموده ام و نیافته ام باید یوسف را هم تفتیش نمایم و دست برد و لباسهای یوسف را بالا زد) و آن را در کمر یوسف دیدند که بسته بود، آن را باز کرد (و گفت یوسف کمربند را سرقت نموده من او را ببندگی میگیرم و باین حیله یوسف را پیش خود برد).

در آن زمان چنین رسم و قرار بود که اگر کسی چیزی را از دیگری میدزدید سارق را صاحب اموال دزدیده شده ببندگی میگرفت.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۴

۲- حدیث کردند ما را ... از حسن بن علی الوشا که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السّلام میفرمود: در زمان بنی إسرائیل حکم چنین بود که اگر کسی چیزی را از دیگری سرقت میکرد صاحب اموال سارق را بعنوان بندگی میگرفت، و حضرت یوسف در کودکی پیش عمه خود بود و آن زن آن حضرت را

بسیار دوست میداشت و باو محبت و مهربانی مینمود، و حضرت اسحاق کمربندی داشت که آن را بکمر یعقوب می بست، و (چون اسحاق از دنیا رفت) پیش دخترش بود، تا روزی یعقوب یوسف را طلبید خواهرش سخت غمگین شد و عرضکرد بعدا بنزد تو میفرستم او را و کمربند را بکمر یوسف بست و او را پیش پدرش یعقوب فرستاد و خود (پس از چند ساعتی) بنزد یعقوب آمد و گفت: یوسف کمربند مخصوص را دزدیده باید او را تفتیش نمایم و مشغول تفحص گردید و لباسهای یوسف را بالا زد و کمربند را باز کرد از این جهت برادران یوسف هنگامی که مکیال را در بار برادرشان گذارده بودند گفتند: اگر بنیامین سرقتی نموده برادری هم داشته (بنام یوسف) که پیش از او سرقت کرده (و این از او یاد گرفته)، حضرت یوسف (اظهار نفرمود که من یوسفم و نه من و نه برادرم سرقت نکرده ایم بلکه) فرمود: مجازات کسی که مکیال در بار او یافت شود چیست.

گفتند مجازات او آنست که قانون حکم میکند (او را ببندگی باید گرفت، آن حضرت یا مأمور او) شروع در تفحص بارهای برادران نمود و سپس بار بنیامین باز نمود و مکیال در میان آن یافت و (برادران گمان کردند که واقعا بنیامین مکیال را دزدیده است لذا) گفتند اگر این دزدی کرده (از برادرش یوسف یاد گرفته زیرا) برادری هم داشت که سرقت کرده، و مرادشان آن کمربند بود.

باب چهل و سوم علت آنکه ببرادران یوسف گفتند شما دزد هستید

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت باقر علیه السّلام که میفرمود: خیری (و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۵

سعادت و خوشبختی) نیست برای کسی

که تقیه ندارد و (حضرت یوسف تقیه کرد برای مصلحت و ابراز نفرمود که من برادر شما هستم، زیرا شاید اگر می فهمیدند که آن حضرت یوسف است ممکن بود بنیامین را بکشند که خبر زنده بودن یوسف را بپدرشان نرساند از این جهت) یوسف گفت: ای اهل قافله شما سارق هستید (کنایه از اینکه یوسف را از پدرش دزدیده اید) و حال آنکه دزدی نکرده بودند (در مصر و آنهم کیل سلطنتی را که با آن گندم کیل میکردند).

۲-۳- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: تقیّه از دین خداست، عرضکردم از دین خداست، فرمود: آری بخدا قسم از دین خدا است که حضرت یوسف فرموده: ای اهل قافله شما سارق هستید، با اینکه (در مصر) سرقتی نکرده بودند.

۴- حدیث نمودند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود در معنی آیه أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ، ای قافله (فرزندان یعقوب) شما دزدی کرده اید، یعنی دزدیدید یوسف را از پدرش.

آیا نمی بینی وقتی که از ایشان پرسیدند چه چیزی را مفقود کرده اید، گفتند مکیال پادشاهی را مفقود نموده ایم، و نگفتند که شما مکیال را دزدیده اید، و مقصود و غرض حضرت یوسف از دزدی آنها این بود که: شما یوسف را از پدرش دزدیدید.

باب چهل و چهارم علت آنکه حضرت یعقوب بفرزندانش فرمود بروید و تجسس کنید از یوسف و برادرانش

۱- حدیث کردند ما را ... از سدیر که گفت عرضکردم بحضرت باقر علیه السّلام اینکه حضرت یعقوب بفرزندانش فرموده: بروید و تجسس و تفحص کنید و تحقیق نمائید از حال یوسف و برادرش (شاید ایشان را بیابید) آیا میدانست که یوسف زنده

است با اینکه بیست سال بوده از او

خبری نداشته و (در فراقش آنقدر گریست که) ضعف بینائی در چشمانش پدید آمد.

فرمود: بلی میدانست که زنده است زیرا شبی از شبها هنگام سحر (از خدای تعالی) درخواست نمود که ملک الموت بنزدش آید، بریال ملک الموت (که یکی از اعوان عزرائیل است) بنزدش حاضر گردید و معروض داشت مطلب چیست فرمود: خواستم این را سؤال کنم که ارواح بندگان را بیک مرتبه قبض مینمائی و یا یکی بعد از دیگری، گفت یکی بعد از دیگری، فرمود: روح فرزندم یوسف را قبض نموده ای، گفت قبض ننموده ام.

بدین جهت آن حضرت دانست که یوسف زنده است و بفرزندانش فرمود بروید تجسس کنید شاید بیابید یوسف و برادرش (بنیامین) را «۱».

---

(۱) شاید پرسش آن حضرت برای این بوده که اگر بطور اجتماعی قبض ارواح را نموده باشد ممکنست متوجه روح حضرت یوسف نشده باشد.

و در بحار (۱۲- جدید) از کمال الدین نقل مینماید که حضرت یعقوب میدانست حضرت یوسف زنده است، زیرا موقعی که برادران یوسف پیراهن آن حضرت را سالم و خون آلود بنزد پدر آوردند آن حضرت فرمود: اگر گرگ او را خورده باشد باید پیراهنش را دریده باشد چون غیر ممکنست گرگی انسانی را بخورد و پیراهنش را پاره نکند.

و اگر کسی گوید: با اینکه میدانست زنده است پس چرا آنقدر میگریست جواب گوئیم گریه و اضطراب آن حضرت بجهت مفارقت و دوری حضرت یوسف بوده و در موضوع قابض ارواح که: آیا خداوند است یا عزرائیل تنها یا با فرشتگان دیگر، در قرآن میفرماید: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ، خداوند میمیراند هر کس را، و در یک جا میفرماید قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ

بِكَمْ، بگو ای پیغمبر بمردم که ارواح شما را ملك الموت که موکل بر شما است یکی بعد از دیگری قبض خواهد کرد.

و در یک جا میفرمایـد: الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ، آن افرادی که بـدست ملائکه طیّب و رحمت قبض روح خواهند شد، و در یک جا میفرماید: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، قبض روح مردم بدست جمعی مخصوص از فرستادگان ما انجام خواهد گردید و در یک جا میفرماید: تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ، قبض روح بدست ملائکه انجام میگیرد.

در جواب این اختلاف بیان حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام است در جواب مردیکه از حضـرتش پرسـیده: خداوند در قرآن در موضـوع قبض روح یـک مرتبه نسـبت بخود داده و یـک مرتبه بملـک الموت و یـک مرتبه بدسـته مخصوص و یـک مرتبه نسبت بملائکه مطلق آن حضرت فرموده: خدای تعالی برتر و بزرگتر از آنست که خود قبض أرواح بندگان نماید بلکه ملائکه انجام میدهنـد و چـون بـامر اوست بـدین جهت نسبت بخـود داده و خداونـد برای ملـك الموت دو دسـته أعوان و یـاور مقرر فرموده.

(چنـان که در روایت فـوق اشـاره بـدین مطلب مینمایـد) یـک دسـته ملائـکه رحمت که قبض روح بنـدگان مطیـع و صالـح را مینماینـد و یـک دسـته ملائـکه نقمت که قبض روح افراد گناهکـار را مینماینـد، و باعتبـار اینکه این دو دسـته ملك بامر ملك الموت قبض روح میکنند خداوند آن را نسبت بملك الموت داده، و نسبت بملائکه داده چون آنها این عمل را انجام میدهند.

و قریب بهمین مضـمون را خوئی (ره) در شـرح نهـج البلاغه از من لا یحضـره الفقیه شـیخ صدوق (ره) از حضـرت صادق علیه السّلام نقل مینماید، و نیز همانند این جواب را

از کتاب توحید شیخ صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل میکند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۷

باب چهل و پنجم علت آنکه بوی پیراهن یوسف از مسافت ده روز راه بمشام یعقوب رسید

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: پیراهنی بود از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السّلام آورده بودند (موقعی که او را در میان آتش نمرودی انداختند) و در میان جعبه نقره کوچکی بود و هر وقت آن حضرت آن را میپوشید وسیع میشد (زیرا یکی از معجزات انبیاء آن بوده که لباس کوتاه یا بلند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۸

میپوشیدند مساوی با اندامشان میشد) و آن پیراهن نزد حضرت یوسف بود تا زمانی که ببرادران داد ببرند و بر چشم حضرت یعقوب بمالند.

چون قافله از (پایتخت) مصر بیرون آمد و حضرت یعقوب در رمله بود (شهر بزرگی بوده در فلسطین و فعلا آثاری از آن باقی نیست) که فرمود بوی یوسف بمشامم میرسد، و مرادش بوی پیراهن بهشتی حضرت یوسف بود.

۲- حدیث کردند ما را ... از مفضل جعفی که حضرت صادق علیه السّلام میفرمود:

ای مفضل آیا میدانی پیراهن یوسف از کجا بود، عرضکردم نمیدانم، فرمود:

زمانی که نمرودیان آتش را برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل برای او پیراهنی از بهشت آورد و باو پوشانید که از سردی و گرمی هوا محفوظ بماند و هنگامی که آثار مرگ در جبین حضرت ابراهیم آشکار شد آن را در جعبه کوچکی نهاد و ببازوی فرزندش إسحاق بست، و حضرت اسحاق ببازوی حضرت یعقوب، و حضرت یعقوب ببازوی حضرت یوسف بست و ببازوی او بسته بود تا قضایای فروش و بندگی و قضایای دیگرش تمام شد آن پیراهن را از

جعبه بیرون آورد و بوی آن بمشام حضرت یعقوب رسید.

چنان که خدای تعالی بیان قول او را می فرماید: إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ، اگر مرا تخطئه و توبیخ و سرزنش و ملامت نمیکنید و مرا بسفاهت نسبت ندهید (و نگوئید عقلش زایل شده) بوی یوسف بمشام من میرسد، و آن بوی همان پیراهنی بود که از بهشت آورده بودند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۲۹

مفضل گوید عرضکردم: فدایت شوم آن پیراهن چه شد و بدست چه کسانی رسیده فرمود: بدست فرزندان یوسف بود، و هر پیغمبری که علم و یا غیر علمی بارث گذاشته است همه آنها منتهی شد برسول خدا و از آن حضرت باوصیاء او رسید (و اینک بدست من است).

باب چهل و ششم علت آنکه یوسف ببرادرانش فرمود ملامتی بر شما نیست و حضرت یعقوب تأخیر در دعا نمودن کرد

۱- حدیث کردند ما را ... از اسماعیل بن فضل هاشمی که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام: چرا فرزندان یعقوب وقتی که باو التماس نمودند و عرضه داشتند ای پدر برای ما طلب آمرزش کن زیرا خطای بزرگی را مرتکب شده ایم (که بین تو و یوسف جدائی انداختیم و باعث نگرانی تو شدیم) فرمود: بزودی از پروردگارم برای شما آمرزش میطلبم، و طلب آمرزش را بتأخیر انداخت، و لیکن وقتی که بحضرت یوسف گفتند: بخدا قسم ما خطا کردیم (آنچه را نسبت بتو نمودیم) و خداوند (را شکر که) تو را بر ما برتری داد (بسلطنت و عزّت و عقل و کمال) آن حضرت بلادرنگ فرمود: گناهی برای شما نیست و خداوند شما را می آمرزد زیرا أرحم الراحمین است (و نفرمود که بعدا از خدا میخواهم تا شما را بیامرزد) «۱».

---

(۱) در بحار (۹- ج) از عیاشی نقل

مینماید که حضرت باقر علیه السّلام فرمود:

فرزندان یعقوب توبه کردند و جزو سعدا شدند، و قرآن در باره ایشان میفرماید: أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قالُوا نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، حضرت یعقوب هنگام مرگ بفرزندان خود فرمود: بعد از من چه کسیرا عبادت میکنید، همه گفتند عبادت میکنیم خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را و ما معتقد بوحدانیت و یگانگی او هستیم و تسلیم أوامر و نواهی او میباشیم، و دستوراتش را بدون کم و کسر عمل مینمائیم.

و نام فرزندان یعقوب عبارتست از: یوسف، بنیامین (ابن یامین) روبیل، یهودا (یهوذا) شمعون، لاوی، دون (دان- زابالون) قهاب، یشجر، تفتالی (نفتالی) حاد (جاد) أسر (اشر).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۰

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون قلب جوان نرم تر و نازکتر است از قلب پیرمرد، و نیز جنایت ایشان بر یوسف بود و اذیتی هم که بیعقوب رسیده بود در اثر جنایت آنها بود بیوسف و عفو یوسف از حق خود بود و عفو یعقوب از حق دیگری بود، از این جهت تأخیر نمود و وعده داد تا سحر شب جمعه (که برای ایشان از خدا طلب عفو نماید) و علت آنکه یوسف برادران خود را شناخت زمانی که بر او وارد شدند و لیکن آنها یوسف را نشناختند- شنیدم از محمّد ... طیفور که هنگام تلاوت: وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (برادران یوسف چون بر حضرتش وارد شدند ایشان را شناخت و

آنها یوسف را نشناختند) میگفت چون احترام یوسف را نگاه نداشته بودند، و خدای تعالی مبتلا ببلا مینماید مرد را بسبب ترک احترام دیگران.

آیا نمی بینی حضرت یعقوب را که ترک احترام یوسف نمود (که تا حدی پی بمکر و حیله و عداوت و حسد برادران یوسف برده بود با این حال یوسف را بآنها سپرد) و از پیش چشمش دور شد و مبتلاـ بفراق او گردید مدت بیست سال و چون برادرانش ترک احترام او را نمودند بواسطه حسدی که در دل داشتند و با او دشمنی کردند لذا چنان شد که او را میدیدند و نمی شناختند، و چون بنیامین آن حسدی که برادرانش داشتند نداشت لذا پس از ورود بر حضرت یوسف آن حضرت را شناخت و گفت بطور حتم و یقین من برادر تو هستم، و این چنین اند تمامی مردم (که اگر ترک احترام دیگری را نمودند گرفتار بلا خواهند شد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۱

چنان که در این زمان کاملا معلوم و مشهود است که کسی بدرد کسی نمیرسد و گرفتاریهای یک دیگر را برای رضای خدا برطرف نمیکنند با اینکه پیغمبر اسلام فرموده:

من أصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم

، هر کسی کوشش نداشته باشد که خدمت بمردم مسلمان نماید مسلمان نخواهد بود).

باب چهل و هفتم علت آنکه از صلب حضرت یوسف پیغمبری بوجود نیامد

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که: چون حضرت یعقوب (پس از بینائی کامل حرکت بسوی مصر نمود و) رسید بحضرت یوسف (که باستقبال او آمده بود) از مرکب پیاده شد و یوسف (بواسطه حفظ شوکت پادشاهی از اسب) زودتر از پدر پیاده نشد و (پس از پیاده شدن

یک دیگر را در بر گرفتند) هنوز از معانقه فارغ نشده بودند که جبرئیل بر یوسف نازل گردید و گفت: ای یوسف بنده شایسته خدا پیاده شد (برای احترام تو) و تو پیاده نشدی، دست خود را بگشا، چون دست بگشود نوری از کف دستش خارج گردید و بالا رفت، حضرت یوسف فرمود ای جبرئیل این نور چه بود، عرض کرد عقوبتی است برای تو و نشانه آن بود که پیغمبری از نسل تو پیدا نمیشود (بجهت اینکه هتک احترام پدر نمودی) «۱».

---

(۱) پیاده نشدن حضرت یوسف بواسطه تکبر نبود زیرا پیغمبران از این گونه صفات زشت منزه هستند، بلکه آن حضرت مراعات مصلحت سیاست مردم داری را نمود تا عظمتش بجای خود بماند و بتواند احکام دین را اجرا نماید چون پیاده شدن سلطان برای یکنفر از اهل مملکت موجب خفّت و کوچکی و حقارت سلطان می شود و مردم دیگر از او ترس و رعب نخواهند داشت و ناامنی و خودسری در مملکت پیدا میگردد، و لیکن احترام پدر آنهم پدری مانند حضرت یعقوب از این سیاست و مصلحت برتر و لازم تر است.

بنا بر این بعد از پدر پیاده شدن حضرت یوسف ترک اولائیست که از آن حضرت پدید گشت و مورد عتاب واقع گردید برای آنکه پیغمبر دارای رفعت شأن و درجه عالیست و باندک چیزی مورد عتاب واقع می شود.

و در ثمرات الانوار از منهج گوید: مرویست که یوسف پدرش یعقوب را در خزائن میگردانید و اسباب و اموال پادشاهی خود را باو عرضه میکرد، چون گذار او بدفترخانه افتاد کاغذهائی (از پوست حیوانات و اشجار) بسیار در آنجا دید، فرمود: ای یوسف چه

چیز باعث غفلت تو شد که در این مدت کاغذی بمن ننوشتی با اینکه میان من و تو بیشتر از هشت منزل نبود، عرض کرد جبرئیل امر کرده بود مرا که بتو کاغذی نفرستم، فرمود: علت آن را سؤال کن از او، عرضکرد تو از او پرسش کن آن حضرت از جبرئیل جهت و علت را پرسید، جوابداد که خداوند عالم مرا چنین أمر فرمود بجهت اینکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی: إنی أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ، میترسم که او را گرگ بخورد، خداوند میفرماید از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۲

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: چون حضرت یعقوب (برای دیدار حضرت یوسف) بمصر رفت آن حضرت برای استقبال پدر از (پایتخت) مصر بیرون آمد و چشمش بر پدر افتاد خواست (برای احترام) پیاده شود و لیکن نظر بسلطنت و سطوت و ریاست خود نمود و پیاده نشد و فقط سلام کرد، (پس از تمام شدن مراسم ملاقات) جبرئیل نازل گردید و گفت ای یوسف خدای تعالی میفرماید: چه باعث شد که برای احترام بنده صالح من پیاده نشدی، سپس گفت دست خود را بگشا چون بگشود نوری از میان انگشتانش خارج گردید.

آن حضرت فرمود: ای جبرئیل این نور چه بود: معروض داشت این نور نبوت بود و علامت آنست که از نسل تو پیغمبری نخواهد بود زیرا برای احترام پدر پیاده نشدی «۱»

---

(۱) در پند تاریخ از بحار (۱۲- ۲۵۱) گوید خداوند نبوت را در فرزندان لاوی برادر یوسف قرار داد زیرا هنگامی که برادران خواستند یوسف

را بکشند، او گفت (لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِ) نکشید او را و بیندازیدش در قعر چاه.

و نیز موقعی که یوسف برادر مادری خود ابن یامین را نگهداشت، هنگام بازگشت برادران از مصر، لاوی چون خود را پیش پدر شرمنده میدید بواسطه از دست دادن برادر دوم خود گفت (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّی یَأْذَنَ لِی أَبِی أَوْ یَحْکُمَ اللَّهُ لِی وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ) من از این زمین (مصر) حرکت نمیکنم مگر اینکه پدرم اجازه بازگشت دهد یا خداوند حکمی (برجوع یا مرگ) بنماید، زیرا او بهترین حکم کنندگانست خداوند بپاس این دو عمل لاوی، پیغمبری را در صلب او قرار داد، و تمامی پیغمبران بنی إسرائیل و حضرت موسی با سه واسطه از فرزندان او هستند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۳

باب چهل و هشتم علت آنکه حضرت یوسف زلیخا را بهمسری اختیار فرمود

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: زلیخا بدر قصر یوسف آمد (بعد از پیری و رسیدن آن حضرت بسلطنت) و از غلامان و حاجبان دربار درخواست شرفیابی حضور حضرت یوسف را نمود (خدمتگزاران) باو گفتند خوش نداریم و میترسیم ترا بنزد او ببریم بسبب آنچه که از تو نسبت بآن حضرت واقع شده (شاید ما را مورد عتاب و خطاب قرار دهد و یا تو مورد خشم و غضب او شوی و تو را مجازات کند) زلیخا گفت من نمیترسم از کسی که از خدا میترسد (و زیاد اصرار کرد تا) اجازه ورود دادند، و چون داخل شد حضرت یوسف فرمود ای زلیخا چه شده است که رنگت تغییر کرده، زلیخا گفت: حمد میکنم خداوند را که پادشاهان را بواسطه معصیت غلام

و زیر دست مینماید و غلامان را بسبب اطاعت و بندگی خود بپادشاهی میرساند.

آن حضرت فرمود: ای زلیخا (چرا مرا بسوی خود میخواندی و) چه چیز ترا وادار کرد باعمالی که از تو سر زد: عرض کرد حسن و زیبائی جمال بی نظیر تو،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۴

فرمود پس چه میکردی اگر میدیدی پیغمبر آخر الزمان که حضرتش را محمّد صلی اللَّه علیه و آله مینامند و از من زیباتر و خوش اخلاق و باسخاوت تر است، زلیخا عرض کرد راست گفتی، فرمود از کجا دانستی که راست گفتم، گفت چون نام و اوصافش را گفتی محبتش در قلب من جای گرفت.

بدین جهت خدای عز و جل وحی فرمود بحضرت یوسف که زلیخا راست میگوید و من او را دوست میدارم چون حبیب من محمّد صلی اللَّه علیه و آله را دوست داشت، و أمر فرمود بآن حضرت که او را برای خود عقد نماید (آن حضرت از خدا خواست تا زلیخا جوان شود، خداوند بخواسته حضرتش عمل نمود و زلیخا را جوان فرمود و آن حضرت او را تزویج کرد)

باب چهل و نهم علت آنکه حضرت موسی را موسی نامیدند

۱- نقل کردند برای ما ... از مقاتل بن سلیمان که میگفت: خدای تعالی برکت داد حضرت موسی را با اینکه هنوز در شکم مادر بود به سیصد و شصت نوع برکت، و چون (خدمتگزار خاص) فرعون او را از وسط آب در حالی که میان جعبه ای بود گرفت از این جهت حضرتش را موسی نامیدند، زیرا بلغت قبطی آب را «مو» و درخت را «سی» میگفتند (یعنی کسی که از میان آب و درخت گرفته شده) «۱».

---

(۱) در بحار (۱۳- ط ج)

از عرائس ثعلبی بدین مضمون نقل مینماید که نام حضرت موسی در زبان عبری موشی و در زبان عربی موسی نامیدند، و این اسمی است که فرعون انتخاب کرد، زیرا آسیه گفت اسمی برایش تعیین کن فرعون گفت او را موشی نامیدم، چون بین درختان و روی آب پیدا شده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۵

باب پنجاهم علت آنکه خداوند فقط با موسی تکلم فرمود

۱- حدیث کردند مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السّلام که: خدای تعالی فرمود بحضرت موسی: آیا میدانی چرا برای تکلم با خودم تو را برگزیدم و دیگری را این مقام و مرتبت ندادم، عرضکرد نمیدانم، خطاب رسید ای موسی چون نظر کردم بقلوب بندگانم و ظاهر و باطن همه آنها را دیدم و نیافتم در میان ایشان کسی را مانند تو که خود را در پیشگاه ما ذلیل بداند و بعد از نماز صورت خود را (برای اظهار بندگی و عجز) روی خاک بگذارد.

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود از حضرت موسی چهل روز یا سی روز (تردید از راویست) وحی قطع گردید (پس از این مدت) آن حضرت بالای کوهی در شام که آن را «أریحا» میگفتند رفت و گفت: خدایا اگر بواسطه گناهان بنی إسرائیل وحی و کلام خود را از من قطع نمودی غفران و عفو تو قدیم تر است (از گناهان ایشان، از تو درخواست بخشندگی و عفو مینمایم) خطاب رسید: ای موسی آیا میدانی چرا از میان بندگانم تو را برگزیدم برای وحی و کلام خودم (که بدون واسطه با تو سخن میگویم) عرضکرد نمیدانم خدایا، خطاب رسید بجهت آنکه نظر افکندم بقلوب بندگانم و

ندیدم کسیرا همانند تو که تواضعش برای من بیشتر از تو باشد.

سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت موسی (برای اظهار عظمت خدا و ذلت و بندگی خود) بعد از نماز از جای خود برنمی خاست تا هر دو طرف صورت خود را بر زمین میگذارد «۱».

---

(۱) این دو حدیث و احادیث دیگر در کتب مربوطه دلیل است بر استحباب سجده شکر بعد از نمازها، خاصه اگر سینه خود را بزمین بچسباند که منتها درجه خضوع و خشوع است در پیشگاه ذات احدیت و برای همین علت است که خداوند مباهات میفرماید بملائکه و میفرماید ای ملائکه من مشاهده کنید بنده مرا که بجا می آورد عملی را که بر او واجب نکرده ام، و نزدیکترین حالات انسان بخداوند وقتی است که در سجده باشد زیرا چنان که گفته شد حد أعلای خضوع و خشوع را میرساند و اینکه خداوند بآن حضرت فرموده: تو را برای خاطر خضوع و خشوعت برگزیدم که با من بلا واسطه سخن میگوئی، مراد کلیه مردم هر زمانی هستند غیر از پیغمبر اسلام با دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که پیغمبر خاتم افضل و برتر از حضرت موسی و تمامی پیغمبران دیگر است و خشوع و خضوع آن حضرت برای خدا بیشتر از تمامی پیغمبران بوده.

و تکلم در لغت عرب بمعنی سخن گفتن بزبانست و تکلم خداوند با موسی ایجاد کلام و صوت بوده بصورت وحی بلا واسطه زیرا میفرماید: ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ، خداوند با هیچ بشری سخن نمیگوید مگر از پس پرده حجاب (بسبب ایجاد

کلام و صوت) و یا بوحی که فرستادگان الهی از جنس ملك بر بشر نازل میشوند و آنچه را که خدا خواسته بایشان میگویند.

و علت نزول آیه این بوده که یهود برسول خدا اعتراض کردند چرا خدا با تو بیواسطه سخن نمیگوید همانند حضرت موسی که خدا را میدید و با او سخن میگفت.

و روایت اول را کلینی در کافی (۲- ۱۲۳) بسند دیگر نقل نموده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۶

باب پنجاه و یکم علت آنکه خداوند حضرت موسی را خادم حضرت شعیب نمود

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله که میفرمود: حضرت شعیب از محبت و شوق بخداوند آنقدر گریست که نابینا گردید خدای تعالی او را بینا

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۳۷

فرمود، باز گریست تا نابینا شد و خداوند مجددا او را بینا فرمود، تا در مرتبه چهارم حقتعالی باو وحی فرمود: ای شعیب تا کی گریه میکنی (و مقصود تو از این گریه چیست) اگر از ترس جهنم است، تو را ایمن گردانیدم، و اگر برای شوق بهشت است آن را بر تو عطا و مباح نمودم.

عرضکرد: خدایا تو میدانی گریه من برای ترس از جهنم و شوق بهشت نیست بلکه محبت تو چنان در قلبم جای گرفته که نمیتوانم صبر نمایم تا روزی که تو را ملاقات کنم، خطاب رسید: ای شعیب اگر گریه تو برای محبت بمنست زود باشد که کلیم خودم موسی بن عمران را (بفرستم نزد تو و) خدمتگزار تو گردانم (برای آنکه تا حدی موجب تسلی خاطر و سبب آرامش قلب تو گردد).

مصنف (شیخ صدوق) گوید: مراد آن حضرت از اینکه گفته نمیتوانم صبر نمایم تا روزی که

تو را ملاقات کنم، شاید این بوده که پیوسته گریه میکنم تا ببینم مرا حبیب خود گردانیده ای.

باب پنجاه و دوم علت آنکه فرعون حضرت موسی را نکشت

۱- حدیث کردند ما را ... که مردی از حضرت صادق علیه السّلام پرسید چه کسی مانع شد که فرعون حضرت موسی را نکشت با اینکه گفت: ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسى، مانع نشوید تا بکشم موسی را.

فرمود: پاکی ذات و فطرت و صحت نسبش (که اولاد زنا نبود) مانعش شد زیرا پیغمبران و اولاد پیغمبران را نمیکشد مگر زنازاده.

باب پنجاه و سوم علت آنکه خداوند فرعون را در آب غرق فرمود

۱- حدیث کردند ما را ... از عبد اللَّه بن عمر که میگفت در زمان (سلطنت

و ادعای خدائی) فرعون آب رود نیل فرو رفت، مردم (پایتخت) مملکتش جمع شدند و گفتند ای پادشاه آب رود نیل کم شده آن را زیاد کن (فرعون بفکر فرو رفت که چه کند زیرا خدا نیست که چنین قدرتی را داشته باشد لذا حیله بکار برد و) گفت من از شما مردم راضی نیستم (باین سبب آب را کم کرده ام و زیاد نمیکنم) مردم بناچار برگشتند و مرتبه دوم بحضورش آمدند و گفتند: ای پادشاه حیوانات ما در معرض تلف هستند (زیرا با نبودن آب علوفه نیست) و اگر آب رود نیل را زیاد نمیکنی خدای دیگری غیر از تو خواهیم پرستید، فرعون (که سلطنت و خدائی خود را در خطر نابودی دید) گفت همه مردم بصحرا روند، و خود نیز بصحرا رفت و از آنان جدا گردید و آنقدر از مردم دور شد که او را نمیدیدند و صدایش را نمی شنیدند، صورت روی خاك نهاد و با انگشت سبابه بجانب آسمان اشاره کرد و عرضکرد: خدایا مانند غلامان ذلیل که بسوی مولای خود میروند آمده ام بسوی تو و میدانم کسی قادر نیست آب

رود نیل را زیاد کند مگر تو پروردگارا تمنا مینمایم آن را جاری و زیاد نما (خدای تعالی برای اتمام حجت باو چنان نمود) که آب رود نیل جاری و زیاد گردید که (مانندش را ندیده بودند و همهمه بین مردم افتاد که فرعون آب نیل را زیاد نمود و فرعون بواسطه صدای بلند ایشان سخت مضطرب شد و نزدیک ایشان آمد و گوش فرا داشت و سخنان آنها را شنید خوشحال گردید) و نزدیک آنان آمد و گفت: زیاد نمودم برای شما بندگانم آب نیل را، همه مردم در مقابل او بسجده افتادند.

در آن هنگام جبرئیل (بصورت مردی) پیش فرعون آمد و گفت: ای پادشاه شکایتی دارم یاری نما مرا، گفت چیست قصه و مطلب تو، جبرئیل گفت: بنده ای دارم که او را صاحب اختیار بندگان دیگر خود نموده ام و اصلاح امور بندگانم را بدست او سپرده ام و اینک آن بنده با من دشمنی مینماید و دوست میدارد دشمنان مرا و عداوت و دشمنی و اذیت میکند دوستان مرا (جزای او چه باشد)، فرعون گفت بد بنده ایست بنده تو، اگر من دست بر او بیابم او را در دریای قلزم (رود نیل) غرق خواهم کرد، جبرئیل گفت رأی و حکم خود را برای من بنویس، فرعون اسباب

نوشتن طلبید، چون حاضر نمودند (خودش یا منشی مخصوص او) نوشت جزای بنده ای که فرمان مولای خود را نمیبرد و دوست میدارد دشمنان مولای خود را و دشمنی مینماید با دوستان مولایش آنست که او را در دریای قلزم (رود نیل) غرق نمایند، جبرئیل گفت آن را مهر و امضا کن،

فرعون مهر و امضا نمود و بدست جبرئیل داد، تا روزی که فرعون و اتباعش غرق میشدند جبرئیل آن نوشته را بدست او داد و گفت:

بگیر آنچه را که خودت در باره خود حکم نموده ای.

(پس علت آنکه فرعون غرق شد حکم خودش بود).

۲- حدیث کردند ما را ... از إبراهیم بن محمّد همدانی که گفت عرض کردم بحضرت رضا علیه السّلام برای چه علتی بود که خداوند فرعون را غرق فرمود با اینکه ایمان آورد و اقرار بیگانگی خداوند کرد.

فرمود: فرعون موقعی ایمان آورد که یقین بمرگ خود داشت و ایمان و توبه در آن وقت قبول نیست و این حکم خدای تعالی است در میان تمام أدیان.

چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ، زمانی که مشاهده نمایند شدّت قهر و عذاب در آن موقع (از کفر و گناهان و شرک خود پشیمان شوند و) بگویند ایمان آوردیم بخدای یکتا و بآنچه (و بتها) که خدا میدانستیم دست برداشتیم و بآن کافر شدیم، و لیکن این گونه ایمان هیچ فایده و منفعتی برای آنها نخواهد داشت، زیرا آثار مرگ و عذاب را بچشم می بینند، سنت نهاده است خدای تعالی قبول نشدن ایمان در وقت معاینه عذاب در میان بندگان (و امم گذشته) و میفرماید: یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً، روزی که علامت قطعی مرگ و نشانه قهر و عذاب خدا بر هر کس ظاهر شود دیگر ایمان آوردنش

فائده نخواهد داشت اگر پیش از آن روز ایمان نیاورده باشد.

و ایمان فرعون هم بعد از دیدن آثار مرگ بود، چون هنگام غرق شدن

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۰

(باین مضمون سخن) گفت: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ، آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً، ایمان آوردم و اقرار دارم که خدائی نیست جز آن خدائی که بنی- إسرائیل باو ایمان دارند و من همانند آنها تسلیم فرمان او هستم، باو خطاب شد:

اکنون (که دست بگریبان مرگ و غرق شدن هستی) ایمان می آوری با اینکه پیش از این گناهکار بودی و مردم را بفساد انداختی (و بشرک وامیداشتی و بگمراهی کشاندی) امروز (تو را غرق میکنم و) بدنت را برای عبرت دیگران از آب بیرون می آوریم (تا عبرت گیرند و پی بقدرت ما ببرند و ایمان بیاورند) و فرعون (در آن روز) لباسهای آهنی (زره) پوشیده بود و پس از غرق شدن خدای تعالی بدنش را در مکان بلندی انداخت تا برای دیگران علامتی باشد (که هر کسی معصیت و نافرمانی خدا کند باین گونه بلیات گرفتار می شود) با اینکه لازمه چیز سنگین در آب فرو رفتن است.

و غرق شدن فرعون علت دیگری هم داشته و آن این بود هنگامی که بالا و پائین میرفت در آب و در معرض هلاکت بود بموسی استغاثه کرد و از موسی یاری طلبید و بخداوند استغاثه نکرد و غرق گردید، و پس از آن بحضرت موسی وحی شد که بفریاد فرعون نرسیدی چون او را نیافریده بودی و اگر

بمن التجا آورده و استغاثه كرده بود بفريادش ميرسيدم و او را غرق و هلاك نميكردم و نجاتش ميدادم «۱»

---

(۱) در بحار (۱۳- ۱۳۱- ج) از مفاتيح الغيب رازى نقل مينمايد كه: اگر بگويند سبب چه بود كه توبه فرعون قبول نشد، جواب آنست كه:

۱- فرعون ايمان آورد موقعى كه عذاب بر او نازل شده بود، و در چنين وقتى توبه پذيرفته نميشود.

۲- آنكه توبه او خالصا مخلصا نبوده كه قبول شود و محض نجات از آن بليّه بوده.

۳- آنكه محض تقليد بوده زيرا گفته: لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ يعنى نيست خدائى مگر آن خدائى كه بنى إسرائيل باو ايمان آورده اند، و نگفته: من ايمان بخداى يگانه آوردم ۴- آنكه بعضى از يهوديان بواسطه گمراهى كه سامرى باعث آن شده بود قائل بجسميت خدا بودند و فرعون هم ايمان بچنين خدائى آورد از اين جهت قبول نشد ۵- آنكه بالفرض هم بگوئيم واقعا ايمان بخداى يگانه آورد، چون ايمان به نبوت حضرت موسى نياورد توبه او قبول نگرديد و علامه مجلسى ميفرمايد قول اول أظهر است در قبول نشدن توبه فرعون.

مترجم گويد: روايت متن هم اشاره بهمين قول است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۱۴۱

باب پنجاه و چهارم علت آنكه خضر را خضر ناميدند و سبب و حكمت كارهاى او با حضرت موسى

۱- حديث كردند ما را ... از حضرت صادق عليه السّلام كه ميفرمود: خضر از جمله پيغمبران مرسل و خداوند او را مبعوث بر قومى فرمود و آن حضرت آن مردم را بوحدانيت و خداپرستى و اقرار به پيغمبرى انبياء و كتابهاى آسمانى دعوت نمود، و معجزه او اين بود كه بهر درخت خشكى تكيه ميداد و در هر زمين بى گياهى مينشست فى الفور سبز

میشد و بهمین جهت او را خضر نامیدند، و اسمش تالیا پسر ملکان بن عابر (عامر) بن أرفخشد بن سام بن نوح «۱».

و پس از آنکه خدای تعالی با حضرت موسی سخن گفت و کلیم باری تعالی گردید و تورات را برای او نازل فرمود و در ألواح تورات هر چیزی را از روی پند و موعظه برای او نوشت و تفصیل احکام را برایش بیانکرد و ید و بیضاء و عصا و طوفان

---

(۱) در مجمع البحرین در ذیل لغت «خضر» مینویسد: خضر بفتح و کسر خاء و سکون و فتح و کسر ضاد، و گوید بعضی گفته اند اسم آن حضرت إلیاس، و یا: إیلیا، و یا:

إرمیا بوده، و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که اسمش بلیا است و در (۱۳- ج) بحار از کمال الدین شیخ صدوق نقل مینماید که اسم حضرتش را خضرویه، و خضرون، و خلعبا نیز گفته اند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۲

و ملخ و شپش و قورباغه و خون و شکافتن دریا را باو عنایت فرمود و فرعون و لشکریانش را غرق نمود (جنبه بشریت او غلوّ نموده و) با خود گفت گمان نمیکنم خداوند کسیرا مانند من علم داده باشد (بمجرد این خیال) خطاب شد بجبرئیل که هر چه زودتر دریاب بنده من موسی را پیش از آنی که (از عجب و خودپسندی) هلاك شود و باو بگو که در محل برخورد دو دریا (ی فارسی و روم) مرد عابدیست بنزدش بشتاب و از او علم بیاموز، جبرئیل بر موسی نازل شد و وحی الهی را باو رسانید، آن حضرت دریافت که

این وحی بواسطه آن فکر و خیال بوده، بدین جهت با وصی خود یوشع بن نون روانه گردیدند تا رسیدند بخضر و دیدند وی مشغول عبادتست چنان که خدای تعالی فرموده.

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتینا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً موسی و یوشع دیدند در آن مکان بنده ای از بندگان ما را که باو رحمتی عنایت کرده بودیم و او را علمی از علمها (ی لدنی و آگاهی باسرار غیبی) آموخته بودیم موسی بخضر فرمود: آیا (اذن میدهی) متابعت تو نمایم و با تو باشم که بمن تعلیم نمائی از علم خود، خضر گفت تو هرگز طاقت آن را نداری که (تحمل أسرار کنی و) با من بیائی و صبر کنی (از آنچه که من انجام میدهم و ایراد نگیری) زیرا من دارای علمی هستم که تو طاقت تحمل آن را نداری و تو دارای علمی هستی که من طاقت آن را ندارم، موسی فرمود نه چنین است (که صبر نتوانم کرد) بلکه طاقت دارم صبر نمایم (و اعتراضی بر کارهای تو نکنم اگر چه بصورت ظاهر نامناسب باشد) خضر گفت:

قیاس در علم و أوامر خداوند راه ندارد، چگونه میتوانی صبر کنی بر چیزی که اطلاعی از آن نداری (چون بنظرت عجیب و بد می آید) موسی فرمود: زود باشد إنشاء اللّه که به بینی چگونه صبر میکنم و فرمان تو را میبرم.

خضر چون دید موسی إنشاء اللّه گفت قبول کرد (که موسی با وی همراه باشد) و لکن گفت باید هر چه را از من مشاهده نمودی سبب و حکمت و علت آن را نباید از من سؤال کنی تا خودم بیان

نمایم، موسی فرمود: چنین باشد (قبول کردم).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۳

موسی و خضر روانه شدند تا بدریا رسیدند و سوار کشتی گردیدند، خضر شروع کرد بسوراخ نمودن کشتی، موسی فرمود (ای خضر چه میکنی) چرا کشتی را سوراخ میکنی مگر نمیدانی أهلش غرق میشوند و این عمل بسیار بد عملیست خضر گفت (مگر قول و عهد خود را فراموش نمودی و) نگفتم که تو نمیتوانی صبر نمائی موسی (زبان بعذر خواهی بگشود و) گفت مرا ببخش که ترک نمودم أمر تو را و (ایراد گرفتم و اعتراض نمودم) کار را بر من سخت و دشوار منما (چون بساحل و خشکی رسیدند پیاده شدند) و روانه گردیدند تا برخورد به پسری (حیسور یا جیسور یا خشنود نام) نمودند و خضر (بدون آنکه از او پرسشی نماید بلادرنگ) او را کشت، حضرت موسی (گوئی شرط را فراموش کرده باشد) در غضب شد و گفت: ای خضر چرا کشتی یک نفریرا که بیگناه بود و کسیرا نکشته بود (تا مستحق قصاص باشد) ای خضر مرتکب گناه بزرگی شدی، خضر گفت ای موسی عقل نمیتواند در أوامر خداوند حکم کند (چون ناقص است) بلکه أمر خداوند حاکمست بر عقل (پس هر چیزی که بأمر خداوند واقع شود باید قبول کرد اگر چه عقل درک حکمت آن را نکند) باید تسلیم باشی و صبر کنی بر اعمالی که از من مشاهده میکنی با اینکه از اول میدانستم تو قدرت آن را نداری صبر نمائی بر آنچه که از من می بینی، موسی فرمود (این مرتبه هم مرا عفو کن و) اگر بار دیگر از تو چیزی را پرسیدم

و اعتراضـی کردم با من مصاحبت و رفاقت مکن و برای ترک مصاحبت و رفاقت عـذر موجه خواهی داشت (خضـر عـذرش را پـذیرفت و) روانه شدنـد تـا رسـیدند بدهکـده ناصـره که نصـاری از اهل آنجا هسـتند و بآنجا منسوبنـد، طلب غـذا از مردم آن دهکـده نمودنـد لیکن غـذا بایشـان ندادنـد و آنهـا را مهمان نکردنـد (بناچار از دهکـده بیرون رفتنـد) و دیدنـد که دیواری در معرض خراب شـدن است، حضـرت خضـر مشـغول بتعمیر آن شـد، موسـی گفت (بدون جهت و اجرت چرا دیوار ساختی أقلا بصـاحبش مراجعـه میکردی و) اجرتی طلب مینمـودی در مقابـل تعمیر آن (کـه لقمـه نـانی از آن اجرت تهیـه میکردیـم و از گرسنگی نجات می یافتیم).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۴

خضـر گفت (این سه مرتبه کم ظرفی و بیصبری و اعتراض و ایراد) اینجا محل فراق و جـدائی من و تو است (زیرا شـرط کردی علت اعمـال مرا نپرسـی و از آنچه مشاهـده میکنی صبر نمـائی) و اکنون گوش کن تا أسـرار و علت آنچه کرده ام و تو قـدرت صبر بر دیدن آنها نداشتی بگویم.

أمـا کشتی از مسـاکینی بود که با آن کسب مینمودنـد و در این سـرزمین پادشاهی است (بنام هـدد بن بـدد جلنـدی بن کرکر) کشتی های سالم را مصادره و تصاحب میکنـد من آن را معیوب نمودم تا از ایشان نگیرد، و صـلاح آنها را خدا خواسـته بود و (اینکه خضـر گفت من آن را معیوب نمودم) نخواست معیوب گردانیـدن را بخـدا نسـبت دهـد و بخود نسبت داد زیرا خداوند صلاح آنها را میخواست بآنچه که بخضر أمر فرموده بود.

أما کشتن پسر: پدرش و مادرش مؤمن هستند اگر

او بزرگ میشد کافر میبود و خدای تعالی میدانست که بسبب او پدر و مادرش کافر میشوند و بگمراهی او گمراه میگردند از این جهت امر کرد مرا که او را بکشم و میخواست که ایشان را بمحل کرامت خود برساند و عاقبت ایشان را نیکو گرداند، و خواست خدا این بود که بعوض آن پسر فرزندی بایشان عنایت کند که بهتر از او باشد «۱».

أما دیوار (را که تعمیر نمودم) برای این جهت شد که زیر آن گنجی است از دو طفل یتیم (بنام اصرم و صریم- أحرم و حریم) و پدرشان مردی صالح (بنام کاشح) بوده و آن گنج از طلا و نقره نیست بلکه لوحی از طلا است و در آن نوشته شده: عجبست از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شادی مینماید، عجبست از کسی که یقین بمقدرات و مشیت الهی دارد و با این حال محزونست (که چرا چنین است و چنان و من بیمار و فلان شخص سالم و یا من فقیرم و فلانی ثروتمند) عجبست از کسی که

---

(۱) در بحار از تفسیر عیاشی و در فروغ کافی روایتی از حضرت صادق علیه السّلام نقل مینماید: خداوند دختری بآن مرد عنایت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسل او بوجود آمد.

یقین بقیامت و حشر دارد و (بدیگران و یا بخود) ظلم میکند، عجبست از کسی که می بیند دنیا و أهل دنیا را که در تغییر و تبدیلند (که هر روزی کسی بالا میرود و عزیز و ثروتمند می شود و یکی خوار و فقیر میگردد) با وجود این دل بدنیا می بندد و میل باو

دارد.

و فاصله میان دو پسر یتیم و پدر صالحشان هفتاد نسل میباشد و خداوند حفظ حرمت آن دو پسر را فرمود بجهت صالح بودن آن پدر، و خداوند اراده فرموده بود که چون آن دو پسر بحد رشد و کمال عقل برسند گنج خود را بیرون آورند (و از آن پند بگیرند و بدرجه کمال آدمیت برسند)، و این بود تأویل و اسرار باطنی آنچه را که تو طاقت و توانائی دیدن آنها را نداشتی «۱»

---

(۱) در بحار (۱۳- ۳۱۳- ج) از تنزیه الأنبیاء سید مرتضی نقل مینماید (ملخص آن با تغییر و تبدیل و اضافه آنست که) اگر بما بگویند چگونه جایز است که حضرت موسی متابعت دیگری را بنماید و از او تعلیم بگیرد با اینکه میگوئید پیغمبر کسی است که هیچ احتیاج علمی بمردم ندارد، و خاصه پیغمبر اولو العزم که باید أعلم اهل زمان خود باشد.

جواب میگوئیم پیغمبر اولو العزم باید از امت خود عالمتر باشد و شرط نیست که از پیغمبر دیگر عالمتر باشد و خضر پیغمبر بود و جزو امت موسی نبود، و گذشته از این ممتنع و محال نیست که خداوند تعلیم فرموده باشد بخضر چیزهائی که تعلیم موسی نکرده باشد و بدین جهت امر فرمود بموسی که بنزدش بشتابد و از وی تعلیم بگیرد، و ایراد و اشکال موقعی وارد است که پیغمبر اولو العزم محتاج بعلم یکی از امت خود باشد.

بنا بر این چون موسی تعلیم از غیر امت خود گرفته جای اشکال و اعتراض نمانده، و نیز اشکالی ندارد که خداوند همچنان که بتوسط ملائکه بصورت وحی پیغمبران را بعلمی آگاه مینماید بوسیله بشری هم

چیزی که تعلق باحکام و شرایع نداشته باشد آگاه نماید، و گاه بتوسط حیوانی آگاه فرماید مثل قضیه حضرت سلیمان با مورچه.

و اینکه آن حضرت محتاج بخضر شد در تعلیم لازم نمیشود که خضر عالمتر باشد، و نیز محال نیست که بگوئیم آن حضرت از خضر در سایر علوم عالمتر بوده.

اگر بگویند: شما معتقدید که موسی چون پیغمبر بود قدرت بر صبر داشته پس چرا خضر باو گفت: تو نمیتوانی با من همراه باشی و آنچه را که از من ببینی صبر کنی و اعتراض ننمائی.

جواب گوئیم این که خضر بموسی گفته: نمیتوانی صبر کنی دلیل نمیشود که واقعا موسی دارای قوه صبر نبوده و برای همین جهت موسی گفت: إنشاء اللّٰه مرا صابر خواهی دید.

و علت آنکه خضر گفت نمیتوانی صبر کنی این بود که میدانست موسی مأمور بظاهر است و مأمور بر باطن نیست، و کنایه از این بوده که ای موسی تو مأمور بظاهری باید صبر کنی بر کارهای اسرار آمیز من زیرا من مأمور بباطن هستم.

اگر بگویند چرا موقعی که خضر کشتی را سوراخ میکرد و آن پسر را کشت موسی گفت ای خضر این عمل بسیار بد عملی است و کار بدی را مرتکب شدی با اینکه شما میگوئید شخص عالم مخصوصا پیغمبر مرتکب کار بد نمیشود.

جواب گوئیم: البته حق و حقیقت مطلب همینست که عالم خاصه پیغمبر مرتکب کار بد و زشت نمیشود و اینکه موسی بخضر گفت کار بدی را مرتکب شدی منظورش این بوده که اگر کارها را از طرف خود انجام دادی کار بدی را مرتکب شدی و برای همین جهت بوده که خضر پس از

بیان اسرار کارهای خود گفت من این کارها را باراده خود نکردم بلکه بأمر خدا انجام دادم، و گفت: ای موسی عقل نمیتواند در اوامر خدا حکم کند، اگر بگویند: چرا خضر آن پسر را کشت با اینکه قتل آدمی حرام و گناه کبیره است و شما میگوئید پیغمبران معصومند و مرتکب گناه صغیره نمیشوند تا چه رسد بکبیره.

جواب میگوئیم: کفر آن پسر و سبب گمراهی پدر و مادر شدن او بر خضر واضح بوده چون باطن را میدید همچنان که شما ظاهر امر را می بینید مثلاـ اگر از شما بپرسند چرا بچه ماری را میکشید خواهید گفت بزرگ می شود و کسی را میگزد و زهرش خطر جانی دارد، آن پسر هم بر خضر معلوم بود که اگر بزرگ میشد پدر و مادرش از فرط محبت پیروی او را مینمودند و کافر میشدند.

و مطلبی در باره خضر در صفحه «۹۸» گذشت و مناسب با مقامست مراجعه شود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۶

و (سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود) خضر در این عمل خود را برکنار شمرد و اراده را بتمامی بخدای تعالی نسبت داد و جهتش این بود که این آخرین مطلب است که باید تعلیم موسی نماید و بمقام عذرخواهی برآمد چون از راه بشریت، و یا برای تنبیه موسی بعضی از کردار و أعمال را بخود و خداوند نسبت داده بود و جنبه إخلاص و بندگی را پیشه کرد و گفت من این کارها را باراده خود نکردم بلکه بأمر خداوند انجام دادم.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۷

حضرت صادق علیه السّلام پس از این بیان فرمود: أوامر خداوند را نمیتوان

حمل بر قیاس کرد و هر کس أوامر خدا را حمل بر قیاس کند و برأی و قیاس عمل نماید علاوه از آنکه خود هلاک می شود گاهی سبب هلاک دیگران هم میگردد، و أولین کسی که نافرمانی خدا را نمود (پس از خلقت آدم) و إظهار منیت و قیاس کرد شیطان ملعون بود هنگامی که خدای تعالی أمر فرمود بملائکه سجده نمایند بر آدم ابو البشر، و تمامی آنها سجده نمودند جز شیطان که سجده نکرد.

خدای عز و جل فرمود: چه سبب شد تو را که سجده ننمودی با اینکه بتو أمر کردم، گفت: من بهترم از او زیرا خلق فرمودی مرا از آتش و آفریده ای آدم را از خاک، که أولین اظهار کفرش این بود که گفت من بهترم (از لحاظ مادّه خلقت) و بعد قیاس کرد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک (بهمین سبب) خداوند او را طرد فرمود از جوار رحمت خود و لعنش کرد و رجیمش نامید و سپس قسم یاد کرد بعزت خود که هر کس در دینش قیاس کند او را همقرین شیطان

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۸

در درک اسفل جهنم نماید «۱».

چنین گوید مصنف این کتاب (شیخ صدوق) حضرت موسی با آن کمال عقل و فضل و محل و مقام و مرتبت که خداوند باو عنایت فرموده بود نتوانست درک کند

---

(۱) شیطان اسمش عزازیل و پس از نافرمانی خدا نمودن شیطان نامیده شد یعنی رانده و طرد شده، و بواسطه رانده شدن محزون و مغموم و ناامید از رسیدن بمقام اولیه خود گردید او را إبلیس نام نهادند که از

لغت أبلس مشتق شده و در المنجد گوید: ابلیس علم جنس للشیطان و جمعه أبالیس و أبالسه، و در مجمع البیان (۱- ۸۱) گوید اسمیست عجمی و غیر منصرف بواسطه تعریف و عجمه و بعضی گویند عربیست و مشتق از «إبلاس» و وزنش إفعیل.

و با اینکه از جنس ملائکه نبود مأمور بسجده شد زیرا مخلوط و بین آنها بود و بصورت ظاهر جزو آنها محسوب میشد و ملائکه گمان میکردند که از جنس ملائکه است چون خود را همانند آنها نمایش میداد، مثل خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا در قرآن که شامل حال منافقین هم هست چون بصورت ظاهر خود را متصف بصفات مؤمنین میدادند (و میدهند).

و اجماع تمام علمای إمامیه آنست که سجده ملائکه بر آدم سجده عبادتی و پرستیدنی او نبود بلکه برای خدا بود چون بأمر او سجده کردند و آدم قبله ایشان بوده هم چنان که در اسلام موقع نماز أمر شده بطرف کعبه بایستیم و سجده های ما برای کعبه نیست بلکه کعبه قبله ما میباشد.

و در بحار گوید: زندیقی بحضرت صادق علیه السّلام عرضکرد: آیا سجده برای غیر خدا جایز است، فرمود جایز نیست، عرضکرد: پس چگونه خداوند أمر فرمود بشیطان که سجده کند بر آدم، فرمود کسی که بأمر خدا سجده کند سجده او برای خداست، و اگر شیطان بآدم سجده کرده بود سجده اش برای خدا میبود زیرا مأمور شد از طرف خدا.

و اگر کسی بگوید: چرا شیطان بیک سجده نکردن کافر شد و حال آنکه اگر کسی یک سجده نکند کافر نمیشود، جواب آنست که: معصیت شیطان مجرد امتناع نمودن از سجده نبوده بلکه ضمیمه کرده بود بآن

چند خصلتی که آنها کفر آور بود، یکی آنکه إعتقاد کرد خدا او را بقبیح أمر نمود و سجده کردن را حکمت ندانست.

دیگر آنکه ترک سجده را بعنوان تکبر و ردّ أمر خداوند کرد و هر کس این چنین باشد کافر است چنان که فرموده اند:

من ترک الصلاه متعمدا فقد کفر

، هر که عمدا نماز نخواند کافر است، سیم آنکه به پیغمبر خدا استخفاف نمود و این صادر نمیشود مگر از کسی که کافر باشد.

و علامه مجلسی در بحار و حیوه القلوب و علامه نهاوندی در جنه العالیه چندین وجه در خطا و اشتباه قیاس شیطان نقل فرموده اند و بعلت اطاله کلام نبودن ذکر نگردید و خواهان بدان جا مراجعه فرمایند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۴۹

باستنباط خود أسرار اعمال خضر را بلکه بصورت ظاهر بر او مشتبه گردید و حالت خشم و غضب باو دست داد تا آنکه تأویل آن را برایش گفت، در آن هنگام راضی گردید، و اگر خضر تأویل کارهای خود را برای موسی نگفته بود بطور یقین نمیتوانست درک کند و بفهمد اگر چه تا آخرین لحظات عمر خود فکر میکرد.

پس در صورتی که بر پیغمبران استنباط و استخراج أحکام و أوامر الهی جایز نباشد برأی خودشان قیاس کنند بطریق اولی جایز نیست برای هیچ یک از امتها (که برأی و قیاس خود خلیفه پیغمبر تعیین کنند و یا در مقابل حضرت صادق علیه السّلام مذاهب چهارگانه درست نمایند و در رواج آن بکوشند که ملیونها نفر از راه راست و مستقیم باز مانند و بوادی ضلالت و گمراهی درافتند).

۲- شنیدم از محمّد ... طیفور که (در تأویل کارهای خضر)

میگفت: سوراخ نمودن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار اشاراتی بوده برای حضرت موسی و یاد آوری آن حضرت بود (که شکر نماید) برای آنکه بسبب سوراخ شدن کشتی آگاه گردیدن او بود باینکه خداوند او را حفظ فرمود آن روزی که (بالهام) مادرش وی را در میان

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۰

جعبه چوبی نهاد و برود نیل افکند و او طفل ضعیف و ناتوانی بیش نبوده، که اشاره باین بوده همان کسی که تو را در میان جعبه و رود نیل حفظ کرد همان کس تو را در میان کشتی و دریا حفظ میفرماید.

و کشتن پسر اشاره باین بوده که حضرت موسی یکی از قبطیان (تبعه فرعون) را در راه خدا کشته بود و کسانی که حضرت موسی را پیغمبر نمیدانستند این عمل را خطای بزرگ میپنداشتند و خداوند حضرت موسی را متذکر این که او را از شرّ (و کشته شدن بدست) قبطیان حفظ نمود گردیده و تعمیر دیوار بدون أجر و مزد اشاره بآن کار نیکوئی بوده که نسبت بدختران حضرت شعیب انجام داد و گوسفندان آنها را آب داد بدون آنکه از ایشان مزدی بخواهد با اینکه گرسنه بود، و آن (حد أعلای) فضیلت اخلاقی بود که خداوند باو عنایت و مرحمت کرده بود، و خدای عز و جل او را متذکر ساخت تا شاکر و خوشحال شود بداشتن آن فضیلت اخلاقی.

و اینکه خضر باو گفت: اینجا محل فراق و جدائی بین من و تو است این حکم مفارقت از خود حضرت موسی بود زیرا گفت: اگر دیگر از تو علت چیزی را پرسیدم و بتو اعتراض کردم

با من مصاحبت و رفاقت مكن.

و حضرت موسى از ميان قوم خود هفتاد نفر مرد را برگزيد براى ميقات خداوند و ليكن آن مردم قانع نشدند بعد از شنيدن كلام خداوند و تجاوز نمودند از حدّ خود و گفتند اى موسى ما بتو ايمان نمى آوريم و اقرار بپيغمبرى تو نميكنيم تا آنكه خدا را آشكارا مشاهده كنيم و (چون اين سخن را گفتند) ظلم بخود نمودند و صاعقه (آتش آسمانى) ايشان را سوزانيد و همگى مردند، و اگر خداوند ايشان را انتخاب نموده بود ايشان را حفظ و نگاه ميداشت از اين گونه سخنها (ى كفر آميز).

پس وقتى كه حضرت موسى با آن فضل و مقام و محل و مرتبت صلاحيت نداشته باشد و نتواند كسى را انتخاب نمايد چگونه ميتوانند مسلمانان برأى خود امام (و خليفه و جانشين براى پيغمبر) تعيين كنند و چگونه صلاحيت دارند و ميتوانند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ١٥١

استنباط و استخراج احكام نمايند با اين عقلهاى ناقص و آراء متفاوت و همتهاى متباين و اراده هاى مختلفه، تعالى اللّٰه عن الرضا باختيارهم علوا كبيرا.

و كارها و افعال حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام همانند كارهاى خضر است و همه آنها از روى صواب و حكمت است اگر چه مردم نادان و جاهل وجه صواب و حكمت و علت و سبب آن را ندانند «۱».

۳- حديث كردند ما را ... از عبايه اسدى كه ميگفت روزى عبد اللّٰه بن عباس (پسر عموى پيغمبر) نزديكى چاه زمزم نشسته بود و براى مردم حديث ميگفت (و تفسير و تأويل آيات قرآن بيان مينمود و احكام اسلام را بياد مردم ميداد) كه مردى

وارد شد و بر او سلام کرد و گفت: ای عبد اللّٰه من مردی هستم از اهل شام، عبد اللّٰه گفت: آری اعوان و یار هر ظالمی هستید شما مردم شام مگر آن کسانی که خداوند حفظ فرماید، سؤال کن آنچه را میخواهی گفت ای عبد اللّٰه آمده ام بسوی تو که پرسش کنم از کسی که بدست علی بن ابی طالب کشته شده با اینکه اقرار بیگانگی خداوند داشته و نماز میخواند و حج بجا می آورد و روزه میگرفت و زکاه اموال

---

(۱) این اشارات و کنایات مستند بروایتی نیست و محمّد بن طیفور از ذوق و استنباط خود بیان داشته و نمیتوان بطور یقین گفت که اراده خداوند همین بوده که کارهای خضر برای تذکر قضایای گذشته حضرت موسی میباشد، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله میفرمود:

اگر برادرم موسی صبر میکرد و اعتراض به خضر نمینمود هر آینه امرهای عجیبی را میدید.

و حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: بخدا قسم اگر موسی صبر کرده بود هفتاد امر عجیب و غریب باو مینمود.

و نیز از حضرتش منقولست که میفرمود: بخدا قسم اگر در میان خضر و موسی میبودم خبر میدادم ایشان را که من از هر دو عالمتر هستم و ایشان را بچیزهائی خبر میدادم که ایشان نمیدانستند زیرا خدا بایشان علم گذشته را داده بود و علم بآینده نداشتند و نزد ما ائمه علم گذشته و آینده تا روز قیامت هست که بارث از پیغمبر بما رسیده.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۲

خود را میداد.

عبد اللّٰه بن عباس گفت: وای بر تو مادرت بعزایت بنشیند سؤال کن چیزی را که برای تو فائده

داشته باشد و چیزی که برای تو منفعتی ندارد پرسش نکن، گفت من از حمص (یکی از شهرهای شام) بمکه نیامده ام که حج و عمره بجا آورم بلکه آمده ام بسوی تو که کارهای علی بن أبی طالب را برای من بگوئی، ابن عباس گفت:

وای بر تو علم عالم سخت و مشکل است هر کس نمیتواند آن را بفهمد و تحمل کند و هر قلب زنگ زده ای نمیتواند بآن نزدیک شود.

بدان ای مرد شامی: علی بن ابی طالب و أفعال او در میان این امت (مسلمان) همانند حضرت موسی و خضر است و خدای تعالی در وصف موسی در قرآن میفرماید:

ای موسی تو را از میان مردم برسالت و پیغمبری برگزیدم و بسخن گفتن با من انتخاب کردم پس آنچه را که برای تو فرستادم کاملا-فراگیر و شکر مرا بجای آور، و نوشتیم در ألواح (تورات آسمانی) از هر چیز و در هر موضوعی برای موعظه و پند و نصیحت و راهنمائی «۱»

---

(۱) بر هیچ شخص با اطلاعی پوشیده نیست توراتی که فعلا در دست یهودیانست تحریف شده و خودم از یکی از پیشوایان ایشان شنیدم که میگفت علت عقب رفتگی ما ملت یهود بواسطه تحریف تورات ما است، و تحریف تورات واضحست.

چنان که در آیه- ۶- باب ششم سفر پیدایش نسبت پشیمانی بخدا داده و میگوید:

و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در آیه- ۲۰- باب دهم آن نسبت شرابخوردن بنوح داده و مینویسد: و نوح بفلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید: الخ.

و در آیه اول باب- ۱۷-

آن نسبت جسم بخدا داده و مینویسد: و خداوند بر أبرام (إبراهیم) ظاهر شده گفت من هستم خدای قادر، و در آیه- ۲۳- همان باب میگوید: چون خدا از سخن گفتن با وی (مراد إبراهیم است) فارغ شد از نزد ابراهیم صعود فرمود.

و در آیه ۳۳- باب ۱۹ نسبت شرابخواری و زنای با دختران خود بحضرت لوط داده.

و قرآن در باره تحریف تورات میفرماید: أَ فَتَطْمَعُونَ ... ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ، یهودیان پس از شنیدن احکام الهی در تمام جزئیات و کلیات تحریف نمودند و حلال را حرام کردند و حرام را حلال نمودند و هر چیزی را بعکس حقیقت آن انتشار دادند «أعاذنا اللّٰه من شرّهم و أمثالهم».

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۳

پس موسی گوئی خیال میکرد همه چیزها را خداوند برای او نوشته و بیان داشته چنان که شما مردم مسلمان گمان میکنید که علمای (عامه) شما همه چیز را نوشته و حفظ و ضبط کرده اند و (حال آنکه بر خلاف حق و حقیقت و دستور الهی و پیغمبر اسلام) بیان میکنند.

و لیکن حضرت موسی وقتی که بساحل دریا رسید آن (خضر) عالم را ملاقات نمود از او خواهش کرد که با وی همراه باشد تا از علمش بهره گیرد و استفاده نماید و حسادت بر او نورزید و انکار فضلش ننمود.

چنان که شما مردم حسادت میورزید بر علی بن ابی طالب و انکار فضیلت و برتری او را مینمائید، و حضرت موسی به (خضر) عالم گفت: اگر متابعت تو کنم مرا از علم خود تعلیم خواهی نمود، آن (خضر) عالم چون میدانست که موسی طاقت مصاحبت و صبر

بر علم (و کارهای) او ندارد باو گفت: تو استطاعت و قدرت صبر بر کارهای من نداری زیرا اطلاعی از (اسرار و علت) آن نداری، حضرت موسی در جواب گفت: زود باشد إنشاء اللّٰه که مرا صابر بیابی و خواهی دید که در هیچ أمری با تو مخالفت نخواهم کرد، و (خضر) عالم میدانست موسی نمیتواند صبر کند گفت اگر همراه من آمدی نباید از من چیزی سؤال کنی تا آنکه برایت بگویم (أسرار آن را) تا سوار کشتی شدند و آن عالم کشتی را سوراخ کرد، و سوراخ نمودن کشتی برضای خدا بود و موجب خشم و غضب موسی، و پسری را دید و آن عالم او را کشت

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۴

و کشتن آن پسر برضای خدا بود و خشم و سخط موسی، و تعمیر دیوار بصلاح دید خدا بود و موجب تغییر حال و ناراحتی موسی.

و هم چنین است علی بن أبی طالب علیه السّلام که نکشته است کسیرا مگر آنکه رضای خدا در کشتن او بوده اگر چه سبب خشم و سخط مردم جاهل و نادانست، ای مرد حمصی بنشین تا برایت بگویم (پس از نشستن او ابن عباس گفت) بدان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وقتی که تزویج فرمود: زینب بنت جحش را ولیمه ای از خرما و روغن داد بمسلمانان و آن حضرت ده نفر ده نفر میطلبید و إطعام مینمود، و مسلمانان چون بطعام حضرتش حاضر میشدند انس میگرفتند بگفتار و بیان آن حضرت و غنیمت میدانستند نظر نمودن بصورت آن حضرت را.

و لیکن آن حضرت مایل بود که مردم پس از صرف طعام

از منزلش خارج شوند که بنزد زینب برود (مبادا زینب از دیر رفتن آن حضرت متفکر و نگران شود) و نیز خوش نداشت که مؤمنان را جواب کند و از منزلش بیرون نماید پس این آیه نازل گردید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ، الخ.

ای کسانی که بخدا ایمان آورده اید (از صدق دل و کمال میل و رغبت و یا بصورت ظاهر و صرف زبانی برای دریافت ذخایر دنیا (باطاقهای خانه پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن دهد و بر سفره طعامش شما را دعوت کند و نباید در آن وقت زودتر از موعد مقرر بخانه آن حضرت درآئید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیائید و پس از صرف غذا زود متفرق شوید و در منزلش سرگرم سخن گفتن نشوید زیرا این عمل أذیت و صدمه بپیغمبر است و از شرم و حیا بشما نمیگوید که خارج شوید و خدا بشما میگوید (پس از صرف غذا زود از منزل پیغمبر بیرون روید) و از شما بر اظهار حق خجلتی ندارد.

و پس از نزل این آیه مردم هر وقت بنا بدعوت پیغمبر بمنزل آن حضرت میرفتند بعد از صرف غذا زود خارج میشدند، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هفت شبانه روز در حجره زینب ماند و بعد از آن بحجره ام السلمه دختر ابو امیه رفتند و یک شبانه روز در نزد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۵

او بماند و چون صبح شد علی علیه السّلام بدر حجره ام السلمه آمد و آهسته درب را کوبید حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم

میـدانست که علی است و فرمود: زود بـاش ام السـلمه درب را بگشا، ام السـلمه عرضـکرد کیست اینکه این قـدر در نزد رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله معزز و محترم است که امر میفرمائی درب حجره را برایش بگشایم با اینکه دیروز این آیه در باره ما (زنان شما) نازل شد: وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ.

هر گاه از زنان پیغمبر چیزی را طلب نمودیـد بایـد از پشت پرده (که آنها را نبینیـد و آنها شـما را نبیننـد) طلب نمائید، و اینک صورت من باز است، رسول خدا گوئی در خشم فرو رفته باشد فرمود: هر که اطاعت رسول خدا را نماید اطاعت خدا را نموده زود باش درب را بروی او بگشا زیرا مردی است که بد اخلاق و سبک نیست (که سراسیمه و سرزده وارد شود) و در کارهای خود عجله و شتاب نمینمایـد، دوست میدارد خدا و رسولش را و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند و درب را نمیگشاید تا آن کسی که رفته درب برویش باز کند (اگر زنست) از نظرش پنهان شود.

پس ام السـلمه از جای برخاست و کوبنـده درب را نمیدانست کیست جز آن توصـیف و مدحش از زبان رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلم شـنیده بود، و هنگـامی که میرفت برای گشودن درب میگفت خوشـا بحـال آن مردی که خـدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند، و درب را گشود و مخفی شد و علی علیه السّلام ایستاد تا ام السلمه مخفی شد و سپس درب را باز کرد و

داخل شد و برسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سلام کرد آن حضرت پس از جواب سلام فرمود: ام السلمه آیا او را میشناسی گفت بلی مبارک باشد برای او (دوستی خدا و رسولش با او) این علی بن ابی طالب است، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفتی ام السلمه این علی بن ابی طالب است، گوشت بدن او از گوشت بدن من است و خون او از خون منست و او نسبت بمن مانند هارون است نسبت بموسی (که برادر و وصی و جانشین بلا فصل او بوده) جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (و هر که مدعی پیغمبری شود بطور حتم و یقین ادعای دروغی است که مینماید و قتلش واجب).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۶

ای ام السلمه بشنو (آنچه را که میگویم) و شاهد باش که این علی بن ابی طالب أمیر المؤمنین و سید المسلمین است و او صندوق علم و باب علم من است که از آن باید وارد شد (و از او باید علم را بیاموزند) و اوست وصی بعد از من بر مردگان اهل بیت من (شاید مراد حضرت فاطمه علیها السّلام باشد) و جانشین منست بر زندگان امت من و برادر منست در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در (بهشت در) درجات رفیعه عالیه.

ای ام السلمه شاهد باش و حفظ کن و بخاطر خود بسپار که (برای دیگران بگوئی) علی علیه السّلام میکشد ناکثین و قاسطین و مارقین را «۱».

پس (چون سخن بدینجا رسانید عبد اللّٰه بن عباس) آن مرد حمصی گفت مرا کاملا روشن

نمودی و بحقیقت مطلع و آگاه ساختی (و معلوم شد که ما مردم شام در اثر تبلیغات سوء دیکتاتوری معاویه و درباریانش گمراه بوده ایم و لیکن من) ای عبد اللَّه شهادت میدهم که علی بن ابی طالب مولای و امام و پیشوای من و هر مسلمان است.

---

(۱) ناکثین: عهدشکنان و آنها بودند که با علی علیه السّلام در مدینه بیعت نمودند و در بصره بیعت را شکستند و جنگ جمل را بپا نمودند.

قاسطین: منحرفین از حق و آنها معاویه و همراهان او بودند که جنگ صفین را بپا نمودند، و معاویه سال دهم هجرت خود را ناچار دید و مسلمان شد و بواسطه وساطت عباس عموی پیغمبر، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله او را کاتب بعضی از مراسلات عادی نمود.

مارقین متجاوزین از حدّ حق و آنها خوارج نهروانند که علی را کافر میدانند و ابن ملجم را مرد مسلمان با ایمان و پاک میدانند.

و شیخ صدوق (ره) در من لا یحضر و امالی بدو سند روایت نموده که: ناکثین و قاسطین و مارقین از زبان پیغمبر لعنت شده اند و هر کس افترا ببندد زیانکار است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۷

باب پنجاه و پنجم علت آنکه خداوند بحضرت موسی فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ و موسی گفت: وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي

۱- حدیث کردند ما را ... از ... که میفرمود علت آنکه خدای عز و جل بحضرت موسی فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (کفشهای خود را از پای خود باز کن) آنست که چون از پوست خر مرده، دوخته شده بود (یکی از راویان این حدیث معتبر و موثق نیست بنا بر این مورد اعتنا و اعتبار نیست) ۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: معنی فاخلع

نعلیك، یعنی دو ترس را از قلب خود دور کن، که یکی خوف از هلاکت اهلش بود و یکی خوف از فرعون «۱».

---

(۱) در بحار (۱۳- ۶۵ ج) میفرماید: مفسرین اختلاف دارند از خلع نعلین بعضی گویند از پوست خر بوده و بعضی گویند از پوست گاو دباغی شده شرعی بوده و أمر بخلع نعلین شد تا آنکه پاهای آن حضرت بزمین وادی مقدس برسد.

و بعضی گویند امر شد برای آنکه پابرهنه بودن از علامت و نشانه تواضع است و دیگری گوید: آن حضرت کفش بپا کرده بود تا اینکه پاهایش نجس نشود و از أذیت حشرات و گزندگان ایمن باشد و خداوند او را ایمن فرمود و دانایش گردانید که این زمین پاکست.

و دیگری گفته: کنایه از این بوده که خوف و ترس ضایع شدن خانواده و أموال خود را از قلب خود بیرون نما، و در متن روایت بهمین مطلب اشاره شده.

و علامه نهاوندی در جنه العالیه جزو اول شماره- ۴۵- تحت عنوان «من التأویلات العرفانیه» از قصص المرسلین هروی نقل مینماید (چندین وجه و ملخص آن اینست) که در تأویل آیه شریفه: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، اقوالیست.

۱- آنکه زمین وادی مقدس از خداوند استدعا نموده بود که با تماس قدمهای حضرت موسی فائزش گرداند.

۲- سعید بن جبیر گوید که حکمت خلع نعلین آن بود که تواضع و احترام و أدب آن حضرت بیشتر باشد چنان که در طواف کعبه و نماز شرطست.

۳- فارابی گفته که آن حضرت آن کفش را برای دفع موذّیات پوشیده بود، خطاب آمد که ای موسی دفع ضرر از کفش میدانی آن را بینداز.

۴- کفش برای راحتی است کأنه خدای

تعالی فرموده ای موسی هر که قدم در وادی طلب ما نهد باید راحتها را وابگذارد و محنتها را اختیار کند ۵- چون مسافر قطع مسافت کند و بمنزل خود وارد شود کفش را از پای بیرون مینماید، پس کأنه خداوند فرموده: ای موسی مدتی در طلب ما سرگردان بودی و اکنون که بمنزل اصلی وارد شدی کفش خود را بیرون بیاور.

۶- آنکه اشاره است باینکه ای موسی: دل خود را فارغ بدار از ذکر دنیا و پاک نما از یاد آخرت و توجه بمن داشته باش.

۷- آنکه نعلین عبارتست از محبت أهل و فرزند و تا این محبت را از خود دور نکنی ای موسی بمسند عزّت و بخلعت محبت الهی مشرف نگردی.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۵۸

۳- شنیدم از محمّد ... طیفور که میگفت اینکه حضرت موسی گفته: وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي، خدایا عقده و گره را از زبانم بگشا تا مردم نیکو سخنم بفهمند مرادش این بوده: خدایا من حیا میکنم و شرم دارم از تو با زبانی که با تو سخن میگویم با همان زبان با غیر تو سخن بگویم و این عقده و گرهی شده در قلبم پروردگارا این گره را بگشا از قلبم، و از ذکر جمله: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي، خدایا از اهل بیت و بستگان من یکی را وزیر من بنما، و بهتر آنست که برادرم هارون باشد.

مرادش این بوده که از خداوند درخواست إذن کرده برادرش هارون با او باشد تا محتاج نشود با زبان خود که با آن با خدا سخن گفته با فرعون سخن بگوید

علل

و بجاى او هارون سخن بگويد و دستورات خدا را باو برساند «۱».

باب پنجاه و ششم علت آنكه خداوند بموسى و هارون فرمود: برويد بسوى فرعون و او را دعوت كنيد

۱- حديث كردند ما را ... از محمّد بن أبى عمير كه گفت پرسيدم از حضرت موسى بن جعفر عليه السّلام از تفسير و معنى قول خداوند كه فرموده بحضرت موسى و هارون اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى، برويد بسوى

---

(۱) در بحار (۱۳- ۹۱) از مجمع البحرين نقل مينمايد در تفسير آيه: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي: كه حضرت موسى از خدا درخواست نموده و گفته است: خدايا وسعت سينه بمن عنايت كن كه مغموم نشوم و نترسم، و آسان گردان بر من أداى رسالت را كه بمن تكليف تبليغ آن را فرموده اى، و عقده و گره زبان مرا بگشا تا كلام و سخنان مرا بفهمند.

و علت درخواست اين سؤال اين بوده كه در زبان آن حضرت لكنتى بوده بجهت آتشى كه بدهان گذاشت در كودكى، و سببش اين بوده كه درّ و جواهرات محاسن فرعون را كشيد تا از جاى كنده شد و فرعون در غضب و خشم شد و خواست آن حضرت را بكشد كه آسيه زبان بشفاعت گشود و گفت كودكست و نمى فهمد.

فرعون گفت اينك امتحانش ميكنم و دستور داد ظرفى از جواهرات و مقدارى آتش آوردند، آن حضرت خواست يكى از جواهرات را بردارد كه جبرئيل (بأمر خداوند) دستش را گرفت و روى آتش نهاد و آن حضرت قطعه آتشى برداشت و بدهان گذارد و زبانش اندكى بسوخت.

مترجم گويد: شايد مراد از «يَفْقَهُوا قَوْلِي»

منظورش این بوده که خدایا نوعی کن که فرعون و اطرافیانش تمرّد قول مرا ننمایند و دعوت مرا قبول کنند و ایمان بتو آوردند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۰

فرعون که یاغی شده و با نرمی و آرامی با او سخن بگوئید شاید (از خواب غفلت و جهالت و غرور بیدار گردد و) متذکر شود، یا از خدا بترسد (و ترک یاغیگری نماید و بوادی بندگی ما قدم گذارد).

فرمود: اینکه فرموده با فرعون با آرامی و نرمی سخن بگوئید یعنی او را بکنیه نام ببرید (زیرا اگر او را بنامش بخوانید شما را بی ادب پندارد و بطغیانش افزوده گردد) و کنیه فرعون أبو مصعب بود و اسمش ولید بن مصعب.

و اینکه میفرماید شاید متذکر شود یا از خدا بترسد، برای تحریص و رغبت موسی بود که پیش فرعون رود، زیرا خدا میدانست که فرعون متذکر (قیامت و عجز خود) نمیشود و نمیترسد (از خدای قادر قهار) مگر هنگام غرق شدن (که آن ترس و تذکر هم برای او فائده نداشت) آیا نشنیده ای که خدا میفرماید (فرعون ایمان نیاورد) تا وقتی که دید غرق میگردد، در آن زمان گفت ایمان آوردم، بآن خدائی که بنی إسرائیل باو ایمان دارند و من از مسلمانانم و لیکن خداوند ایمانش را قبول نفرمود: و فرمود: اکنون ایمان می آوری که عذاب را می بینی و پیش از این نافرمانی و معصیت میکردی و إفساد مینمودی (و بندگان مرا گمراه نمودی و از عبادت من بازشان میداشتی)

باب پنجاه و هفتم علت آنکه کوهی که حضرت موسی روی آن با خدا سخن میگفت طور سینا نامیدند

۱- حدیث کردند ما را ... از عبد اللَّه عباس (پسر عموی پیغمبر) که میگفت:

علت آنکه کوهی که حضرت موسی بروی آن میرفت طور

سینا نامیدند «۱» آنست که

---

(۱) در مجمع البیان (۷- ۱۰۲) گوید: اهل حجاز و أبو عمرو سیناء را بکسر سین و باقی قرّاء بفتح قرائت کرده اند.

و در روائح النسمات گوید: طور سیناء و طور سینین کوهیست که در آن خدا با موسی تکلم کرد و آن کوه در بیت المقدس است در طرف راست مسجد و در مقابل آن کوه دیگریست که هارون در آن عبادت میکرد.

و سینا بفتح سین و مد (بمعنی برکت) و بکسر سین و مد نیز گفته شده، و اگر بکسر خوانده شود غیر منصرفست بجهت تعریف و عجمه نه تأنیث زیرا فعلاء (بکسر فاء) الف آن برای تأنیث نیست و آن غیر از الف فعلاء (بفتح فاء) وصفی است که برای تأنیث است، و نقل از ابن خالویه شده که در کلام عرب صفتی بر وزن فعلاء مکسور الفاء نیامده، و در چندین مکان دیگر هم کوه طور معروفست از جمله نجف

چون در آن کوه درخت زیتون بوده، و هر کوهی که در آن درخت و یا چیزی که مردم از آن نفع ببرند از نباتات و أشجار باشد آن را طور سینا و طور سینین مینامند، و هر کوهی که درخت و گیاه نداشته باشد آن را طور مینامند (و بآن طور سینا و سینین نمیگویند)

باب پنجاه و هشتم علت آنکه هارون بموسی گفت: (یا ابن ام) ای پسر مادر

۱- حدیث کردند ما را ... از سالم که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام چرا هارون ببرادرش موسی گفت: ای پسر مادر سر و ریش مرا نگیر، و نگفت ای پسر پدرم (با اینکه برادر پدر و مادری بودند) فرمود: بجهت آنکه عداوت بین برادران

پدری بیشتر است از عداوت برادران مادری مگر آنکه شیطان عداوت و دشمنی و فتنه و نزاع و جنگ بین برادران مادری پدید آورد، پس هارون بموسی گفت: ای برادری که مادرم او را زائیده و غیر مادرم او را نزائیده سر و ریش مرا نگیر، و نگفت: ای پسر پدرم زیرا برادران پدری اگر مادرانشان جدا باشد هیچ گاه نزاع و کدورت و دشمنی از بین ایشان خارج نمیشود مگر آنهائی را که خداوند حفظ فرماید و عداوت و کدورت و نزاع از میان برادرانی که مادرشان یکی باشد زودتر و بیشتر از بین میرود سالم گوید: عرضکردم چرا سر و ریش او را گرفت و بسوی خود کشید با اینکه هارون در گوساله پرستی بنی إسرائیل تقصیری نداشته بلکه عبادت گوساله را هم

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۲

گناه میدانسته.

فرمود: برای آنکه چرا بنی إسرائیل را رها نکرد و بموسی ملحق نشد، و اگر از میان بنی إسرائیل بیرون رفته بود بواسطه گوساله پرستیدنشان عذاب بر آنها نازل میشد.

آیا نمی بینی موقعی که موسی باز گشت، بهارون گفت چه چیز تو را مانع شد وقتی که دیدی ایشان گمراه شدند از پی من نیامدی و چرا نافرمانی مرا نمودی هارون گفت اگر چنین میکردم بنی إسرائیل متفرق میشدند و ترسیدم اگر بدنبال تو بیایم بمن عتاب و تندی کنی و بگوئی تو سبب شدی که بنی إسرائیل متفرق و پراکنده شدند و بسخن و دستورم اعتنائی ننمودی (با اینکه کوشش دارم در تبلیغ دستورات تو).

چنین گوید مؤلف (صدوق) اینکه حضرت موسی سر و ریش هارون را گرفت در واقع و فی الحقیقه سر و ریش

خود را گرفته (چون در تبلیغ أحکام الهی شریک بودند) و این رسم و عادتست بین مردم که هر گاه کسی مغموم گردید و یا مصیبتی برایش پیش آمد دست خود را بسر خود میگذارد و اگر به داهیه و بلائی عظیم گرفتار شد ریش خود را میگیرد، و عمل حضرت موسی کاشف از این بوده که لازم بود بر هارون اینکه مغموم باشد بر گوساله پرستی بنی إسرائیل و آن را مصیبت بزرگ بداند زیرا امّت نسبت بپیغمبر و إمام همانند نسبت گوسفند است با چوپان، و سزاوار است بر چوپان که مغموم باشد از تفرقه و هلاکت گوسفندانش.

همچنان که حضرت امام حسین علیه السّلام لشکریان کوفه و شام را موعظه فرمود و آنها گوش ندادند و مراعات احترام آن حضرت و همراهانش را ننمودند، و آن حضرت سخت مغموم شد و محاسن مبارک خود را بدست گرفت و فرمود آنچه را که فرمود و نیز بهتر آنست که انسان نزدیکان خود را عتاب و خطاب و سرزنش کند تا زجر و تنبّه و بیداری باشد برای دیگران چنان که خداوند به بهترین مخلوق خود و نزدیکترین

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۳

ایشان بخود فرموده است: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (ای رسول و پیغمبر خاتم) اگر بخدا شرک آوری علی التحقیق عملت محو و نابود می شود بسبب شرک، و جزو بدبختان و زیانکاران خواهی بود.

و خدای تعالی میدانست که هیچ وقت پیغمبرش مشرک نخواهد شد و این خطاب را که باو فرمود در حقیقت عتاب و خطاب بامت آن حضرتست.

و هم چنین عتاب و تغیّر موسی ببرادرش هارون بود و

لیکن امت خود را اراده کرده، و از این رفتار و بیان اقتـدا بخداوند نموده، و پیروی از عادات و رسوم مردان صالح زمان خود و پیش از زمان خود را کرده.

باب پنجاه و نهم علت آنکه حرام شد بر یهود گرفتن ماهی در روز شنبه

۱- حـدیث کرد مرا پـدرم از ... حضـرت صادق علیه السّـلام که میفرمود: امر شد بیهودیها که روز جمعه صـید ماهی ننمایند و آنها روز جمعه را (بر خلاف أمر خـدا) صـید ماهی مینمودند و شـنبه خودداری از گرفتن ماهی میکردند، از این جهت خداوند حرام فرمود بر ایشان که روز شنبه صید ماهی بنمایند «۱».

باب شصتم علت آنکه فرعون را ذو الاوتاد گفتند

۱- حدیث کردند ما را ... از أبان الاحمر که گفت پرسیدم از حضرت

---

(۱) این حدیث از احادیث مجهولست و از آیه ۱۶۵ سوره أعراف معلوم می شود که صـیدکنندگان فرقه ای بوده اند از یهود و در تفسـیر مجمع البیان گوید: مأمور شدند که روز جمعه ماهی نگیرند، و برای امتحان ایشان روز جمعه ماهی بسیار در نهر می آمد، بدین جهت حوضهای کوچک کنار نهر کندند و ماهیان را در آن حبس میکردند و شنبه آنها را صید مینمودند

صـادق علیه السّـلام از معنی قول خـدای تعالی که فرموده: وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ (فرعون صاحب میخها) برای چه جهت او را ذو الاوتاد نامیدند.

فرمـود: برای آنکـه بهر کس خشـم و غضـب مینمـود و میخـواست او را مجـازات کنـد أمر و دسـتور میـداد او را در زمین میخوابانیدنـد و چهار میخ بدست و پاهای او میکوبیدند، و گاهی او را بروی تخته چوبی میخوابانیدند و میخ میکوبیدند و او را بحال خود وامیگذاشتند تا میمرد، بدین علت خداوند او را ذو الاوتاد نامید «۱».

باب شصت و یکم علت آنکه حضرت موسی آرزوی مرگ کرد و قبر او نامعلومست

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... حضـرت صادق علیه السّـلام که میفرمود: روزی ملك الموت بنزد موسی بن عمران آمد و سلام کرد، آن حضـرت پس از جواب سـلام گفت کیستی، عرضـکرد ملك الموتم، فرمود: برای چه منظوری آمـده ای، عرض کرد برای قبض روح تو، فرمود: از کجـای بـدنم قبض خواهی نمود، گفت از دهـانت، فرمود: چگونه از دهـانم قبض روح میکنی و حال آنکه با این دهان با خدا سخن گفته ام، گفت از دستهایت، فرمود: با دستهایم ألواح تورات را گرفته ام، گفت از دو پایت فرمود:

با دو پایم بطور سینا (برای مناجات و تکلم با خدا) رفته ام.

ملک الموت هر یک از اعضای بدنش را شمرد و حضرت موسی عذر آورد، تا

---

(۱) معانی و سببهای دیگری هم گفته انـد از جمله: بجهت آنکه چیزهائی مانند میخ داشته که با آنها بازی میکرده، مثل زمان فعلی ما که بعضـی از مردم جاهل و نادان که از عقل و فهم و شعور و ادراک و دین و خداپرستی دورند با ورق و تخته و نرد و شطرنـج بـازی میکننـد و عمر عزیز و پربهـای خود را ببطالت میگذراننـد و دیگر آنکه دارای خانهای متعـدد بوده که سـتونهای بزرگ و محکمی داشته.

و دیگر آنکه چون دارای لشکر زیادی بوده و برای لشکر خود خیمه ها ترتیب داده بود، و خیمه هم برای سر پا بودن میخ لازم دارد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۵

آخر الامر ملک الموت گفت مأمورم که تو را واگذارم تا هر وقت مایل شدی بمردن.

پس مـدتی حضـرت موسـی تا آن زمانی که اراده و مشیت خداونـد بود زنـدگی کرد تا روزی میگـذشت (از محل قبر خود و ملکی بصورت) مردی را دید که قبری حفر میکند.

حضـرت موسـی فرمود: بتو کمک بنمایم در کنـدن قبر، گفت بلی، آن حضـرت وی را کمک نمود تا قبر کنـده شـد و لحـدی سـاخته گردیـد، و آن مرد خـواست در میـان قـبر بخوابـد و به بینـد به انـدازه انـدام یکنفر هست که حضـرت موسـی فرمود من میخوابم (تو به بین باندازه اندام یک نفر هست).

چون خوابید در میان لحد مکان و منزلت خود را در بهشت دید (از شوق مقام و منزلت و قرب خود بخدا) گفت

خدایا مرا قبض روح فرما.

ملک الموت بأمر خداوند وی را قبض روح نمود و در همان قبر نهاد و خاک برویش ریخت، و فرمود حضرت صادق علیه السّلام: آنکه قبر را حفر مینمود ملک الموت بود که بصورت آدمی درآمده بود.

باب شصت و دوم علت آنکه حضرت سلیمان گفت: خدایا سلطنتی بمن عنایت کن که بعد از من کسی سزاوار آن نباشد

۱- حدیث کردند ما را ... از علی بن یقطین که گفت عرض کردم بحضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام ممکنست پیغمبر خدا بخیل باشد، فرمود ممکن نیست، عرضکردم پس چیست معنی و مراد قول سلیمان که گفته است (کلماتی باین مضمون) رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی.

فرمود پادشاهی بر دو قسم است یکی آن پادشاهی است که بسبب (کودتا و) جور و غلبه و إجبار بمردم بدست می آید و یکی سلطنت خدائیست که خداوند عنایت میفرماید مانند سلطنت آل إبراهیم و طالوت و ذو القرنین، پس سلیمان گفت خدایا

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۶

بمن مرحمت کن سلطنتی را که بعد از من کسی سزاوار و لیاقت آن را نداشته باشد (و کسی نتواند بدست آورد) اگر چه بغلبه و جور و کودتا) باشد، و (خواسته او بهدف اجابت رسید و) خداوند مسخر او گردانید باد را که بامرش هر جا بخواهد او را ببرد با کمال راحتی و چنان نمود که در هر شبانه روز بمسافت دو ماه راه می پیمود.

و نیز شیاطین را مسخر او گردانید تا بناهای عالی (و قصرها و کاخها) برای او ساختند و بدریا میرفتند و غواصی مینمودند (و صدف و چیزهای قیمتی از دریا برایش بیرون می آوردند) و زبان مرغان را تعلیم او نمود، و بر هر چه که روی

زمین بود متمکن ساخت، و مردم زمان او و بعد از او دانستند که سلطنت او هیچ شباهتی ندارد بسلطنت پادشاهان دیگر که مردم برای خود تعیین میکنند و یا بجور (و کودتا) و استیلای بر مردم غالب میشوند و بزور پادشاهی مینمایند «۱».

علی بن یقطین گوید عرضکردم: پس چیست معنی بیان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که فرموده خدا رحمت کند برادرم سلیمان را که بخیل بود، فرمود: اینکه آن حضرت فرموده:

بخیل بود، دو معنی دارد، یکی آنکه بخیل بود از گفتار بد (یعنی آنچنان که مردمان بخیل ثروت خود را ظاهر نمیکنند آن حضرت هم هیچ گاه سخن بدی را إظهار نمیفرمود و از ادب در گفتار خارج نمیشد).

---

(۱) در باب آیه فوق توجیهاتی کرده اند از جمله درخواست حضرت سلیمان برای معجزه و إثبات پیغمبری خود بوده.

و دیگر آنکه درخواست نمود مملکتی را که برای پادشاهان ظالم و ستمگر ممکن نباشد، و دیگر آنکه آن حضرت فرموده: کسی سزاوار آن نباشد، مرادش أهل مملکت خود بوده.

بنا بر این ممکنست که خداوند بر انبیاء و اوصیاء بعد از او هم عنایت فرماید بلکه چندین برابر آنچه که بحضرت سلیمان عنایت فرموده مرحمت کند.

و در جنه العالیه (۱- ۱۳۶) تحت عنوان «من اللطائف التفسیریه» وجوهی ذکر نموده و مراجعه بآن مناسب است.

دوم- آنکه آن حضرت بخیل بود از طریق و راهیکه جهال و نادانان میرفتند (یعنی آنچنان که مردمان بخیل خوش ندارند که ثروتشان صرف و خرج شود آن حضرت هم خوش نداشت که وقتش صرف کارهائی که نادانان بآن مشغولند بگردد).

و سپس حضرت کاظم علیه

السّلام فرمود: بخدا قسم بما آل محمّد علیهم السّلام عنایت شده همانند آنچه را که بسلیمان داده شده بود، و بما مرحمت گردیده آنچه را که بسلیمان و غیر او از پیغمبران عنایت نشده (دلیل بر این مطلب آنست که) خدای تعالی در قصه سلیمان میفرماید: هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ، این (نعمتها و اموال) عطای ما است بهر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی منع کن که در قیامت از تو حساب نخواهیم گرفت و نمیگوئیم چرا عطا و بخشش کردی و یا منع نمودی.

و لکن در قصه محمّد صلی اللَّه علیه و آله فرموده: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه را که رسول من بشما دستور میدهد بپذیرید و از هر چه نهی کند خویشتن داری نمائید (و مرتکب آن نشوید و انجام ندهید زیرا بر صلاح دین و منفعت زندگی شما است) «۱»

باب شصت و سوم علت آنکه در اسم سلیمان یکحرف زیادتر است و علت آنکه داود را داود نامیدند و جهت آنکه باد مسخر سلیمان گردید و سبب آنکه سلیمان از سخن مورچه خندید

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا علیه السّلام که میفرمود: وقتی که سلیمان بوادی مورچگان رسید رئیس موران گفت: ای مورچگان همه بخانه های خود روید مبادا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال کنند، با اینکه در هوا راه میرفتند، باد

---

(۱) نتیجه مطلب آنست که خداوند بسلیمان فرمود: اگر مایل بودی نعمتهائی که بتو عنایت کرده ایم بمردم عطا کن و اگر نخواستی عطا و بذل و بخشش نکن و نفرموده که باید مردم پیروی أوامر او را بنمایید و لکن در باره رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بامتش فرموده: باید طبق دستور آن حضرت عمل نمایند که اختیار دین و دنیای مردم را بآن حضرت واگذارده.

و

در بحار گوید روایت فوق «که حضرت سلیمان بخیل بوده» از جعلیاتست و حضرت کاظم علیه السّلام بواسطه تقیه آن را ردّ نفرموده، و در جواب سؤال سائل بیانی از خود فرموده

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۸

صدای آن مورچه را بگوش سلیمان رسانید آن حضرت ایستاد و دستور داد تا مورچه را بحضورش بیاورند، مأموران چون او را حاضر نمودند. آن حضرت فرمود ای مورچه مگر نمیدانی که من پیغمبرم و بکسی ظلم نمیکنم، مورچه عرضکرد میدانستم، فرمود: پس چرا مورچگان را ترسانیدی از من و لشکریانم و بایشان گفتی که بخانهایشان بروند، گفت ترسیدم که زینت (و سلطنت و سطوت) تو را به بینند و مفتون و فریفته دنیا شوند و از عبادت خدا غافل گردند (و نعمتهائی که خدا بآنها عنایت فرموده کوچک بشمارند و ناسپاسی کنند).

سپس مورچه گفت: ای سلیمان آیا تو بزرگتری یا پدرت، آن حضرت فرمود:

پدرم داود بزرگتر است (از لحاظ عمر) گفت: پس چرا در اسم تو یکحرف از حروف اسم پدرت زیادتر است (که سلیمان شش حرفست و داود پنج حرف) آن حضرت فرمود نمیدانم مورچه گفت (من نیک میدانم) از برای آنکه (اصل اسم پدرت: داوی جرحه بودّ، میباشد که) جراحت و شکستگی قلب خود را (بواسطه ترک اولی که از حضرتش صادر شده بود) بمودت و محبت خدا مداوا میکرد از این جهت او را داود نامیدند و (چون تو مقام سلطنت را اضافه از پدر داری لذا یکحرف بر اسم تو افزوده شده، و چون تو مرتکب ترک أولی نشدی و سالم از گناه گشتی تو را سلیمان نامیدند و گمان نکنی که

ترك اولای پدرت نقصی بود برای حضرتش بلكه سبب كمال محبت و تماميّت مودت او گشت، بدين سبب) اميدوارم كه بپدرت ملحق شوی (و بمرتبه كمال او برسی و قلب خود را بدوستی خداوند مداوا و مملو كنی).

ای سليمان آيا ميدانی چرا خداوند از ميان مخلوقات خود باد را مسخّر تو گردانيده، فرمود: مرا بدان اطلاع و آگاهی نيست، گفت (من از علتش با اطلاع

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۶۹

هستم) برای آنست كه بدانی مملكت تو بر باد قرار گرفته (و دوام و بقائی ندارد) و نميتوانی بآن اعتماد كنی و بآن متكی باشی، و اگر خداوند تمام مخلوقات خود را مسخر تو ميگردانيد چنان كه باد را مسخر تو گردانيده بطور يقين همه آنها از دست تو بيرون خواهد رفت (همچنان كه باد در دست كسی نمی ماند).

در اين هنگام حضرت سليمان از سخن مورچه تبسم نمود «۱».

باب شصت و چهارم علت آنكه هر كجا موريانه است زمين نمناكست

۱- حديث كردند ما را ... از حضرت باقر عليه السّلام كه ميفرمود: چون موريانه عصای حضرت سليمان را خورد و آن حضرت به پهلو درافتاد، أجنّه (باين سبب دانستند كه آن حضرت فوت نموده است) برای تشكر و اظهار قدردانی از عملش بر خود لازم نمودند كه برايش آب و گل حاضر نمايند از اين جهت هر جا موريانه است زمين نمناكست.

۲- حديث كردند ما را ... از حضرت رضا از آباء أمجدش از حضرت صادق عليهم السّلام كه ميفرمود: حضرت سليمان روزی بصحابه (و نديمان خاص) خود فرمود: كه خداوند تبارك و تعالی بمن عنايت فرموده مملكت و سلطنتی را كه بعد از من كسی را سزاوار نيست و بآن نرسد، و در

اختیـارم نهـاده باد و إنس و جن و پرنـدگان و وحوش را، و هم زبان مرغان را بمن آموخته است، و (بلکه) از هر چیز (که خلق فرموده اختیار آن را) بمن عطا فرموده، و با این همه نعمتها و مقام و مرتبه ها که بمن مرحمت نموده یک روز را تا شب بشادی نگذرانیده ام.

از این جهت قصد دارم که فردا بقصر خود داخل شوم و بر بام قصر روم و باطراف

---

(۱) گویا تبسم آن حضـرت از این جهت بوده که خوشحال شد مورچگان کمال توجه را بخداوند دارند و دقیقه و آنی از ذکر او غافل نمیشوند، و این بشر است با اینکه گل سرسبد و أشرف مخلوقاتست از خدای غافل میگردد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۰

مملکت خود نگاه کنم، و هر وقت داخل قصر شـدم کسیرا اجازه ندهیـد پیش من آیـد تا (دمی آرامش خاطر داشـته باشم و) عیش و شادی مرا بکدورت تبدیل ننماید تمام گفتند این چنین کنیم چون فردا شد از أول صبح عصایش را بدست گرفت و بر بالای قصـر (بلـورین خـود) رفت و تنهـا ایسـتاد و تکیه بر عصـا داد و بـاطراف مملکتش نظر میکرد (و بتماشـای منـاظر طـبیعی خـدادادی کشور پهنـاور خود مشـغول گردیـد) و خورسـند و مسـرور بود از نعمتهـائی که خداونـد بـاو عنایت فرموده بود، که ناگهـان جوانی خوش صورت و با لباس نیکو در گوشه قصـرش نمایان شـد، آن حضـرت تا او را دیـد فرمود: جوان چه کسـی اجازه ورود بتو داد (با اینکه من گفته بودم بکسـی اجازه ورود ندهند) و قصد داشـتم امروز تنها باشم، جوان گفت باذن خدای (حقیقی و

مالك اصلى) اين قصر داخل شدم.

سليمان فرمود: البته خداى اين قصر از من صاحب اختيارتر و سزاوارتر است بگو كيستى و براى چه آمده اى، گفت ملك الموتم و براى قبض روح تو آمده ام فرمود: هر چه زودتر مأموريت خود را انجام بده و روح مرا قبض كن زيرا امروز را روز شادى خود قرار داده بودم و خداى تعالى خواسته است كه شادى من تمام باشد و به لقاى او برسم.

و آن حضرت همچنان كه بر عصا تكيه نموده بود ملك الموت روح مطهرش را قبض كرد و مدتها جسد آن حضرت بهمان حال كه ايستاده و تكيه بعصا داده بود باقى ماند، و مردم (و سپاهيانش) گمان ميكردند كه زنده است و رفته رفته در ميان مردم سخنها پديد آمد و هر دسته اى چيزى ميگفتند، و پايه اختلاف آنقدر محكم شد كه جمعى گفتند سليمانى كه در اين مدت بعصا تكيه كرده و بمشقت و تعب و رنج نيفتاده و ناراحت و خسته نشده و چيزى نخورده و نياشاميده يقينا او خداى ما است و بر ما واجبست او را پرستش كنيم و جمعى گفتند كه سليمان سحر كرده و بنظر ما چنان نموده كه او را ايستاده

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۱۷۱

و تكيه بعصا كرده مى بينيم و در حقيقت اين چنين نيست بلكه در ميان قصرش بخوردن و آشاميدن و كارهاى ديگر مشغولست.

و مردم با ايمان (خداپرست) گفتند (چنين نيست كه شما ميگوئيد بلكه) سليمان بنده و پيغمبر خداست و خداوند بهر نحوى كه بخواهد أمر او را تدبير مينمايد و چون پايه اختلاف شدت يافت خداوند موريانه را فرستاد و

عصای آن حضرت را خورد تا شکسته شد و جسد آن حضرت افتاد (در آن وقت همه دانستند که رحلت فرموده بود و آنها نمیدانستند).

و جنّیان (که سلیمان به آنها آزادی نمیداد و بکارهای دشوار وادارشان میکرد، خود را آزاد دیدند) خود را ملزم و متعهد نمودند برای شکرانه عمل موریانه که هر کجا موریانه هست آب و گل برایش حاضر نمایند.

از این جهت هر جا موریانه است زمین نمناکست.

و اشاره بهمین مطلب دارد آیه: فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ چون ما مرگ را بر سلیمان فرو فرستادیم کسی را قدرت نبود که معلوم کند رحلت او را تا موریانه عصای آن حضرت را خورد و جسد آن حضرت (که تا یک سال ایستاده بود) بروی در افتاد و بر جنیان ظاهر شد (و بر مردم معلوم گردید جنیان هم مانند آنها غیب نمیدانند زیرا) که اگر از غیب آگاه بودند و میدانستند (که سلیمان مرده است) در این مدت در عذاب و زحمت نمیماندند (و از کارهائی که باجبار انجام میدادند دست میکشیدند).

۳- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السّلام که میفرمود: حضرت سلیمان امر فرموده بود بجنیان که برایش قصری از شیشه های بلور بسازند (و ایشان طبق دستور حضرتش ساختند تا نیمه تمام شد) روزی آن حضرت بر بالای بام آن قصر رفت و تکیه بر عصای خود نمود و نظر میکرد بر آنها که کار میکردند، ناگهان

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۲

متوجه شد که

در نزدیکی حضرتش مردی ایستاده، فرمود کیستی، گفت من آن کسی هستم که رشوه نمیگیرم و از پادشاهان (اگر چه حد أعلای قدرت هم داشته باشند) نمی ترسم، من ملك الموت میباشم پس آن حضرت را در همان حالت که ایستاده بود و تکیه بر عصا داشت قبض روح نمود.

و جنیان بر آن حضرت نگاه میکردند و (میدیدند که ایستاده است و نمیدانستند رحلت کرده و چون از او میترسیدند) با عجله برای او کار میکردند و قصر میساختند تا آنکه خداوند موریانه را فرستاد و عصای او را خورد و جسد آن حضرت افتاد، جنیان را معلوم شد که آن حضرت فوت نموده، و اگر پیش از این آگاه شده بودند هیچ کار نمیکردند و خود را بتعب و رنج و زحمت نمی انداختند.

سپس حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: جنیان برای شکرانه عمل موریانه که عصای حضرت سلیمان را خورد هر کجا باشد آب و گل برای استفاده او حاضر مینمایند، و از این جهت هر کجا موریانه است آب و گل است ۴- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: اظهار ممنونیت نمودند شیاطین (جن) از عمل موریانه زمانی که عصای سلیمان را خورد تا جسد آن حضرت افتاد، و باو گفتند تو خراب کن (هر کجا را میخواهی و میتوانی) و بر ما است که آب و گل برایت حاضر کنیم.

از این جهت هر کجا موریانه است آب و گل هم هست «۱»

---

(۱) تا آنجا که من اطلاع دارم: قسمت عمده زندگی موریانه در آفریقا است و خانهای خود را گنبدی بقطر یکسانت میسازند سی متر

در سی متر که تقریبا بعضی از آنها نهصد متر مربع می شود، و ارتفاع گنبد- ۱۲- متر است و دارای سوراخهای کوچکی است برای عبور و مرور موریانها، و از گلی میسازند که هنوز بشر نفهمیده از چه نوع گلی است زیرا هیئتی مرکب از دانشمندان زمین شناسی و حشره شناسی و غیره بآن سرزمین رفتند و در مرحله اول خواستند با کلنگ خراب کنند نتوانستند بناچار متوسل بآلات و أدوات اختراعیه شدند و لیکن با شکست روبرو گردیدند، زیرا چندین گلوله توپ پی در پی در یک جا زدند فقط بقدر قطر آن گلوله سوراخ شد.

بدین جهت تصمیم گرفتند برای تحقیقات علمی زندگی موریانه نقبی بکنند و از راه نقب داخل گنبد شوند.

و مهمترین چیزی که مورد اشکال شد هوای داخل گنبد بود چون از هوای آن اطلاعی نداشتند، مجبورا هوای مورد احتیاج را تهیه کردند و خواستند نقب بکنند که دیدند تا حدود پنج متر اطراف گنبد محکم است و زمینش از جنس گل گنبد است و قادر بسوراخ کردن نیستند و پس از بررسیهای کامل از ده متری نقب کندند و داخل شدند و زندگی حیرت انگیز و تعجب آور آنها را از نزدیک مشاهده نمودند.

و قسمتی از تحقیقات و بررسیها و مشاهدات ایشان اینست که: داخل گنبد دارای هوای مطبوع و مطلوب و تصفیه شده که اگر بشر دارای چنین هوائی میبود حدود چند صد سال عمر میکرد، و سطح زمین آن دارای خیابانهای منظم بعرض دو متر با بهترین نقشه، و همه ساکنین در یک گنبد یک رنگ و یک شکل نیستند بلکه هر دسته ای یک شکل میباشند و از نظر قیافه

یکسانند، و دسته بندی دارند یک دسته آشپز، یک دسته رفتگر، یک دسته نگهبان گنبد، یک دسته پرستار بیماران، یک دسته مأمور ضـد عفونی نمودن غذا که از لاشه مرده موریانها و حشـرات و فضولات خود و گیاه تشـکیل می شود، یک دسـته مأمور حفـاظت کار همه آنها، و هر گنبـدی دارای یک پادشاه و تشـکیلات دولتی است و خلاصه چنان زنـدگی آنها منظم است که حقیقت تمـدن واقعی را دارنـد که اگر بشـر این چنین میبود زنـدگیش یکپارچه عدالت و امنیت و صـلح میبود، و مورچه یگانه دشمن سرسخت موریانه است و از اشعه آفتاب عاجز است لذا شب از لانه خود بیرون می آید.

و برای تحقیقات بیشتری در این موضوع طالبین بکتاب «موریانه» مترلینگ و غیره مراجعه فرمایند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۳

باب شصت و پنجم علت آنکه حضرت أیوب مبتلا ببلا شد

۱- حدیث کردند ما را ... از حضـرت صادق علیه السّلام که میفرمود: بلائی که حضرت أیوب بآن مبتلا گردید برای نعمتهائی بود که خداوند باو عنایت فرموده بود و آن حضرت شکر نعمتهای الهی را بجا می آورد، و در آن زمان شیطان هنوز

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۴

از (صعود بطرف) آسمانها ممنوع نشده بود و میتوانست تا نزدیکی عرش برود.

و وقتی در نزدیکی عرش بود که دیـد أدای شـکر نعمت أیوب را (ملائکه بـا عظمت هر چه تمـامتر) بالاـ میبرنـد، حسـد برد و گفت: خدایا أیوب شـکر تو را نمیکند مگر برای نعمتهای دنیائی که باو عطا کرده ای و اگر او را از عطاهای خود محروم کنی شکر نخواهد کرد، و (اگر سخن من مورد قبول نیست) مرا بر دنیای او مسلط گردان تا معلوم شود که

شکر نعمت تو را نمیکند، خطاب (از مصدر جلال) رسید:

تو را مسلط نمودم.

پس از این خطاب: شیطان برای ایوب چیزی باقی نگذارد و اموال و فرزندانش را هلاك و نابود ساخت.

و لیکن آن حضرت همچنان بشکر به شکرگزاری خود ادامه میداد و خدای را حمد مینمود، و شیطان (وقتی که دید کاری از پیش نمیبرد، و نتوانست آن حضرت را از شکر و حمد خدا بازدارد) بار دیگر بنزدیکی عرش رفت و گفت: خدایا أیوب چون میداند آنچه را که من از او گرفتم تو بار دیگر باو عنایت خواهی کرد بشکر و حمد تو اشتغال دارد، پس مرا ببدنش مسلط گردان تا معلوم گردد که او شکر نعمتهای تو را نمیکند و حمد تو را نخواهد کرد.

خطاب (از مصدر لا یزال) رسید که تو را بر جمیع بدنش مسلط نمودم مگر بر چشمانش (که آثار قدرت مرا به بیند) و قلب او (که از ذکر و یاد من غافل نگردد) و زبان او (که شکر و حمد مرا بنماید) و گوش او (که ندای حق را بشنود، تا بدانی ایوب در همه حال شکر میکند) شیطان بسرعت تمام خود را بآن حضرت رسانید زیرا

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۵

میترسید که اگر تأخیری روی دهد رحمت خدائی حضرتش را دریابد و او نتواند کاری که تصمیم گرفته از پیش ببرد، و چون بآن حضرت رسید از آتش سموم و زهر آگین در بینی آن حضرت دمید که از سر تا پای مبارکش مجروح گردید (و با این حال در شکرگزاری و حمد الهی کوتاهی نکرد) ۲- ۳- حدیث کرد مرا پدرم از ...

از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود:

حضرت ایوب مبتلا بمحنت و بلا گردید هفت سال بدون آنکه گناهی داشته باشد (زیرا پیغمبران معصومند و گناه نمیکنند و میل بباطل نمی نمایند) ۴- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای تعالی حضرت ایوب را مبتلا ببلا نمود بی آنکه گناهی داشته باشد، و آن حضرت صبر نمود بر بلا تا آنکه حضرتش را سرزنش کردند، و) گفت: رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ، پروردگارا شیطان بمن اذیت نموده و رنج و تعب رسانیده، و از خداوند طلب ترحم کرد که او را نجات بخشد زیرا) پیغمبران صبر بسرزنش و زخم زبان و شماتت نمی نمایند.

۵- حدیث کرد مرا پدرم از ... از أبو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت کاظم علیه السّلام از بلائی که حضرت ایوب به آن مبتلا گردید بچه سبب و علت بود، فرمود:

برای نعمتهای دنیائی که خداوند باو عنایت فرموده بود، و آن حضرت شکر آن را بجا می آورد (آنچنان که شاید و باید است) و در آن زمان شیطان میتوانست تا نزدیکی عرش الهی برود.

از این جهت در نزدیکی عرش بود که دید شکر آن حضرت را ملائکه بالا میبرند حسد و رشک برد و گفت خدایا ایوب أدای شکر نمیکند مگر برای نعمتهای فراوان دنیائی که باو مرحمت نموده ای و اگر او را محروم از عطایای خود کنی شکر نعمتی را نخواهد کرد (برای امتحان آن حضرت و یا برای آنکه مقامش بر ملائکه و بر شیطان معلوم گردد، و یا برای اتمام حجت بر بندگان و یا تعلیم به آنها که باید در مقابل حوادث

و پیش آمدهای ناگوار و یا کوچک صبر و بردباری را پیشه کنند)

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۶

خطاب بشیطان رسید (پس از آنکه درخواست مسلط بر ایوب شدن را نموده بود) که تو را مسلط نمودم بر أموال و فرزندانش، شیطان (شاد گردید و) با عجله خود را بایوب رسانید و فرزندانش را هلاک نمود و اموالش را بباد فنا و نابودی داد.

و لیکن با این حال شیطان میدید که آن حضرت هم چنان شکر میکند (و تغییری در شکرگزاری و حال و رنگ صورتش پدید نیامد، و بروی خود نیاورد که من دارای فرزندان و اموال بسیار بودم و از دستم رفت) گفت: خدایا چون أیوب میداند آنچه را که از او گرفته شده تو باز باو مرحمت خواهی کرد.

بدین جهت شکر میکند، مرا مسلط کن بر بدنش خطاب رسید تو را مسلط نمودم مگر بر قلبش (چون جایگاه ایمان و محل توجه او است بمن) و بر زبانش (که شکر کند و ذکر مرا گوید) و بر چشمانش (که راه را ببیند زیرا اگر نابینا شود محتاج بدیگران میگردد، و نمیگذارم که پیغمبران محتاج بغیر خودم شوند) و بر گوش او (که ندای مرا بشنود).

شیطان پس از این خطاب بسرعت و عجله خود را بایوب رسانید چون میترسید که رحمت خداوند حضرتش را دریابد و حائل شود میان او و أیوب (و دیگر نتواند کاری کند).

و زمانی که بیماری و بلای آن حضرت شدت یافت و طولانی شد جمعی از صحابه (نادان و جاهل) او بحضورش آمدند و گفتند: ای أیوب کسی باین گونه بلا گرفتار نمیشود مگر بواسطه اعمال بد

و گناه بسیار و شاید تو گناهانی را مرتکب میشدی و از ما مخفی میداشتی، آن حضرت (گرفته خاطر شد و بعد از آنکه آنها رفتند) عرض کرد: خدایا مرا مبتلا نمودی باین بلا با اینکه تو میدانی هرگز دو أمر و کاری برای من پیش نیامد (که رضای تو در هر دو بود) مگر آنکه اختیار مینمودم آن امر دشوار و مشکل تر را، و هرگز طعامی نخوردم مگر آنکه یتیمی را کنار سفره خود حاضر مینمودم، و اگر مرا اجازه سخن گفتن و محاجه نمودن میدهی دلایل و حجت خود را بگویم.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۷

پس خداوند ابری بالای سرش فرستاد و از میان آن ابر صدائی برآمد که ای ایوب دلایل و حجت خود را بگو که تو را رخصت محاجه و مخاصمه دادم آن حضرت لباسهای خود را بخود پیچید و بدو زانو نشست و گفت خدایا مرا باین بلای سخت و شدید مبتلا نمودی و تو میدانی که هیچ گاه دو کار مشکل (از عبادت و اطاعت تو) برای من پیش نیامد مگر آنکه مشکلتر را اختیار نمودم و هرگز غذائی نخوردم مگر آنکه یتیمی را (که فقیر بود) در غذا خوردن با خود شریک کردم.

ناگهان از میان ابر ندائی برآمد که: ای أیوب چه کسی تو را چنین نمود و قدرت داد و مایل بعبادت و اطاعت کرد و بندگی را محبوب تو گردانید (آیا بر خدا منت میگذاری).

آن حضرت فی الفور کفی از خاک برداشت و در دهان خود ریخت (برای اظهار ندامت و پشیمانی از گفتار خود) و گفت: خدایا تو مرا بآن أعمال و

رفتار و کردار (نیک و پسندیده) موفق داشتی (و مرا بر تو منتی نیست).

باب شصت و ششم علت آنکه خداوند عذاب را برگردانید از قوم یونس

۱- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام چرا خداوند عذاب را برگردانید از قوم حضرت یونس (و ایشان را عذاب نکرد) با اینکه عذاب نزدیک سر ایشان رسیده بود، و با امت های دیگر این کار را نفرمود (مانند قوم نوح و قوم لوط و قوم عاد امت حضرت هود و قوم ثمود امت حضرت صالح).

فرمود برای آنکه در علم الهی بود که از ایشان برطرف خواهد کرد بواسطه توبه (حقیقی و واقعی) نمودن آنها، و این قضیه را بحضرت یونس خبر نداد، زیرا میخواست که یونس را فارغ البال گرداند برای بندگی و عبادت خود در شکم ماهی و بدین سبب او را مستوجب ثواب و کرامت (و درجات عالیه) گرداند.

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خداوند

برطرف نکرد عذاب را از قومی که بر سر ایشان هم رسیده باشد مگر از قوم حضرت یونس، گفتند: آیا نزدیک سر ایشان رسیده بود، فرمود: آری آنقدر نزدیک شده بود که میتوانستند دست بآن برسانند، گفتند پس چرا خداوند بر سر آنان فرود نیاورد، فرمود: زیرا در علم مکنون الهی بود که آنها توبه خواهند کرد و عذاب را از ایشان باز خواهد داشت، و این مطلب را بکسی خبر نداده بود (زیرا جزو علوم مکنونه الهی است).

باب شصت و هفتم علت آنکه اسماعیل بن حزقیل را صادق الوعد نامیدند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از سلیمان که گفت: حضرت رضا علیه السّلام بمن فرمود: میدانی چرا اسماعیل (بن حزقیل) را صادق الوعد (وفاکننده بوعده خود) نامیدند، عرضکردم نمیدانم، فرمود: بجهت آنکه با شخصی

در مکانی وعده کرد و یک سال برای آمدن او در آن مکان ماند.

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: اسماعیلی که خداوند در قرآن فرموده: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا، یاد کن إسماعیل را (برای مردم تا از او پیروی کنند زیرا) که او بسیار در وعده ای که میداد وفاکننده و راستگو و پیغمبری مرسل بود إسماعیل فرزند حضرت إبراهیم علیه السّلام نبود بلکه پیغمبری از پیغمبران بوده که خداوند او را مبعوث فرمود بر جمعی از مردم و (آن مردم نادان) آن حضرت را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند، و ملکی بأمر الهی بنزدش آمد و گفت خداوند مرا پیش تو فرستاده که بهر چه أمر کنی انجام دهم.

آن حضرت فرمود:

لی اسوه بما یصنع بالحسین

، من در این رفتار مردم تأسی میکنم بحسین (بن علی علیهما السّلام یعنی همچنان که آن حضرت صبر خواهد کرد بر ظلم امت جدش صلی اللّٰه علیه و آله من هم صبر مینمایم بر ظلم و اذیت امت خود).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۷۹

۳- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: اسماعیل (صادق الوعد) پیغمبر مرسل بود، و قومش بر او مسلط شدند و پوست سر و صورتش را کندند.

پس (از این عمل ناشایسته قوم او) فرشته ای بنزدش آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید: دیدم آنچه را که با تو نمودند، و بمن فرموده انجام دهم هر چه را بمن دستور فرمائی، فرمود: یکون لی بالحسین بن علی علیهما السّلام اسوه.

۴-

حدیث نمود مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود (در باره صادق الوعد بودن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله) روزی در مکانی شخصی با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وعده کرد و گفت یا رسول اللَّه اینجا باشید تا من بازگردم.

و اتفاقا آن مرد نیامد تا آفتاب بآن حضرت تابید، صحابه معروض داشتند بسایه بروید، فرمود من در این مکان که هستم با او وعده کرده ام و اگر نیاید تا روز محشر در این مکان خواهم ماند.

باب شصت و هشتم علت آنکه شماره ناس بیشتر از بنو آدم است

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السّلام که (شماره مدلول) ناس بیشتر است یا (شماره) بنو آدم، فرمود (شماره) ناس، گفتند چرا بیشتر است، فرمود: برای آنکه اگر گفتی «ناس» آدم أبو البشر هم جزو آنها خواهد بود، و لکن اگر گفتی «بنو آدم» آدم أبو البشر خارج از آنها است بنا بر این بنو آدم یکنفر کمتر از ناس است «۱».

---

(۱) در مجمع البحرین در لغت «نوس» نوشته: و الناس قد یکون من الجن و الانس، بنا بر این کلمه ناس قدر مشترکی دارد بین جن و انس.

و شاید سائل که از حضرت صادق علیه السّلام پرسش فوق را نموده همین توهّم را کرده که یعنی «ناس» عبارتست از جن و انس و «بنو آدم» عبارتست از بشر، و آن حضرت در جواب خواسته است که توجه او را از جن سلب و متوجه به بشر سازد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۰

باب شصت و نهم علت آنکه ارمنیها شب میلاد حضرت عیسی آتش روشن میکنند و با گردو بازی مینمایند

۱- خبر داد مرا ... از وهب بن منبّه یمانی که میگفت: وقتی که نزدیک شد ولادت حضرت عیسی، مریم (مأمور شد که از بیت المقدس بیرون رود، لذا خارج گردید و) رفت در (خارج از شهر) پای درخت خرمائی و از سردی هوا سخت میلرزید (و از شدت درد بخود می پیچید) که یوسف نجار (آن مرد نیکوکار پاکدامن ترحم بحال مریم کرد و) برای او هیزم و چوب آورد و اطرافش نهاد بشکل اطاق کوچکی و برایش آتش روشن کرد تا گرم شود، و از برایش هفت دانه گردو شکست و مریم آنها را خورد بدین جهت است که ارمنیها در شب

میلاد مسیح آتش روشن مینمایند و با گردو بازی میکنند «۱».

---

(۱) در هر دین و آئین و مذهبی رسوم و عادات و معتقداتی دارند که حتی المقدور تا آنجائی که ممکن ایشانست انجام میدهند با اینکه قسمتی از آنها خرافاتست.

از جمله مسیحیان هستند که در شب ولادت حضرت عیسی که مشهور بشب ژانویه است سعی مینمایند درخت و یا نهال کاجی در منزل داشته باشند بعقیده اینکه زندگی ایشان تا سال دیگر سبز و خرّم باشد، و شمعی از شمعهای کلیسیا، که کشیشان روشن میکنند برای استحمار پیروان مسیح، روشن کنند و بخانه بیاورند بعنوان اینکه تا سال آینده کانون زندگی ایشان روشن باشد.

و کارهای دیگر که انجام میدهند که از جمله آنها تهیه گردو است.

امید است که خداوند بفضل و کرم و رحمتش بر آنان منت گذارد و موفق بدارد ایشان را تا براه راست و مستقیم دین مقدس اسلام هدایت یابند، و هم هدایت بکند دیگران و مسلمانانی که از جاده حق و حقیقت دور افتاده اند و مبتلا بخرافات گردیده اند و یرحم اللّه عبدا قال آمینا،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۱

باب هفتادم علت آنکه پیغمبر اسلام مانند عیسی پس از ولادت تکلم نفرمود

۱- خبر داد مرا ... از وهب که مردی یهودی به نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله عرضکرد:

یا محمّد آیا پیش از آنی که آفریده شوی پیغمبر بودی، آن حضرت فرمود آری پیغمبر بودم عرضکرد: صحابه شما هم با شما بودند و با ایمان نوشته شده بودند، فرمود:

آری اینها هم با من بودند، عرضکرد پس چرا روز اول ولادت سخن نگفتی مانند حضرت عیسی بن مریم با اینکه میگوئی: من پیش از آنکه متولد شوم پیغمبر بودم رسول خدا

صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: زیرا ولادت من همانند تولد حضرت عیسی نبود، برای آنکه خداوند حضرت عیسی را آفرید بدون پدر مانند آدم أبو البشر، و اگر حضرت عیسی وقتی که متولد گردید سخن نمیگفت برای مادرش عذری نبود و (دلیلی بر پاکدامنی خود نداشت و مردم هم باو حرفهای زشت و ناپسند میزدند و نسبت بساحت مقدسه اش جسارت و بی ادبی میکردند و او را متهم بزنا نموده بودند چون) شوهر نکرده بود و فرزندی از وی متولد گردید، و مردم نادان او را سنگسار مینمودند چنان که زنان زناکار را سنگسار میکردند، و خداوند حضرت عیسی را بسخن گفتن واداشت تا عذری باشد برای مریم (و باین وسیله معلوم گردد که با عفت و عصمت است و دامنش بناپاکی و زنا آلوده نشده، زیرا زنا زاده نمیتواند چنین معجزه ای را از خود نشان دهد).

باب هفتاد و یکم علت آنکه کفار حضرت زکریا را کشتند

۱- خبر داد مرا ... از وهب بن منبّه که میگفت: شیطان داخل مجالس بنی إسرائیل میشد و میگفت زکریا با مریم زنا کرده (چون او متکفل مریم بوده

و دیگری با او رفت و آمد نداشته) و آنقدر این سخن را تکرار کرد تا شایع گردید (بنحوی که نقل مجلس مردم شد و بیکدیگر میگفتند حتما این عمل نامشروع را زکریا مرتکب شده زیرا کسی غیر او دسترسی بمریم ندارد و مریم هم شوهری نکرده و با وجود این دارای فرزند شده).

و حضرت زکریا دید بشدت این قضیه در باره او شیوع پیدا کرده و باو نسبت ناروا میدهند و (با اینکه حقیقت قضیه از طرف حضرت عیسی گفته

شده بود و لیکن مردم نادان) قصد کشتن او را کردند (از ترس جان) فرار کرد بجنگلی و (بامر خدا) تنه درختی شکافته شد و آن حضرت داخل در میان درخت گردید و شکاف درخت بهم پیوست، و نادانان و اشرار قومش که تصمیم کشتن او را داشتند بدنبال وی شتافتند و شیطان ملعون هم آنان را راهنمائی میکرد تا رسیدند بآن درخت و شیطان دستی بآن درخت کشید و گفت زکریا در میان این درخت است باید آن را قطع کنید و از نصف ببرید و آن مردم نادان هم اطاعت شیطان را نمودند و درخت را بریدند و حضرت زکریا را بدو نیم کردند و رها نمودند و رفتند.

و شیطان نیز از نظر آنها مخفی و غائب گردید، و آن حضرت هیچ احساس الم و درد نکرد، و خدای تعالی ملائکه را فرستاد تا او را غسل دادند و تا مدت سه روز بدن آن حضرت روی زمین ماند و ملائکه بر بدنش نماز خواندند و سپس دفنش کردند، و بدن تمام پیغمبران این چنین بوده که (برای اثبات نبوت و بر حق بودن دستوراتشان) سه روز روی زمین واگذاشته میشد که بر بدنشان نماز بخوانند (مردم و ملائکه) و تغییر و تعفنی در بدنشان پدید نمی آمد.

باب هفتاد و دوم علت آنکه حواریون را حواریون، و نصاری را نصاری نامیدند

۱- حدیث کردند ما را ... از فضال که میگفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السّلام چرا حواریون را حواریون نامیدند، فرمود: اما مردم (عامّه) میگویند که ایشان را

برای آن جهت حواری مینامند که لباس شوی بودند و لباسها را بشستن از چرک و کثافات پاک میکردند.

و این اسمی

است مشتق از (خنبر حوار) یعنی نان سفید خالص.

و لیکن ما (ائمه) میگوئیم برای آن جهت ایشان را حواریون نامیدند که چون خود را و هم دیگران را بموعظه و نصیحت و پند و اندرز از اخلاق بد و آلودگی بگناهان پاک مینمودند (و بر حذر میداشتند).

فضال گوید عرضکردم: نصاری (پیروان حضرت عیسی) را چرا نصاری نامیدند، فرمود: چون ایشان از ساکنین دهکده ناصره از بلاد شام بودند که مریم و حضرت عیسی بعد از مراجعت از مصر در آن دهکده نزول اجلال فرمودند «۱».

باب هفتاد و سوم علت آنکه نباید اطفال را زد بجهت گریه نمودنشان

۱- حدیث کردند ما را ... از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که میفرمود نزنید اطفال خود را وقتی که گریه میکنند زیرا گریه آنها تا چهار ماه ثواب گفتن

«لا إله إلا اللَّه»

دارد، و چهار ماه ثواب صلوات بر پیغمبر دارد، و چهار ماه دعا بپدر و مادر خود مینمایند «۲»

---

(۱) حواریون شاگردان حضرت عیسی هستند و جمع حواریست و آنها دوازده نفر بوده اند.

(۲) محتمل است که مراد این روایت این باشد که طفل در چهار ماه اول ولادت غیر از خدا کسی را نمی شناسد چون فطرت بشر بر توحید و معرفت الهی است.

پس گریه او در حقیقت توسل و التجاء بخداوند است و این شهادت بتوحید و یگانگی خداوند است.

و در چهار ماه دوم مادر خود را می شناسد از جهت اینکه چون او واسطه است برای تغذیه اش نه از جهت اینکه چون او مادر است لذا پستان زنان دیگر را نیز قبول مینماید و چون بعد از خدا کسی را وسیله تغذیه نمیداند مگر مادر که بتکلیف طبیعی مکلف شده و این معنی رسالتست پس گریه او

در حقیقت شهادت برسالت و نبوت پیغمبر و صلوات فرستادن بر آن حضرتست، و در چهار ماه سوم ببعد پدر و مادر را میشناسد و می بیند که در ارتزاق محتاج بآنها است.

پس در حقیقت گریه او دعا است برای سلامتی و بقاء پدر و مادر.

و شاید مراد این باشد که چون در مقابل گریه اولاد پدر و مادر صبر میکنند ثواب

لا إله إلا اللَّه

، و صلوات، و دعا، برای ایشان دارد.

و حضرت صادق علیه السّلام در فائده گریه طفل بمفضل فرموده: بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را، بدان که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای بزرگ در بدن ایشان پدید می آید مانند کوری و امثال آن.

پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می آورد و باعث صحت بدن و سلامتی چشمان ایشان میگردد.

و علت خندیدن طفل را در ستاره دانش از هفتم بحار از مفضل نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم گاهی بچه ای میخندد بدون تعجب، و گریه میکند بدون درد، فرمود: ای مفضل هیچ بچه ای نیست مگر اینکه می بیند امام را و با او سخن میگوید، و گریه طفل برای غائب شدن امامست از نظر او، و خنده او برای آمدن امامست تا وقتی که زبان او باز می شود که دیگر نخواهد دید و فراموش مینماید دیدن امام را.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۴

باب هفتاد و چهارم علت خشکی چشم و قساوت قلب و فراموش کردن گناهان

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که میفرمود:

خشك نمیگردد (اشك) چشم مگر بواسطه قساوت قلب، و کسی قسی القلب نمیشود مگر از زیادی گناهان.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۵

۲- حدیث

کردند مرا پدرم از ... از حضرت موسی الکاظم علیه السّلام که میفرمود:

خدای تعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران یا موسی خورسند مباش و خوشحالی مکن از داشتن ثروت زیاد، و کوتاهی مکن در هیچ حالی از ذکر من، زیرا زیادی ثروت سبب فراموشی گناهان می شود (چون ثروتمند باید بررسی و رسیدگی بثروت نماید و این خود باعث اشتغال فکر است و همین علت موجب فراموشی گناهانست.

و البته این نسبت بثروت دنیائیست برای دنیا و ثروتی که مصرفش راه الهی باشد چنین نیست بلکه ممدوحست) و اگر کسی مرا فراموش نمود سبب قساوت قلبش می شود.

باب هفتاد و پنجم علت آنکه بعضی از مردم زشت صورتند و یا پیس و مجذومند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عذافر که میگفت فرمود حضرت صادق علیه السّلام ای عذافر آیا می بینی بعضی از مردم را که زشت صورتند و یا مبتلا بمرض پیسی و یا جذامی (و یا سیاه پوست با اینکه پدر و مادرش سفید پوست) هستند، عرض کردم بلی، فرمود: اینها کسانی هستند که پدرانشان با مادرانشان در حال حیض مجامعت نموده اند و اینها متولد گشته اند «۱».

---

(۱) شیخ صدوق علیه الرحمه در من لا یحضر نقل میکند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم میفرمود: هر که با زن خود جماع کند در حالی که حائض باشد و فرزندی متولد شود و خوره (جذام) یا پیسی (برص) داشته باشد ملامت نکند مگر خود را.

یعنی خود سبب شده است که فرزندش مبتلا بجذام و برص گردیده زیرا دهانه فرج و قصبه رحم و قاعده آن و تخم دانها و أغشیه و تمام اجزاء بچه دان در موقع ریزش خون حالتش مخالف حالتی است که خون ریزی نمیکند

و تشنجات و التهاباتی در آنها حادث می شود و رطوبتهای فاسده و غیر صالح در این موقع با منی مخلوط خواهد شد، و گاه خون غالب میگردد بر نطفه و فرزند سیاه پوست می شود.

چنان که در (ص ۶۸) قضاوتهای محیر العقول نقل مینماید که حضرت أمیر- المؤمنین علیه السّلام بمردی که فرزندش سیاه بود فرمود چون با زن خود در ایام حیض هم بستر شده ای خون بر نطفه غلبه کرده است و فرزند شما سیاه رنگ شده و گذشت در صفحه ۸۱ همین کتاب علت دیگری در سیاه پوست بودن

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۶

باب هفتاد و ششم علت آنکه آفات بدنی بیشتر در بدن فقرا است

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: بیشتر آفات بدنی در فقرا قرار داده شد تا نتوانند آن را بپوشانند (تا عبرت تمامی مردم گردد) و اگر در بدن ثروتمندان میبود آن را می پوشانیدند (و سبب عبرت و بیداری و توجه مردم بخدا نمیشد) «۱».

---

(۱) حضرت صادق علیه السّلام بمفضل فرموده: اگر آدمی را هرگز درد و المی نمیرسید بچه چیز ترک میکرد فواحش و گناهان را، و بچه چیز تواضع میکرد برای خدا و تضرع میکرد نزد او، و بچه چیز مهربانی میکرد بمردم و بذل صدقات بمساکین مینمود.

آیا نمی بینی کسی را که دردی عارض شده خضوع و شکستگی میکند و رغبت مینماید بدرگاه خدا و طلب عافیت میکند از شفا دهنده بیماران.

و بیماری تأدیب و موعظه است برای آن کسی که مبتلا می شود و هم برای غیر او، چنان که پادشاهان تأدیب میکنند مردم را که ایشان ترک اعمال قبیحه را بنمایند و دیگران نیز از احوال ایشان پند

گیرند، و مردم این رفتار را از سلاطین می پسندند و انکار برایشان نمیکنند، لیکن بر خدا ایراد میکنند که چرا فلان شخص را بیمار نموده (در بعضی از بیماریها).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۷

باب هفتاد و هفتم علت آنکه اولاد مؤمن کافر می شود و اولاد کافر مؤمن میگردد و علت آنکه مؤمن گناه میکنـد و کافر کار نیکو و عمل خیر انجام میدهد

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای عز و جل خلق فرمود آب شیرین را و از آن آفرید اطاعت کنندگان خود را، و خلق فرمود آب تلخ را و از آن آفرید معصیت کاران را، و امر فرمود (بحکمت بالغه خود) بآبها تا بیکدیگر مخلوط شدند، و اگر این چنین نشده بود فرزندان مؤمن با ایمان بودند و اولاد کافر کافر میبودند.

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام که میفرمود:

خداوند خلق کرد بدن و قلب پیغمبران (و اوصیاء ایشان) را از طینت علیین، و خلق نمود قلوب مؤمنین را از همان طینت و بدنهای ایشان را از طینتی پائین تر از علیّین، و خلق کرد قلوب و بدنهای کافران را از طینت سجین، و هر دو طینت بأمر خداوند بیکدیگر مخلوط شد.

و برای همین (مخلوط شدن) است که اولاد مؤمن کافر می شود، و فرزند کافر مؤمن میگردد، و بهمین سبب است که مؤمن مرتکب گناه می شود و کافر کار نیکو و عمل خیری را انجام میدهد، و (لیکن) قلب مؤمن شایق و مایل خواهد شد بآنچه که از آن خلق شده و قلب کافر تمایل پیدا میکند بآنچه که از آن خلق گردیده (پس مؤمن جدّیت در عبادت مینماید تا خود را به علیّین میرساند و کافر بواسطه کندی در عبادت و کوشش در معصیت بسجّین خواهد

رفت).

۳- حدیث کردند ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که میفرمود:

خدای تعالی خلق نمود آدم را از (خاک) زمین شوره زار (غیر قابل محصول) و شیرین (که قابل برای هر گونه محصولست).

و برای همین است که بعضی از فرزندان آدم صالح و نیکوکارند (و مؤمن که

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۸۸

آفریده شده اند از زمین شیرین) و بعضی طالح و معصیت کارند (چون از خاک شوره زار خلق گردیده اند، زیرا در عالم ذر اجابت بتوحید خدا و نبوت انبیاء نکردند).

۴- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای تعالی خلق کرد آب را و بقسمتی از آن خطاب نمود که: آب شیرین و گوارا باش تا خلق کنم از تو بهشت و بندگان اطاعت کننده را، و بقسمت دیگر آن فرمود: آب شور باش که از تو خلق میکنم آتش و معصیت کاران را، و هر دو قسم آب را مخلوط و ممزوج بیکدیگر نمود.

و بهمین علت است که اولاد مؤمن کافر میگردد، و فرزند کافر مؤمن می شود، و اگر آن آبها مخلوط نشده بود هیچ گاه فرزند مؤمن کافر نمیگردید و فرزند کافر مؤمن نمیشد.

۵- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام در حدیثی که در آخر آن فرمود: هر گاه دیدی در کسی جهل و حماقت و شتابکاری در امور (بدون تدبر و تفکر) و بد اخلاقی را بدان که (طینت) او از أصحاب شمالست (و از أهل جهنم) و اگر دیدی کسی را با وقار و خوش اخلاق بدان که (طینت) او از أصحاب یمین (و از أهل بهشت) است «۱».

۶- حدیث کردند ما

را ... از عبد اللَّه بن سنان که میگفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام اولین چیزی که خداوند خلق نموده چیست، فرمود: اولین چیزی که خداوند خلق کرد و از آن همه چیز را آفرید، عرضکردم بلی فدایت شوم، فرمود:

خدای تعالی خلق کرد آب دو دریا را که یکی شیرین و دیگری شور بود، و پس از خلقت آنها بآب شیرین نظر کرد و فرمود: ای دریا، جواب داد:

لبیک و سعدیک

خدای سبحان فرمود: در تو باشد برکت و رحمت من و از تو خلق میکنم اطاعت کنندگان خودم را که در بهشت خواهند رفت.

و سپس نظر کرد بآب شور و سه مرتبه فرمود: ای دریا، جواب نداد، خدای

---

(۱) بیاید بحثی شیرین در همین موضوع در باب «۹۶» ان شاء اللَّه.

تعالی فرمود: بر تو باد لعنت من و از تو خواهم آفرید معصیت کاران و کسانی را که در آتش خواهم برد.

و امر فرمود: به آن آبها که مخلوط یک دیگر شوند، و از همین جهت است که اولاد مؤمن کافر می شود، و اولاد کافر مؤمن میگردد.

۷- حدیث کردند ما را ... از ابان بن عثمان و أبو الربیع که یکی از معصومین میفرمودند: خداوند آب شیرین را خلق کرد و از آن آفرید بندگان خاص و اهل طاعت را، و آفرید آب شور را و از آن خلق نمود گناهکاران را، و هر دو آب را بیکدیگر مخلوط نمود، و اگر این چنین نشده بود فرزندان مؤمن مؤمن و اولاد کافر کافر میبودند

باب هفتاد و هشتم علت آنکه مؤمن گناه میکند و سبب قبولی توبه او

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السّلام که میفرمود: اگر آدم

ابو البشر مرتکب ترک اولی نشده بود هیچ گاه مؤمن ترک اولائی را مرتکب نمیشد و اگر خدای تعالی توبه آن حضرت را قبول نفرموده بود، توبه هیچ کس قبول نمیگردید «۱»

---

(۱) بیان آن حضرت در موضوع نزدیک شدن آدم و حوا است بآن درختی که نهی شده بودند.

«أولا» باید توجه داشت که ایشان نهی شده بودند از نزدیک شدن بدرخت و نهی نشده بودند از خوردن میوه آن، چنان که در قرآن میفرماید: وَ لا تَقْرَبا، و نفرموده: و لا تأکلا.

«ثانیا» نهی خدا بآدم نهی تنزیهی و ارشادی بوده نه تحریمی یعنی اگر نزدیک درخت مورد اشاره رفتید ضررهائی خواهید دید (از قبیل ریختن لباس و خروج از بهشت و هبوط بدنیا و گرفتار حوادث و زحمات دنیائی شدن و غیره) و در نهی تنزیهی و ارشادی بودن از بررسی و دقت کامل در آیات و روایات معلوم و واضح می شود.

و اینکه فرموده: توبه آن حضرت را قبول کرد، در مقابل معصیت نبوده و چنان نیست که بعضی توهّم کرده اند توبه در مقابل معصیت است، و نمونه آن در قرآن هست، و برای اطلاع بیشتری در این موضوع طالبین به بحار الانوار و حیوه- القلوب علامه مجلسی و تفسیر صحیح آیات مشکله مراجعه فرمایند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۰

باب هفتاد و نهم علت دوستی و دشمنی مردم با یک دیگر

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود:

خدای تعالی عهد و میثاق گرفت در عالم ذر از تمامی مردم در حالی که همگی آنها اشباح بودند (مانند ذرات غبار) و هر کدام از ارواح مردم که در آن روز با یک دیگر آشنا شدند و الفت پیدا

کردند در دنیا هم با یک دیگر آشنایند (و قلب آنها بهمدیگر مایل می شود و محبت و دوستی بین آنها پدید میگردد) و هر یک از ایشان که آشنا نشدند در دنیا هم آشنا نیستند.

۲- حدیث کرد مرا پدرم از ... از مردی از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: آیا شما میگوئید که در عالم ذر، ارواح جمع شده بودند و هر یک از آنها که با دیگری آشنا شد در این دنیا هم با یک دیگر آشنایند، و هر کدام آشنا نشدند در دنیا هم آشنا نیستند.

راوی گوید عرضکردم: بلی ما چنین میگوئیم، فرمود: آری حقیقت امر همین است، زیرا خداوند عهد و میثاق از تمامی مردم گرفت (بر اقرار بتوحید و نبوت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ولایت و امامت علی و ائمه علیهم السّلام) و آنها ارواح و أشباح بودند.

چنان که میفرماید: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ، یاد آورید هنگامی که پروردگار تو ذریه بنی آدم را از أصلاب ایشان برگرفت و آنها را بر وجود خودشان گواه نمود پس هر که در آن روز با دیگری انس و الفت گرفته در این دنیا نیز با او مأنوس و الفت دارد، و هر کس الفت با دیگری نگرفته در دنیا نیز الفتی ندارد.

۳- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: اگر مردم فکر میکردند که از چه چیزی خلق شده اند هیچ وقت با یک دیگر نزاع نمیکردند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۱

و اختلافی (در باب قضا و قدر و

سرنوشت) بین ایشان پدید نمی آمد (و یک دیگر را ملامت و سرزنش نمی نمودند و تکبر نمیکردند) «۱».

۴- حدیث کردند ما را ... از عبد المؤمن أنصاری که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام که بعضی از مردم روایت میکنند از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله که فرموده:

إختلاف امتی رحمه

، اختلاف امت من رحمت است.

فرمود: راست میگویند، عرضکردم اگر این چنین باشد که اختلاف امت (مسلمان) رحمت باشد پس اجتماع ایشان عذابست، فرمود: این چنین نیست معنی حدیث که تو و دیگران گمان میکنید، بلکه مقصود و اراده آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله معنی آیه شریفه است که خدا میفرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، باید از هر دسته و جمعی (و دهکده و مزرعه و شهری) یکنفر برود و تحصیل علم دین نماید و مسائل احکام دین را یاد گیرد و برگردد و بقوم و قبیله خود بیاموزد آنچه را که یاد گرفته، شاید آن قوم و قبیله از خدا بترسند (و نافرمانی او را ننمایند).

که خداوند أمر فرموده بمردم که نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم (و بعد از آن حضرت

---

(۱) شاید مراد آن حضرت نطفه باشد چنان که خدای تعالی میفرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ، باید نظر کند انسان که از چه آفریده شده است، آفریده شده از نطفه جهنده که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده.

و علی علیه السّلام فرموده: کسی که از مجرای بول پدر و

مادر بیرون آمـده جای تکبّر و عجب و خودپسـندی برایش باقی نمانـده بنا بر این اگر مردم فکر کنند که چه بوده اند و از کجا آمده اند و بکجا خواهند رفت و دانسـتند که خط سـیر همه از مبدء تا محشـر یکیست این همه مرتکب گناه نمیشدند و بر یک دیگر ظلم و ستم نمی نمودند و حقوق یک دیگر را پایمال نمیکردند و خود را بر دیگری برتر و بالاتر محسوب نمیداشتند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۲

نزد ائمه علیهم السّلام و بعد از ایشان تا زمان ظهور وجود مقدس إمام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف خدمت علمای اعلام حفظهم اللّه) برونـد و احکـام دین را یـاد گیرنـد و برگردنـد بسوی شـهر و دیار و قوم و قبیله خودشان و آنها را از آنچه که یاد گرفته اند یاد دهند و تعلیم نمایند.

و مراد از إختلاـف إختلاـف شـهرهای امت (مسـلمان) است (که از شـهرهای مختلـف جمـع شونـد برای تعلیم احکـام دین) نه اختلاف در دین زیرا دین خداوند یکیست و در آن اختلافی نیست «۱».

---

(۱) اینکه میفرمایـد: دین خداوند یکیست، شاید مراد آیه «۱۲» سوره شوری باشـد که فرموده: شَـرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنـا إِلَیْکَ وَ مـا وَصَّیْنـا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسـی وَ عِیسـی أَنْ أَقِیمُوا الـدِّینَ وَ لاـ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْـرِکِینَ ما تَـدْعُوهُمْ إِلَیْهِ، یعنی خداوند شـرع و آئینی که برای شـما مسـلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم بآن سـفارش کرد، و بر تو (ای پیغمبر و رسول خاتم) نیز همان را وحی کردیم و به إبراهیم و موسی و عیسی

هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید (و در حفظ آن کوشش و پایداری کنید) و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید.

و دین سیر تکاملی اجتماعی خود را نموده تا بنام اسلام جلوه گر شد وَ: مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ، هر کس غیر از اسلام دینی إختیار کند هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله مردمان زیانکارانست، و اینکه در فتواهای مجتهدین أعلی اللَّه مقامهم إختلاف دیده می شود إختلاف دینی نیست بلکه فتوا در فروع فروع دینست.

و جهت إختلاف مجتهدین در فتاوا آنست که هر مجتهدی از قرآن و روایات و از طرز لفظ و موقع و مورد نزول و بیان طوری می فهمد و استنباط مینماید (و کلما أفتی به المفتی فهو حکم اللَّه تعالی فی حقنا).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۳

باب هشتادم علت آنکه در مؤمنین تندی و غضب (و غیرت) هست و در مخالفین آنها نیست

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از ابن اذینه (بضم همزه و فتح ذال و تقدیم یاء بر نون) که گفت با جمعی از صحابه خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم و در بین سخن اسم یکی از صحابه برده شد و گفتیم خون گرم است و در او حدّت و تند مزاج و غضب (و غیرت) است.

آن حضرت فرمود: یکی از علامت مؤمن حدّت و غضب (و غیرت) است (که هر گاه دید کسی مرتکب گناه می شود و یا در عبادت الهی سستی و کوتاهی میکند ناراحت میگردد و غضب مینماید) عرض کردیم: در تمام صحابه (خاص) ما غضب و حدّت هست.

فرمود (علتش آنست که) خدای تعالی در عالم

ذر أمر فرمود بأصحاب یمین که شما نیز در میان ایشان بودید: بروید در آتش (که برای اتمام حجت و امتحان شما مشتعل فرموده بود) و همه داخل شدید و از حرارت آتش اضطرابی در شما پیدا گردید و تندی مزاج و غضب شماها بواسطه حرارت آن آتش است.

و أمر نمود بمخالفین (خود و انبیاء و ما أئمه علیهم السّلام و شما) که أصحاب شمال باشند اینکه داخل همان آتش بشوند، و لیکن آنان سرپیچی نمودند و اطاعت نکردند و داخل نشدند، از این جهت خون سرد هستند و باکی ندارند اینکه خود گناه کنند و یا دیگری را در حال گناه و معصیت ببینند.

باب هشتاد و یکم علت آنکه آب گوش تلخست و آب چشم شور و آب دهان شیرین و گوارا و آب بینی غلیظ

۱- ۳- حدیث کرد مرا پدرم از ... که روزی أبو حنیفه وارد شد بر حضرت

صادق علیه السّلام آن حضرت فرمود: ای ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس در دین مینمائی (و احکام الهی را بعقل خود بیان میکنی) عرضکرد: بلی قیاس میکنم «۱».

---

(۱) قیاس یعنی حکم مسأله ای را بمسئله دیگر که شبیه به آنست بگویند، و این در صورتیست که در علت شریک باشند مثلا شراب بنص قرآن و اخبار حرامست و علت حرام بودن آن سکر و مستی است و چون میدانیم که آب جو (غیر طبی) هم مسکر است آن را هم حرام میدانیم، و این حرمت را با قیاس آبجو با شراب قائل میشویم زیرا علت حرمت در هر دو یکیست که آن مست شدن و زایل گردیدن عقل و سبب تنبلی کبد و تشنجات غدد و اعصاب است و در قیاس سه شرط باید مراعات شود- اول- علت

و قصد شارع و واضع حکم در مسأله و حکمی معلوم باشد- دوم- علت در اصل و یا فرع یکی باشد- سوم- آنکه أصل عمومیت داشته باشد و مخصوص بیک قضیه نباشد.

بنا بر این اگر در یک مسأله و یک قضیه محصور و مخصوص باشد جاری نمیشود بمسئله دیگر و بهمین جهت است که میگویند: قیاس عبارت از أمر ظنی و گمانی است و از نوع گمانهائیست که خطا در آن زیاد راه دارد.

و فرق است بین اجتهاد و قیاس، زیرا اجتهاد در لغت بمعنای بکار بردن منتهای کوشش است در کاری، و در تعریف آن گفته اند «الاجتهاد المبالغه فی الجهد».

و در صدر اول که کلمه اجتهاد را استعمال میکردند به پیروی از احادیث منسوب بپیغمبر و صحابه آن حضرت مقصودشان (اجتهاد رأی) بوده یعنی بکار بردن منتهای کوشش در إعمال رأی و قیاس، أمّا تدریجا تعمیم داده شد و در مورد بکار بردن منتهای کوشش در جستجوی احکام شرعیه از ادلّه معتبره استعمال شد و مجاهده علمی در راه بدست آوردن احکام شرعی بخود گرفت.

و در مجمع البحرین گوید «و نقل فی الاصطلاح الی استفراغ الوسع فیما فیه مشقه لتحصیل ظن شرعی بحکم شرعی».

و در باره کلیه احکام شرعیه یا مستند بکتابست که قرآن باشد، و یا مستند بسنّت که روایات پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و أئمه علیهم السّلام است، و یا مستند باجماع علما و مطابقت با عقل،

و: کلما حکم به العقل حکم به الشرع

، از مسلّمات قواعد فقه و اصول شیعیانست.

و گاه هست که در موضوع امری از طرف شارع و واضع احکام حکمی صادر شده و لیکن آن حکم

بدست ما نرسیده مجتهدین میتوانند آن را بعنوان مصلحت که ضرورت و احتیاج اقتضای آن حکم را لازم کرده باشد حکمی برای آن بگویند و این را مصالح مرسله نامند یعنی خارج از منصوصات میباشد و حکم استثنائیست و خارج از قیاس است.

و أبو حنیفه که در احکام قیاس مینموده بیشتر اجتهاد در مقابل نص بوده و خود میگفته من متکی بعقل هستم، و در قبول روایات بسیار سخت گیر بوده (ل ه).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۵

آن حضرت فرمود: قیاس مکن، که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود زمانی که گفت خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ، و قیاسش این بود که آتش بهتر است از خاك و اگر قیاس نموده بود بین نورانیّت آدم (آن جوهری که خداوند نور آدم را از آن خلق کرده) و نورانیّت آتش مناسبتر بود (و آن وقت می فهمید) و میدانست فضیلت و برتری بین آنها هست (چون نور آتش ظاهر نمیشود مگر در محسوسات و خاموش میگردد بسبب آب و باد و مضمحل می شود در مقابل نور خورشید و لیکن نور آدم نوریست که ظاهر می شود بسبب آن أسرار ملك و ملكوت و خاموش نمیشود و مضمحل نمیگردد با آب و باد و نور خورشید).

بگو ای ابو حنیفه که قیاس میکنی: چرا آب گوش تلخست، عرضکرد نمیدانم آن حضرت فرمود: پس تو که هیچ نمیتوانی حکمت و علتی را که در سر خود تو است بگوئی چگونه در حلال و حرام قیاس میکنی (و برأی خود میگوئی که این حلالست و آن حرام).

ابو حنیفه بعرض رسانید یا ابن رسول اللَّه (صلی اللَّه علیه و

آله) مرا از علت و حکمت آن آگاه فرمائید.

فرمود: برای این جهت آب گوش تلخ قرار داده شد تا حیوانات نتوانند داخل

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۶

گوش شوند و اگر هم تصادفا داخل شدند بمیرند پیش از آنکه ضرری بانسان برسانند و اگر آب گوش تلخ نمیبود حشرات الارض (از قبیل مورچه و کرم و غیره) آدمی را می کشتند.

و آب دهان شیرین قرار داده شد تا دریابد (انسان) طعم و مزه غذاهای شیرین و تلخ (و غیره) را.

و آب چشم شور قرار داده شد برای آنکه چون چشم پیه است، و اگر آب چشم شور نمی بود (چشم) متعفن میشد و فاسد میگردید (و انسان از چشم محروم بود).

و آب بینی غلیظ و رونده قرار داده شد تا آنکه هر دردی در سر آدمیست بوسیله آن آب خارج شود، و اگر این چنین نمیبود آب در دماغ میماند و بمرور زمان تولید کرم میشد.

۲- حدیث کردند ما را از ابن شبرمه «۱» که میگفت روزی با ابو حنیفه وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السّلام.

آن حضرت فرمود: ابو حنیفه از خدا بترس و برأی خود قیاس در دین مکن، همانا اول کسی که قیاس کرد شیطان بود بعد از آنی که خدای تعالی باو امر فرمود بر آدم سجده کند و او قیاس کرد و گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، من از آدم بهترم چون مرا از آتش (نورانی) و او را از خاک (تیره و پست) آفریده ای ای ابو حنیفه آیا میتوانی اسراری که در سر خودت میباشد قیاس کنی و حکمت آن را بگوئی، عرضکرد نمیتوانم

و نمیدانم.

آن حضرت فرمود معلوم می شود اکنون، بگو: چرا قرار داده شد آب شور در چشم، و آب تلخ در گوش، و آب سرد (و غلیظ) در بینی، و آب شیرین و گوارا در

---

(۱) ابن شبرمه «بضم و فتح و کسر شین و سکون باء موحده و ضم راء» عبد اللّٰه بن شبرمه بن طفیل بن حسان الضبی، شاعر و جزو فقهاء عامه و هم مسلک بوده با أبو حنیفه در قیاس نمودن و با یک دیگر استمداد فکری میکردند، و از طرف منصور دوانیقی لعنه اللّٰه قاضی بوده در کوفه.

دهان، عرضکرد نمیدانم.

فرمود: چون خداوند چشمان را پیه خلق نموده و آب شور را در آن قرار داد، که اگر این چنین نمیکرد فاسد میشد (چون پیه اگر بدون نمک باشد و بماند میگندد) و این منتی است که خداوند بر بنی آدم نهاده.

و آب گوش را تلخ نمود تا آنکه حیوانات نتوانند در آن بروند و اگر تلخ نمیبود حشرات داخل آن میشدند و اذیت می نمودند، و چه بسا مغز سر را میخوردند و هلاک میکردند (و این نیز منتی است که خداوند بر بنی آدم نهاده).

و در بینی آب قرار داد تا آنکه آدمی بتواند بخوبی نفس بکشد و بوی خوب را از بد تمیز دهد (و این هم خود نعمتی است از خدای عز و جل).

و در دهان آب شیرین قرار داد تا آنکه انسان بتواند طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را دریابد (و این هم نعمت و احسانست از ذو الاحسان).

سپس آن حضرت فرمود: ای أبو حنیفه آن چه کلمه ایست که اولش کفر

است و آخرش ایمان، عرضکرد نمیدانم، فرمود: کلمه

«لا إله إلا اللَّه»

است که اگر بگوئی

لا إله

(یعنی نیست خدائی) کافر خواهی شد، و اگر بگوئی:

إلا اللَّه

(مگر خدای یکتا) مؤمن خواهی بود وای بر تو ای ابو حنیفه: گناه کدامیک از قتل نفس و زنا کردن بزرگتر است گفت گناه قتل نفس بزرگتر است، فرمود: پس تو بر خلاف خداوند میگوئی زیرا خداوند در (اثبات) قتل نفس دو نفر شاهد را قبول کرده، و در (اثبات) زنا چهار نفر شاهد خواسته.

بگو کدامیک از نماز و روزه بزرگتر است، عرضکرد نماز، فرمود: پس چرا زن بعد از أیام حیض (عادت ماهیانه زنانگی) باید قضای روزه را بگیرد و قضای نماز بر او واجب نیست که بخواند، پس قیاسهای تو در احکام دین چگونه صحیح است (با اینکه جهل و عجز و ناتوانی تو در استنباط احکام شرعیه واضح است).

ای أبو حنیفه از خدا بترس و در احکام و دینش قیاس نکن (و رجوع نما بقرآن

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۸

و امام بحق و از ایشان اطاعت و پیروی کن) ۴- ۶- خبر دادند مرا ... از ابن أبی لیلی که میگفت من و نعمان (أبو حنیفه) وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السّلام، آن حضرت بمن فرمود: این کیست همراه تو، عرضکردم فدایت شوم این مردی است از اهل کوفه و دارای رأی و نظر و اجتهاد است (در احکام دین اسلام) فرمود: شاید این همان مردیست که چیزها را برأی خود قیاس میکند و بنظر خود حکم و فتوا میدهد.

و سپس رو کرد بابی حنیفه و فرمود: ای نعمان آیا میتوانی بگوئی اسراری که در سر

خود تو است، عرضکرد نمیتوانم، فرمود: پس نمیبینم تو را که بتوانی در چیزهای دیگر هم قیاس کنی براستی و درستی فتوا دهی و نمیتوانی دیگری را هدایت نمائی.

(آن حضرت برای آنکه جهل و نادانی ابو حنیفه بر خودش و بر دیگران واضح شود فرمود) آیا میدانی چرا آب چشم شور است و آب گوش تلخ و آب بینی سرد و غلیظ و آب دهان شیرین و گوارا، عرضکرد نمیدانم، فرمود آیا میدانی چه کلمه ای است که اولش کفر است و آخرش ایمان، عرضکرد نمیدانم.

ابن ابی لیلی گوید گفتم: فدایت شوم آنچه را که وصف فرمودی علتهای آن را برای ما بیان و تشریح کنید.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم علیه السّلام از آباء خود علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که میفرمود: خداوند چشم بنی آدم را در میان پیه قرار داده از این جهت اطراف آن را آب شور قرار داد تا گندیده نشود و هر چه داخل چشم گردد آن را ذوب نماید و بیرون اندازد.

و آب گوش را تلخ گردانید تا حیوانی داخل در گوش نشود و اذیت بمغز برساند (زیرا انسان در حال خوابیدن در بیشتر اوقات گوش خود را روی زمین میگذارد) و در بینی آب غلیظ سرد (نیم بسته ای) قرار داد بجهت اینکه حجابی باشد برای دماغ (که چیزی داخل آن نشود زیرا مرکز کلیه قوای فکری و حواس انسانست که

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۱۹۹

هر گاه بآن صدمه برسد آدمی دیوانه و أبله گردد) و حفظ مغز سر نماید و اگر این آب نمیبود مغز سر گداخته میشد و فرو میریخت.

و آب

دهان را شیرین گردانید تا درک کند بنی آدم طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را، و اینها منتی است از خداوند بر بنی آدم.

و کلمه ای که اولش کفر است و آخرش ایمان کلمه

«لا إله إلا اللّٰه»

است.

سپس فرمود: ای نعمان به پرهیز از قیاس در دین، همانا شنیدم از پدرم علیه السّلام و او از آباء خود علیهم السّلام از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم که میفرموده هر که در چیزی از دین (و حکمی را بحکمی بدون مناسبت) قیاس کند خداوند او را با شیطان همقرین نماید در جهنم، زیرا شیطان اول کسی بود که قیاس کرد و گفت: سجده بر آدم نمیکنم زیرا من بهترم از او چون مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک.

ای أبو حنیفه هیچ وقت در برابر احکام (خدا و رسول و جانشینان بحق او) اظهار نظر و رأی و قیاس نکن، زیرا دین خدا برأی و قیاس (تو و امثال تو) واگذار نشده ۵- حدیث کرد مرا پدرم از ... از یکی از صحابه حضرت صادق علیه السّلام که میگفت خدمت آن حضرت بودم که جوانی از قبیله کنده وارد شد و مسأله ای پرسید، و من آن جوان و مسأله او را در خاطر داشتم تا زمانی که وارد کوفه شدم و بنزد أبو حنیفه رفتم که ناگاه دیدم همان جوان وارد شد بر أبو حنیفه و همان مسأله را پرسش کرد و ابو حنیفه فتوائی بخلاف فتوای حضرت صادق علیه السّلام گفت، من بپا خواستم و گفتم وای بر تو ای ابو حنیفه، در سال گذشته رفتم بمکه برای حج

و وارد شدم بر حضرت صادق علیه السّلام و دیدم همین جوان را که آمد و همین مسأله را پرسید و آن حضرت فتوائی فرمود بخلاف فتوای تو، أبو حنیفه (ل) گفت جعفر بن محمّد (الصادق علیهما السّلام) چیزی نمیداند، من از او عالمتر هستم زیرا من مردان بزرگ علمی را دیده ام و از زبان ایشان چیزهائی را شنیده ام و مطالبی را یاد گرفته ام، و جعفر بن محمّد (امام صادق علیه السّلام) صحفی است و علم را از کتابها یاد گرفته.

راوی گوید: با خود گفتم باید سال دیگر بمکه بروم اگر چه نیابتی باشد،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۰۰

و از همان روز در جستجوی حج نیابتی بودم تا پیدا کردم و بحج رفتم، و خدمت حضرت صادق علیه السّلام شرفیاب شدم و قضیه ابو حنیفه و فتوا و کلمات او را بعرض رسانیدم.

آن حضرت تبسم نمود و فرمود: لعنت خدا بر او باد، اینکه گفته من صحفی هستم راست گفته زیرا خوانده ام صحف پدران خود إبراهیم و موسی علیهما السّلام و صحفهائی که همانند این صحف بوده، و مدتی نگذشت که صدای دقّ الباب بلند شد، و جماعتی از صحابه خدمت آن حضرت بودند.

آن حضرت بیکی از غلامان خود فرمود ببین کیست کوبنده درب، غلام رفت و بازگشت و بعرض رسانید: أبو حنیفه است (و اذن دخول میطلبد) فرمود: اذنش دهید بیاید، ابو حنیفه را اذن دادند و داخل گردید و بر آن حضرت سلام نمود و عرض کرد: اذن میفرمائید بنشینم.

آن حضرت جواب سلام او را دادند و لیکن توجهی باو نفرمود و با صحابه شروع بگفتگو کرد، ابو حنیفه مرتبه دوم

و سوم اذن طلبید و آن حضرت (بنا بمصلحت) هیچ گونه التفاتی باو نفرمود، و آخر الامر بدون اجازه نشست.

آن حضرت بعد از نشستن او فرمود: کجا رفت أبو حنیفه، گفتند خدمت شما نشسته است، صورت بجانب او نمود و فرمودند توئی فقیه اهل عراق، عرضکرد:

بلی، فرمود بچه چیز فتوا میدهی، عرضکرد بکتاب خدا قرآن و روایات پیغمبر.

فرمود: آیا احکام قرآن را میدانی آنچنان که باید دانست و ناسخ را از منسوخ تمیز میدهی عرضکرد: بلی نیکو میدانم، فرمود: ادعای علم و دانش نمودی (و از حد خود تجاوز کردی) وای بر تو آنچه را که گفتی نمیداند کسی مگر آن کسانی که قرآن بر آنان نازل شده، وای بر تو این چنین علم یافت نمیشود مگر در نزد خواص فرزندان پیغمبر، و تو حتی دانستن معنی حرفی را هم (از پیغمبر) بارث نبرده ای، اگر این طور باشد که میگوئی (عالم هستم و میدانم تفسیر و تأویل و معانی و ناسخ و منسوخ قرآن را) با اینکه من تو را آن طور نمی بینم، بگو اینکه خدا میفرماید: سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ (یعنی بروید در آن زمین شبها و روزها و ایمن هستید) کجا است

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۰۱

این زمین؟ عرضکرد: گمانم بین مکه و مدینه است.

آن حضرت رو کرد بصحابه و گفت شما کاملا میدانید چقدر ناامنست که گاهی قافله از مدینه بمکه میرود و در بین راه دزدان راهزن آنها را میگیرند و اموال ایشان را بغارت میبرند و چه بسا خود آنها را نیز میکشند و مردم از این راه ایمن نیستند، آیا این چنین نیست؟ همه گفتند

بلی این چنین است هیچ کس تأمین جانی و مالی ندارد از این راه، ابو حنیفه (از اشتباه خود خجل و شرمنده گردید و) ساکت شد.

آن حضرت فرمود: ای ابو حنیفه بگو اینکه خدا میفرماید: وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً (یعنی هر که در آنجا داخل شود ایمن خواهد بود، زیرا خدا حافظ او است) کدام مکان است؟ عرضکرد کعبه (و مسجد الحرام) است، آن حضرت فرمود: تو میدانی که حجاج بن یوسف (ملعون) منجنیق ساخت در مسجد الحرام و عبد اللّه بن زبیر را بدان آویخت و کشت، پس چگونه آنجا محل امن است، ابو حنیفه ساکت گردید سپس آن حضرت فرمود: اگر مسأله و مطلبی برای تو روی دهد که حکمش در قرآن نباشد و از پیغمبر هم حکمش بتو نرسیده باشد چه میکنی عرض کرد قیاس میکنم و برأی و نظر خودم عمل مینمایم، فرمود: ای ابو حنیفه اول کسی که قیاس کرد شیطان ملعون بود که بر خدا قیاس کرد و گفت: من از آدم بهترم چون مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک آفریدی، ابو حنیفه ساکت ماند (و جوابی نداشت که بگوید).

آن حضرت فرمود: بگو کدامیک از بول و منی پلیدتر است، عرضکرد: بول، فرمود: پس چرا باید مردم بواسطه خروج منی غسل کنند و برای بول غسل نباید بنمایند، ابو حنیفه ساکت گردید.

آن حضرت فرمود: بگو کدامیک از نماز و روزه افضل است، عرضکرد: نماز فرمود: پس چرا زنان که در ماه رمضان حائض میشوند باید قضای روزه های خود را بگیرند و لیکن قضای نمازها را نباید بخوانند، أبو حنیفه ساکت و مبهوت شد.

آن حضرت

فرمود: بگو فتوای تو چیست در اینکه: مردی یک زن آزاد عقیم

دارد و یک کنیز و یک دختر از کنیز، و آن مرد بعد از نماز صبح با زن آزاد خود مواقعه کرد و بحمام رفت و آن زن برای آنکه امّ ولد و دخترش را نزد شوهرش متهم نماید از جای برخاست و با همان حرارت (غریزه جنسی) خود را روی دختر انداخت و مساحقه نمود، و آن دختر خوابیده بود و چیزی (که کاشف از ناراضی بودن مساحقه باشد) نگفت و نطفه مرد از زن خارج شد و داخل رحم دختر گردید.

أبو حنیفه: گفت بخدا قسم جوابش را نمیدانم (و در این موضوع فکرم ناقص است و بجائی نمیرسد که فتوا دهم).

فرمود: ای أبو حنیفه؟ اگر مردی کنیز خود را بغلام خود تزویج نمود و اولادی از آنها متولد شد، و از زن آزاد آن مرد نیز فرزندی متولد گردید، و پس از چند مدتی دیواری بر سر مولا و امّ ولد و آن زن خراب شد و مردند و ما نمیدانیم کدامیک از این دو فرزند مالکست و دیگری مملوک، چه باید کرد (و فتوای تو در این مسأله چیست) گفت: فدایت شوم چیزی نمیدانم که جواب بگویم «۱».

سپس أبو حنیفه (دید اگر این گونه سؤال و جواب ادامه پیدا کند ریاستش لطمه می بیند و آبرویش ریخته می شود و جهل و بی سوادیش بر همه واضح میگردد، بدین جهت خلط مبحث کرد و) گفت: اصلحک اللَّه بعضی از مردم کوفه گمان میکنند شما أمر میکنید ایشان را که برائت و بیزاری بجویند از فلان (مرادش ابو

بکر است) و فلان (مرادش عمر است) و فلان (مرادش عثمان است):

فرمود: وای بر تو أبو حنیفه چنین موضوعی نبوده؟ عرضکرد: أصلحک اللّه مردم کوفه (و اطراف آن) عمل خلفا را بزرگ میدانند (که غصب خلافت کرده اند)

---

(۱) در صورت وقوع این حادثه باید قرعه انداخت طبق:

القرعه لکل أمر مشکل

، چنان که در کافی نقل از حضرت صادق علیه السّلام مینماید که:

یقرع بینهما فمن أصابته القرعه فهو الحرّ

، بین این دو فرزند قرعه باید انداخت، و قرعه بنام هر یک از آنها اصابت کرد آزاد است و مولی و آن دیگری غلام او، و هم صاحب کلیه اموال موجوده میگردد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۰۳

فرمود: میگوئی من چه کنم، عرضکرد بآنها بنویسید که بخلفا سخنان زشت نگویند فرمود: اطاعت مرا نمیکنند، عرضکرد در صورتی که نویسنده شما باشید و قاصد و برنده نامه من باشم اطاعت مینمایند، فرمود: من که جاهل و نادان نیستم (که فریب تو و امثال تو را بخورم) بگو چقدر مسافتست از اینجا تا کوفه، گفت بسیار، فرمود: فاصله بین من و تو چقدر است، عرضکرد اندک فاصله است، فرمود، تو هنگامی که داخل شدی در منزل من، سه مرتبه اذن نشستن گرفتی و من تو را اذن ندادم تا آخر الامر بدون اذن من نشستی و مخالفت با من نمودی، پس چگونه مردم کوفه اطاعت مرا مینمایند با اینکه من در اینجا (مدینه) هستم و آنها در کوفه.

ابو حنیفه (از عمل و حرف خود خجل و شرمنده گردید و) سر بزیر افکند و پس از اندک مدتی از خدمت آن حضرت بیرون رفت و میگفت (حضرت صادق علیه السّلام)

عالم و دانشمندترین مردم است و کسیرا در علم همانندش نیافته ام.

ابو بکر حضرمی (که یکی از حضار مجلس بود) عرضکرد: فدایت شوم جواب آن دو مطلب اول را بفرمائید فرمود: ای ابو بکر: سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ، یعنی بروند مردم بسوی قائم ما اهل بیت (که هر کس نزدش برود و مطیع باشد ایمن از گمراهی خواهد بود).

و اینکه میفرماید: وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً، یعنی هر کس با او بیعت کند و در سلک پیروان او باشد ایمن است (از ذلت و خواری و تیره بختی دنیا و آخرت)

باب هشتاد و دوم علت آنکه مردم با داشتن عقل چیزی را نمیدانند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از معمر بن یحیی که گفت عرضکردم بحضرت امام محمّد باقر علیه السّلام: چرا مردم با داشتن عقل (فطری) می فهمند و لیکن عالم نیستند (و چیزی را نمیدانند مگر بعد از تحصیل و تعلیم) فرمود: خدای تبارک و تعالی وقتی که آدم ابو البشر را آفرید مرگ او را مقابل چشمش قرار داد (تا همیشه متذکر مرگ

و متوجه آخرت باشد) و آرزویش را پشت سرش مقرر داشت تا زمانی که ترک اولائی از او سر زد که در آن هنگام آرزویش مقابل چشمش آمد (و حجاب و ساتر از ادراک حقایق گردید) و مرگش پشت سر قرار گرفت و از این جهت است که مردم عقل (فطری) دارند و میفهمند و لیکن چیزی را نمیدانند.

باب هشتاد و سوم علت آنکه خداوند وسعت داده روزی احمقان را

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: علت آنکه خداوند (در غالب اوقات) وسعت داده روزی احمقان را (که براحتی و با اندکی زحمت بآنها میرسد) آنست که عبرت بگیرند عقلا (آن کسانی که خود را صاحب عقل و تدبیر میدانند) و بدانند که وسعت رزق و رواجی کسب بعقل و حیله و تدبیر و تزویر نیست

باب هشتاد و چهارم علت آنکه انسان بدون علت گاهی محزون میگردد، و گاهی خوشحال می شود بدون جهت

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عبد الرحمن که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السّلام چرا در بعضی اوقات محزون میشوم بدون آنکه سببی داشته باشد و یا اهل و فرزندان و اموالم موجب آن گردیده باشند، و چه بسا می شود که خورسند و خوشحال میگردم بدون آنکه چیزی سبب و علت آن بشود.

فرمود: هیچ کسی نیست مگر آنکه ملکی و شیطانی همراه اوست، هر وقت آن ملك باو نزدیک گردد خوشحال می شود، و هر گاه شیطان باو نزدیک شود (و او را وسوسه نماید) محزون و مهموم گردد (پس چنان نیست که تو گمان کرده ای بلکه حزن و اندوه از وساوس شیطانیست).

و اینست که خداوند میفرماید: الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ، شیطان (بشما نزدیک می شود و) شما را میترساند از فقر و ناداری و وامیدارد شما را بکارهای زشت و ناپسند (و باین سبب اسباب حزن و اندوه شما را فراهم می آورد) و لیکن خداوند (برای رغبت بخیر و خوبی و احسان) بشما وعده آمرزش و احسان میدهد، و خداوند است که در دنیای شما توسعه میدهد و

بهمه امور شما دانا است (و صلاح هر کسی را نسبت بحالش نیکو میداند) ۲- حدیث کرد مرا پدرم از ... أبو بصیر که گفت با یکی از دوستان خود وارد شدم بر حضرت صادق علیه السّلام و عرضکردم فدایت شوم: گاه محزون و مهموم میشوم و در بعضی اوقات خورسند و خوشحال میگردم و علت و سببی برای آن نمی بینم فرمود: این حزن و اندوه و خوشحالی که بشما روی میدهد بواسطه ما است. زیرا هر گاه ما (ائمه) محزون و یا خوشحال شدیم بشما نیز اصابت میکند (که خوشحالی شما بواسطه خوشحال شدن ما است و حزن شما بسبب حزن ما است) زیرا ما و شما را خداوند از نور خود و از یک طینت آفریده، جز آنکه طینت شما با طینت دشمنانتان ممزوج شده و اگر طینت شما بحال خود واگذاشته شده بود و با طینت دشمنانتان ممزوج نگردیده بود با ما مساوی بودید و هیچ گاه مرتکب گناهی نمیشدید (و لیکن مقتضای حکمت این بوده).

ابو بصیر گوید عرضکردم: فدایت شوم آیا طینت و نور ما (شیعیان) باصل خود برمیگردد (که بشما ملحق شویم در قیامت) فرمود: بلی بخدا قسم، ای أبو بصیر شعاع و نور خورشید هنگامی که خورشید طالع شد باو متصل است یا جدا، گفتم فدایت گردم شعاع و نور جدا است از خورشید، فرمود: وقتی که غروب کرد و صبح طلوع نمود همان روز باز متصل باو می شود، گفتم بلی چنین است.

فرمود: بخدا قسم شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و بسوی خدا بازگشت مینمایند، بخدا قسم شما شیعیان ملحق بما خواهید شد در قیامت، و ما

میکنیم و قبول می شود و شما نیز شفاعت مینمائید و قبول میگردد، و در سمت راست هر یك از شما بهشت و در طرف چپ جهنم قرار میگیرد، و دوستان خود را (از مؤمنین که بدرجه شفاعت کردن نرسیده اند) شفاعت میکنید و داخل بهشت مینمائید و دشمنان (دینی) خود را بجهنم خواهید انداخت.

باب هشتاد و پنجم علت آنکه انسان چیزی را فراموش میکند و یا بخاطرش می آید و علت آنکه انسان شبیه بپدر و یا بعمو و یا بدائی خود می شود

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام علت چیست فرزندی شبیه بپدر و یا عمو و یا دائی خود می شود، فرمود:

نطفه مرد سفید و غلیظ است و نطفه زن رقیق و زرد است، و اگر (موقع انعقاد نطفه) نطفه مرد غالب شد بر نطفه زن: فرزند شبیه بپدر و یا عموی خود میگردد، و اگر نطفه زن غلبه کند بر نطفه مرد: فرزند شبیه (بمادر و یا) بدائی خود می شود.

۲- خبر داد مرا از عبد اللّه بن سنان که میگفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام چگونه است که فرزند شبیه بپدر و یا عموی خود می شود، فرمود اگر نطفه مرد زودتر از نطفه زن انزال شد فرزند شبیه بپدر و یا عموی خود می شود، و اگر نطفه زن سبقت گرفت بر نطفه مرد فرزند شبیه بمادر و یا دائی خود میگردد «۱».

---

(۱) نطفه عبارتست از اجتماع سلول نر بنام «اسپرماتوزوئید» در مرد، و سلول مادّه بنام «اوول» در زن که در اثر ترکیب آنها سلول ماده از سلول نر باروری میکند و سلول جدیدی بوجود می آید، بعد در اثر رشد و نمو این یک سلول بدو سلول، بعد بچهار سلول، بعد بهشت سلول همین

طور زیـاد می شود تـا بافتهـای مختلفه بوجود آیـد مثل بافت پوستی، بافت اسـتخوان، بافت غضـروفی و غیره، و از اجتماع چند بافت یکعضو بوجود می آیـد و تجمع اعضاء مختلفه یک بدن کامل را بوجود می آورند و هر بافتی دارای ژنهائیست که واحد کرمزم است از پـدر و مـادر، و یـک کرمزم چنـان نقش مؤثر دارد که تمام عروق و اعضاء و جوارح را تغییر میدهـد که اگر از مرد بیشتر باشد فرزند پسر می شود و اگر از زن زیادتر باشد فرزند دختر می شود.

و شباهت فرزنـد بپـدر و یـا مـادر، و یـا عمو و عمه، یـا دائی و خـاله، یـا پـدر بزرگ و مـادر بزرگ، خلاصه اقوام نزدیک که باصـطلاح پزشـکی نیم خون هسـتند مربوط بژن است، و تقریبـا پنجـاه درصـد صـفات و اخلاق خوب و بـد کودک طبق قانون توارث از پدر و یا مادر از مجرای ژن ارث میبرد.

و علت آنکه بعضـی اضافه از خلقت اصـلی دارنـد و یا ناقص الخلقه هسـتند مثلا شـش انگشت و یا چهار انگشت دارد بواسـطه انحراف ژنها است و علت در رحم است و (بقول یکی از دانشمندان) رفع آن را علی التحقیق نمیتوانند بکنند.

و اینکه بعضـیها نـابغه دهر میشونـد در اثر جهش است و آن قـانون ثابتی نـدارد مگر شاذ و نادر، و این مخصوص انسان نیسـت بلکه در حیوانات و نباتات هم دیده شده و هنوز دانشمندان نفهمیده اند که جهش چگونه پدید می آید و نابغه پیدا می شود.

و علت آنکه اسـلام فرموده: دختر بشرابخوار و الکلی ندهند برای آنست که فرزندان منحرف پیدا نشوند و نسل آنها بکلی قطع گردد، و اجتماع آلوده بانحراف اخلاقی و دینی

نگردند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۰۷

۳- حدیث کرد ما را ... از انس بن مالک که گفت زمانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمدینه نزول إجلال فرمود، عبد اللَّه بن سلام در صحرای مدینه بزراعت کردن مشغول بود که ورود آن حضرت را شنید.

دست از کار برداشت و خدمت آن حضرت شرفیاب گردید و گفت سه چیز از شما میپرسم و جواب آن را نمیداند مگر پیغمبر و یا وصی پیغمبر (و اگر شما جواب گفتید میدانم که پیغمبر بر حق و موعود هستید) بگوئید: علامت ابتدای قیامت چیست، و اولین غذای اهل بهشت چیست، و چگونه می شود که فرزند شبیه بپدر و یا مادر خود میگردد.

فرمود: پیش از آنی که تو بیائی جبرئیل بمن خبر داد از آنها، عبد اللَّه گفت

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۰۸

جبرئیل خبر داد، فرمود: بلی، عرضکرد جبرئیل یگانه دشمن سرسخت یهود است در میان ملائکه (زیرا بوسیله او عذاب و مرگ و سختی و جنگ بر بنی اسرائیل نازل شده).

آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ، بگو ای پیغمبر (بطائفه یهود که بجبرئیل اظهار دشمنی میکنند) هر که با جبرئیل دشمن باشد (بر باطلست) زیرا (جبرئیل با کسی دشمن نیست بلکه مقامش شامخ و عالی است بحدی که حامل وحی الهی است به پیغمبران و) بفرمان خدا قرآن را بقلب (پاک) تو میرساند.

و اما علامت ابتدای روز قیامت آتشی است که فرا میگیرد مردم را از مشرق تا مغرب و أولین غذای اهل بهشت جگر ماهیست.

و هر گاه نطفه مرد سبقت

گرفت بر نطفه زن فرزند شبیه بپدر می شود، و اگر نطفه زن سبقت گرفت در انزال بر نطفه مرد فرزند شبیه بمادر می شود.

عبد اللَّه بن سلام (پس از شنیدن این بیان و جواب شافی و کافی) اسلام آورد، و گفت: أشهد أن لا إله إلا اللَّه، و سپس معروض داشت: یا رسول اللَّه قوم یهود مردمانی مبهوت و متحیری هستند (و استقرار و استقامت در یک امر ندارند و بسیار لجوجند و افترا می بندند) و اگر بدانند که مسلمان شده ام پیش از آنی که احوال مرا از ایشان سؤال کنی بمن بهتان میزنند.

مدتی نگذشت که جمعی از یهودیان خدمت آن حضرت آمدند، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای یهودیان چگونه مردیست عبد اللَّه بن سلام، گفتند نیکو مردی است و بهترین ما و پسر بهترین ما است و بزرگ ما و پسر بزرگ ما است.

آن حضرت فرمود: میدانید که عبد اللَّه مسلمان شده، گفتند خداوند او را حفظ نماید از مسلمان شدن، و (در این گفتگو بودند که) عبد اللَّه بن سلام وارد شد و گفت أشهد أن لا إله إلا اللَّه و أشهد أنّ محمدا رسول اللَّه، یهودیان از اسلام آوردن عبد اللَّه سخت ناراحت و در خشم شدند و) گفتند عبد اللَّه بدتر و پسترین ما است و پسر بدتر و پسترین

ما است، و از خدمت آن حضرت رفتند، عبد اللَّه گفت من از این نوع سخن یهودیان در خوف بودم.

۴- حدیث کردند مرا ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که میفرمود:

نطفه مرد و زن در رحم زن در تلاطمند و اگر

(ژن) نطفه زن بیشتر از (ژن) نطفه مرد باشد فرزند شبیه دائی خود میگردد، و اگر (ژن) نطفه مرد بیشتر باشد فرزند شبیه بعموی خود می شود، و نطفه تا چهل روز در حال تغییر و تبدیلست و هر که پسر یا دختر بخواهد در این چهل روز از خدا بخواهد، و پس از این چهل روز خداوند ملك موكل بر رحم را میفرستد برای صورت بندی طفل و آن ملك گوید خدایا پسر باشد یا دختر، خدای سبحان باو وحی فرماید آنچه را که بخواهد و آن ملك بنویسد و سپس گوید خدایا شقی باشد یا سعادتمند خدای تعالی وحی فرماید باو هر چه خود بخواهد (طبق آنچه که شخص در عالم ذر قبول کرده) و آن ملك بنویسد و بار دیگر عرضکند خدایا روزی و مدت عمرش چقدر باشد پروردگار بر او معلوم فرماید و آن ملك با هر چه که در دنیا بآن طفل اصابت میکند در پیشانیش بنویسد.

و معنی آیه شریفه همین است که میفرماید: ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها، هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت نباتات و فقر و ستم) و یا در نفس خودتان (مانند بیماری و حزن و اندوه و وحشت) بشما اصابت کند و برسد همه آنها نوشته شده در لوح محفوظ پیش از آنکه آنها را خلق کنیم.

۵- حدیث کرد مرا ... از ثوبان که گفت روزی مردی یهودی خدمت نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و عرضکرد: یا محمّد چند سؤال دارم از شما میپرسم

جواب آنها را بگو ثوبان گوید پای خود را باو زدم و گفتم بگو: یا رسول اللّه (مرد یهودی بحالت خشونت) گفت او را بنامی که اهلش نامیده اند میگویم، سپس رو کرد بآن حضرت و بعرض رسانید اینکه (بقول شما) خدا میفرماید: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۰

وَ السَّماواتُ، روزی خواهد آمد که این زمین و آسمانها تبدیل خواهند شد بزمین و آسمانهای دیگر، پس آن روز مردم در کجا خواهند بود.

فرمود: تا بمحشر نرسیده اند در تاریکی و ظلمت هستند، گفت: أولین غذای بهشت چیست هنگامی که داخل بهشت شدند، فرمود: جگر ماهی، گفت بعد از آن چه می آشامند، فرمود: آب نهر سلسبیل، عرضکرد راست گفتی، آیا نپرسم از تو چیزی را که نمیداند آن را مگر پیغمبر، آن حضرت فرمود چیست آن سؤال تو، عرضکرد شباهت فرزند بپدر و مادر.

فرمود: منی مرد سفید و غلیظ است و منی زن رقیق و زرد رنگست و هر گاه منی مرد بر منی زن غالب شود فرزند پسر می شود باذن (و اراده و مشیت) خداوند و بواسطه غلبه نطفه مرد طفل شبیه بپدر خود میگردد، و اگر نطفه زن غلبه کند بر نطفه مرد طفل باذن خداوند دختر می شود و بسبب همین غلبه است که طفل بمادر شبیه میگردد.

و سپس آن حضرت (برای اثبات نبوت خود) فرمود: بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست آنچه را که از من پرسیدی نمیدانستم تا آنکه خدای عز و جل مرا بآن خبر داد در همین مکان که نشسته بودم.

۶- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت امام محمّد تقی

عليه السّلام که میفرمود:

روزی حضرت امیر المؤمنین با حضرت امام حسن علیهما السّلام و جناب سلمان (رضی الله عنه) وارد مسجد الحرام شدند و نشستند، مدتی نگذشت که مردی خوش هیئت و نیکو لباس داخل گردید و بر آن حضرت سلام کرد و پس از شنیدن جواب در خدمتش با کمال ادب نشست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین سه مطلب از شما می پرسم اگر جواب مرا گفتی میدانم که (بر حقی و خلیفه و وصی پیغمبری و) مردم از شما تجاوز نموده اند و سرپیچی از فرمان شما کرده اند و بایشان برسد آنچه را که من بر ایشان حکم میکنم (باذن خداوند) و در دنیا و آخرت ایمن (از خواری و عذاب) نخواهند بود، و اگر جواب نگفتی میدانم که (جانشین پیغمبر نیستی و) با مردم مساوی هستی و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۱

شما را فضیلتی بر آنها نیست.

آن حضرت فرمود: سؤال کن آنچه را که بخاطرت رسیده، عرضکرد خبر دهید بمن هر گاه شخصی بخوابد روح او کجا میرود، و چگونه است که در بعضی اوقات مردی متذکر می شود مطلبی را و یا فراموش میکند آن را، و چگونه می شود که طفل شبیه بعمو و یا دائی خود میگردد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام توجه نمود بفرزند خود حضرت امام حسن علیه السّلام و فرمود جواب او را بگو.

آن حضرت فرمود: اینکه پرسیدی اگر شخصی بخواب رفت روح او کجا میرود: بدان روح (حیوانی) انسان متعلق بباد است و باد تعلق بهوا دارد، پس روح انسان در هوا معلق است تا وقتی که صاحب روح حرکت کند که بیدار شود از خواب، و اگر

خداونـد بروح اذن دهـد که بصاحبش بر گردد، روح جـذب کنـد باد را و جـذب نمایـد باد هوا را پس روح بر گردد و در بدن صاحبش ساکن شود، و اگر خداونـد اذن ندهـد بروح که بصاحبش بر گردد جـذب کند هوا باد را و جذب نماید باد روح را و بصاحبش برنگردد (و صاحبش بمیرد) تا وقتی که خداوند زنده فرماید او را «۱».

و اینکه گفتی چگونه بیاد مرد می آید مطلبی را که فراموش نموده و یا فراموش مینماید مطلبی را که در خاطر داشته بدان قلب انسـان در حقه ای قرار گرفته و بروی آن حقه پرده ایست و اگر صـلوات بفرسـتد بر محمـد و آل او صـلوات تـام و تمامی (که بگوید

أللهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم

) پرده برداشته می شود و قلبش روشن میگردد و بیادش می آید آنچه را

---

(۱) برای همین علت است که فرموده اند: مؤمن شب که خوابید دیگر امید بیدار شدن را ندارد.

و فرموده است حضـرت صادق علیه السّـلام شـیعه ما نیست کسـی که بخوابد و وصـیت نامه او زیر سرش نباشد، زیرا اگر بمیرد بدون وصیت مرده و

«من مات بلا وصیه مات میته الجاهلیه»

هر که بدون وصیت بمیرد همانند مردمان زمان جاهلیت مرده، یعنی از اسلام خارجست.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۲

که فراموش نموده، و اگر صلوات نفرستد و یا صلوات ناقص بفرستد (که بگوید

اللهم صل علی محمّد، و یا صلی اللّه علیه و سلم

، و آل را نگویـد) آن پرده برداشـته نشـود بلکه محکمـتر شـود و قلبش ظلمت گیرد و آنچه را که بخـاطر داشـته محـو گردد و فراموش کند «۱».

و اینکه گفتی: چگونه می شود که طفل

شبیه بعمو و یا دائی خود میگردد، بدان هر گاه مردی با اهل خود جماع نماید و عروق و قلبش ساکن و آرام باشند و اضطراب در بدنش نباشد نطفه در وسط رحم قرار گیرد و فرزند شبیه بپدر و یا مادر خواهد شد، و اگر بدن و قلب مرد (و یا زن) مضطرب باشد نطفه در میان رحم مضطرب شود

---

(۱) تأثیر صلوات فرستادن برای بخاطر آمدن مطلب فراموش شده آنست که چون محمّد و آل محمّد سبب قرب مردم هستند بخداوند و واسطه فیض از مبدء فیاض میباشند و مستعد مینمایند نفوس مردم را برای إفاضه علوم و کسب فضائل.

و قرآن تایید میفرماید این مطلب را طبق آیه: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً.

و اگر آنهائی که بر خود ظلم و ستم کرده اند پشیمان شوند و بتو ای پیغمبر رجوع کنند که برای ایشان طلب مغفرت کنی البته خداوند را بخشنده و مهربان خواهند یافت، که این آیه بالصراحه دلالت دارد که وجود نازنین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در قبولی توبه مؤثر است، و ائمه علیهم السّلام نفس پیغمبرند طبق آیه مباهله و روایت: کلنا نور واحد پس آنان هم همانند آن حضرت مؤثر میباشند بدین جهت و آل محمّد هم باید گفت.

و چون اشتغال بامور دنیائی داشتن موجب دوری از خدا می شود پس گوئی پرده ای روی قلب کشیده می شود و فرستادن صلوات سبب کشف حقیقت میگردد و قلب نورانی می شود و مطلب از خاطر رفته از طریق حس ششم بیاد انسان می آید، و حس ششم را چون هنوز

دانشـمندان نفهمیده اند که چیست و منشأ آن از کجا است لذا آن را حسّ لا یشـعر نام نهاده اند یعنی حسـی که هنوز ما درک آن را نکرده ایم و پی بحقیقت آن نبرده ایم.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۳

تـا در رگی قرار گیرد، پس اگر در رگی از رگهای (نیم خون) عموها واقع شود فرزنـد شبیه بعموی خود میگردد (چون عموی فرزند شـباهت ناقص تقریبا بپدرش دارد)، و اگر برگی از رگهای دائیهای خود قرار گیرد طفل شبیه بدائی خود می شود (چون دائی شـباهت نـاقص تقریبا بمادر طفل دارد) آن مرد (پس از شـنیدن این جوابهای کافی) بلافاصـله گفت: شـهادت میـدهم که نیست خـدائی مگر خـدای بر حق (و خـالق و رازق تمام موجودات و پیوسـته بر این شـهادت اقرار دارم، و شـهادت میـدهم که محمّد صلی اللّه علیه و آله رسول خدا است و همیشه بر این شهادت باقی هستم.

سپس اشاره کرد بحضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام و عرضکرد شهادت میدهم که تو وصی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم هستی و زنده میفرمائی أوامر آن حضـرت را و بحجت وی قیام میکنی و پیوسـته این شـهادت را میدهم، و اشاره بحضـرت امام حسن علیه السّـلام کرد و گفت شـهادت میدهم که تو وصـی پدرت هستی و شـهادت میدهم که حسین علیه السّلام وصی پـدر خود میباشـد بعد از تو و رواج دهد اوامر پدر خود را، و شـهادت میدهم که علی بن الحسـین علیهما السّـلام قائم بامر پدر خود میباشد بعد از او.

و شهادت میدهم که محمّد بن علی علیهما السّلام بامر پدر خود علی بن الحسین علیهما السّلام قائم

است، و شهادت میدهم که جعفر بن محمّد علیهما السّلام بعد از پدر قائم بأمر است، و شهادت میدهم که موسی بن جعفر علیهما السّلام بعد از پدر خود قائم بامر او است، و شهادت میدهم که علی بن موسی علیهما السّلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که محمد بن علی علیهما السّلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که علی بن محمّد علیهما السّلام بعد از پدر قائم بأمر است، و شهادت میدهم که حسن بن علی علیهما السّلام بعد از پدر قائم بامر است.

و شهادت میدهم که قائم بامر است مردی از فرزندان حسن بن علی علیهما السّلام که کنیه و اسم او برده نشود «۱» تا امرش آشکار شود و ظاهر گردد و پر نماید زمین را

---

(۱) اینکه فرموده «کنیه و اسم او برده نشود» یعنی حرامست که کنیه و اسم او را بروی یکنفر گذاردن، زیرا ممکنست بدروغ ادعای امامت نماید و جمعی را گمراه نماید و امر امامت بر مردم عوام اشتباه شود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۴

از عدالت بعد از آنی که پر شده باشد زمین از جور و ظلم و ستم، و (حقوق یک دیگر را مردم پایمال نموده باشند و حق و حقیقت را پشت سر انداخته باشند) بعد (علی علیه السّلام را بامیر المؤمنین بودن خطاب کرد و) گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه اللَّه و برکاته.

و پس از اتمام گفتار خود از جای برخاست و برفت، حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسن فرمود بدنبالش روان شو به بین این مرد کجا میرود، آن حضرت از عقب

او حرکت کرد و مـدتی نگـذشت که بازگشت و عرضـکرد آن مرد چون پای خود را از مسـجد بیرون گـذاشت (بظاهر) دیگر ندیدم او را که بکدام طرف رفت، آن حضرت فرمود: ای فرزند میدانی چه کسی بود (برای احترام پدر) گفت: خدا و رسول و امیر المؤمنین داناترند، فرمود آن مرد خضر بود.

باب هشتاد و ششم علت آنکه انسان خوب و بد را میفهمد و چگونگی خلقت عقل

۱- حدیث کرد مرا ... از حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام که پرسیده شد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله خداوند عقل را چگونه آفریده، فرمود: خداوند خلق فرمود، عقل را (بصورت) ملکی و از برای او سـرهائیست بشـماره سرهای مردم که بدنیا آمـده اند و می آیند تا روز قیامت و برای هر سـری از آن ملك روئیست و برای هر آدمی سـریست از سـرهای عقل و اسم آن انسان بر صورت آن نوشـته شده و بر آن صورت پرده ای افتاده و آن پرده باقیست تا وقتی که آدمی متولد گردد و بحد رشد و بلوغ و تمیز و مردانگی برسـد اگر پسـر باشـد، و بحـد رشـد و تمیز و بلوغ زنانگی برسد اگر دختر باشد، پس آن وقت آن پرده عقب می رود و نوری در قلب انسان إلقاء میگردد و بوسیله آن نور می فهمد واجبات را (که چیست) و مستحبات را (که کدام است) و (کار و اعمال)

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۵

خوب را از بد تمیز میدهد «۱».

سپس آن حضـرت فرمود: مثال عقل در قلب ماننـد چراغ است در وسط خانه (که میتوانـد انسان بوسـیله نور چراغ در شب همه جا را ببیند و برود بدون آنکه تصادف و یا تصادمی برایش روی دهد و بحوادثی

برخورد بنماید).

باب هشتاد و هفتم علت و حکمت خلقت بعضی از اعضاء و جوارح انسان

۱- حدیث کرد مرا ... از ربیع حاجب که گفت روزی حضرت صادق علیه السّلام بمنزل منصور دوانیقی وارد شد، در حضور منصور یک مرد هندی بود و کتاب طب میخواند و آن حضرت بخواندش گوش میداد، مرد هندی بعد از فراغت از خواندن (پرسید این مرد کیست، گفتند عالم آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله است) عرضکرد بآن حضرت: میل دارید از علم طب که میدانم برای شما چیزی بگویم و یاد بدهم.

آن حضرت فرمود احتیاجی بعلم طب تو ندارم زیرا من طب را بهتر از تو میدانم و علم طبی که نزد من است بهتر از علم طب تو است، عرضکرد: علم طب شما چیست و چگونه است.

فرمود: من مداوا مینمایم حرارت و گرمی بدن را بسردی، و سردی جسم را بگرمی، و معالجه میکنم رطوبت و تری بدن را بدواهای خشک طبیعت و خشکی بدن را بدواهای مرطوبی، و در عین حال شفا یافتن و بدست آوردن سلامتی از دست رفته را بخدای عز و جل وامیگذارم و موکول میسازم (که او شفا دهد زیرا شفا دهنده فقط او است و دواها وسیله است برای شفایافتن) و عمل میکنم آنچه را که رسول خدا- صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرموده و دستور داده، و آن بزرگوار فرموده است که: معده انسان محل همه گونه درد است و پرهیز دوای آنست و از هر چه که برای معده و بدن ضرر دارد

---

(۱) بحثی در باره عقل در صفحه ۲۰ گذشت و مناسب با مقامست مراجعه شود

اجتناب مینمایم و بدن را بچیزهائی

که بآن معتاد شده باقی نگاه میدارم «۱».

مرد هندی عرضکرد: علم طب غیر از اینها نیست، آن حضرت فرمود تو گمان میکنی من علم طب را از کتابهای طبی یاد گرفته ام، عرض کرد بلی غیر از این گمانی نمیبرم

---

(۱) زیرا اساس و ریشه هر مرض مزمن و غیر مزمن اختلافات جهاز هاضمه است که در اثر پرخوری و یا خوردن غذاهای ناسازگار و ناسالم تولید میگردد و جهتش آنست که معده کانون بیماریست چون انرژی را بصورت خون درمی آورد و خون اگر مسموم و ناپاک باشد تولید بیماری می شود.

چنان که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرموده:

جاهدوا أنفسکم بقله الطعام و الشراب،

مجاهده کنید با نفسهای خود بکم خوردن و کم آشامیدن (چه کم خوردن و کم آشامیدن کمک میدهد عقل را و جلوگیری از مشتهیات و نفس أماره مینماید).

و نیز فرموده:

جوعوا بطونکم و اظمئوا أکبادکم و أعروا أجسامکم و طهروا قلوبکم عساکم تتجاوزوا من الملاء الاعلی

، گرسنه دارید شکمهای خود را (که پر خور نباشید) و تشنه دارید جگرهای خود را و عریان دارید از لباسها بدنهای خود را (که زیاد توجهی به تزیین لباس نداشته باشید مثل زمان فعلی که جمعی از مردم نوکر لباس خود هستند و دائم اطو میکشند) و پاکیزه سازید دلهای خود را که در این صورت امید است از ملاء اعلی درگذرید.

و بهترین دوا برای بیماریها دوری از غذاهای مضره است چه بسا مریض چند صد هزار ریال دوا میل کند و یک مرتبه غذای نامناسب بخورد بکلی اثر دواها از بین میرود مثلا شخص مبتلا به بیماری قلبی و کلیوی مقداری نمک و یا غذای

با نمک و یا میوه مولد نمک مثل گردو و بادام و پسته میل کند هیچ اثری از دارو نخواهد دید.

و اینکه میفرماید: بدن را بچیزهائی که معتاد شده نگاه میدارم آنست که چون بدن انسانی بهر چه که عادت کرده از طفولیت فقط بهمان مایلست و اگر چیزی را که به آن عادت نکرده اگر آن را خورد فی الفور و یا بعد از اندک مدتی بیمار خواهد شد مثلا اگر یکنفر معتاد بکشیدن سیگار نبود و سیگاری کشید بلافاصله قوه مرکزی مغز مطلع شده و بقوه دفاعیه بدن که مرکب از سلولهائیست دستور دفاع میدهد و آدمی بسرفه کردن خواهد افتاد، و این علامت آنست که این سیگار با سلولهای بدن موافقت ندارد لذا سلولها بحرکت می آیند و با تمام قوا با مواد وارده سخت میجنگند و آنقدر جنگ مینمایند تا غالب شوند و آن را دفع کنند و اگر غالب نشدند بالطبع ضعیف میشوند و از قوای آنها کاسته می شود بحدی که از خود هیچ حرکتی و دفاعی نشان نمیدهند و در این هنگامست که آدمی بیمار و یا آماده برای مبتلا شدن بهمه گونه بیماری میگردد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۷

فرمود: بخدا قسم چنین نیست که تو گمان میکنی بلکه (این علم و سایر علوم من لدنی است که) خداوند بمن عنایت فرموده.

سپس آن حضرت فرمود: من عالمترم در فنون علم طب یا تو، طبیب هندی عرض کرد: بلکه من عالمترم (زیرا در این رشته من زیاد زحمت کشیده ام و تجربیاتی بدست آورده ام و شما باقرار خودتان تحصیل در علم طب نکرده اید).

فرمود: چون چنین میگوئی از تو مطالبی را

میپرسم، عرضکرد: بپرسید، فرمود: چرا در جمجمه سر انسان استخوانش دارای مفصل و قطعه قطعه است (که یکپارچه نیست) گفت نمیدانم، فرمود: چرا در سر انسان موی بیرون می آید؟ گفت نمیدانم، فرمود: چرا در پیشانی مو روئیده نشده، گفت نمیدانم، فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین هائی هست، گفت نمیدانم.

فرمود: چرا بالای چشمها ابرو قرار داده شده، گفت نمیدانم، فرمود: چرا چشم انسان بشکل بادام (و لوزی) است، گفت نمیدانم، فرمود چرا بینی میان دو چشم قرار داده شده و چرا سوراخهای آن بطرف پائین است، گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و شارب انسان روی دهانست، گفت نمیدانم، فرمود چرا دندانهای جلو تیز و دندانهای آسیا پهن و دندانهای أنیاب (نیش) دراز است، گفت نمیدانم، فرمود:

چرا برای مردان ریش قرار داده شد، گفت نمیدانم فرمود: چرا کفهای (دست و پای) انسان مو ندارد، گفت نمیدانم، فرمود:

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۱۸

چرا ناخن و موی انسان حیات (و روح) ندارد، گفت نمیدانم، فرمود: چرا قلب انسان مثل دانه صنوبر (شکل میوه کاج) است، گفت نمیدانم فرمود: چرا جگر سفید دو قطعه است و حرکتش در جای خودش میباشد (که باز و بسته می شود) گفت نمیدانم، فرمود: چرا جگر سیاه پهن و خمیده است، گفت نمیدانم.

فرمود: چرا کلیه همانند دانه لوبیا است، گفت نمیدانم، فرمود: چرا زانو بطرف پشت سر خمیده می شود، گفت نمیدانم، فرمود: چرا وسط کف پاها (صاف نیست و) گود است و بزمین نمیرسد، گفت نمیدانم.

آن حضرت فرمود: من (علتهای همه اینها را میدانم، طبیب هندی (غرق دریای فکر و بهت زده و حیران شده بود) خواهش نمود که علل آنها را

بیان فرماید آن حضرت فرمود: جمجمه سر انسان مجوفست (که میان تهی است) و از چندین قطعه تشکیل شده برای آنکه اگر از چند قطعه آفریده نگردیده بود (بواسطه اندک برخورد بچیزی میشکست و) صداع (درد سر که در اثر موج هوای میان سر تولید می شود) او را صدمه میزد «۱» و موی در سر انسان قرار داده شد تا آنکه از ریشه آنها روغن بمغز برسد و بخار (که از ترشحات غددی مغز پدید می آید) و گرمی را از سر که بمغز وارد میگردد خارج و دفع نمایند.

و پیشانی از این جهت مو ندارد که نور را بمخزن چشم برساند، و در پیشانی خطوط و چینها برای آنست تا عرق که از سر فرو میریزد نگاهدارد تا انسان فرصت پاک کردن آن را داشته باشد و بچشم نریزد (که چشم مبتلا به بیماری تراخمی و غیره شود) و این چین و چروکها در پیشانی مانند نهرهائیست که آب را در خود نگاه

---

(۱) جمجمه شامل هشت استخوانست و آنها عبارتند از یک استخوان «پروانه» که در کف جمجمه قرار گرفته و یک استخوان پرویزنی که در عقب حفره های بینی واقع شده و یک استخوان «پیشانی» در جلو سر تا لبه بالای حدقه چشم و یک استخوان «عقب سر» و دو استخوان «آهیانه» در دو طرف سر و دو استخوان «گیجگاهی» در دو پهلوی سر که سوراخ گوش در آنها جای گرفته.

میدارد (از اینکه آب پراکنده شود و خرابی برساند بکشتزارها و ضرر ببار آورد).

و بالای چشم ابرو قرار داده شد تا (اگر عرق از سر و پیشانی فرو

ریخت نگاه دارد و) نور را بقدر کفایت و باندازه بچشم برسد.

ای هندی نمی بینی انسان را که در مقابل نور زیاد (مانند چراغهای توری و نورافکن) دست را روی چشم میگذارد تا از نور زیاد جلوگیری کند و بچشم صدمه و اذیت نرسد، و چشم را لوزی شکل (مانند بادام) آفرید تا براحتی در موقع لزوم میله دوا در آن داخل و خارج گردد (و کثافات چشم بیرون آید) و اگر چهار گوشه و یا مانند دائره میبود میله دوا (آنچنان که باید داخل شود) داخل نمیشد و دوا را بهمه چشم نمیرسانید و درد آن مداوا نمیگردید (و در آن وقت چه بسیار مشکلاتی را ایجاد میکرد که گاهی برای اندک دردی کور میشد و انسان از نعمت چشم محروم میگردید و یکعمر در زحمت و سربار دیگران میبود و یک زندگی توأم با ناراحتی و فشار و ذلت بپایان میرسانید).

و بینی در میان دو چشم برای آنست که نور را بطور مساوی تقسیم کند و بچشم برساند (که بیکی نور زیاد نرسد و صدمه بآن وارد آید و بیکی نور کم برسد و نتواند به بیند و باین سبب اختلال در زندگی بشر پیش آید).

و سوراخهای بینی را باین علت بطرف پائین قرار داد تا کثافات و مواد زائد و فضولات مغز (و سر) بطرف پائین سرازیر شود و نیز بوهائی که بوسیله هوا متصاعد میگردد استشمام کند (چون یک دستگاه لابراتوار است برای فهم غذا و آب خوب و یا متعفن) و اگر بطرف بالا بود (سوراخ بینی دیگر این خاصیتها را نداشت که) فضولات و کثافات از آن بیرون نمی آمد و

بوها را استشمام نمیکرد (و گاه انسان غذای متعفن را میخورد و بیمار میشد و نمیتوانست اطاعت و عبادت خدا را بنماید و در آن وقت خلقتش عبث میبود و هم لذتی از عمر خود نمیبرد).

و لب و شارب بالای دهان قرار داده شد تا کثافاتی که از دماغ بیرون می آید داخل دهان نگردد و آنچه را که انسان میخورد آلوده نسازد و ناگوار نگرداند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۰

و برای مردان ریش قرار داده شد تا آنکه از کشف عورت مرد و زن بی نیاز شوند و بآن از یک دیگر تمیز و فرق داده شوند (چون اگر مرد و زن یکسان و یک شکل بودند برای فهمیدن اینکه شخص مورد نظر مرد است یا زن ناچار بودند نگاه بعورت او کنند و یا دست بگذارند بمحل عورتش و یا دست بسینه او بگذارند و از طریق پستان بفهمند و این خود سبب بدبختی و فحشاء بود و چه ننگهائی در بر داشت زیرا فواحش شایع میشد و بکلی زشتی و قبح آن از بین میرفت و فساد در نسل مردم پدید می آمد «۱» و دندانهای جلو تیز است تا غذا را بوسیله آن پاره کنند، و دندانهای آسیا پهن است برای خورد و خمیر نمودن غذا (که زودتر هضم شود) و دندانهای انیاب بلند آفریده شد تا ستون باشد برای سایر دندانها مانند ستون عمارات.

و در کف (پا و دست) برای این جهت مو ندارد که انسان بتواند لمس نماید اشیاء را و اگر مو داشت انسان نمیتوانست بفهمد زبری و نرمی اشیاء را و مو و ناخن اگر بلند باشد زشت

و قبیح است سر و دست و پای انسان (چون ژولیده مانند حیوانات می شود) و گرفتن ناخن و چیدن مو نیکو است و انسان را خوش منظر مینماید و اگر مو و ناخن حسّ و حیات داشتند موجب درد و ألم و ناراحتی میشد موقع چیدن و کوتاه کردن از این جهت دارای روح و حس آفریده نشدند و قلب انسان را مثل دانه صنوبر (شکل میوه کاج) قرار داد که وارونه گذارده باشند و سر آن را باریک کرده تا براحتی داخل جگر شود و در آنجا خنک گردد و (حرارت بیش از اندازه بواسطه گردش خون تولید نشود تا) از حرارت آن دماغ

---

(۱) میل داشتم روایاتی را در باره حرمت ریش تراشی و طولانی گذاردن سبیلها مانند صوفیه (خ) که از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام نقل شده ذکر نمایم لیکن دیدم این ترجمه گنجایش ذکر آنها را ندارد بدین جهت راهنمائی مینمایم خوانندگان محترم را بکتاب «مطلوب الراغب» فاضل معاصر آقای محلاتی و توصیه میکنم خواندن آن را چون این کتاب علاوه بر اینکه چند روایت نقل نموده نام بعضی از کتابهائی که در حرمت ریش تراشی نوشته شده نام برده.

انسان صدمه نبیند «۱» و جگر سفید دو قطعه آفریده شد تا قلب در میان آن جای گیرد و از جنبش آنها سرد و خنک شود، و کبد (جگر سیاه) را پهن و خمیده ساخت تا بمعده در افتد و فشار بیاورد و بخارات آن خارج گردد.

و کلیه (قلوه) را مثل دانه لوبیا ساخت زیرا جایگاه ریزش منی است که

قطره قطره بر آن میریزد و باید بسرعت از آن بگذرد، و اگر چهارگوش و یا مدور میبود قطره اول جلو قطره دوم را میگرفت و آن وقت جهشی نداشت و انسان از جماع لذت نمیبرد (و باین سبب جماع واقع نمیگردید و نسل بشر قطع میشد) زیرا منی از (راه) فقرات پشت انسان می آید و بر کلیه فرو میریزد، و کلیه در آن موقع مانند کرم باز و بسته میگردد و بتدریج منی را مانند گلوله میکند و با فشار بمثانه میریزد و زانو از این جهت بسمت پشت سر خمیده می شود چون انسان به پیش روی خود راه میرود، و باین سبب حرکات او معتدل می شود و اگر این چنین نمیبود نمیتوانست حتی چند قدمی هم که شده راه برود، زیرا می افتاد روی زمین.

و کف پا از این جهت (صاف نیست و) وسط آنها گود است تا بسهولت و آسانی راه رفتن انسان انجام گیرد چون اگر تمام کف پا بزمین میرسید مانند سنگ آسیا سنگین میشد، زیرا سنگ آسیا اگر از پهنا بر زمین افتاده باشد یک مرد بسیار قوی بزحمت و سختی آن را برمیدارد، و لیکن اگر بر لبه آن قرار گرفته باشد طفلی هم میتواند (با اندک فشار) آن را حرکت دهد و از مکانی بمکان دیگر ببرد.

---

(۱) قلب یکی از پرکارترین اعضای بدنست زیرا در مدت یک دقیقه و نیم خون را بتمام بدن میفرستند و بر میگرداند که خون بتوسط شریانها بتمام نقاط بدن رفته و کلیه اعضا را مشروب مینماید، و عضویست که اگر کوچکترین وقفه ای در کارش پیدا شود بعمر انسان خاتمه داده می شود، و

خود قلب نیز مانند سایر اعضاء بدن احتیاج بغذا دارد که بتوسط شریانهائی بنام «کرونر» خون بتمام نقاط قلب میرسد و تغذیه مینماید، و هر چقدر عمر انسان باشد قلبش در نصف عمر باستراحت و نصف دیگرش بکار اشتغال دارد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۲

مرد هندی (پس از این توضیحات غرق در تحیّر و خجلت و شرمندگی شده بود از گفتار سابق خود، و) عرضکرد این مطالب و این همه دانش و علم را چگونه و از کجا یاد گرفته اید، فرمود: از پدران خودم علیهم السّلام و آنان از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و آن حضرت از جبرئیل و جبرئیل از آفریدگار جهانیان که تمام أجسام و أجساد و أرواح را آفریده (و هر چیزی را بنا بمصلحتی در جایگاه خود قرار داد، اگر چه مردم مصلحت و حکمت و علت آن را نمیدانند).

مرد هندی تمام گفتار آن حضرت را تصدیق کرد (و دین مقدس اسلام را اختیار نمود و اقرار بحقانیتش کرد) و گفت: أشهد أن لا إله إلا اللَّه و أن محمّدا رسول اللَّه و عبده و شهادت میدهم که شما أعلم و داناترین مردم زمان خود هستید.

باب هشتاد و هشتم علت آنکه احمق مبغوض است نزد خداوند

۱- حدیث کرد مرا ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای عز و جل نیافریده چیزی را که مبغوض تر از احمق باشد چون عقل را که بهترین و محبوبترین چیزها است نزد خودش (برای مصلحت و حکمتی) از احمق سلب نموده و باو عنایت نفرموده «۱».

---

(۱) روایت فوق مجهولست از نظر سند و بالفرض صحت میتوان گفت: بغض خداوند باحمق عبارتست از علم خداوند بپستی مرتبه شخص احمق

و قابلیت کمال و ارتقاء نداشتن بمقام آدمیت است، و این بغض خداوند بغض تکوینی است یعنی از مزایای خلقت بشری دور است نه بغض تشریعی که از آمرزش و بهشت دور باشد.

و غیر از انبیاء و ائمه علیهم السّلام در تمامی مردم اگر چه اندک هم باشد حماقتی هست طبق بیان حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که میفرموده:

لیس احد إلا و فیه حمقه فبها یعیش:

یعنی نیست کسی مگر آنکه در او قدری حماقت هست که بسبب آن در دنیا زندگی میکند و نیز گفته شده: لولا الحمقاء لخربت الدنیا، اگر احمقان نبودند دنیا خراب میشد، پس وجود مردمان احمق باعث عمرانی و آبادانی جهان میباشد که تمام و یا قسمت عمده عمر خود را صرف دنیا و توجه خود را به آبادانی آن مبذول میدارند، و این بنا بمصلحتی است که کلی آن را ما نمیدانیم و آنچه را که بفکر ناقص میتوان درک کرد آنست که: اگر تمام مردم عاقل محض بودند بکلی رو از دنیا میگردانیدند و بالنتیجه زندگی بشر مختل و نامنظم میبود.

و حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام بحضرت امام حسن علیه السّلام فرموده:

إن أغنى الغنى العقل و اکبر الفقر الحمق

، بهترین بی نیازیها عقلست و بزرگترین فقر و بیچارگی حماقت است.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۳

۲- حدیث کرد برای من پدرم از ... از حضرت رضا علیه السّلام که میفرمود:

دوست (و دلیل و راهنما و خیرخواه) هر کسی عقل اوست، و بزرگترین دشمن هر انسانی جهل و نادانی اوست «۱»

باب هشتاد و نهم علت آنکه کف دست مو ندارد

۱- حدیث کرد ما را ... از هشام بن الحکم که گفت پرسیدم از حضرت

صادق علیه السّلام که: علت چیست کف دست مو ندارد و در پشت دست مو روئیده می شود، فرمود: برای دو علت یکی آنکه چون کف دست بهمه چیز کشیده می شود مو نمیروید مانند زمینی که روی آن بسیار راه روند که محصول و گیاهی در آن نمیروید، و دیگر آنکه چون کف دست برای فهمیدن نرمی و زبریست و (بلطف خداوند) مو در آن روئیده نشده تا انسان بتواند با کمال خوبی زبری و نرمی أشیاء را درک نماید، زیرا (یکی از اسباب) بقای خلق وابسته بهمین است.

---

(۱) زیرا صدیق و رفیق هر کسی او را بسعادت و منفعت میکشاند و دفع ضرر و شرّ و بدیها را از وی مینماید، و دشمن برعکس اینها است، و این صفت که بیان شد در عقل و جهل قوی تر و شدیدتر است زیرا بسبب عقل آدمی بخیر و خوبی میرسد، و آنچه را که سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی در بردارد بانسان می فهماند و بطریق هدایت و رشد راهنمائی میکند و بین حق و باطل تمیز میدهد، و بسبب عقل عبادت خدای می شود و بهشت بدست می آید چنان که در (۱- ۱۱) کافی نقل مینماید که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند عقل چیست، فرمود:

العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان

و در مقابل بواسطه جهلست که انسانی راه طغیان و گمراهی را می پیماید و در وادی هلاکت و نادانی دچار و گرفتار می شود، و هم بسبب جهلست که مردم پیروی شیطان مینمایند و غضب خدا را کسب میکنند.

پس بسیار مناسب و بمورد است که حضرت رضا علیه السّلام بعقل تعبیر بصدیق و

بجهل اطلاق دشمن فرموده.

و در (۲۶- ۱) کافی از حضرت صادق علیه السّلام نقل مینماید که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بعلی علیه السّلام میفرمود یا علی فقری سخت تر و بدتر از جهل نیست و ثروتی پر منفعت تر از عقل نیست.

باب نودم علت آنکه تحیت بین مردم سلام علیکم و رحمه الله و برکاته گردید

۱- خبر داد ما را ... از وهب بن منبّه که میگفت بعد از آنکه خداوند بملائکه امر فرمود بر آدم سجده کنند و تمامی ایشان سجده نمودند جز شیطان که سجده نکرد و رانده درگاه خداوندی شد و باو فرمود: لعنت من بر تو است تا روز قیامت.

بآدم خطاب فرمود که بنزد ملائکه برو و بآنها بگو: سلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته، آدم بأمر خدا پیش ملائکه رفت و بایشان سلام کرد، ملائکه در جواب حضرتش (بأمر خدا) گفتند: و علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته، و پس از آنکه آن حضرت از پیش ملائکه بازگشت خدای تعالی باو خطاب فرمود که: ای آدم این (نوع سلام

و جواب و) تحیّت، تحیّت تو و فرزندان تو باشد تا روز قیامت «۱».

باب نود و یکم علت سرعت انتقال و تفاوت فهم مردم

۱- حدیث کرد ما را پدرم از ... از إسحاق بن عمّار که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام که: گاهی با بعضی از مردم سخن میگویم و هنوز قسمتی از مطلب خود را نگفته ام می بینم تمام مطلب مرا فهمیده، و با بعضی دیگر از مردم تکلم مینمایم و هر وقت تمامی مطلب خود را گفتم آن وقت بهمان نوع که با او سخن گفته ام سخن مرا می فهمد و تکرار میکند، و گاه با بعضی از مردم مطلبی را میگویم با اینکه تمام آن را میگویم و مطلب من بپایان میرسد باز او نمی فهمد، بلکه میگوید

---

(۱) سلام نمودن بدیگران یکی از دستورات مؤکد شارع مقدس اسلامست و زیاد سفارش در باره آن نموده اند که بر ناظرین أخبار خاندان عصمت و اهل بیت رسالت مخفی

و پوشیده نیست و موجب دوستی و محبت می شود و ایجاد صمیمیت مینماید و جواب سلام را واجب شمرده تا جایی که در وسط نماز جواب سلام را باید گفت، و هم فرموده اند در غیر نماز باید بجواب سلام جمله ای اضافه کرد مثلا سلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته در جواب سلام علیکم، و قرآن میفرماید: وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها، هر گاه کسی بشما تحیّتی گفت باید شما در جواب تحیتی بهتر یا آنکه مثل او تحیت گوئید و در تفسیر البرهان و مجمع البیان و علی بن إبراهیم گویند مراد از تحیت سلام است.

و در البرهان از شیخ صدوق از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل مینماید (ملخصا) که آن حضرت نهی شدید فرموده مسلمانان سلام نکنند به یهودیها و ارمنیها و مجوس و بت پرستان و شرابخوار و کسانی که با نرد و شطرنج بازی میکنند و ملوط و شاعری که هجو زنان پاکدامن و عفیف کند و رباخوار و فاسق (مثل ریش تراش).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۶

تکرار کن زیرا نفهمیدم آن حضرت فرمود: ای اسحاق میدانی علت و منشأ و جهت این اختلاف فهم مردم را عرضکردم نمیدانم یا ابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم (سرّ آن را بیان فرمائید).

فرمود: آنکه با او تکلم مینمائی و هنوز کلام تو تمام نشده، کلام و مطلبت را می فهمد و درک میکند، او آن کسی است که عقلش با نطفه (که از آن خلق شده) عجین و سرشته شده و مخلوط گردیده، و آن کسی که تو با او سخن میگوئی و

بعـد از اتمـام سـخن تو مطلبت را درک میکنـد و می فهمـد، او آن کسـی است که ترکیب شـده و عطا گردیـده است عقل باو هنگامی که در شکم مادر بوده (یعنی پس از انعقاد نطفه در رحم عقل باو عنایت شده).

و آن کسـی که بعـد از تمـام شـدن کلام تو بگویـد مطلب را تکرار کن که نفهمیـدم چه گفتی، او آن کسـی است که بعـد از بزرگ شدن (و در اوایل تمیز و رشد و بلوغ) باو اعطاء عقل شده «۱».

۲- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود توانائی و

---

(۱) در (۱- ۲۶) کـافی این روایت را بسـند دیگر نقـل نموده، و عقـل نوریست روحـانی و مجرد از مادّه هم بحسب ذات و هم بحسب فعل، و مراد از تجرد بحسب ذات آنست که قابل اشاره نباشـد و نشود گفت اینجا است یا آنجا، و مراد از تجرد بحسـب فعل آنست که در صدور فعل محتاج بآلت و اعضاء و جوارح نباشد.

و گاهی از عقل تعبیر و اطلاق می شود بعلم و گاه بارواح أئمه علیهم السّلام و گاه برحمت خداونـد و گاه بر آنچه که بر قلب بنـدگان خاص إلقاء میگردد از صـفا و جلائی که بسـبب آن درک میکنند حقیقت حکمتها و نکات دقیقه و باریک امور را، و در این روایت بر همه اینها اطلاق می شود.

و تکلیف بانجـام فرائض در دین مقـدس اسـلام دائر مـدار عقلست بـدین سبب خداونـد از دیوانگان و اطفال و سـفیهان عملی نخواسته، و گذشت بحثی در موضوع عقل در صفحه- ۲۰- و- ۲۱۴- که مراجعه بآن بسیار مناسب است.

النص، ص: ۲۲۷

قدرت انسان بعقلست و زیرکی و درک امور بطور صحیح و دانائی و فهم و قوه حافظه و علم و دانش داشتن از (ثمره و نتیجه) عقلست که هر گاه نور عقل تابش کرد در قلب کسی عالم (بأحکام الهی) و حافظ (مطالب) و زیرک و بافهم میگردد، و انسان بسبب عقل بحدّ کمال آدمیّت میرسد و فقط عقلست که دلیل و راهنمای آدمیست (بکارهای خیر و عبادت و اطاعت خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام) و سبب بینائی انسان می شود (که عاقبت وخیم و أثریات بدی گناهان را می بیند و مرتکب آن نمیگردد) و گره از کارها باز میکند

باب نود و دوم علت خوش اخلاقی و بد اخلاقی

۱- خبر داد مرا ... از امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود: خداوند فرستاد حوریه ای را (بنام: نزله، و یا منزله) از بهشت بنزد حضرت آدم، و آن حضرت او را بیکی از فرزندان خود (هابیل) همسر نمود و عقد بست، و برای یکی دیگر از فرزندان خود (قابیل) جنیه ای را (بنام: جهانه) عقد کرد، و فرزندانی از آنها بوجود آمد.

پس هر که از مردم نیکو صورت و خوش اخلاق باشد از آن حوریه است، و هر که بد اخلاق باشد از آن جنیه است (که بواسطه تناسل و ازدواجها خوبی و یا بدی باو ارث رسیده) و حضرت آدم خوش نداشت که دختران خود را به پسران خود تزویج نماید (چون حرام بوده همسری خواهر با برادر چنان که در صفحه- ۶۱- تا- ۶۶- گذشت).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۸

باب نود و سوم علت شباهت نداشتن فرزند بپدر خود و جهت آنکه جایز نیست پدری بگوید که این فرزند من نیست چون شباهت بمن و یا پدران من ندارد

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود:

هر زمانی که خداوند اراده فرماید که خلق نماید انسانی را جمع میکند صورت آباء و أجداد او را از پدرش تا آدم ابو البشر، و او را شبیه بیکی از آنان خلق نماید، پس کسی (بزن خود بدگمان نشود و) نگوید بفرزند خود که شبیه بمن نیست و یا شباهتی بپدران من ندارد (زیرا شبیه بیکی از پدران او است که او ندیده آنها را).

باب نود و چهارم علت آنکه پدر دوست میدارد فرزند خود را

۱- حدیث کرد ما را ... از هشام بن سالم که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام که: چرا ما فرزندان خود را دوست میداریم و لیکن آنها ما را دوست نمیدارند؟! فرمود: چون فرزندان از نسل شما هستند و شما از نسل فرزندان خود نیستید (که همانند شما آنها شما را دوست بدارند و اگر بیمار و یا گرفتار شدید مهموم و مغموم گردند)

باب نود و پنجم علت سفیدی مو و اولین زمان پیدایش آن

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود موی ریش مردم (از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت إبراهیم) سفید نمیشد تا آنکه حضرت ابراهیم موی سفیدی در محاسن خود مشاهده نمود! عرضکرد خدایا این موی سفید چیست در محاسن من؟

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۲۹

خدای سبحان وحی فرمود: این وقار (آدمی) است، عرضکرد پروردگارا پس بیشتر نما وقارم را.

۲- حدیث کرد ما را ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود: در یکی از روزها هنگام صبح حضرت ابراهیم در محاسن خود یک تار موی سفیدی را دید، گفت:

الحمد للّه رب العالمین

، حمد برای پروردگار و آفریننده جهانیان که مرا باین سنّ رسانیده و (حمد مینمایم او را که مرا موفق گردانیده تا) او را چشم بهمزدنی معصیت و نافرمانی ننموده ام ۳- خبر داد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در زمانهای گذشته مردان پیر میشدند و لیکن ریش آنها سفید نمیگردید و گاهی میشد که شخصی داخل مجلسی میشد که پدری با پسرانش در آن مجلس بودند و بر وی معلوم نبود که کدامیک از ایشان پدر

است (چون همه شبیه و یا قریب بشباهت یکدیگر بودند و ریش همه سیاه بود) از این جهت می پرسید کدامیک از شما پدر است؟! و (این چنین بود تا) چون زمان حضرت ابراهیم شد آن حضرت عرضکرد خدایا قرار بده برای من (علامت) پیری را تا بآنوسیله شناخته شوم، از این جهت موی سر و ریش آن حضرت سفید گردید.

باب نود و ششم علت و چگونگی طبیعت و محبت و غرائز جنسی در بشر و کیفیت خلقت آدم

۱- حدیث کرد ما را ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که حضرت امیر- المؤمنین علیه السّلام میفرمود: وقتی که خداوند اراده فرمود خلقی بیافریند بعد از آنی که از (مدت خلقت) جن و نسناس «۱» هفت هزار سال گذشته بود که در زمین زندگی میکردند، و خواست که حضرت آدم را خلق نماید گشود طبقات آسمانها را و فرمود بملائکه نگاه کنید باهل زمین از جن و نسناس، و ملائکه بأمر خداوند نظر نمودند و مشاهده کردند أعمال قبیحه و کردار ناپسند ایشان را و دیدند که مرتکب گناه میشدند و

---

(۱) نسناس مخلوقی بوده اند شبیه بانسان

خون ناحق میریختند و فساد مینمودند، بنظرشان (این گونه نافرمانی و معصیت) بزرگ آمد و بغضب فرو رفتند و در خشم شدند بطوری که نتوانستند خود را حفظ کنند و از غضب خودداری نمایند.

گفتند: پروردگارا توئی عزیز و قادر و جبار و قاهر عظیم الشأن و این (جن و نسناس) ها مخلوق ضعیف و ناتوان و ذلیل تو هستند در زمین و در قبضه قدرت تو میباشند، و بروزی تو زندگانی میکنند، و بهره مند میگردند بعافیت تو، و با این حال تو را معصیت مینمایند و مرتکب این گناهان

بزرگ میشوند و تو بر ایشان خشم و غضب نمیکنی و از آنها انتقام نمیگیری با اینکه میشنوی و می بینی آنچه را که انجام میدهند؟ و این امر (و تسامح) بر ما بزرگ می آید.

خدای تعالی چون این سخنان را شنید از ملائکه،! فرمود: همانا من خلیفه ای از جانب خود در زمین قرار خواهم داد که حجت من باشد در زمین بر مخلوقم ملائکه گفتند؟ آیا قرار میدهی کسانی را که در زمین فساد کنند و خونها (بناحق) بریزند (مانند بنو الجان و نسناس که حد أعلای فساد را کردند و خونها ریختند) و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس میکنیم خدایا این خلیفه را قرار بده و اختیار بنما از بین ما ملائکه زیرا فساد نمیکنیم (و حسد نمی بریم و عداوت و دشمنی نمی نمائیم) و خونی نمیریزیم.

خدای تعالی (در جواب آنها) فرمود: من چیزهائی (از أسرار خلقت بشر) میدانم که شما را آگاهی و اطلاعی از آن نیست، همانا خواسته ام که بیافرینم خلقی را بقدرت خود و قرار دهم فرزندانی از او را پیغمبر، و رسولان، و بندگان صالح، و امام و پیشوایان هدایت کننده، و آنها را خلیفه خود نمایم در زمین بر بندگانم تا ایشان را نهی نمایند از معصیت من، و بترسانند ایشان را از عذاب من، و هدایت و دلالت کنند ایشان را به اطاعت و بندگی من و راهنمائی کنند آنها را براهی که رضای من در آنست و حجت خود گردانم آنان را بر خلق خود.

و نسناس را نابود خواهم کرد و زمین را خالی از وجودشان مینمایم، و گناهکاران

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳۱

طائفه جن

را دور نمـایم از خلق و بنـدگان خـاص خود، و در هوا و در اطراف زمین که مجاور با بنی آدم نباشـند جای دهم و میان جنّ و بشر حجابی قرار دهم که بشر جنّ را نه بیند که با آنها معاشرت و مجالست و معامله نمایند، و هر بشری که گناه کند و معصیت نماید او را در (جهنّم) جایگاه گناهکاران منزل دهم و باکی از این کار نخواهم داشت و ترس و بیمی از کسی ندارم.

ملائکه گفتنـد: خدایا انجام بده آنچه را که اراده فرموده ای زیرا ما نمیدانیم جز آنچه را که بما تعلیم فرموده ای، و توئی دانا و حکیم (که با علم و حکمت کاری را انجام میدهی و در کارهای حکیم نقص و عیبی یافت نمیشود).

خـدای تعـالی بـاز در جواب ملائکه فرمود: خلق میکنم بشـری را از گـل متغیرشـده ای، و چون او را خلق نمودم و روح در او دمیـدم بایـد بر او سـجده کنیـد و این أمر مقـدمه ای بـود در حـق آدم پیش از آنکه او را خلـق کنـد که حجت خـود را بر همه ملائکه تمام نماید (و آنها مهیای اطاعت أمر خدا باشند).

پس خداونـد کفی از آب شـیرین برگرفت و بـا خـاک مخلوط و ممزوج کرد و فرمود از تو (ای گـل) خلق خواهم کرد أنبیـاء (غیر مرسل) و پیغمبران مرسل و بندگان صالح و شایسته و امامان هدایت کننده و کسانی که مردم را دعوت میکنند (به اطاعت و بندگی من که بالنتیجه) به بهشت (خواهند رفت) تا روز قیامت، و پروائی و ترس و بیمی از کسی ندارم (که آنها را به بهشت میبرم) و کسی نمیتواند

از من سؤال کند (و اعتراض نماید بر أعمال و کارهای من) و لیکن از مردم پرسیده می شود از آنچه که خواهند کرد؟

و سپس کف دیگری از آب شور و تلخ بر گرفت و با خاک ممزوج نمود، و فرمود: از تو خلق مینمایم جباران و ستمگران و فراعنه (و آنها کسانی هستند که ادعای خدائی نموده اند) و گناهکاران و برادران شیاطین و کسانی که مردم را بسوی جهنم میکشانند و پیروان ایشان را تا روز قیامت، و باکی ندارم و کسیرا نمیرسد و حقی نیست که از کارهای من سؤال کند و (بگوید چرا اینها را آفریدی) لیکن از

همه مردم سؤال می شود از آنچه میکنند، و با ایشان بدا را شرط کرد که اگر بخواهد تغییر دهد (که بواسطه توجه بخدا و توبه و عبادت و بندگی خداوند آنها را از بدی بخوبی انتقال دهد و از فسق و فجور بتقوا و صلاح بکشاند) و با أصحاب الیمین بدا را شرط نکرد «۱».

و هر دو (از آب و خاک شیرین و شور و تلخ) را بیکدیگر مخلوط کرد و در پای عرش آنها را جای داد، و أمر فرمود بچهار ملك که موکلند بر باد شمال و دبور و صبا و جنوب که بادها را بوزانند بر آن گلها، و ایشان (بنا بأمر خدا) بادها را بر آن گلها وزانیدند و باصلاح آوردند و طبیعت چهارگانه را که عبارتست از: سودا، و خون، و صفرا، و بلغم، در آن جای نمودند و سودا از جهت باد شمالست و بلغم از جهت باد صبا و صفرا از جهت باد

دبور و خون از جهت باد جنوبست، و پس از این طبیعت ها بدن آدم (و اولاد او) تمام و کامل گردید، و بواسطه سودا زنده بودن را دوست داشت و حرص و طول أمل پیدا کرد، و بسبب بلغم محبت بخوردنیها و آشامیدنیها و نیکوئیها و رفق و مدارا پیدا کرد، و از ناحیه صفرا غضب و سفاهت و نادانی و شیطنت و مکر و ظلم و جور و تکبر و خود پسندی و تمرّد و سرپیچی (از کارها و حرفها) و تعجیل در امور نمود و از جهت خون دوست داشت زنان را و مرتکب حرامها و شهوتها و لذتها گردید.

و سپس آن حضرت فرمود که: این مطالب را در یکی از کتابهای علی علیه السّلام یافتم ۲- پدرم میگفت حدیث کرد مرا ... از حضرت رضا علیه السّلام که میفرمود:

طبیعتها (ی بشر) چهار است اول- بلغم: و آن بمنزله دشمن جنگ کننده است.

دوم- خون: و آن بمنزله غلامست که گاه می شود غلامی مولای خود را میکشد

---

(۱) در موضوع بدا (بفتح باء) بحث مفصلی است و طالبین به (۹۲- ۴) بحار و بفرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی دوست و دانشمند معاصر آقای سید جعفر سجادی و توحید و عیون اخبار الرضا علیه السّلام رئیس المحدثین مرحوم شیخ صدوق مراجعه فرمایند

(هم چنین بشر گاه مبتلا بفشار خون می شود و او را هلاک مینماید) سوم- باد: و آن بمنزله سلطانیست که رعیت پرور باشد و با ایشان مدارا کند چهارم- صفرا: و هیهات هیهات که چقدر دور است سلامتی انسان از آن، زیرا همانند زمین است که اگر بحرکت آید

و بلرزد، هر چه روی آن باشد میلرزد (و در بسیاری از اوقات باعث خرابی عمارات می شود، و همچنین صفرای بدن که اگر بجنبش آید انسان را بیمار و گاه هلاک میسازد).

۳- حدیث کرد مرا ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود: غلظت و تند خوئی انسان در (اثر ترشحات) جگر سیاهست، و حیا در (اثر ترشحات غددی) جگر سفید است، و جایگاه (نور) عقل در قلب آدمی است.؟ ۴- حدیث کرد مرا ... از یکی از صحابه که چون خداوند حضرت آدم را خلق نمود بباد چهارگانه (شمال و جنوب و صبا و دبور) أمر نمود بر آدم بوزند، و بادها بأمر خدا بر بدن آن حضرت وزیدند و بدن حضرتش از هر بادی طبیعتی برداشت.

۵- حدیث کرد مرا ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: انسان بسبب حرارت (گرسنگی و تشنگی) در بدن غذا میخورد و آب می آشامد، و بوسیله نور (چشم) می بیند و (بواسطه نور عقل) میفهمد، و بتوسط باد میشنود و میبوید، و طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را بواسطه آب (دهان) درك میکند، و بسبب روح حركت مینماید و اگر حرارت در معده انسان نبود غذائی که میخورد و چیزی که می آشامید هضم نمیگردید، و اگر در بدن باد نمیبود حرارتی در معده پیدا نمیشد و فضولات و مواد زائد غذائی از بدن خارج نمیشد، و اگر روح نبود انسان نمیتوانست حرکت کند و رفت و آمد نماید و اگر سردی آب نبود حرارت معده را میسوزانید، و اگر در چشم نور نبود آدمی چیزی را نمیدید و (اگر نور عقل نداشت) در هیچ امری

تعقل نمیکرد و نمی فهمید.

پس گل و خاک صورت و هیکل انسانست و استخوانها در بدن بمنزله درختست در زمین، و خون در بدن همانند آب است روی زمین، و همچنان که زمین استقامتی

ندارد (برای محصول و رشد و نمو نمیکند گیاهی) مگر بواسطه آب، بدن آدمی هم استقامت (و رشد و نموّ) ندارد مگر بواسطه خون.

و مخ انسان (از اجتماع و ترکیب) چربی و کف خونست.

و نیز خلقت انسان از دو قسمست، قسمتی از دنیا (که بدن او باشد) و قسمتی از آخرت (که روح او باشد) و چون خداوند جمع فرماید بین بدن و روح او میتواند در دنیا زندگی کند، و هنگامی که خداوند جدائی اندازد میان بدن و روح او میمیرد و روح او بآسمان بالا خواهد رفت و جسد او در زمین خواهد ماند و بمرور زمان پوسیده خواهد شد (مگر جسد پیغمبران و اوصیاء ایشان و علمای حقیقی و زهاد واقعی و شهدای راه حق) و هر یک از عناصر بدن او بحالت أولیه خود برمیگردد.

و کمال و علم و دانش و هوش مؤمن از نور و تأیید عقلست، و زیرکی کافر از ناحیه مکر و حیله و تزویر است و مرگ رحمت خدائیست برای بندگان مؤمن (زیرا از گرفتاری و مذلت دنیا راحت میشوند و بنعمت بهشتی نائل میگردند) و مرگ برای کافر نقمت و عقوبتست و خداوند دو طرز عقوبت مینماید یکی بر روحست و دیگری تسلط بعضی از مردمست بر بعضی، و عقوبت خداوند بر روح عبارتست از فقر و بیماری جسم (چون روح در بدن و بدن در روح

تأثیر بسزائی دارد).

و تسلط بعضی بر بعضی ذلت و خواریست چنان که در قرآن میفرماید: وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ، ما بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر تسلط دهیم بسبب گناهانی که مرتکب میشوند.

و عقوبت مؤمن در دنیا است و عقوبت کافر هم در دنیا و هم در آخرتست و عقوبت در مقابل گناهانست که گاهی مؤمن از راه خطا و یا بجهت فراموشی و یا بواسطه آنکه توانائی حفظ خود را ندارد و یا بطور إکراه مرتکب معصیت می شود، و لیکن کافر عمدا و برای خاطر مخالفت (با خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السّلام و علما و مبلغین و گویندگان مذهبی اسلامی) و بجهت دشمنی و إنکار و از روی حسد مرتکب گناه میگردد،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳۵

چنان که خدای تعالی در این موضوع میفرماید: کُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ، کفار بسبب حسدی که با شما (مردم با ایمان) دارند عمدا مرتکب گناه میشوند (مثلا میگویند شراب در دین ما حلالست و بدین جهت میخوریم و یا میگویند موسیقی اشکالی ندارد نواختن و شنیدنش)؟!! ۶- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: شناختن مرد نفس خود را آنست که بداند در بدنش چهار طبیعت و چهار ستون و چهار رکن است و طبیعت چهارگانه او عبارتست از: خون، و صفرا، و سودا، و بلغم.

و ستون چهارگانه او عبارتست از «عقل» و زیرکی و دانائی انسان از عقلست، و «فهم» (هوش) و «حافظه» و «علم».

و ارکان چهارگانه او عبارتست از: نور، و حرارت، و روح، و آب، و بسبب نور می بیند

و میشنود و تعقل و تدبر مینماید، و بسبب آب (دهان) درک میکند و میچشد طعم و مزه غذا را؟ و اینست ساختمان بدن او؟

پس اگر دانا و زیرک و با فطانت و شعور باشد می بیند فنا و نابودی و پستی دنیا را (در مقابل نعمتهای ابدی بهشت) و می بیند ضعف و عجز و ناتوانی خود را (در مقابل خدای قادر) و میفهمد که این همه اشیاء از کجا آمده (و ایمان بخدا و قدرت او پیدا میکند) و میفهمد که برای چه علتی او را و این اشیاء گوناگون را خداوند در این دنیا آفریده «۱» و درک مینماید که بوسیله چه عمل و کاری میتواند خود را باخلاص در عبادت و اطاعت نزدیک نماید و میداند که نتیجه خلوص در اعمال بهشت خواهد بود؟

و در بدن هر کسی دو عامل مؤثر است که رفتار و گفتار و کردارش بآنها وابسته است، اول: گرمی، دوم: سردی، و بواسطه گرمی بدنست که آدمی دهشت و وحشت میکند و یا با نشاط می شود، و یا مرتکب قتل و جنایت و دزدی میگردد؟ و خود خواه و مستبد برأی خواهد گردید،؟ و یا با دیگران در امور مشورت مینماید و یا فسق

---

(۱) برای دانستن اینکه بشر برای چه امری آفریده شده بصفحه- ۴۵- و صفحه- ۴۶- مراجعه شود که مناسب با مقام است.

و فجور و زنا میکند و یا فروتنی و یا تکبر میورزد؟؟ و اگر سردی بر او غالب گردید افسرده و مهموم و محزون میگردد، و یا خود را ذلیل و خوار می پندارد، و یا خاطرات خسته کننده را

در مغز خود پرورش میدهد، و یا فراموشی بر او مستولی می شود، و یا از زندگی سعادتمندانه مأیوس می شود؟! و این عوارضی است که موجب بیماری (های روحی و جسمی) میگردد، و این دو عامل مؤثر در اثر غذا است که گاهی انسان بموقع میل میکند و گاه در غیر موقع غذا میخورد، و این واضح و معلوم است که غذای نابجا و غیر موقع خوردن راه را برای تسلط همه نوع بیماری باز میکند.

و سپس آن حضرت فرمود: جوارح و عروق و اعضای انسان لشکریان خدا هستند و هر گاه خداوند اراده فرماید (برای امتحان و یا تنبّه و بیداری و یا بلندی مقام و درجه انسان) او را بیمار گرداند، آنها را بر او مسلط کند.

۷- حدیث کرد مرا ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که میفرمود: سزاوار بسی تعجب و شگفت است از آنچه که در بدن انسانست!؟ و آن قلب او است زیرا در قلب انسان هم ماده صفات خوب و حکمتست و هم ضد و خلاف آن، چون اگر امیدواری بر او عارض شد (که او را بچیزی امیدوار سازند) بذلت طمع گرفتار خواهد شد و پس از آنکه طمع در قلبش هیجان کرد حرص او را هلاك خواهد کرد، و اگر یأس و ناامیدی بر او غالب شود تأسف و حزن ویرا میکشد (زیرا در اثر فکر زیاد بمرور زمان ضعیف و ناتوان می شود تا جایی که بدن و روح او بمنتها درجه ضعف برسد که دیگر معالجه او از نظر طبابت جسمی و روانی ممکن نباشد) و اگر بغضب درآید (دیگر نمیتواند خود را نگهدارد و) خشمش

زیاد می شود، و اگر سعادت و خوشبختی باو روی آورد عوض آنکه رضا و خشنود باشد حفظ نمودن سعادتمندی و هوشیاری خویشتن را فراموش میکند (و گاه مغرور می شود و مرتکب گناه میگردد) و اگر ترس و خوفی باو برسد توجه بفرار کردن پیدا مینماید (و از خدای قادر غافل می شود) و اگر از همه لحاظ (از جان و مال و عرض و حیثیت) ایمن باشد خود را عزیز میشمارد (و برای دیگران تکبر میکند) و اگر نعمت تازه ای باو برسد مغرور میگردد! و اگر (بحوادثی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳۷

برخورد کند و) بمصیبتی گرفتار شود (آنقدر فزع و جزع مینماید تا) جزع و بیطاقتی او را رسوا کند، و اگر اموالی بدستش آید (و ثروتمند شود) بسبب داشتن ثروت طغیان و سرپیچی (از اطاعت خدا) میکند، و اگر فقیر (و بی بضاعت) شود بدفع و رفع فقر میکوشد (و توجهی بخدا نمینماید) و اگر گرسنه شود ضعیف می شود و سست و ناتوانش میگرداند و اگر غذائی بدست بیاورد آنقدر میخورد که دیگر نتواند نفس بکشد؟!.

پس در هر چه (از واجبات و مستحبات) انسان تقصیر و کوتاهی کند ضررش را خواهد دید، و در هر چه افراط و زیاده روی نماید بفساد خواهد افتاد (بنا بر این وظیفه همه است که میانه روی را در زندگی از دست ندهند چنان که فرموده اند:

خیر الامور اوسطها، بهترین کارها و رفتارها و گفتارها میانه روی در آنها است).

۸- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود بمردی: بدان ای فلانی که قلب در بدن بمنزله امام است در بین مردم که واجبست اطاعت

کنند مردم او را (که اگر فرمان امام خود را نبرند بخود ضرر وارد نموده اند).

آیا نمیبینی که جمیع جوارح جسد «۱» أعوان و لشکر هستند برای قلب و اموراتشان وابسته بقلبست (که هر حادثه ای برای آنها پیش آید فورا بقلب مراجعه مینمایند) مانند دو گوش (در شنیدن و وارد شدن حیوانات و یا چیزهای موذیه در او) و دو چشم (در دیدن و دخول اشیاء مضره در او) و بینی (در بوئیدن بوها و تشخیص دادن بوی بد از خوب، و این دستگاه لابراتوار بزرگیست که خداوند قرار داده برای فهم غذا و آشامیدنیهای موافق و یا مخالف با بدن) و دهان (و این نیز دستگاه لابراتوار عجیبی است برای فهم و طعم و مزه غذا و غیره) و دو دست و دو پا و فرج که همه مطیع و فرمانبردار

---

(۱) جسد عبارتست از هیکل کالبدی بدن بدون روح، و در قرآن هم بهمین معنی استعمال شده چنان که در باره انبیاء میفرماید: وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ و جسم عبارت است از کالبد بدن انسان با روح، و در روایت فوق که حضرت صادق علیه السّلام جسد را عنوان فرموده شاید مراد آن حضرت این بوده که مردم اگر بدون امام باشند همانند جسد بی جان خواهند بود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳۸

قلب میباشند و (هر چه او دستور دهد بدون کوچکترین سرپیچی از فرمانش عمل میکنند که) هر گاه قلب بخواهد نگاه کند: انسان چشمان را باز مینماید، و هر وقت اراده شنیدن کند (دستگاه درونی) گوش را حرکت میدهد و راه شنیدن را باز میکند و هر گاه اراده

بوئیدن نماید: انسان هوا را در بینی بالا میکشد و آن بو را (از راه بینی) بقلب میرساند و هر گاه بخواهد سخن بگوید: انسان (زبان را حرکت میدهد و باطراف دهان بگرداند و) با زبان سخن میگوید، و هر گاه بخواهد چیزی را بگیرد (و یا بدهد و بردارد و بگذارد) آدمی دستها را حرکت میدهد، و هر گاه بخواهد راه رود: انسان پاها را باز میکند (و بجلو یا بعقب میگذارد) و هر گاه اراده و فکر جماع نماید آلت رجولیت (در مرد و انوثیت در زن) حرکت کند.

پس همه اینها وابسته بقلب هستند (که اگر قلب نمیبود و یا دقیقه ای از کار بیفتد این اعضا دیگر نمیتوانند بکار خود ادامه دهند و بالنتیجه آدمی هلاک خواهد شد) و همچنین مردم محتاج بامام هستند و باید اوامر او را عمل نمایند و مطیع دستورات او باشند.

۹- خبر داد مرا ... از وهب بن منبه «۱» از پدرش که او یافته است در تورات (اصلی) در باره خلقت حضرت آدم که خداوند فرموده: خلق نمودم آدم را و ترکیب نمودم جسد او را از چهار چیز و آنها را بوراثت قرار دادم در فرزندان او که رشد و نموّ

---

(۱) روایت فوق که متبّه از تورات نقل مینماید از تورات فعلی نیست زیرا توراتی که فعلاً در دست یهودیانست از صدمه و تحریف ابناء روزگار مصون و محفوظ نمانده؟! چون قرنها بعد از زمان حضرت موسی علیه السّلام نوشته و تدوین گردیده، و نویسندگان آن بذوق و سلیقه و فکر خود نوشته اند و أغراض شخصی و تمایلات نفسانی خود را در آن گنجانیده اند و بدلخواه

خـود و دیگران مطـالبی را در آن جـای داده انـد و ایـن مطلب بر متتبـع دانـای فهیم مخفی و ناپیـدا نیست و شـمّه ای از آن در پاورقی صفحه ۶۲- و- ۱۵۲- گذشت.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۳۹

میکنند بآنها تا روز قیامت.

و آن چهار چیز عبارت است از: رطوبت، خشکی، گرمی، و سردی.

و آن چنین بـود که آفریـدم آدم را از خـاك و آب، و نفس و قرار دادم در او روح را و خشـکی هر جسـدی از خـاك است و رطـوبت آن از آب و گرمی آن از قبـل نفس و برودت و سـردی آن از روح، و پس از خلقـت اولیه او نیز چهـار طـبیعت را در بدنش مقرر داشـتم که ملاك و قوام جسد بآن وابسته است، و قوامی ندارد جسد مگر باذن من و استقامت و توانائی ندارد بدن مگر بـآن چهـار طبیعت، و هر یـک از اینهـا بـدیگری مربوط و محتاج است که بـدون وجود آن دیگری نمیتوانـد کار کنـد (و بوظیفه خود عمـل نمایـد) و آن چهار طبیعت عبارت است از: سودا، صـفرا، خون، و بلغم، و هر یک از آن چهار چیز را در این طبیعتهـا قرار دادم، که جایگـاه یبـوست و خشـکی در سـودا است، و جایگـاه رطوبت در صـفرا، و جایگـاه حرارت و گرمی در خون، و جایگاه برودت و سردی در بلغم.

پس هر جسدی که معتدل باشد در او این طبیعتها که نه زیاد و نه کم باشد در کمال صحت و سلامت خواهد بود، و لیکن اگر یکی از این طبیعتها از حدّ اعتدال خارج شد و زیادتی کرد بر باقی دیگر بهر قدر

که زیادتی کرده بیماری داخل بـدن خواهـد شـد (و چه بسا سـبب هلاکت انسان شود) و اگر ناقص شـد و از حد معمولی (که بایـد باشـد) کمتر گردیـد بمرور ضـعیف می شود بطوری که توانائیش تمام شود و آن هم باعث بیماری گردد که دیگر نتواند بواسطه عجز و ناتوانی که پیدا کرده با باقی طبیعتها مقارنت نماید (و این هم گاه موجب هلاکت آدمی گردد).

و جایگاه عقل آدمی دماغست، و جایگاه فرح و سرور او در کلیه، و غضبش در جگر (سیاه) و تندی و خشونت و شجاعتش در قلب، و تمایلات و رغبت او در جگر (سـفید) و خنـده او در سپرز، (و آثـار) خوشـحالی و حزن و انـدوه در صـورتش نمایـان میگردد، و قرار داده شد در تمام بدنش سیصد و شصت مفصل (بفتح میم و کسر صاد محل تلاقی دو سر استخوان).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۰

و گفته است وهب بن منبه که: طبیب عالم بطب آن کسـی است که درد و دوا را نیک بدانـد و درد را بخوبی بشـناسد و بداند که سـر منشأ درد از کجا است و چه باعث شـده که بیماری پیـدا گردیـده و بفهمـد که در اثر زیادتی و یا نقصان کدام یک از طبیعتها است و بداند که با چه دوائی میتوان آن را معالجه کرد و اگر نقصانی پیدا شده آن را تقویت کند تا بحد اعتدال برسـد و اگر (ترشحات غددی یا یکی از طبیعتهای او) زیادتی کرده جلوگیری نماید تا سلامتی بدن برگردد.

و اخلاق انسان از اثر طبیعتهائیست که در بدن او قرار داده شده و جسد از آنها ترکیب

یافته، و آن این چنین است که: عزم و اراده آدمی از خاک است و نرمی و خوشـی اخلاق از آب «۱» و تندخوئی و خشونت از حرارت، وقار و تأنّی از برودت و سـردیست پس اگر یبوست و خشـکی بر بدنش غالب گردید (کارهای ناشایسته انجام میدهد تـا) قسـاوت در قلبش پیـدا شود، و اگر رطوبت غالب شـد نرمی و خوش اخلاقی او تبـدیل بمهانت و سـستی و خواری (و خود پست تر بینی) می شود، و اگر حرارت بر او غالب گردید خشونت او تبدیل بنادانی و خشونت بیجا (و خود برتر بینی) میگردد، و اگر برودت و سـردی بر او غلبه کرد وقار و تأنی او تبـدیل بنادانی و شک و تردیـد (و خود کمتر بینی) خواهـد شد بنا بر این اگر اخلاق او معتـدل و همه صـفاتش یکسان و خلقت (جسـمانی) او مسـتقیم باشد جزم و عزمش محکم خواهد بود و قصدش ملایم باشد و تند فهم و آرام خاطر و با وقار و تأنی میگردد.

پس قسـاوت قلـب و بخـالت و تنـگ دلی و بـد خلقی و خشـونت سـخن و انـدوه و یـأس و نومیـدی و عزم و اراده انسـان از خاکست؟؟ و کرم و سـخاوت و توسـعه (فکر) و ملالت و توسل (بـدیگران) و تقرب (بخـدا) و امیـدواری و با دیگران مشورت (در امور و کارها

---

(۱) آب نظر بـاهمیت حیاتی که برای بـدن دارد از مهمترین موادیست که انسانی بـدان نیازمنـد است زیرا هفت دهم وزن بـدن آبست، و فوائد آب برای بدن تقریبا هفت قسم میتوان برشمرد.

۱- سبب ایجاد مایع لنف در خون می شود.

۲- در ترشحات مختلفه بدن و اندامها مانند

اشک و لعاب و بزاق و صفرا و مخاط و مایعی که در مفاصل موجود است یافت می شود.

۳- برقیق شـدن مواد غذائی کمک کرده و جذب و هضم آنها را آسان مینماید ۴- بدفع فضولات حاصل از احتراقات داخلی و خروج مواد معدنی که داخل معده شده کمک میکند.

۵- بواسطه تازه و نرم نگاه داشتن جگر سفید به تنفس کمک مینماید.

۶- بحفظ تعادل حرارت بدن بواسطه ترشحات عرقی یاری میکند.

۷- بانتقال غذاها بطرف خون بعد از هضم غذا مدد مینماید.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۱

نمودن آدمی از آبست.

پس اگر صـاحب عقل بترسـد از اینکه غلبه پیـدا کنـد بر او اخلاق خاکی و خائف گردد که مبادا بآن گونه اخلاق تمایل پیـدا نمایـد؟ بایـد حتی المقـدور خود را ملزم کنـد که اخلاـق خـاکی را بـا اخلاـق آبی بیـامیزد، و این مطلب بـدین گونه است که قساوت را با نرمی ممزوج سازد (که حد وسط این دو را که عدالت باشد اختیار نماید؟) و تنگ دلی را بتوسـعه سینه، و بخالت را ببـذل و بخشـش، و بـد خلقی و خشـونت سـخن را بخوش اخلاـقی و ادب در کلاـم، و انـدوه را بتوسـل (بخـدا) و حرص را بنگهـداری (خود از حرص) و ناامیـدی را بامیـدواری و مژده بگشـایش (گره از کارهـا) و هنگام تصـمیم انجام دادن کاری (با دیگران مشـورت کنـد و متعهـد نمایـد خـود را) بقبول کردن نصـیحت دیگران و اصـرار بر گنـاه را بتوبه (پایـدار و همیشـگی) آمیخته سازد و از ناحیه نفس (روح حیوانی) انسانست تندی و سبکی و شهوت و بازی کردن و بکارهای لهو و بیهوده پرداختن و خنده (زیاد و

بیجا) نمودن و نادانی و سفاهت و مکر و حیله و ظلم و ستم و ترس و وحشت.

و از روح (ملکوتی) آدمیست حلم و بردباری و وقار و عفت و حیاء و فهم و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۲

راستگوئی و مدارا (ی با دیگران) و بزرگ منشی،؟ و اگر صاحب عقل و شعور بترسد که اخلاق نفسانی بر او غلبه کند باید اخلاق نفسانی خود را با اخلاق روحانی ممزوج نماید،؟ و این چنانست که تند اخلاقی (و زود بخشم آمدن) را با حلم و بردباری، و سبکی را با وقار، و شهوت را بعفت (و خودداری از إعمال غریزه جنسی نابجا) و بازی کردن و بکارهای لهو و بیهوده پرداختن را بحیا (کردن از خدا) و خنده را بفهم و تدبّر، و نادانی را بکرم و خویشتن داری از اعمال و رفتار زشت، و مکر و حیله را بدرست کرداری و راستگوئی، و ظلم و ستم را بمدارا، و ترس و وحشت (از حوادث و بلا و بیماری) را بصبر نمودن.

و بسبب نفس است که انسان میشنود و می بیند و میخورد و می آشامد و برمیخیزد و می نشیند و میخندد و میگرید و خوشحال و شاد خاطر می شود و اندوهناك و غمگین میگردد؟! و بسبب روحست که انسان میتواند حق را از باطل تمیز دهد و راه راست را از طریق انحراف و گمراهی و خوب و صواب را از بد و خطا تشخیص دهد.

و هم بسبب روحست که عالم می شود و علم را بدیگران می آموزد، و حکم بحق (و عدالت) مینماید، و تعقل و تدبّر و درك میکند، و حیا مینماید (از

ارتکاب کارهای زشت) و بذل و بخشش نماید، و با فقاهت و دانا و فهم و ادراک می شود، و خود را از گناه بر حذر میدارد، و کوشش در أفعال خیر و سعادت و خوشبخت شدن (در دنیا و آخرت) مینماید، و جدیت میکند تا بحد کمال برسد؟! و میافزاید بر اخلاق نیکوی خود خصلتهای ده گانه را، و آنها عبارتند از:

ایمان، حلم، عقل، علم، عمل (بدستور خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام)، نرمی، ورع، راستگوئی، صبر، و با مدارا رفتار کردن با دیگران؟ زیرا جمع است تمام (أحکام و دستورات) دین در این خصلتها.

و برای هر یک از این خصلتها دشمنی است و دشمن ایمان کفر است، دشمن حلم احمقی، دشمن عقل سرکشی و طغیان (از أوامر خدا)، دشمن علم جهل و نادانی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۳

دشمن عمل کسل و تنبلی، دشمن نرمی عجله و شتاب (در کارها)، دشمن ورع و تقوا فسق و فجور، دشمن راستگوئی دروغگوئی، دشمن صبر جزع و فزع و بی تابی نمودن، و دشمن رفق و مدارا ظلم و ستم است؟!.

و هر گاه ایمان انسان سست شد کفر بر او مسلط میگردد و حایل و مانع می شود میان او و بین هر چیزی که برایش منفعت دارد.

و اگر ایمان او محکم شد کفر سست میگردد بطوری که (افکار کفر آمیزش) ذلیل و خوار (و چه بسا بکلی نابود) شود.

و هر وقت حلم و بردباری ضعیف گردید حماقت علوّ و برتری پیدا میکند و او را احاطه مینماید و متحیر و ذلیلش میگرداند، و اگر حلم محکم شد بدی حماقت بر او ظاهر و هویدا می شود.

و اگر رفق

و مـدارا برایش ثـابت و اسـتوار شـد بـدی عجله (و شـتاب در بعضـی از امور و یا برای انتقام) برایش آشـکار میگردد و خشم و غضب از او دور خواهد گردید و صاحب وقار و عفت و هیبت می شود.

و هر گاه ورع و تقوایش ضعیف گردید فسق و فجور بر او مسلط میگردد و بالنتیجه مرتکب گناه می شود و بدیگران دشمنی و ظلم خواهد کرد و حماقت او را فرا میگیرد و اعمال ناشایسته و باطل انجام خواهد داد.

و هر گاه راسـتگوئیش ضـعیف شـد دروغ گفتنش زیاد می شود و بدیگران افترا می بندد و تهمت میزند، و اگر راست گفتنش قوی گردید یقینا دروغ از اطرافش پراکنده می شود و باین سبب بدیگران افترا نمی بندد و تهمت نمیزند و از این جهت بخیر و خوبی نزدیک می شود و از تمام بدیها دور میگردد.

و اگر صبرش سـست گردیـد بـالطبع سـست می شود دین او و حزن و انـدوه باو روی می آورد، و چون صبر نـدارد أعمال خیر انجام نمیدهـد و اجرش ضایع می شود، و اگر دارای صبر گردیـد دینش (از شوائب) خالص خواهـد شـد و حزن و انـدوه از او برود و اعمال خیر انجام میدهد و اجرش بسیار خواهد بود و با عزم و اراده محکم می شود

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۴

و اجتناب از سستی و تنبلی میکند.

و اگر ترک رفق و مدارا کرد فریب خوردنش زیاد گردد و تند خوئی بر او راه یابد و بدین وسـیله ظلم بدیگران خواهد کرد، و عدالت و میانه روی از دستش برود و مرتکب کارهای زشت و منکرات شود و نیکوئیها را ترک نماید و نادانیش ظاهر شود

و پست گردد، و حلم و عقل و نادانیش کم شود و تارک علم و سست عمل گردد، و نرم و حسن اخلاقیش بمیرد و ضعف در بدنش پدید آید، ورع و تقوایش مغلوب (هوای نفس) شود و راستگوئیش اندک و سست گردد، و چنان گمراه شود که فرمان اهل ایمان را نبرد!!.

پس هر که دارای عقل (کامل و سالم) باشد ده خصلت نیکو و شایسته در او یافت گردد و آنها عبارت است از: حلم علم، رشد، عفت، صیانت، حیا، رزانت، مداومت بر کارهای خیر، کراهت داشتن از أعمال و رفتار و گفتار بد، و پیروی و قبول نصیحت نصیحت کننده.

و از هر یک از این خصلتهای ده گانه ده خصلت دیگر منشعب می شود.

که از حلم منشعب میگردد: عاقبت بخیری، احترام میان مردم داشتن، بشرافت و بزرگواری رسیدن، بسفاهت و نادانی مشهور نشدن، بنیکنامی شهرت یافتن، با نیکان معاشر و مصاحب شدن، منزجر و متنفر شدن از طبیعت پست، رهائی یافتن از صفت لئامت (و اخلاق پست) مشهور شدن بخوش اخلاقی و رسیدن بدرجات عالی؟

و منشعب میگردد از: علم، شرافت اگر چه از نظر نسب پست باشد، و عزت هر چند که ذلیل و خوار بوده سابقا، و ثروتمند شدن اگر چه فقیر بوده، و توانائی اگر چه ضعیف و ناتوان بوده، و مقام و منزلت میان مردم پیدا کردن اگر چه حقیر و پست بوده، و نزدیک به (اسرار و کارهای) مردم شدن اگر چه دور بوده (و یا او را از خود طرد میکردند پیش از عالم شدنش) و صاحب جود و بخشش شدن اگر چه سابقا بخیل بوده، و دارای حیا میگردد اگر چه

پیش از این بیشرم بوده، و با هیبت می شود اگر چه کوچک بنظر میرسیده، و صاحب نفس سالمی می شود اگر چه قبلا

سفیه و مضطرب (و بیمار یا همج الرعاع و سخن چین) بوده.

و منشعب میگردد از: رشد (فکری)، رأی محکم، هدایت یافتن، نیکوئی نمودن، تقوی، عبادت (صحیح بجا آوردن)، انجام دادن کارها با فکر صحیح و تدبیر نیکو، اقتصاد و میانه روی در امور (بدون افراط و تفریط)، قناعت، بخشش و راستگوئی.

و منشعب می شود از: عفت، کفایت (امور زیرا از حرام ثروت جمع نمیکند) خویشتن داری (از گناه)، با دوستان بدرستی رفتار کردن، مراقبت (کارهای خود بودن)، صبر (بر مرتکب نشدن گناهان و إعمال غریزه جنسی در حرام نکردن) یاری (دین و دیگران) نمودن، (رسیدن بمرحله) یقین، رضا (برزقی که خداوند مقرر فرموده) بودن، راحت (شدن از گرفتاریها و ریختن آبرو)، و تسلیم (أوامر خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام) بودن.

و منشعب می شود از: صیانت، کفّ نفس (از منهیات و شبهات و مکروهات)، ورع و پرهیز (از معصیت و اجتناب از کارهای زشت و قبیح)، نیکوئی ستایش (خداوند) تزکیه و پاکیزه نگاهداشتن (نفس از قبایح و منکرات و محرّمات)، مروت و جوان مردی، کرم (و سخاوت)، غبطه (خوردن از اینکه جمعی از بندگان خاص خدا در أثر عبادت و بندگی بمقام شامخ و ارجمند نائل شده اند و او نرسیده و بدین وسیله کوشش خواهد کرد تا خود را بمقام بندگی برساند)، فرح و سرور، رسیدن بمقام قرب و اوج سعادت، و تفکر (در صفات خداوند).

و منشعب می شود از: حیاء، نرمی (و خوش کلامی)، رأفت (و مهربانی نمودن

بدیگران)، رحمت (و لطف بزیردستان)، مداومت (بکارهای خیر)، بشاشت و خورسندی، مطاوعت (و پیروی دستورات خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام)، ذلیل نمودن نفس (أماره سرکش) خویشتن داری (از محرمات و بدیها)، پرهیز (از مکروهات و گناه)، و خوش اخلاقی.

و منشعب می شود از: رزانت، وقار، سکونت (و آرامش خاطر)، تأنی، علم

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۶

و دانش، تمکین (و فروتنی در مقابل حق و حقیقت) مقام و منزلت با شرافت، محبت و دوستی (مردم نسبت باو)، رستگاری (و ظفر یافتن)، پاک شدن (أعمال و عبادات از ریا)، و انابه و پشیمانی (از گناه و کردار ناپسند و زشت).

و منشعب می شود از: مداومت بر أعمال خیر داشتن، صلاح و تقوی، قدرت و توانائی، عزت (دنیا و آخرت)، خضوع (و خشوع برای خداوند)، انابه (و توبه و بازگشت بسوی خدا)، عظمت و سیادت، ایمنی (از ظلم و اذیت دیگران و عقوبت اخروی)، رضایت مردم از او، و عاقبت بخیر بودن.

و منشعب می شود از: کراهت داشتن از بدیها، حسن امانت، ترک خیانت، دوری از بدیها، جلوگیری از شهوت (که مرتکب زنا و غیره نشود)، زبان راستگو، تواضع و فروتنی (نسبت باشخاصی که با او مساوی و یا کوچکتر هستند)، کوچکی نمودن نسبت بافرادی که برتر و بالاتر هستند از او (از نظر سن یا تقوا و یا علم)، انصاف دادن برای کسانی که پست تر و کوچکتر میباشند از او، نیکی بهمسایگان نمودن، و دوری از مردمان و دوستان بد کردن.

و منشعب می شود از: پیروی و قبول نصیحت نصیحت کننده، زیاد شدن قوه عقل، کامل شدن هوش و فهم، مورد پسند مردم واقع گردیدن، اجتناب از ملامت (دیگران)

نمودن، دوری از خشم و غضب، اصلاح حال (و رفتار و گفتار و کردار)، مراقبت بر آینده (که مقابل حوادث و گرفتاریهایی صبر نبودن)، آماده شدن برای دفع دشمن، استقامت و ثابت قدم ماندن بر طریقه حق، و مداومت بر درستکاری.

این بود صد خصلت از خصلتهای عاقل (که هر کسی عاقل باشد دارای این گونه خصلتها خواهد بود)؟! ۱۰- حدیث کرد ما را ... از سماعه بن مهران که گفت بودم خدمت حضرت صادق علیه السّلام و نزد آن حضرت جمعی از دوستان بودند و سخن از عقل و جهل بمیان آمد آن حضرت فرمود: بشناسید عقل و لشکریانش را و جهل و لشکریانش را تا هدایت شوید، سماعه گوید عرض کردم: فدایت شوم ما چیزی را نمیدانیم جز آنچه را که شما بما آموخته اید، آن حضرت فرمود: خدای تعالی خلق فرمود عقل را از نور خود

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۴۷

و آن اولین مخلوق است از روحانیون «۱» از طرف راست عرش، و سپس باو فرمود پیش بیا، پیش آمد، باو فرمود: عقب برو بعقب رفت، خدای عز و جل باو فرمود تو را خلق نمودم بخلقت بزرگی و تو را بر تمام مخلوقاتم بزرگوارتر داشتم، و پس از عقل خلق فرمود جهل را از دریای تلخ و ظلمانی، و باو فرمود عقب برو بعقب رفت، سپس باو فرمود پیش بیا، نیامد! خدای تعالی باو فرمود: ای جهل تکبر کردی (که فرمان مرا نبردی و مستحق لعنت من شدی) پس او را لعنت کرد (و از رحمت خود دورش فرمود).

و برای عقل هفتاد و پنج لشکر مرحمت فرمود، و جهل چون لطف

و اکرام خدا را بر عقل دید، و مشاهده نمود لشکریانش را کینه او را در دل گرفت و اظهار عداوت و دشمنی کرد، و گفت خدایا؟ عقل نیز مانند من مخلوقیست که او را خلق نموده ای و باو نیرو داده ای و گرامیش داشتی، و من ضدّ او هستم و بمن نیرو و لشکری عطا نکردی خدای تعالی باو فرمود بتو نیز عطا میکنم و لیکن اگر تو و لشکریانت نافرمانی مرا نمودید شما را از رحمت خودم دور خواهم کرد، جهل گفت باین شرط راضی شدم! پس خداوند هفتاد و پنج لشکر برای او قرار داد.

و لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل (و جهل) عبارتست از: خیر (و نیکی) که وزیر عقل است، و ضد او شرّ که وزیر جهل است «۲» و دیگر ایمان که ضد او کفر است،

---

(۱) گذشت در باره

اول ما خلق اللّه

در صفحه- ۲۱- و امر به پیش آمدن و عقب رفتن شاید: حقیقی باشد برای اظهار انقیاد و اطاعت أوامر پروردگار، و شاید أمر تکوینی باشد یعنی: قابلیت برای رسیدن بحد أعلای کمال و شرافت،؟ و یا انحطاط و هبوط بسوی نقص و ذلت و اخلاق رذیله و پست؟.

(۲) مراد از جهل در مقابل عقل نفس اماره است که انسان را ببدی امر میکند و بشهوات و غرائز جنسی میکشاند و مبدء تمام خطاها و لغزشها است نه جهل مقابل علم چون جهل در مقابل علم خود یکی از لشکریان جهل در مقابل عقلست.

و در اول روایت لشکریان عقل و جهل را- ۷۵- فرموده و لیکن در متن چنان که ملاحظه می شود- ۷۶- است و در بحار (۱۱۰- ۱ ج)-

۸۱- و در کافی (۲۱- ۱ ج)- ۷۸- و در خصال- ۷۷- ثبت و ضبط شده و تقریبا بعضی از آنها تکرار است، و اضافات آن را در بین دو ستاره نوشتم تا با متن علل اشتباه نشود.

تصدیق (و قبول نمودن اوامر خدا و رسول و أئمه علیهم السّلام و معاد و بهشت و جهنم) و ضدش إنکار (همه آنها) است، امیدواری (برحمت الهی) و ضدش یأس و ناامیدی (از رحمت پروردگار) است، عدالت و ضدش ظلم و جور است، رضا (بقضا و قسمت الهی) و ضدش خشم و سخط است، شکر (نعمتهای الهی) و ضدش کفر آن (نعمتهای الهی) است، طمع (برحمت و نعمت و فضل و مغفرت الهی) و ضدش یأس (از رحمت و فضل و مغفرت) است، علم و دانش و ضدش جهل و بیدانشی است، توکل و ضدش حرص است، فهم و زیرکی و ضدش احمقی است، عفت (بحفظ شکم و فرجست از حرام و چیزهای شبهه ناک و معتدل نگاهداشتن قوه شهوت است که تمایل بافراط و تفریط نکند) و ضدش پرده دری و بی عفتی است، زهد و ضدش رغبت و میل بدنیا، رفق و مدارا و ضدش بد اخلاقی است، تواضع (در مقابل اوامر خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام و قرآن و روایات و علما و بندگان صالح) و ضدش تکبر است، تأنی و ضدش سرعت و عجله (در بعضی از امور) حلم و بردباری و ضدش سفاهت و ناصبریست، خاموشی و ضدش هذیان و هرزه گوئی است، تسلیم (أوامر و نواهی خداوند شدن) است و ضدش سرپیچی و طغیان

و نافرمـانی (خـدا) است، عفو و بخشـش (از تقصـیر دیگران) و ضـدش کینه و کـدورتست، ترحم (بخود و اطفـال و ایتام و زیر دستان) و ضدش قساوت قلبست.

یقین و ضـدش شک و تردیـد است، صبر و ضدش بی صبری و جزع و فزع، گذشت و ضدش انتقام است، بی نیازی (از مردم) و ضدش فقر (و اظهار بی چیزی نمودن بمردم) است، تذکر و ضدش سـهو است حفظ و ضدش نسیان و فراموشی است، مهر و علاقه و ضدش بیعلاقگی است، قناعت و ضدش حرص است مواسات و کمک و ضدش منع است، دوستی و ضدش دشمنی

است، وفـا و ضـدش مکر و حیله است، طـاعت (خداونـد) و ضـدش معصـیت است، خضوع و ضـدش تکـبر (و خود برتر بینی) است، محبت و ضدش بغض است، راستگوئی و ضدش دروغگوئیست، حق و ضدش باطل است، امانت (نگاهداری) و ضدش خیانت (در امانت) است، اخلاص (در اعمال) و ضدش شرک (و مخلوط بودن عمل بریا) است، شهامت (و زیرکی قلب) است و ضـدش کنـدی (قلب) است، فطانت و زیرکی (چیزها است بصـفات و آثارش) و ضـدش نفهمی و بی شعوری است، معرفت (بحـق) و ضـدش انکـار اسـت، همراهی و ضـدش اظهـار دشـمنی اسـت، حفـظ عیـب و ضـدش دوروئی (که در پیش رو تملق میگویـد برای مکر و حیله)، رازپوشـی و کتمـان اسـرار و ضـدش إفشاء راز و اسـرار (دیگران) است، نماز (خوانـدن) و ضـدش ضایع نمودن نماز است، روزه (گرفتن) و ضـدش روزه نگرفتن است، جهاد (و جنگ در راه خـدا) و ضـدش ترک جهاد است، (رفتن بمکه برای اعمال) حج و ضدش فراموشی عهد

و میثاقست (چون خداوند عهد و میثاق گرفته از بندگانش که حج بجا آورند، و حج برای تجدید عهد و میثاق است) نگهداری سخن و ضدش سخن چینی است، نیکوئی بپدر و مادر و ضدش عاق آنها شدن است حقیقت و ضدش ریا است، کار نیکو کردن و ضدش مرتکب کارهای زشت شدنست، خود پوشی و ضدش جلوه فروشی است، تقیه و ضدش بی پروائی (و اشاعه راز) است، انصاف و ضدش بی انصافیست، نظافت و پاکیزگی و ضدش کثیفی است، حیاء و ضدش دریده گیست، میانه روی (در امور خاصه در زندگی) و ضدش تجاوز از حد نمودن، آرامش و راحتی (دنیا و آخرت) و ضدش تعب و رنج است، آسان (گرفتن امور زندگی) و ضدش صعوبت و سختی است، رشد و نمو (بسعادت) و ضدش نقص (و انحطاط به بدبختی) است، عافیت (و عاقبت بخیری) و ضدش بلا و گرفتاری است (بسبب رفتار بد)، بقدر معاش و باندازه احتیاج از دنیا گرفتن و ضدش زیاده از قدر احتیاج از دنیا گرفتن است، حکمت و دانائی و ضدش بدنبال هوای نفس رفتن، وقار و ضدش خفت و سبکی (و مبادرت بکارهای زشت نمودن) است، سعادت و خوشبختی

و ضدش شقاوت و بدبختی است.

توبه (و پشیمانی از معصیت) و ضدش اصرار (بر گناه داشتن) است، استغفار (و طلب آمرزش از خداوند داشتن) و ضدش غرور (بر اعمال حسنه خود و یا غفلت از گناه و عقوبت آن و یا غرور بدنیا)، محافظت (نمودن دین و ایمان و حیثیت خود و دیگران و اعمال واجبه) و ضدش مسامحه و سهل انگاریست، دعا (و درخواست

از خـدا نمودن) و ضدش روگردانی از خداوند است، نشاط (و خوشـحالی است در عبادت و اطاعت خدا و یا در تحصـیل مال حلال) و ضدش کسالت است، فرح و خورسـندی و ضدش حزن و اندوه است، الفت و ضدش جدائی است، سخاوت و ضدش بخالت است* خوف (از خـدا) و ضـدش بی پروائی (نسـبت بخداونـد)، دلسوزی (نسـبت ببنـدگان خـدا و حیوانات) و ضـدش فریب، مهربـانی و ضـدش غضب است، سـلامتی و ضـدش گرفتـاری و بلاـ است، توافق و صـلح بین مردم با امامشان و ضـدش جدائی و ظلم و سـتمگریست* و این خصـلتها که لشـکریان عقلند جمع نشوند مگر در پیغمبر و یا وصـی پیغمبر و یا مؤمنی که پروردگار قلبش را برای ایمان امتحان فرموده باشـد، و در سایر دوسـتان ما (اهل بیت پیغمبر) بعضـی از این خصـلتها را دارند و لیکن بمرور زمان و رفته رفته (در أثر تکامل و تجربه) کامل خواهند شد و دارای تمام این خصلتها خواهند گردید و از جهل و لشـکریانش رهائی خواهند یافت و در آن هنگام است که درجه آن دوستان ما بجائی رسد که در ردیف أنبیاء و اوصیاء بشمار آیـد، و جز این نیست که (فهم و) درک حق و حقیقت بشـناختن عقـل و لشـکریان اوست و دوری نمودن از جهل و لشـکریان اوست و خداونـد ما و شـما را نگاه بـدارد (از لغزش و خطا و گناه) و توفیق عنایت فرمایـد به اطاعت خودش و موفق نماید ما و شما را بآنچه که رضای او در آنست.

۱۱- حدیث کرد ما را ... از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که

میفرمود: هیـچ چیزی همانند عقل خدا را عبادت ننموده، و عقل مردی (در امور دینیه و معارف یقینیه) تمام و کامل نیست مگر آنکه در او این ده خصـلت جمع گردد: بخیر و خوبی او (مردم) امیـدوار باشـند، و از شـر و بـدی و اذیت او (مردم و حیوانات) آسوده و ایمن باشند، و کارهای

خیر خود را کوچک و ناچیز و اندک بشـمارد، و کارها (و کمکها) ی دیگران را بسـیار و بزرگ بشمارد، و ملول نشود و زجر ندهـد حاجتمندانی که باو مراجعه مینمایند (اگر سائلست باو چیزی بدهد و یا بزبان خوشـی و عذرخواهی او را رد نماید و اگر برای کاری باشد که از دست او ساخته می شود انجام دهد و یا سرگردان و متحیر ننماید) و خسته و ملول نشود از تحصیل علم (یا ملول و گرفته خاطر ننمایـد کسـی را که تحصـیل علم مینمایـد) در مـدت عمرش، و فقر و ناداری را (که دینش سالم باشد) دوست تر بدارد از ثروت (که او را بوادی ضلالت و گناه بکشاند)، و گمنامی را دوست تر از شهرت و عزت (دنیائی) بدارد، و نصـیب و بهره او از دنیا فقط بانـدازه مخارجش باشـد (که زیاده از مخارج خود نخواهـد و حریص بـدنیا نباشـد)، و هر کس را ببینـد گوید او از من بهتر و پرهیزکارتر و با تقواتر است (جز آن کسانی که متجاهر بفسق باشـند و علنا و آشکارا مرتکب گناه شوند).

جز این نیست که مردم بر دو قسمند یک قسم آن کسانی هستند که واقعا از او بهتر و پرهیزکارترند، و دیگر آن کسانی که از

او بدتر و پست ترند، پس (مؤمن حقیقی آن کسی است که) هر گاه کسی را ببیند که از او بهتر و با تقواتر است تواضع نماید برای او (و پیروی او کند و براهی که او رفته برود) تا خود را باو برساند، و چون کسی را ببیند که از او بدتر و پست تر است بگوید ممکن است صفات خوب او پنهان گردیده و صفات بدش آشکار شده و شاید عاقبت بخیر باشد (چون در تاریخ افراد زیادی نشان میدهد که در اوایل عمر بسیار بد بوده اند و لیکن عاقبت بخیر گردیدند و بدرجات و مقامات عالیه نائل شدند).

و هر گاه مردی این چنین باشد و این صفات در او یافت گردد بمقام بلند و ارجمند رسیده و میتوان گفت که بزرگ اهل زمان خود میباشد.

۱۲- حدیث کرد ما را ... از حضرت باقر علیه السّلام که میفرمود خداوند آفرید ما را از (طینت)

أعلی علیّین

، و آفرید قلوب شیعیان ما را از آنچه که ما را آفریده بود و بدنهای ایشان را از (طینتی) پست تر از آن، پس قلوب ایشان مایل بسوی ما

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۲

است چون از (طینت) ما خلق شده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، چنان نیست که کافران و منافقان میپندارند (بلکه) نامه اعمال نیکوکاران (با خودشان) در بهشت علیّون خواهند بود و چه میدانی تو (ای کافر و منافق) که کتاب علیّون چیست، کتابیست (که بقلم قدرت حق) نوشته شده (که نیکوکاران را ببهشت علیّون برند و فقط) در آن مکان

و آن مقام خواهند رسید مقربان درگاه خداوند.

۱۳- حدیث کرد ما را ... از حضرت سجاد علیه السّلام که میفرمود: خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود قلوب و بدنهای انبیاء را از طینت علیّین «۱» و خلق فرمود قلوب مؤمنین را از طینت علیین و بدنهای ایشان را از طینتی پست تر، و خلق نمود قلوب و بدنهای کفار را از طینت سجین و هر دو طینت را بیکدیگر مخلوط نمود، و بواسطه همین (مخلوط شدن) است که از مؤمن کافر متولد می شود و از کافر مؤمن متولد می گردد، و برای همین است که مؤمن گناه میکند و کافر عمل نیکوئی انجام میدهد، و لیکن قلوب مؤمنین (روی مبنای: کل شی ء یرجع الی اصله) میل میکنند بآنچه که از آن آفریده شده اند، و قلوب کفار روی می آورند بآنچه که از آن خلق شده اند ۱۴- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای

---

(۱) علیین یا جمع علیّ و یا مفرد است و معرب می شود بحروف و حرکت، و ببهشت و آسمان هفتم و ملائکه حفظه که أعمال بندگان صالح را بالا میبرند گفته می شود و گفته شده که لوحیست از زبرجد سبز که در زیر عرش آویزان است و اعمال بندگان در آن ثبت میگردد.

و اخبار طینت و امثال آن از متشابهات و معضلات اخبار خاندان عصمت است و آنچه که بر ما لازم است همان تصدیق بمضامین آنها است علی وجه الاجمال و میباید علم تفصیلی این گونه اخبار را بائمه علیهم السّلام واگذار کرد چون عقول غیر ایشان از ادراک کنه و حقیقت آن عاجز است.

النص، ص: ۲۵۳

تبارك و تعالى خلق فرمود (بـدن و قلب) ما را از نور كه آن نور در طينت أعلى عليين بود، و خلق فرمود قلوب شـيعيان ما را از آنچه كه بـدنهاى مـا را از آن آفريـده بود و خلق فرمود بـدنهاى شـيعيان مـا را از طينتى غير از طينت قلوب ايشـان از اين جهت قلوب ايشان بما تمايل دارد.

سپس اين آيه را تلاوت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، و خلق فرمود خداونـد قلـوب دشـمنان مـا را از طينت سـجين و بـدنهاى ايشـان را از طينـتى پست تر از آن و خلـق فرمود قلوب پيروان دشمنان ما را از طينت بدنى دشمنان ما، و از اين جهت است كه قلوب آنها مايل است بدشمنان ما.

سپس اين آيه را قرائت فرمود: إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، همانا فجار با نامه عمل سـياهشان در سجين خواهند بود، و آن كتابيست كه (بدست ملائكه بامر خدا) نوشته شده، واى بر كسانى كه روز قيامت را تكذيب ميكنند.

۱۵- حديث كرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق عليه السّلام كه ميفرمود:

خـداى عز و جل خلق فرمود ما را از (طينت) عليين، و خلق فرمود ارواح ما را از ما فوق عليين و خلق فرمود ارواح شـيعيان ما را از عليين و اجسـاد ايشـان را از طينتى پست تر از آن، و بواسـطه همين است كه قرابت و نزديكى بين مـا و ايشـان است و از اين جهت است كه قلوب شيعيان ما بما مايل و مشتاقست.

۱۶- حديث كرد ما

را ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود: هر گاه خواستی که بدانی اهل خیر و صلاح و خوبی هستی نگاه کن بقلبت که اگر قلبا دوست میداری اهل طاعت و فرمانبران أوامر خدا را و دشمن میداری گناهکاران را پس تو اهل خیر و خوبی و صلاح هستی، و خداوند تو را دوست میدارد، و لیکن اگر دشمن میداری اطاعت کنندگان خدا را و دوست میداری گناهکاران را، بدان که اهل خیر و صلاح نیستی، و خداوند تو را دشمن میدارد و مورد خشم و غضب او خواهی بود و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۴

بدان که هر کس هر که و هر چه را دوست میدارد در قیامت با او محشور خواهد شد.

باب نود و هفتم علت آنکه بعضی خدا را میشناسند و بعضی منکر خدا هستند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از زراره که گفت پرسیدم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از معنی آیه شریفه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی، که خداوند عهد از بنی آدم گرفت، برای چه (منظوری) بوده؟ فرمود: برای اثبات و شناسانیدن خودش بوده و لیکن مردم فراموش نموده اند موقع عهد و پیمان گرفتن از ایشان را و زود باشد که (در قیامت) متذکر و یاد آور گردند، و اگر خداوند عهد و میثاق از مردم نگرفته بود کسی نمیدانست که خالق و رازق او کیست.

۲- حدیث کردند ما را ... از داود رقی از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود بعد از آنی که خداوند بشر را خلق نمود بایشان فرمود: کیست پروردگار شما؟

اولین کسی که جواب داد رسول خدا

صلی اللّه علیه و آله و (بعـد) امیر المؤمنین علیه السّـلام و (ما) ائمه علیهم السّـلام که همه گفتند خدایا توئی پروردگار ما، چون اول جواب دادنـد خداونـد علم و دین را بایشان عنایت فرمود، و بملائکه گفت اینهایند حاملان دین و علم من و امنای منند در میان مخلوقاتم و ایشانند مسئول (راهنمای بندگان من و بر مردم واجبست که احکام و امور دینی خود را از ایشان سؤال کنند و آنان را دوست بدارند زیرا در قیامت از محبت و ولایت ایشان از مردم سؤال می شود).

سپس بتمام بنی آدم فرمود اقرار کنید بربوبیت و خدائی من و به اطاعت و دوستی این چند نفر (که زودتر از شـما اقرار بخدائی من نمودنـد) پس همگی گفتنـد پروردگـارا بـآنچه که فرمودی اقرار داریم، خـدای تعالی بملائکه فرمود: شاهـد بر اقرار ایشان باشـید. ملائکه عرضـکردند خـدایا شاهـدیم بر اقرار آنها تا اینکه فردا (ی قیامت) نگویند غافل بودیم (و نمیدانستیم که خدائی داریم و باید او را عبادت

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۵

و اطاعت کنیم) و نگویند که پدران ما مشـرک بودند و ما فرزندان ایشان بودیم و (مقصر آنهایند زیرا پیرو فرمان خدا نشدند و خدا را بما نشناسانیدند و) آیا ما را عذاب مینمایند بواسطه اعمال زشت گمراهانی که گمراه بودند (و ما را گمراه نمودند)، ای داود خداوند عهد و میثاق محکمی گرفته از مردم بر ولایت (و دوستی) ما اهل بیت رسالت «۱».

۳- حـدیث کرد مرا پدرم از ... از حضـرت باقر علیه السّـلام که میفرمود: خداوند آفرید خلق را، و دوسـتان خود را از آنچه که دوست میداشت خلق

نمود و آن طینت بهشتی بود، و خلق نمود دشمنان خود را از آنچه که دشمن میداشت و آن طینت آتش (جهنم) بود، و همه را فرستاد بعالم ظلال (ذر- اشباح) راوی گوید عرضکردم ظلال چیست؟ فرمود: می بینی سایه خود را در آفتاب با آنکه سایه تو چیزی (و جسم) نیست، ظلال هم همانند آن سایه است.

و سپس خداوند از میان تمامی بندگان خود پیغمبران را برگزید و از همه خلق اقرار بخدائی خود گرفت.

چنان که خداوند در قرآن مجید اشاره بهمین مطلب میفرماید: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، اگر از تمام مردم سؤال کنی که چه کسی ایشان را خلق

---

(۱) علامه مجلسی رحمه اللّه در بحار «۱۴۶- ۱۰ ج» از سید مرتضی نقل مینماید که مردی از حضرت سجاد علیه السّلام پرسید: بچه سبب شما ائمه از مردم برتر و افضل شدید؟

فرمود: تمامی مردم بر سه قسم هستند، اول آن مردمی که بدست جدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم (و ما ائمه علیهم السّلام) اسلام آورده اند پس آنها دوست ما میباشند و ما سیّد و بزرگ آنها هستیم و بما ملحق خواهند شد، دوم آن مردمی که با ما جنگیده اند! پس بازگشت ایشان بجهنم خواهد بود، سوم آن مردمی هستند که ما از آنها جزیه گرفته ایم.

بنا بر این ایشان در پیشگاه خداوند ذلیل و خوارند، و چهارمین دسته دیگر نیست، پس چه فضیلتی از این بالاتر و أفضل می شود؟.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۶

نموده همگی خواهند گفت: خداوند (قادر مطلق) ما را آفریده، و سپس اقرار بنبوت پیغمبران را خواست و لیکن بعضی اقرار کردند و

بعضـی اقرار نکردنـد، و بعـد آنها را بولایت و دوستی با ما دعوت کرد، پس هر که ما را دوست میـدارد (و پیرو ما میباشد) در آن روز اقرار کرده، و هر که دشمن ما اهل بیت است (و حقوق حقه ما را غصب کرده و میکند) إنکار ولایت و دوستی با ما را نمود (و اقرار نکرد) و اشاره بهمین است آیه شـریفه: فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (مردم منافق و کافر) ایمان نخواهند آورد چون پیش از این (در عالم ذر) تکذیب کرده اند (و اقرار ننموده اند)، و بعد آن حضرت فرمود: تکذیب آنها در عالم ذر که خداوند از ایشان عهد و میثاق میگرفت بود، و اگر در آن روز اقرار کرده بودند در دنیا هم اقرار میکردند «۱»

باب نود و هشتم علت آنکه خداوند از نظر مردم پنهانست

۱- حدیث کردند ما را ... از محمّد بن عبد اللَّه خراسانی خادم (و پیشکار) حضرت رضا علیه السّلام که میگفت یکی از زنادقه (ملحـدین و منکرین خداونـد) بحضـرت رضا علیه السّـلام عرضـکرد: برای چه علت و سـبب خداوند (یکه بآن معتقدید از نظر مردم) مخفی و پنهان است.

آن حضـرت فرمود: پنهـان بودن (از انظـار مردم) بواسـطه زیـادی گناهـان آنها است، و مخفی و پنهان نیست بر خـدا چیزی در دقایق و ساعات شبانه روز، و خدا هم

---

(۱) عـالم ظلال که در روایت بیان فرموده انـد مراد عالم ارواح و مثال است، و ظلالش برای این جهت میگوینـد که مجرد بوده انـد و داخل بدن جسـمانی کثیف نبوده اند و این روایت دلالت میکند که خلق ارواح پیش از خلقت أجساد بوده و برای همین است که خوبان از طینت خوب آفریده شده اند چون

اقرار بربوبیت خدا و نبوت انبیاء کرده اند، و بدها از طینت بد آفریده شده اند چون اقرار نکرده اند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۷

از چیزی پنهان و مخفی نیست، عرضکرد پس (اگر مخفی نیست خدا) چرا چشمها او را نمی بیند؟ فرمود: برای آنکه فرق باشد بین او و مخلوقاتش که با چشم میتوان آنها را دید، و گذشته از این حرفها: خداوند بالاتر و بزرگتر از آنست که چشمی او را به بیند و یا وهم و خیال کسی بتواند باو احاطه نماید و یا در عقل کسی گنجانیده شود عرضکرد حدّ خدا را برای من بیان کن، فرمود: خداوند را نمیتوان تحدید کرد گفت چرا نمیشود؟ فرمود برای آنکه هر محدودی آخر الامر بحدی منتهی میگردد و هر چه را بتوان تحدید کرد احتمال زیاد (و بزرگ) شدن دارد، و هر چه احتمال زیاد شدن داشته باشد احتمال کم شدن هم در او هست (تا بحدی که بکلی فانی و نابود شود، و با این دلیل علمی و منطقی) پس خداوند غیر محدود است و زیاد و کم نمیشود (ذات و صفات او) و بوهم و خیال کسی نگنجد.

۲- خبر داد مرا ... از ابو حمزه ثمالی که گفت عرضکردم بحضرت سجاد علیه السّلام که: چرا خداوند خود را از خلق پنهان کرده (که مردم نمیتوانند او را به بینند؟) فرمود: برای آنکه مردم جاهل و نادانند، و اگر خدا را میدیدند (در اثر زیاد دیدن) دیگر از او نمیترسیدند و او را با عظمت نمی پنداشتند (و فرمان او را نمیبردند و عبادت و اطاعتش نمیکردند) همانند آنکه یکی از شما که در اول

مرتبه خانه کعبه را به بیند آن را عظیم و بزرگ میشمارد و لیکن اگر چندین مدت (و یا سالیان دراز) خانه کعبه را به بیند بواسطه زیاد دیدن چه بسا دیگر باو اعتنا نکند و باو نظر ننماید و با عظمتش نداند.

باب نود و نهم علت بعثت و چگونگی اثبات نبوت انبیا و مرسلین و علت اختلاف معجزه ایشان

۱- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام «۱» که میفرمود در ضمن

---

(۱) بیان فوق را مرحوم صدوق در کتاب توحید ضمن خطبه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل نموده و شاید نویسندگان در کتابت و استنساخ اشتباه کرده اند.

خطبه ای: حمد برای آن خدائی که پنهانست در نور (که مجرد است بطوری که نمیتواند درک کند آن را حواس و اوهام و عقول مردم) در افق مرتفع و بزرگ، و عزیز است که در منتهای عزتست، و پادشاه است که در اوج بلندی است، و شرافتش از هر شرافتی برتر است، و (لطف و رحمت او) از هر چیزی (بمخلوقش) نزدیکتر است، و ظاهر و آشکار است بدون آنکه دیده شود، و او می بیند (تمام مخلوقات را) و سزاوار است (بمقتضای حکمت بالغه) اینکه بشناسند (و معتقد باشند) مردم او را بیگانگی.

و (چون در نهایت انحطاط است درجه مکلفین و جاهلند باحکام از این جهت) مبعوث فرمود بسوی ایشان پیغمبرانی که بشارت (بسعادت و عزت و شرف و درجات عالی بهشتی) دهنده بودند (بمؤمنین) و ترساننده بودند (مردم گناهکار و مشرک را) تا هر که هلاک و نابودشدنی است بعد از اتمام حجت و دلیل هلاک شود، و هر که لیاقت حیات ابدی دارد با حجت و برهان (بوسیله پیغمبران) زنده

بماند، و (نیز پیغمبران را فرستاد) برای اینکه بندگان یاد گیرند آنچه را نمیدانند و خدا را بشناسند و اقرار بیگانگی او نمایند.

۲- حدیث کردند ما را ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السّلام از معنی آیه شریفه: وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ؟ («اگر خدای تو میخواست همه مردم را بیک دین وامیداشت «و آنان را بجبر متدین مینمود و لیکن چون در دین اکراه و اجبار نیست ایشان را آزاد گذاشت».

و لیکن مردم پیوسته در اختلاف دینی و مذهبی و عقاید هستند «تا جایی که بعضی از حق رو میگردانند و پیرو هوای نفس و شبهات میشوند» مگر آنهائی را که (لیاقت دارند) خدای تو برحمت و لطف خودش مورد ترحم مخصوص قرار دهد و هدایت نماید، و مردم را برای آنکه مورد لطف و ترحم خویش فرماید ایشان را خلق فرمود»).

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۵۹

فرمود: تمامی مردم یک امت بودند (یعنی همه بر یک طریقه بودند، و چون اختلاف بین ایشان پدید آمد و گمراه شدند) پس خداوند پیغمبران را مبعوث نمود تا برایشان حجت (تمام) باشد «۱».

۳- حدیث کردند ما را ... از هشام بن الحکم که حضرت صادق علیه السّلام در جواب مرد طبیعی مسلکی که از آن حضرت پرسید: بچه دلیل ثابت مینمائی بعثت انبیاء و رسل را فرمود: ما چون ثابت نمودیم (بدلائل عقلیه) که برای ما خالق و صانعی هست که

---

(۱) اگر کسی سؤال کند که علت اختلاف در أدیان که دامنگیر مردم دنیا گردیده از کجا ناشی شده؟

جوابهای چندی هست از جمله: ماهیت و حقیقت تمام ادیانی که پیغمبران مأمور بتبلیغ آن بوده اند یکیست و هیچ گونه اختلافی با یک دیگر ندارند و لیکن از وقتی که دستهای مرموز و دست چپاول گری رهبران فاسد أدیان که خود را جانشین و مبلغ دین پیغمبران میدانستند برای رسیدن بریاست و مقام باز شد و شروع کردند به تحریف و زیر و رو نمودند احکام دین را مطابق میل و دلخواه و رأی خود، و با دین خدا بازی کردند، اختلاف در دین هم از همان موقع در میان مردم پیدا شد، و قرآن در ضمن آیه- ۱۸- آل عمران باین مطلب ناطقست بقولش که میفرماید: دین در نزد خداوند دین مقدس اسلام است و اهل کتاب (یهود و نصاری) پیش از ظهور دین اسلام اختلافی در دین نداشتند و لکن پس از ظهور اسلام با اینکه دانا بودند که اسلام برحقست اختلاف کردند.

و در مذمت این گونه مردم در- ۷۸- سوره بقره میفرماید: پس وای بر آن کسانی که (نوشتند و) مینویسند کتاب (های خدا) را بدست خود (مطابق میل خود) و میگویند که این نوشته ها از طرف خداوند است (همانند ترجمه کتب عهد عتیق و جدید موجود فعلی که چاپ شده، و نزد این بنده دو نوع آن موجود میباشد).

بنا بر این تمام أدیان حقه یکیست و اختلاف حسابس از دین جدا است، و گذشت در صفحه- ۱۹۲- مختصری در اختلاف ادیان و فتواهای مجتهدین.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۰

از ما (بشر) و از تمام مخلوقات برتر است (و آن صانع حکیم است و بنای همه امورش بر حکمت و مصلحت

است) و منزه است از اینکه مردم بتوانند او را به بینند و یا او را لمس نمایند (که جسم باشد و مردم دست بر بدنش بگذارند) و با او مجالست کنند و همنشین شوند و او با مردم بنشیند و با یک دیگر سخن بگویند، پس ثابت می شود که برای آن خدا پیغمبرانی هست در میان مردم که (چون او حکیم است و نشاید که خلق را ضایع و مهمل گذارد، بنا بر این باید باشند تا) آنها هدایت و راهنمائی بنمایند بآنچه که برای مردم مصلحت و منفعت دارد و بقاء ایشان بآن وابسته است که اگر ترک کنند موجب فنا و نابودی ایشان می شود.

پس ثابت گردید وجود کسانی که از طرف خدای حکیم دانا مبعوث گردیده اند و بأمر او بمردم امر و نهی نموده اند و مقاصد او را بمردم رسانده اند، و ایشان پیغمبران و برگزیدگان از مردمند، و پیغمبران مردان حکیمند که بحکمت ادب و مبعوث شده اند و با مردم شرکتی ندارند در هیچ یک از احوال و صفات و اخلاقشان با آنکه در خلقت و قوای بدنی با آنها یکسانند، و مؤیدند از طرف (خدای) حکیم علیم بعلم و حکمت (تا اینجا راجع بنبوت عامّه بود که وجود پیغمبر لازمست و از اینجا در باره اثبات نبوت خاصه است و اینکه نبوت هر پیغمبری چگونه ثابت می شود).

پس ثابت شد که در هر زمان و روزگاری وجود یک پیغمبری با دلایل و براهین (و شواهد و معجزات) خواهد بود تا خالی نباشد زمین خدا از حجتی که با او علم و معجزه و نشانه ای باشد که دلالت بر صدق و راستی گفتار

و ادعای او و بر اجرای حکم عادلانه او بنماید، «۱».

---

(۱) حاصل این روایت آنست که چون ثابت گردید بدلائل عقلیه و نقلیه وجود خدای صانع علیم حکیم و اینکه خداوند کار عبث و بی فائده و بیهوده نمیکند چون حکیم است، و روی این مبنا این خلق را عبث و بیهوده نیافریده بلکه برای أمر بزرگ و عظیمی ایشان را خلق فرموده که آن عبارتست از عبادت.

چنان که میفرماید: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، و چون ذاتا انسان مدنی الطبع است و احتیاج بقانون فردی و اجتماعی دارد و خود بشر هم نمیتواند وضع قانون نماید و آن چنان که شاید و باید است از طریق تجربه هم نمیتواند پی بمصالح و منافع خود ببرد و عقل او هم قادر نیست که جزئیات امور را درک کند زیرا چه بسا در ضمن تجربه منجر بهلاکت شود و از عهده بر نیاید که نمونه آن امروزه دیده شده که در تمام ممالك مترقی دنیا (بقول خودشان) بزرگانشان وضع قانون نموده اند و برای کوچکترین چیزی تبصره و مادّه نوشته اند و با این حال دیده ایم و می بینیم هنوز نتوانسته اند مملکت خود را بطور صحیح اداره نمایند با اینکه قرنهای متمادیست تجربه میکنند و در کارها آخرین فکر خود را بکار میبرند؟! بنا بر این یک نفری که ریشه خانوادگی که اصل مطلبست دارا باشد و نیروئی ما فوق نیروی مردم داشته باشد و منزه از صفات و خصلتهای بد باشد و قابلیت ارتباط با مبدء داشته باشد لازم است و چنین فرد شاخصی را در لسان شرع پیغمبر مینامند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص:

۴- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السّلام مردی پرسید: برای چه علت و سبب خداوند مبعوث فرموده انبیاء و رسل را بسوی مردم آن حضرت فرمود: برای آنکه تا بعد از ارسال رسل و بعثت انبیاء برای مردم حجتی نباشد بر خدا و نگویند برای ما بشارت دهنده (بنعمت و بهشت تو) و ترساننده (از عذاب تو) بسوی ما نیامد و از این جهت ما نمیدانستیم و اطلاع و آگاهی نداشتیم (که باید تو را عبادت کنیم).

آیا نشنیده ای قول خدا را که حکایت از خازنین جهنم و گفتگوی ایشان را با جهنمیان میفرماید که خزنه جهنم بواسطه ارسال رسل اتمام حجت مینمایند، که میفرماید: أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (پس از آنکه جهنمیان را در جهنم بردند خازنان جهنم بآنها میگویند که) آیا برای شما پیغمبری نیامد؛، جهنمیان در جواب بگویند بلی پیغمبری بسوی ما مبعوث شد و لیکن ما تکذیب او نمودیم، و (بواسطه جهل باو) گفتیم که خدا چیزی نفرستاده (بر تو) و تو (دروغ میگوئی و) در ضلالت و گمراهی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۲

هستی (و قصد داری که ما را فریب دهی و اغفال نمائی).

۵- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حسین بن نعیم صحّاف که گفت از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا ممکنست مرد مؤمنی که ایمانش ثابت شده باشد (پیش خداوند و) خدا او را بعد از ایمان بکفر بکشاند (که کافر گرداند؟).

آن حضرت فرمود: که خدا عادلست و

جهت اینکه پیغمبران را فرستاده آنست که مردم را دعوت بایمان بخدا بنمایند و هیچ گاه خداوند کسی را بکفر دعوت (ننموده و) نمینماید، گفت عرضکردم: کافری که کفرش ثابت شده پیش خداوند آیا خداوند او را بعد از کفر بایمان میکشاند (که مؤمن شود)؟ فرمود: خدای عز و جل خلق نموده مردم را در حالی که نمیدانستند و تشخیص نمیدادند ایمان و کفر را، بهمین علت فرستاد بسوی ایشان پیغمبران را تا مردم را بایمان بخدا دعوت کنند و حجت خود را بر ایشان تمام نماید، پس بعضی (که مخالفت با فطرت خود نکردند و قابلیت هدایت شدن را داشتند و) بتوفیق الهی هدایت یافتند (و رستگار شدند) و بعضی (که مخالفت با فطرت خود که خداپرستی است نمودند و لیاقت هدایت شدن را نداشتند و بسبب کفر و انکار سلب توفیق از آنها شد و) هدایت نشدند ۶- حدیث کردند ما را ... از ابن السکیت (بکسر سین و تشدید کاف) که گفته پرسیدم از حضرت رضا علیه السّلام؟ برای چه علت و سبب بود که خدای عز و جل مبعوث فرمود موسی بن عمران را بعصا و ید بیضا (که دست در گریبان مینمود وقتی که بیرون می آورد مانند خورشید میدرخشید) و آلاتی چند که بسیار شبیه بسحر بود و مبعوث فرمود حضرت عیسی را (با معجزه ای که شبیه) بطب (بود) و مبعوث فرمود حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را بکلام و خطبه ها (ی فصیح و بلیغ).

آن حضرت در جواب فرمود: زمانی که حضرت موسی به نبوت مبعوث گردید (بیشتر) مردم آن زمان ساحر و جادوگر بودند (و بآنوسیله کارهای محیر

العقول مينمودند) پس خداوند يكنوع معجزه اى بحضرت موسى داد كه شبيه بسحر بود و (ليكن حقيقتا سحر نبود و) سحر و جادوى آنها را باطل ميكرد تا حجت بر ايشان تمام باشد،

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۲۶۳

و حضرت عيسى را وقتى مبعوث فرمود كه در مردم بيماريهاى گوناگون و آفات بدنى پديد آمده بود و محتاج بطبابت بودند (و بمرور زمان و در اثر تجربيات طبيبان نسبتا حاذقى پيدا شده بودند) و علم طب حد اعلاى قوت را گرفته بود.

پس خداوند معجزه اى بآن حضرت عنايت فرمود كه شبيه بعلم طب بود و با آن مرده را زنده ميكرد و سالم مينمود مبتلايان به بيمارى پيسى و برص را و بينا ميفرمود نابينايان و كوران مادرزاد را باذن خداى تعالى تا اينكه حجت بر مردم تمام باشد (و نتوانند عذرى بياورند كه ما هادى و راهنماى بسوى تو نداشتيم) و خداوند تبارك و تعالى مبعوث فرمود حضرت محمّد صلى اللَّه عليه و آله و سلم را در وقتى كه بيشتر اهل آن زمان خطيب و سخنران بودند (راوى گويد) و گمانم آن حضرت فرمود: شعر نيكو ميسرودند، پس خداوند قرآن را بحضرتش مرحمت فرمود تا مردم از مواعظ و نصايح و احكام آن پند گيرند و هدايت شوند، و بدين وسيله گفتارهاى باطله ايشان باطل شود و حجت بر مردم تمام باشد «۱»، ابن السكيت گويد: عرضكردم: بخدا قسم كسى را در علم و بيان مطالب همانند شما نديده ام، بفرمائيد در اين زمان (كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلّم رحلت فرموده) حجت خدا بر مردم كيست؟ فرمود: عقل (البته نه

عقلهای ناقص مردم بلکه آن عقلی) که بتواند تشخیص دهد و بشناسد سخن آن کسی که از طرف خدا ادعا مینماید (رهبری را که ما ائمه باشیم) و سخن آن کسی که بدروغ ادعائی میکند، ابن السکیت گوید عرضکردم: بخدا قسم جواب همین است و بس،

---

(۱) از مفهوم مجموع این روایت این فهمیده می شود که تمامی پیغمبران همه گونه معجزه را دارا بودند و لیکن هر یک از ایشان بالنسبه بزمان خود مأمور به اظهار یکنوع و یا چند نوع معجزه بودند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۴

باب صدم علت آنکه انبیاء و ائمه (ع) دارای معجزه بوده اند

۱- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام بچه جهت و علتی خداوند بانبیاء و رسل و شما ائمه معجزه «۱» عطا نموده؟! فرمود: برای آنکه دلیل بر صدق و راستی گفتار ایشان باشد، و معجزه علامت و نشانه ایست که خداوند عطا نمیفرماید مگر بانبیاء و رسل و حجج خود، تا شناخته گردد و تمیز داده شود درستی گفتار راستگو و دروغ دروغگو (که بدروغ پیغمبری و یا امامت میکند)،

باب صد و یکم علت آنکه پیغمبران اولو العزم را اولو العزم گفتند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود:

در تفسیر آیه شریفه: وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً، ما با آدم عهد بستیم از پیش و لیکن فراموش کرد و در آن عهد او را با عزم و ثابت قدم نیافتیم که آن حضرت میفرمود: خداوند با آدم عهد نمود در باره رسول خدا حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام بعد از حضرتش و لیکن ترک نمود که ایشان آنچنان هستند! (۱).

و جهت آنکه (حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السّلام و حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله) اولو العزم نامیده شدند برای این بود که خداوند در باره حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و اوصیاء بعد از حضرتش و (خاصه) حضرت مهدی (صاحب الزمان- عج) و سیرت و رفتارش

---

(۱) معجزه عبارت از انجام دادن عملیست که دیگران از انجام دادن همانندش را عاجز باشند، و اگر از یکی از بندگان صالح سر زند آن را کرامت نامند، و فرق فاحشی با سحر

و جادو و چشم بندی و تردستی دارد، و تفصیل آن را طالبین در «مفتاح النبوه» محمّد رضا بن محمّد أمين همدانی ملاحظه فرمایند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۵

عهد گرفت و همه اقرار نمودند ۲- حديث كردند ما را ... از حضرت رضا عليه السّلام كه ميفرمود: پيغمبران اولو العزم را برای اين جهت اولو العزم ناميدند كه: چون ايشان صاحب عزيمت و شريعت (و دين) بوده اند، و هر پيغمبری كه بعد از حضرت نوح عليه السّلام تا زمان (بعثت) حضرت ابراهيم عليه السّلام بوده اند بر شريعت و طريقه و تابع كتاب (صحف) حضرت نوح عليه السّلام بوده اند، و هر پيغمبری كه بعد از حضرت ابراهيم خليل الرحمن- عليه السّلام تا زمان (بعثت) حضرت موسی عليه السّلام بوده اند بر طريقه و شريعت و تابع كتاب (صحف و مبلغ دين) حضرت ابراهيم عليه السّلام بوده اند، و پيغمبرانی كه بعد از حضرت موسی عليه السّلام بوده اند همه بر دين و منهاج و تابع كتاب (تورات) حضرتش بودند تا زمان (بعثت) حضرت عيسی عليه السّلام، و پيغمبرانی كه بعد از حضرت عيسی عليه السّلام تا زمان (بعثت) پيغمبر ما حضرت محمّد صلی اللَّه عليه و آله و سلّم بوده اند همه بر منهاج و طريقه و شريعت و تابع كتاب (انجيل) حضرت عيسی عليه السّلام بوده اند، و ايشانند پنج پيغمبر اولو العزم و افضلند از باقی انبياء و رسل «۱».

---

(۱) علامه مجلسی در (۳۳- ۱۱ ج) بحار از كامل الزياره و اقبال الاعمال از حضرت سجاد و حضرت صادق عليهما السّلام نقل مينمايد كه: پيغمبران اولو العزم را برای اين جهت اولو العزم گفتند كه مبعوث بشرق

و غرب زمین و بر تمام جن و انس بوده اند.

و بعضـی گفته اند اولو العزم شـش نفرند و حضـرت آدم علیه السّلام را جزو گرفته اند و تقریبا میتوان گفت صحیح است زیرا مردم پیش از بعثت حضـرت نوح علیه السّلام یقینا بلا تکلیف نبوده اند چون پدران انبیاء همه عابد و خدا پرست بوده اند و هر که خـدا پرست باشـد دین دارد، و دین باید از طرف رسول ابلاغ شود، و رسول اولو العزم است پس بالنتیجه معلوم میگردد که آدم علیه السّلام هم اولو العزمست زیرا از زمان حضرت آدم تا زمان بعثت حضرت نوح پیغمبر صاحب شریعت نبوده؟.

و بعضی پیغمبران دیگر را نیز اولو العزم میدانند و لیکن چون سخنان ایشان معتبر نیست از بیان گفتارشان خودداری شد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۶

و شـریعت حضـرت محمّد صـلی اللَّه علیه و آله منسوخ نمیگردد و پیغمبری بعد از پیغمبر اسلام نخواهد بود تا روز قیامت و هر کس ادعای پیغمبری کنـد و بعد از قرآن کلماتی چند جمع کند و بنویسد و آن را کتاب آسـمانی نام گذارد خونش مباحسـت (چـون گمراه کننـده است) و هر کس که ادعـای او را بشـنود واجبست بقتلش برسانـد (و لازم هم نیست که از مجتهـد اجـازه بگیرد و بهر نحوه و طرزی که میتوانـد بایـد او را بکشد اگر چه تا حدی مسـتلزم مخارج و یا اندک صدمه بدنی هم باشد، ولی متأسفانه ...)

باب صد و دوم علت آنکه مردم مأمورند از پیغمبران و ائمه (ع) اطاعت نمایند

۱- حدیث کرد ما را ... از مولای متقیان علی علیه السّلام که میفرمود: بر مردم واجبست که اطاعت و پیروی نمایند از (أوامر و نواهی) خدا و پیغمبران و (ائمه علیهم السّلام که)

صاحبان امر (هستند) و علت آنکه مردم باید از صاحبان أمر اطاعت کنند آنست که چون ایشان دارای مقام عصمت و پاك هستند از تمامی گناهان (کبیره و صغیره) و امر نمیکنند بمردم که مرتکب گناه و معصیت شوند و نافرمانی خدا نمایند (و کوچکترین چیزی را فروگذار ننموده اند مگر آنکه بیان و حکم آن را فرموده اند ولی متأسفانه قسمت عمده مردم مسلمان امروز سخت غافل و گمراه شده اند و رو از فرمایشات و دستورات آنان گردانیده اند!!).

باب صد و سوم علت آنکه مردم احتیاج به پیغمبر و امام (ع) دارند

۱- حدیث کرد ما را ... از جابر بن یزید جعفی «۱» که گفت عرضکردم

---

(۱) جعفی بضم جیم و سکون عین و تشدید یاء، و محدث قمی رحمه اللّٰه در تحفه الاحباب گوید آنچه از روایات استفاده می شود او حامل اسرار علوم اهل بیت علیهم السّلام بوده و گاه گاهی بعضی از معجزات اظهار مینموده که عقول مردم تاب شنیدن آن را نداشته لهذا او را نسبت باختلاط (حواس) داده اند و روایات در مدح او بسیار است، و از او مرویست که گفته حدیث کرد مرا حضرت باقر علیه السّلام هفتاد هزار حدیث که من بإحدی نگفته ام و نخواهم گفت (چون مردم استعداد فهم و درك و تاب شنیدن آن را نداشته اند).

و گوید: گفتم بحضرت باقر علیه السّلام فدایت شوم بار بزرگی بار من کرده اید بواسطه این احادیثی که نمیتوانم بمردم بگویم و بسا باشد که جوش میزند در سینه من که فرو میگیرد مرا شبه جنون، فرمود: هر گاه چنین شود برو به بیابان و گودالی بکن و سر در آن کن و بگو حدیث کرد مرا محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام بچنین و چنین.

/ ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۷

بحضرت امام باقر عليه السّلام كه: براى چه سبب و علت مردم احتياج به پيغمبر و امام عليهم السّلام دارند؟.

فرمود: براى بقاء و نظم و اصلاح عالم، و بقاء و اصلاح عالم بوجود ايشان آن است كه: خداوند عذاب را از مردم (كه بواسطه اعمال بدشان مستوجب شده اند) دفع و رفع مينمايد تا زمانى كه پيغمبر و امام در بين ايشان باشند.

چنان كه در قرآن ميفرمايد: وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، خداوند عذاب نخواهد كرد مردم را در حالى كه تو اى پيغمبر (رحمه للعالمين) در بين ايشان هستى.

و رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلم فرموده: ستارگان امانند براى اهل آسمان و اهل بيت من امانند براى اهل زمين، و اگر ستارگان از آسمان فرو ريزند ميرسد باهل آسمان آنچه را كه دوست نميدارند (شايد هلاكت و نابود شدن باشد) هم چنين اگر اهل بيت من از ميان مردم بروند خواهد رسيد باهل زمين آنچه را كه مكروه ميدارند (و آن مرگست) و اهل بيت آن حضرت (دوازده نفر) ائمه ميباشند كه خداوند اطاعت آنها را با اطاعت خود و رسول خود برابر و مقرون فرموده چنان كه ميفرمايد: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، اى كسانى كه ايمان (بخدا و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۲۶۸

رسول و قيامت) آورده ايد فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت كنيد، و ايشان معصوم و پاك هستند (از هر رجس و پليدى و اعمال زشت) و مرتكب هيچ گونه گناهى نشده و نميشوند

و نافرمانی خدا را نمیکنند بلکه مؤید من عند اللّٰه و براه و طریق صواب و صلاح میباشند، و بسبب ایشان خداوند بندگان خود را روزی میدهد و شهرهایشان را آباد میگرداند، و بواسطه آنها باران از آسمان میبارد و (گیاه و محصولات که توأمست با) برکات از زمین خارج می شود، و بواسطه وجود ایشان است که بگناهکاران مهلت داده شده و تعجیل در عذاب و عقوبت ایشان نمیشود (تا شاید بیدار و هوشیار شوند و توبه نمایند).

و روح قدسی از ایشان دقیقه و آنی جدا نمیگردد، و ایشان از قرآن جدا نیستند و قرآن هم از ایشان جدا نیست، صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

باب صد و چهارم علت آنکه پیغمبر خاتم (ص) از تمامی انبیاء افضل است

۱- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: یکی از مردان قریش بحضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله عرضکرد: چه چیز سبب شد که سبقت گرفتی بر پیغمبران در شأن و جلالت و از همه ایشان برتر و أفضل شدی با اینکه بعد از همه آنها برسالت مبعوث شدی و خاتم آنان گردیدی؟

فرمود: چون من اول کسی بودم که اقرار بخداوندی خدا نمودم، و اول کسی بودم که جواب گفتم و تصدیق کردم بپروردگاری و خدائی او موقعی که خداوند عهد و میثاق از تمام مردم میگرفت و ایشان را بر گواه خودشان شاهد مینمود و فرمود: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ، آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی پروردگار ما توئی.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۶۹

باب صد و پنجم علت آنکه نبی اکرم (ص) را امی نامیدند

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از جعفر بن محمّد که گفت پرسیدم از حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام که: چرا نبی اکرم را امّی میگفتند؟

فرمود: مردم چه میگویند در این موضوع؟ عرضکردم که مردم گمان میکنند که چون آن حضرت نمیتوانست بنویسد و بخواند حضرتش را امی گفتند! فرمود: دروغ میگویند، لعنت خدا بر آنها باد، چگونه چنین چیزی می شود که پیغمبر نمیتوانست بخواند و بنویسد! (و هر که چنین معتقد باشد بر خلاف قول خدا معتقد شده) با اینکه خداوند در کتاب محکم خود قرآن مجید میفرماید:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَكِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ، او است خدائی که میان عرب امّی (که خواندن و نوشتن را نمیدانستند) پیغمبری بزرگوار از جنس همان مردم مبعوث برسالت فرمود تا برایشان

آیات وحی خدا را تلاوت کند و ایشان را از جهل و صفات ناپسند و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت و کتاب آسمانی و حکمت الهی بآنها بیاموزد.

پس وقتی که خدا بفرماید: پیغمبر تلاوت آیات مینمود و مردم را تعلیم کتاب میکرد، آیا چنین پیغمبری نمیتوانست بخواند و بنویسد؟! بخدا قسم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بهفتاد و سه زبان میخواند و مینوشت، و علت آنکه آن حضرت را امّی گفتند برای این بود که از اهل مکه بود و مکه را ام القری میگویند چنان که خدای تعالی میفرماید: وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها (ام القری یعنی مادر شهرها، و ام با یاء نسبت امّی می شود یعنی کسی که از اهل مکه است).

۲- حدیث کردند ما را ... از مردی که گفت عرضکردم بحضرت باقر علیه السّلام که (بعضی از) مردم گمان میکنند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نمیتوانست بخواند و بنویسد فرمود دروغ میگویند خدا آنها را لعنت کند (و از رحمتش دور بگرداند)

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷۰

چگونه آن حضرت نمیتوانست بخواند و بنویسد با اینکه خداوند (در حق آن حضرت) میفرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ، پس اگر آن حضرت خواندن و نوشتن را نمیدانست چگونه (خداوند فرموده که) مردم را تعلیم کتاب و حکمت الهی میفرمود (مگر نعوذ باللَّه خدا دروغ فرموده)؟

راوی گوید عرضکردم: پس چرا حضرتش را امّی نامیده اند؟! فرمود: چون نسبت بمکه داشت (و از اهل

مکه بود) و مکه را «امّ» میگویند چنان که خدای عز و جل فرموده: لِتُنْذِرَ أَمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها (که مراد از ام القری مکه است) و هر کسی اهل مکه باشد او را بآنجا نسبت میدهند و باو امّی میگویند «۱»

---

(۱) امی (بضم همزه و تشدید میم) کسی را گویند که تحت سرپرستی مادر بوده و درسی نخوانده و بیسواد باشد و بیشتر اوقات این کلمه را در مورد کسی بکار میبرند که یتیم باشد چون غالبا بچه های یتیم که تحت سرپرستی مادر هستند از علم و دانش دورند زیرا مادر جاهلست و خبری از علم و دانش ندارد تا فرزند خود را بمکتب و مدرسه فرستد، و راوی همین اشتباه را کرده که امّی بودن آن حضرت بواسطه اینست که یتیم بوده و حضرت باقر و جواد الائمه (ع) فرموده اند که برای این جهت حضرتش را امی نمیگویند بلکه چون اهل مکه میباشد.

و در اینکه آن حضرت میتوانسته بخواند و بنویسد شک و تردیدی نیست زیرا پیغمبر باید از همه لحاظ کامل بلکه فرد أکمل باشد، و تمام مورّخین شیعه و سنی نوشته اند که آن حضرت در روزهای آخر عمر خود فرمود:

ایتونی بدوات و کتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا

، بیاورید برای من (قلم و) کتف حیوانی تا بنویسم برای شما نوشته ای (در باره خلیفه و جانشین بلا- فصل خودم) که بعدا گمراه و سر بگریبان نشوید، و کسی که بتواند بنویسد یقینا میتواند بخواند و بحث است در اینکه خواندن و نوشتن آن حضرت از چه وقت شروع شده در مجمع البیان از سید مرتضی نقل مینماید در ذیل

آیه: وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ (تو ای پیغمبر پیش از بعثت نمیخواندی و نمینوشتی، چون بمکتب و مدرسه نرفته بودی و خواندن و نوشتن را تعلیم نگرفته بودی، و اگر این چنین میبود، اهل باطل و منکران نبوت تو و وحی و قرآن در پیغمبری تو شک و تردید داشتند و هنگامی که آیات قرآن را میخواندی میگفتند قرآن بوحی نیست و بتو میگفتند که از کتابهای سابقین جمع و تألیف کرده ای) که از ظاهر آیه مفهوم می شود که آن حضرت پیش از بعثت نمیتوانسته بخواند و بنویسد.

و علامه مجلسی در (۱۳۴- ۱۶ ج) بحار میفرماید: ممکنست جمع بین أخبار نمائیم و بدو وجه بگوئیم- اول- آنکه آن حضرت قادر بنوشتن بوده (چه پیش از بعثت و چه بعد از آن) و لیکن برای مصلحتی (که آن شک و تردید مردم باشد) نمینوشته- دوم آنکه نمینوشته و نمیخوانده یعنی نوشتن و خواندن را از کسی (غیر از خدا) نیاموخته و إلا کسی که عالم بعلوم أولین و آخرین بوده و میتوانسته شق القمر بلکه بالاتر از آن را انجام میداده چگونه قادر بنوشتن و خواندن نبوده.

علی أی تقدیر، امی بودن آن حضرت بزرگترین منقبت و سند نبوت حضرتش میباشد، زیرا با نداشتن جزئی ترین سابقه تحصیل بیاناتش از نظر علمی و منطقی ما فوق و حد اعلای مرتبه را دارد که کسی قادر بنوشتن نیست و زبان کسی قدرت بیانش را ندارد، و ما مردم اگر مدرسه نرویم و خواندن و نوشتن را یاد نداشته باشیم ننگست و موجب خفّت و خواری خواهد بود، و

لیکن برای پیغمبر موجب سرافرازی و سربلندیست و سبب ثابت شدن حقانیت حضرتش میباشد و اگر درس خوانده بود نمیشد قبول کرد ادعایش را، خاصه مردم جاهل میگفتند که این کلماتی را که بنام آیات قرآن بر ما میخواند و مدعیست که جبرئیل از طرف خداوند برایش نازل مینماید دروغ است و خودش بهم بافته و جمع کرده از خود و کتابهای پیشینیان!!.

و بالنتیجه مسلمانان صدر اسلام زیر بار نمیرفتند و حضرتش را به پیغمبری قبول نمیکردند و میگفتند این هم مانند افراد دیگر که بدروغ ادعای پیغمبری کرده و میکنند ادعای نبوت و رسالت مینماید.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷۱

۳- حدیث کردند ما را ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السّلام از معنی آیه:

وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، وحی میفرستد خداوند بمن آیات این قرآن را تا بترسانم شما و هر کس از افراد بشر و جن را که آیات این قرآن باو میرسد؟.

فرمود: یعنی میترسانم (از عقوبت نافرمانی خدا) هر کس را که از قرآن اطلاع پیدا کند بهر زبانی که باشد (و دعوت من اختصاص بعرب ندارد بلکه همه

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷۲

مردم دنیا را دعوت بسوی خدا مینمایم).

۴- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که در تفسیر آیه: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ، که یوسف فرموده بعزیز مصر، مرا بخزینه داری مملکت و ضبط اموال و محصول کشور منصوب کن، چون من در حفظ اموال و درآمد کشور و مصارف آن دانا و بصیرم.

میفرمود: یعنی حفظ میکنم آنچه را که در تحت اختیار من

باشد و عالم هستم بتمام زبانهای مردم دنیا (و میتوانم با هر کسی با زبان و لهجه خودش با او سخن بگویم).

۵- حدیث کرد مرا پدرم از ... که حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: از جمله چیزهائی که خداوند برسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم عنایت فرموده این است که آن حضرت میخواند و لیکن (برای مصلحت) نمینوشت، و (دلیل آنکه آن حضرت میتوانست بخواند آن است که) پس از آنکه ابو سفیان (ل با لشکریانش) متوجه جنگ احد شد، عباس عموی پیغمبر نامه ای بحضرتش نوشت که ابو سفیان با افرادی چند بجنگ شما می آید و موقعی این نامه بآن حضرت رسید که در صحرای مدینه بودند و آن حضرت نامه را خواندند و بچند نفری که همراه و در خدمتش شرفیاب بودند از مضمون نامه مطلع نفرمود و بایشان فرمود حرکت کنید تا بمدینه بازگردیم و پس از آنکه بمدینه آمدند بهمه صحابه مضمون نامه را بیان فرمود (که مشرکین مکه قصد جنگ با ما دارند

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷۳

و آماده جهاد شوید).

۶- ۷- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: از جمله چیزهائی که خداوند بر نبی خاتم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم عنایت نموده این بود که آن حضرت امّی (و درس نخوانده در مکتب بشری) بود و نمینوشت (کاغذها را با دست خود) و لیکن کاغذها را خود میخواند (چون از مضمون بعضی از کاغذها صلاح نبود که صحابه اطلاع پیدا کنند).

۸- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق از پدر بزرگوارش علیهما السّلام که میفرمود:

خداوند هیچ وحی و کتابی نفرستاده است مگر بزبان عربی و لیکن بگوش انبیاء بزبان قومشان آن وحی میرسید و بگوش پیغمبر ما صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بزبان عربی میرسید، و هر کسی که با آن حضرت سخن میگفت بهر زبانی که بود بگوش حضرتش بزبان عربی میرسید، که جبرئیل برای آن حضرت ترجمه مینموده بواسطه شرافت و مقام آن حضرت، و هر وقت آن حضرت با کسی سخن میفرمود، بزبان عربی میگفت و لیکن بشخص مخاطب بزبان و لهجه خودش میرسید (بطوری که گمان میکرد که آن حضرت بزبان و لهجه او سخن میگوید) «۱».

---

(۱) روایت فوق در بدو امر ممکنست مورد تعجب بعضی واقع گردد لیکن با دقت نظر و تطبیق با اکتشافات و اختراعات و پیشرفت روز افزون علم و صنعت که بدست بشر انجام می شود هیچ گاه مورد تعجب نخواهد شد، چنان که در بشارات عهدین (ان کان صادقا) مرقوم شده که: جلسات مهم سیاسی بین المللی که از نمایندگان دول بزرگ جهان تشکیل میگردد مجهز بدستگاههای فرستنده ای میباشد که سخن هر گوینده ای را بهر زبانی که باشد: برای اهل هر لغتی بهمان لغت تحویل میدهد مثلا نماینده ای بزبان فارسی سخن میگوید ولی جوهر و ترکیب صدای او بمتجاوز از ده لغت پخش می شود.

و وحی در لغت بمعنی مکالمه غیبی و گفتگوی مخفیانه و نامحسوس است و به اصطلاح شرعی عبارت از آنست که خداوند پیغمبر خود را بر یک حکم و دستور شرعی و امثال آن آگاه فرماید.

و در قرآن وحی بچند معنی دیگر هم استعمال گردیده از جمله: بمعنی اشاره، چنان که در باره حضرت زکریا

علیه السّلام میفرماید: فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا، زکریا از عبادتگاه خود بیرون آمد و بقومش اشاره فرمود که در هر صبح و شام خدا را تسبیح گوئید.

و بمعنی: امر، بقولش که میفرماید: وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ، یاد کن زمانی را که امر نمودیم بحواریین که ایمان بمن و عیسی بیاورید، و بمعنی: الهام، چنان که فرموده: وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی، ما الهام نمودیم بمادر حضرت موسی، و فرموده: وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ، الهام نمود پروردگار تو بزنبور عسل، و بمعنی:

وسوسه: چنان که میفرماید: وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ، شیاطین بدوستان خود وسوسه کنند.

و در این موارد که گفته شده ربطی بوحی احکام شرعی ندارد، و آنچه که مربوط باحکام شرعی و امثال آنست از قبیل مطالب اخلاقی یا بتوسط جبرئیل به پیغمبران میرسیده و یا تکلم خداوند است بلا واسطه چنان که مختصرا در صفحه ۱۳۶- گذشت.

و بعضی در اثر کوتاهی فکر و اطلاعات علمی نداشتن سخنانی در باره وحی گفته و میگویند که چون تا حدی توهین بمقام ربوبیت و انبیا علیهم السّلام بود صرف نظر از تذکر شد.

باب صد و ششم علت آنکه رسول خدا (ص) را محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی و ماحی و عاقب و حاشر و احید و موقف و معقب نامیدند

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام که میفرمود:

چند نفر یهودی خدمت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله آمدند و عالم ایشان چندین سؤال از آن

حضرت کرد، و از جمله پرسید: چرا شما را محمّد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی مینامند؟

آن حضرت فرمود: مرا «محمّد» میگویند

چون من پسندیده شده ام در زمین (بواسطه داشتن صفات و خصال نیکو و اخلاق حمیده) و «أحمد» مینامند چون در آسمانها پسندیده شده ام. و «ابو القاسم» میگویند چون خداوند قسمت میفرماید بهشت را بین کسانی که ایمان به (نبوت و رسالت) من آورده اند و تقسیم مینماید جهنم را میان کسانی که ایمان و اقرار بنبوت من ندارند، و مرا «داعی» برای این جهت میگویند که چون دعوت میکنم مردم را بدین پروردگارم، و «نذیر» مینامند از جهت اینکه میترسانم بآتش (جهنم) کسانی را که نافرمانی مرا بنمایند، و «بشیر» نامیده شدم بواسطه آنکه بشارت میدهم به بهشت آن کسانی را که فرمان مرا ببرند (و بسنّت و دستورات من عمل کنند).

۲- حدیث کردند ما را ... از فضال که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السّلام چرا: کنیه نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم ابو القاسم است؟ فرمود: چون آن حضرت پسری داشت بنام قاسم «۱»، از این جهت مکنی به أبو القاسم شد (یعنی پدر قاسم) عرض کردم اگر مرا لایق میدانید و اهلیّت دارم زیادتر (شرح دهید و تفصیل آن را) بیان بفرمائید فرمود: بلی، آیا میدانی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده: من و علی دو پدر هستیم برای این امت (مسلمان)؟ گفتم بلی میدانم، فرمود: میدانی که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم پدر است برای تمام امتش و علی علیه السّلام هم جزو امت آن حضرت محسوبست؟ گفتم: بلی میدانم، فرمود: میدانی که علی علیه السّلام قسمت کننده بهشت و جهنم است؟ عرضکردم آری میدانم.

فرمود: پس پیغمبر را أبو القاسم از این جهت

میگوینـد که پـدر قـاسم بهشت و جهنم است (که علی علیه السّـلام باشـد) گفتم: چگـونه می شود این (که فرمودیـد علی علیه السّلام

---

(۱) اولین پسـر رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله است و ملقب به «الطاهر» قبل از بعثت در مکه متولـد گردیـد از خدیجه کبری (ع) و قبل از بعثت هم وفات یافت.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۷۶

پـدر این امت است) فرمود: مهربانی پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله بر امت خود ماننـد مهربانی پـدر است بر فرزند خود، و افضـل امت آن حضرت علی علیه السّلام بوده و بعد از آن حضرت شفقت و مهربانی علی علیه السّلام بر امت (مسلمان) همانند شفقت و مهربانی آن حضـرتست بر ایشان، زیرا علی علیه السّلام وصی و خلیفه (بلا فصل) رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله است و امام است بعد از او (بر امتش) و از این جهت بود که پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله و سلّم میفرمود: من و علی دو پدر هستیم برای این امت و نـبی اکرم صـلی اللَّه علیه و آله و سـلّم روزی بالاـی منبر (طبق وحی الهی) فرمود: هر کس (از مسـلمانان) وفـات کنـد و قرضـی و یا (نان خور و) عیالی داشـته باشـد قرضـش را بایـد من ادا کنم و عیالش را من بایـد نفقه و مخارج بدهم، و هر کس اموالی را واگذارده باشد برای وارث او است.

پس از این جهت پیغمبر اولی بود بمؤمنین از پـدران و مادران ایشان، و صاحب اختیارتر بود بر ایشان از خودشان (بمنطوقه آیه: النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و بعد از حضرت رسول صلی اللَّه

علیه و آله و سلّم حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام برای این امت این چنین بود (زیرا علی نفس پیغمبر بوده طبق آیه وافی هدایه مباهله.

۳- حدیث کرد مرا ... از جابر بن عبد اللَّه که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم میفرمود:

من شبیه ترین مردم هستم به آدم ابو البشر علیه السّلام، و حضرت ابراهیم شبیه ترین مردم است بمن در خلقت و اخلاق، و خداوند در فوق عرش مرا بده نام خوانده و مرا وصف نموده، و هر پیغمبری که بقومی فرستاده بشارت بعثت مرا داده «۱» و در تورات و انجیل (اصلی) نام مرا یاد کرده، و بمن تعلیم نموده کتاب خود (قرآن) را و مرا بآسمانش برده (شب معراج) و اسم مرا از اسم خود گرفته و مشتق فرموده، خودش محمود است و مرا محمّد نامیده.

و در بهترین قرنها (و زمانها برا) ی امتم مرا مبعوث فرموده، و مرا در تورات

---

(۱) در موضوع بشارت پیغمبران علیهم السّلام ببعثت رسول خاتم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم کتابهائی نوشته شده از جمله مفتاح النبوه مرحوم محمّد رضا ابن محمّد امین همدانی رحمه اللَّه و بشارات عهدین فاضل معاصر شیخ محمّد صادقی که مراجعه اهل فضل و ادب بآنها مناسب و بمورد است.

احید «۱» نامیده و آن از توحید است که خداوند بتوحید اجساد امت مرا بر آتش حرام گردانیده، و در انجیل مرا بنام أحمد یاد کرده، و من در میان اهل آسمان محمود و پسندیده هستم و امت مرا پسندیدگان قرار داده، و اسم مرا در زبور ماحی گفته چون خداوند بواسطه

من بت پرستی (و عبادت هر معبودی غیر خودش) را در زمین محو نموده (و باطل گردانیده).

و در قرآن مرا بنام محمّد یاد نموده، و در قیامت موقع فصل قضاء و حکومت (که حق و حقوق بین مردم جدا میگردد و بدعاوی آنها رسیدگی می شود) محمود نامیده شوم و غیر از من کسی شفاعت نکند، و مرا (بمناسبت حشر) در قیامت «حاشر» نامیده چون (من اول کسی خواهم بود که بصحرای محشر می آیم و) مردم بعد از من بمحشر خواهند آمد، و مرا بمناسبت توقف مردم در قیامت برای حساب «موقف» نامیده چون مردم را در پیشگاه عدل الهی بپا میدارم، و مرا «عاقب» نامیده چون من (خاتم و) عقب تر از همه پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (و هر که مدعی پیغمبری شود کاذب و دروغگو است)، و مرا: رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم (صاحب شمشیر) قرار داده، و مرا «مقفی» نامیده (یعنی بازداشت شده) چون (نبوت و رسالت در من بازداشت شد و) بعد از من پیغمبری نخواهد بود، و منم «مقیم» (که قیام میکنم بارشاد و اصلاح امور مردم) و کامل و جامع (خیر و سعادت برای مردم) و خداوند بر من منّت نهاد و بمن فرمود: ای محمّد درود و تحیت بر تو باد، هر پیغمبری را فقط بسوی قومش فرستادم و تو را فرستادم (و مبعوث نمودم) بسوی تمام بشر از سرخ (و سفید و زرد) و سیاه (پوست) و تو را بسبب رعب و هیبت یاری کردم که هیچ کس را با آن یاری ننموده ام، و غنیمت (های جنگی) را بر تو حلال نمودم که

پیش از تو بر

---

(۱) احیـد بضم همزه و فتح حاء و سـکون یاء، و بفتح همزه و سـکون حاء و فتح یاء، و بفتح همزه و سـکون حاء و کسـر یاء، و بضم همزه و کسر حاء و سکون یاء نیز ضبط شده.

کسـی حلاـل نکرده بودم، و عطـا کردم بتو و بـامتت گنجی از گنجهای عرشم را که آن فاتحه الکتاب (سوره مبارکه حمـد) و خاتمه سوره بقره (که آن دو آیه

آمَنَ الرَّسُولُ

) است، و نیز برای تو و امتت همه زمین را مسجد و خاکش را طاهر و پاک قرار دادم، و بتو و امتت تکبیر

(اللَّه اکبر)

عنایت کردم، و نام تو را با نام خودم قرین و نزدیک نمودم (در اذان و تشهد نماز و غیره) تا اینکه هر کس نام مرا گفت نام تو را هم بگوید، پس ای محمّد خوشا بر تو و امتت.

باب صد و هفتم علت آنکه خداوند بپیغمبر (ص) فرموده: اگر تو در شک هستی

۱- حدیث کرد ما را ... که یحیی بن اکثم کاغذی نوشت بموسی بن امام محمّد تقی علیه السّلام و چند چیز از او سؤال کرد، و از جمله این بود که آیه:

فَإِنْ کُنْتَ فِی شَـکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْـئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ (اگر تو در شک و تردیـد هستی در آنچه که ما بتو فرستاده ایم پس بپرس از علمـاء اهـل کتـاب که کتابهای پیش از تو را خوانـده انـد) خطاب بکیست؟ اگر خطاب بخود پیغمبر باشـد که آن حضرت شک و تردیـدی در آیات قرآن نداشت، و اگر خطاب بغیر پیغمبر باشد که قرآن بغیر آن حضـرت نازل نشده؟.

موسی در جواب نوشت که پرسیدم از برادرم حضرت امام علی

النقی علیه السّلام و آن حضرت فرمود: خطاب بخود پیغمبر است و پیغمبر شک نداشت در آنچه که باو نازل شده بود لیکن مردم (مشرک و منافق) جاهل و نادان میگفتند که چرا پیغمبری از جنس ملائکه بسوی ما مبعوث نشده تا با ما فرق داشته باشد! و این پیغمبر با ما فرقی ندارد زیرا غذا میخورد و آب می آشامد و (روی زمین و) در بازارها راه میرود پس خداوند بپیغمبر وحی فرمود که (اگر مورد شک و تردید مردم جاهل قرار گرفته ای) بپرس از کسانی که کتب آسمانی پیش از تو را خوانده اند در حضور این مردم جاهل که: آیا پیغمبرانی که پیش از من مبعوث شده اند بر غیر رویّه من بوده اند و آیا آنها غذا

نمیخوردند و در معابر و بازارها راه نمیرفته اند (وقتی که حقیقت را بیان داشتند و گفتند بلی این چنین بوده اند، بگو که) من نیز مثل ایشان هستم.

و خدا میدانست که پیغمبرش در شک نیست و خود پیغمبر هم میدانست و لیکن خدا برای این جهت فرمود: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ، تا مردم بفهمند که شک و تردید در نبوت (و رسالت) آن حضرت باطلست، همچنان که در آیه مباهله فرموده: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ، بگو بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم مباهله (و در حق یک دیگر نفرین) کنیم تا لعن و عذاب خداوند بر دروغگو نازل شود، و اگر خداوند میفرمود: تعالوا نبتهل فنجعل لعنه اللّه علیکم، بیائید تا

مباهله کنیم و لعنت خدا را بر شما فرود آوریم (نصارای نجران) نمی آمدند و حاضر بمباهله نمیشدند و خداوند میدانست که پیغمبرش ادای وظیفه و رسالت مینماید و پیغمبر هم میدانست که در گفتار خود صادق و راستگو است، و لیکن میخواست که آن مردم توجه کامل کنند و بیشتر پی بحقانیت نبوت و رسالت آن حضرت ببرند، (بدین جهت حضرتش را بچنین آیه ای مخاطب فرمود).

۲- حدیث کردند ما را ... از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السّلام که میفرمود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرموده است در تفسیر آیه: فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ، من شک و تردید (در نبوت و رسالت خود) ندارم و از کسی هم سؤال نمیکنم (که آیا من پیغمبر بر حق هستم تا شک و تردید از من برود، چون خود عالم هستم و حقایق را نیکو میدانم).

باب صد و هشتم علت آنکه رسول خدا (ص) بر اطفال سلام میکرد

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا از آباء کرام خود علیهم السّلام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله میفرمود: پنج چیز است که تا آخرین لحظات عمر ترک نمیکنم

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۰

اول- غذا خوردن روی زمین (بدون فرش) با غلامان (و خدمتکاران خانه).

دوم- سوار شدن بر الاغ که فقط پالان داشته باشد (که تشک و پتو و زین و غیر ذلک را حتما لازم نمیدانم که روی الاغ باشد تا سوار شوم).

سوم- دوشیدن بز (و گوسفند و شتر و گاو) را با دست خودم.

چهارم- پوشیدن لباس پشمین «۱».

پنجم- سلام کردن بر اطفال تا این رویه سنت باشد بعد از من (که

مسلمانان عمل کنند).

باب صد و نهم علت آنکه رسول خدا (ص) را یتیم نامیدند

۱- حدیث کرد ما را ... که از ابن عباس پرسیدند از معنی آیه: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی، آیا خداوند تو را یتیم نیافت پس در پناه خود حفظ فرمود (که چرا آن حضرت را یتیم نامیده؟).

گفت جهت آنکه آن حضرت را یتیم نامیدند برای این بود که چون روی زمین از أولین و آخرین همانند نداشت پس خداوند برای اظهار امتنان نعمت بر حضرتش فرموده: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی، یعنی آیا تنها نبودی و همانند و نظیر نداشتی پس خداوند جمع فرمود مردم را باطرافت (و تو را پناهگاه آنها قرار داد) و فضیلت تو را بر مردم آشکار نمود تا آنکه تو را شناختند و عارف بمقام شامخ و ارجمند تو گردیدند، وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی، و آیا در میان اقوام و طائفه خود تو را گمراه نمیخواندند پس خداوند ایشان را هدایت کرد بواسطه معرفت در حق تو، وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی، و بتو نمیگفتند که فقیر هستی و اموال و ثروتی نداری پس خداوند بسبب اموال سرشار

---

(۱) در خصال بعد از نقل این روایت روایت دیگری بهمین مضمون از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل مینماید و آن حضرت بجای: پوشیدن لباس پشمین، دوختن پارگی کفش را بیان فرموده.

خدیجه (س) تو را ثروتمند و بی نیاز نمود و فضیلت (و عزت) تو را زیاد کرد و دعاهای تو را مستجاب نمود تا جایی که اگر دعا کنی و از خدا درخواست نمائی که سنگی را برایت طلا گرداند فی الفور طلایش نماید، و در مواقعی که غذا نداشتی برای

تو غذا فرستاد و هر گاه تشنه میشدی آب برایت مهیا کرد، و در آن روزهائی که یاور نداشتی تو را بسبب ملائکه یاری کرد و تو را بر دشمنانت غالب و پیروز ساخت.

باب صد و دهم علت آنکه خداوند پیغمبر اکرم (ص) را یتیم نمود

۱- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خدای تعالی نبیّ اکرم صلی اللّه علیه و آله را یتیم گردانید (که پیش از ولادت و یا مدت قلیلی بعد از ولادت پدر بزرگوارش حضرت عبد اللّه و پس از ولادت والده مکرمه اش آمنه از دنیا رفتند) تا اینکه اطاعت کسی بر حضرتش واجب نباشد «۱».

باب صد و یازدهم علت آنکه پسری برای حضرت رسول (ص) باقی نماند

۱- خبر داد مرا ... از عبد اللّه بن سنان که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام که: چرا برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پسری باقی نماند؟ فرمود: چون خداوند خلق

---

(۱) شاید اگر پدر و مادر آن حضرت زنده میبودند و آن حضرت اظهار نبوت و رسالت میفرمود و مشرکین او را اذیت میکردند پدر و مادر بواسطه محبت جبلی و فطری نمیتوانستند به بینند و چه بسا سدّ راه پیشرفت آن حضرت میشدند و حضرتش را از اظهار نبوت و دعوت بسوی حق منع مینمودند و چون اطاعت امر پدر و مادر واجب است در بیشتر از موارد و آن حضرت ناچار میبایست اطاعت و پیروی از ایشان هم بنماید بنا بر این اختلالی در نبوت و بعثت پدید می آمد، و اللّه یعلم بحقایق الامور و ما یفعل.

فرمود حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را پیغمبر و حضرت علی علیه السّلام را وصی و جانشین او، و اگر برای پیغمبر پسری باقی میماند (بنظر مردم) مقدم بود بر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و در آن هنگام (زیر بار حق نمیرفتند و) وصایت علی علیه السّلام مختل میماند

«۱».

باب صد و دوازدهم علت آنکه خداوند حضرت رسول (ص) را بمعراج برد

۱- حـديث كردنـد مـا را ... از ثـابت دينـار كه گفت پرسـيدم از حضـرت امـام زين العابـدين عليه السّـلام آيا: خداونـد مكانى (مخصوص و معين) دارد كه در آنجا باشد؟

فرمود: خداونـد منزه است از اين (كه بتوان مكـانى مخصوص و معين برايش تصور كرد) عرضـكردم: پس چرا حضـرت محمّد صلى اللَّه عليه و آله و سلّم را بآسـمان برد؟! فرمود (بآسـمان بردن آن حضـرت دليل نيست كه خداونـد مكانى دارد بلكه) آن حضـرت را بآسـمان برد تـا عوالم ملكوتى را باو بنمايانـد، و آنچه كه در آنهاست از عجائب خلقت و صـنعت الهى برأى العين مشاهـده نمايد عرضـكردم: پس (اگر اين چنين است و نميتوان براى خدا مكانى بالخصوص تصور و تعيين كرد) چگونه اسـت كه خـداى تعالى فرموده: ثُمَّ دَنا فَتَـدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَـيْنِ أَوْ أَدْنى (آن حضـرت در شب معراج نزديك شـد بـدان نزديكى كه بفاصله دو كمان يا نزديكتر بود)؟.

---

(۱) متن روايت فوق حدى پيچيدگى دارد زيرا وصايت و امامت ثابت مى شود بنص و تصريح پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله بأمر خداوند (چون وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى) و مربوط ببودن اولاد نيست.

و بنظر مترجم اين كتاب اين ميرسد كه شايد منظور آن حضـرت اين باشد كه اگر براى رسول خدا صـلى اللَّه عليه و آله و سلّم پسـرى باقى ميمانـد بعـد از آن حضـرت بيشتر اختلاف پديـد مى آمد و مردم جاهل ميگفتند در صورتى كه پيغمبر پسـر داشـته باشد نبايد على عليه السّـلام وصـى و جانشـين او باشد و پسـر آن حضرت نيز صاحب پسر ميشد و در آن وقت هم ميگفتند بايد اين

پسر جانشین پدر باشد.

و برای همین جهت اختلاف شدید میگشت و چه بسا دیگر فرمان مولای متقیان علی علیه السّلام را نمیبردند و دین مقدس اسلام با آن همه زحمات پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم در خطر فنا و نابودی می افتاد.

و مرحوم علامه مجلسی در (۲۹۴- ۵ ج) بحار از من لا یحضره الفقیه مرحوم شیخ صدوق نقل مینماید که جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السّلام پرسید که اگر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله زنده میماند آیا پیغمبر میبود؟ آن حضرت فرمود:

پیغمبر نبود بلکه مؤمن و موحد و بر منهاج و طریقه و تابع پدر بزرگوارش بود.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۳

فرمود: چنان نیست که تو گمان کرده ای بلکه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم نزدیک شد (بمقام قرب) و از حجابهای نور گذشت و مشاهده نمود (برأی العین) ملکوت سماوات را و آنگاه نزدیکتر رفت، و سپس بپائین نگاه کرد و زمین را ملاحظه فرمود بطوری که گوئی آنقدر بزمین نزدیکست که بقدر یک کمان و یا کمتر از آن فاصله نیست.

۲- حدیث کردند ما را ... از یونس بن عبد الرحمن که گفت عرضکردم بحضرت موسی الکاظم علیه السّلام: برای چه جهت و علتی بود که خداوند عروج داد و بالا برد پیغمبر خود را بآسمان و از آنجا بسدره المنتهی و از آنجا بحجابهای نور، و در آنجا با او سخن گفت و آن حضرت با خدا مناجات کرد؟ با اینکه خداوند را نمیتوان بداشتن مکان وصف کرد فرمود: نمیتوان برای خدا مکانی تعیین کرد و زمان در

خدا تأثير ندارد (چون خود خالق مكان و زمانست، و احتياج بمكان داشتن و تحت تأثير زمان واقع شدن از صفات مخلوق است و عقلا بايد خالق منزه از صفات مخلوق باشد) و خداى تعالى خواست كه مشرّف گرداند ملائكه و ساكنان آسمانهايش را بخدمت آن حضرت، و اكرام كند ايشان را بمشاهده نمودن آن حضرت را، و نيز حضرتش را بمعراج برد تا برأى العين مشاهده فرمايد صنايع و عجائب و عظمت خلقت الهى را تا پس از بازگشت بزمين امت خود را از عجائب خلقت آسمانها (و آنچه كه در آنها است) خبر دهد

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۲۸۴

و چنان نيست قضيه معراج كه مشبهه ميگويند، سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَصِفُونَ «۱»

---

(۱) معراج رفتن رسول اكرم صلى اللَّه عليه و آله از جمله قضايائيست كه محققا واقع شده و از مسلمات قرآن و روايات اسلاميست و جاى شبهه براى كسى باقى نمانده خاصه در اين زمان كه قرن قمر مصنوعى و موشك و فضا پيمائيست كه راه را براى ثبوت معجزات پيغمبران و معراج پيغمبر اسلام باز نموده و هموار ساخته، و جاى بسى تعجب است كه بعضى عقيده داشته و دارند كه قضيه معراج در خواب و بعضى گويند كه روحانى بوده و اين گونه گفتار و عقايد ظاهر البطلانست و على التحقيق در بيدارى و جسمانى بوده و اين اتفاق اكثر فرق مسلمين است چنان كه آيه شريفه: اول سوره اسراء به آن ناطقست كه ميفرمايد: سُبْحانَ الَّذِى أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، منزّه است آن خداى قادرى كه شبانه بنده خود را از مسجد

الحرام (مکه) بسوی مسجد اقصی (بیت المقدس) سیر داد، و ائمه علیهم السّلام فرموده اند هر که معراج را منکر شود (بالصراحه و یا بتأویل و تفسیر) از ما نیست یعنی از دائره اسلام خارج است.

و اینکه در دعای ندبه میفرماید:

و عرجت بروحه الی سمائک

، برای آنست که اثبات شود که وجود مقدس آن حضرت دارای روحی بوده ما فوق ارواح مردم و نیروئی در نهادش بوده ما فوق نیروی مردم و علما رضوان اللّه علیهم فرموده اند که باء بروحه بمعنی مع است یعنی بآسمان بردی جسم آن حضرت را با روحش و نیز دلیل است برای کسانی که میگویند آخرین خط سیر آن حضرت بیت المقدس بوده، و در موضوع اولین خط سیر: بعضی گویند از خانه امّ هانی خواهر حضرت علی علیه السّلام بوده و میگویند مراد از مسجد الحرام در آیه فوق مکه است زیرا مکه و حرم تمامش مسجد است، و بعضی گویند که از خود مسجد الحرام بوده، و معراج را شب بیست و یکم و هفدهم ماه رمضان شش ماه پیش از هجرت و شب دوم ربیع الاول دو سال بعد از بعثت و شب ۲۷ ماه رجب سال دوم هجرت گفته اند، و در خصال میفرماید که آن حضرت صد و بیست مرتبه بمعراج رفت.

علامه نهاوندی در جنه العالیه در جزو- ۲- شماره- ۲۹۵- از معارج النبوه نقل مینماید که حکمت بردن آن حضرت را بمعراج شاید آن بوده که چون قضای الهی و حکم پادشاهی جلّ و علا در اول چنین رفته بود که شفیع امت و شفاعت خواه روز قیامت آن حضرت صلی اللّه علیه و آله خواهد

بود و حل و عقد اهل سعادت و شقاوت باز بسته بر رأی عالم آرای او فرمود و بمفاد: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْ ءٌ عَظِيمٌ، اشتغال هر کس را بمرتبه ای دید که بدیگری پرداختن مجال نبود و نظر بر احوال دیگری انداختن محال مینمود لا جرم حضرت خواجه صلی اللّٰه علیه و آله را بملکوت سماوات برآوردند و غرائب و عجائب در آنجا بوی نمودند و درجات بهشت نعیم و درکات جحیم بدید و ثواب نعیم و عذاب أليم را یک یک مشاهده فرمود، و جنابش را از آنها گذرانید تا چون روز قیامت شود و صعوبت و هیبت آن ظاهر گردد و بر همه کس دیدن آن صعب نماید و زبان بگفتار نفسی نفسی بگشایند و بر آن حضرت که دیده و دانسته و گذرانیده به آسانی گذرد و امتی امتی گوید، و اگر حضرتش را شب معراج امور عالم غیب مشاهده نگشتی در قیامت چون دیگران بودی و زبان بشفاعت عاصیان نگشودی.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۵

باب صد و سیزدهم علت آنکه بعد از واجب شدن پنجاه نماز رسول اکرم (ص) از خداوند درخواست تخفیف ننمود تا آنکه حضرت موسی (ع) بآن حضرت گفت درخواست تخفیف کنید؟ و علت آنکه از پنج نماز تخفیف نخواست

۱- حدیث کرد ما را ... از زید بن امام زین العابدین علیه السّلام که گفت پرسیدم از پدر بزرگوارم و عرضکردم مرا خبر دهید از معراج جدمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم وقتی که بمعراج رفت و خداوند بخواندن پنجاه نماز امر فرمود چرا آن حضرت درخواست تخفیف نکرد تا آنکه حضرت موسی بن عمران علیه السّلام بآن حضرت گفت از خدای بخواه تا تخفیف دهد زیرا امت تو طاقت خواندن پنجاه نماز را (در پنجاه وقت از

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۶

شبانه روز) ندارند؟ (یعنی رسول خدا

صلی اللّٰه علیه و آله آنقدر قرب و منزلت نداشت نزد خداوند و متوجه نبود که امتش طاقت ندارند که حضرت موسی باید بگوید: درخواست تخفیف کن)!! پدرم فرمود: ای پسرم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بخدای تعالی تحکم نمیکرد و بچیزی که او را مأمور میفرمود اطاعت میکرد و حرفی نمیزد، و چون حضرت موسی گفت از خدا تخفیف بخواه، شفاعتی بود که حضرت موسی کرد برای امت جدت و سزاوار هم نبود که ردّ شفاعت برادرش حضرت موسی را بنماید (چون از انبیاء بزرگ و اولو العزم بود) پس جدت از خداوند درخواست تخفیف نمود تا رسید بپنج نماز، عرضکردم: علت چه بود که از پنج نماز تمنای تخفیف نکرد با اینکه حضرت موسی گفت: از خدای عز و جل باز هم استدعای تخفیف کن؟.

فرمود: ای پسرم جدت صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم میخواست با اینکه تخفیف داده شده در نماز اجر همان پنجاه نماز برای امتش باشد بنا بفرموده خداوند: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها، هر کس کار نیکو کند (از راه تفضل) او را ده برابر نتیجه و فائده خواهد بود آیا نمی بینی بعد از آنکه جدت صلی اللّٰه علیه و آله از معراج بازگشت جبرئیل نازل شد و عرضکرد: یا محمّد خدایت بتو سلام میرساند و میفرماید: این پنج نماز برابر همان پنجاه نماز (در ثواب) و در وعده من خلافی نخواهد بود و ستمی ببندگان نخواهم کرد عرضکردم: ای پدر مگر این نیست که نمیتوان و نمیشود برای خدا مکانی را معلوم کرد؟! فرمود: بلی چنین است خداوند منزه و برتر است از این

که دارای مکان باشد.

عرضکردم: پس (اگر مکانی ندارد چرا) حضرت موسی بن عمران علیه السّلام بجدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: بسوی خدا بازگرد (و درخواست تخفیف نماز کن)؟! فرمود: این سخن همانند گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام است که گفته: إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ، من بسوی خدا میروم و زود باشد که هدایتم فرماید، و

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۷

همانند قول خود حضرت موسی علیه السّلام است که (خداوند باو فرمود: چرا زودتر از قوم خود بکوه طور آمدی؟) گفت: وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی، پروردگارا برای خشنودی تو تعجیل کردم و پیش از آنها بسوی تو آمدم، و همانند بیان خدای تعالی است که فرموده: فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ، بسوی خدا فرار کنید، یعنی برای أعمال حج بسوی خانه خدا بشتابید.

ای پسرم: کعبه خانه خدا است و هر کس برای أعمال حج بخانه خدا برود در حقیقت خدا را قصد کرده و بسوی او میرود، و مساجد خانه های خدا است و هر کس در آنها برود بسوی خدا رفته، و شخص نمازگزار تا موقعی که در نماز است مقابل خدا ایستاده، و کسانی که در هنگام اعمال حج در عرفات باشند در پیشگاه خداوند هستند، و خداوند در آسمانها بقعه هائی آفریده و هر کس به آسمان عروج کند و در یکی از آن بقعها برود در حقیقت بسوی خدا عروج نموده.

آیا نشنیده ای که خدای عز و جل میفرماید: تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ، فرشتگان و روح (الامین برای أخذ دستور) بسوی خدا بالا میروند، و در قصه حضرت عیسی- فرموده: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ (چنان نیست که

یهود و نصاری گمان کرده اند که حضرت عیسی کشته شده) بلکه خدای تعالی او را بسوی خود بالا برده، و فرموده: و إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ، کلمات نیکو و سخنان زیبا بسوی خدا بالا رود، و عمل نیک خالص (از ریا) را بالا میبرد.

باب صد و چهاردهم علت آنکه پیغمبر (ص) عقیل را دوست میداشت

۱- حدیث کرد ما را ... از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که بعقیل بن ابی طالب میفرمود:

ای عقیل تو را بدو علت و جهت دوست دارم، اول: برای آنکه خود تو دوست داشتنی هستی (بواسطه ایمان و اخلاق خوش تو)، دوم: بجهت اینکه (پدرت) ابو طالب تو را دوست میداشت.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۸

باب صد و پانزدهم علت آنکه پیغمبر (ص) دستهای گوسفند را بیشتر از اعضای دیگرش دوست میداشت

۱- حدیث کرد ما را ... از مردی که گفت عرضکردم بحضرت صادق علیه السّلام چرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دستهای گوسفند را بیشتر از باقی دیگرش دوست میداشت؟

فرمود: برای آنکه حضرت آدم علیه السّلام گوسفندی را برای خاطر پیغمبران قربانی کرد و هر عضوی از اعضای آن را (که حلال بود خوردنش) بنام پیغمبری نام برد، و برای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دستهای او را نام برد، از این جهت آن حضرت دستهای گوسفند را بسیار دوست میداشت و همیشه میل میفرمود و از سایر اعضای دیگرش برتری میداد.

۲- و در حدیث دیگر است که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ذراع گوسفند را از این جهت بسیار دوست میداشت که بسر گوسفند نزدیک است و از محل مدفوع و فضله او دورتر است

باب صد و شانزدهم علت آنکه نزد خداوند: حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) قرب و منزلت بیش از دیگران دارند

۱- حدیث کرد ما را ... از ابو ذر غفاری که گفت شنیدم از حضرت رسول- صلی اللَّه علیه و آله میفرمود: خلق شدم من و علی از یک نور و در طرف راست عرش الهی بودیم و تسبیح خدا میگفتیم دو هزار سال پیش از خلقت آدم ابو البشر علیه السّلام و پس از آنکه خداوند آدم را خلق فرمود نور ما را در صلب او قرار داد، و او را در بهشت جای داد و ما در صلب او بودیم (تا منتقل گردیدیم بحضرت نوح) و حضرت نوح علیه السّلام سوار بر کشتی شد و ما در صلب او بودیم (تا انتقال یافتیم بصلب حضرت ابراهیم) و حضرت

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۸۹

ابراهیم علیه السّلام

را در آتش انداختند و ما در صـلب او بوديم، و پيوسـته خداوند نور ما را از أصـلاب پاك برحمهاى پاك انتقال ميداد تا رسيد بحضـرت عبد المطلب، و سپس دو قسمت كرد، و نور مرا در صلب عبد اللَّه و نور على را در صلب (عمران مكنى به) ابو طالب بوديعه نهاد، و قرار داد براى من نبوت و بركت را، و در على فصاحت (و بلاغت كلام) و فراست (و هوش و سرعت انتقال فوق العاده) و اسم ما را از اسم خود مشتق نمود، و نام خودش محمود است و مرا: محمّد ناميد، و أعلى است و على را:

على ناميد.

۲- حديث كرد ما را ... از ابن عباس كه گفت: رسول خدا صـلى اللَّه عليه و آله و سلّم بعلى بن ابى طالب عليه السّلام ميفرمود: پس از آنكه خداوند خلق فرمود آدم عليه السّـلام را و روح در بدنش دميد و امر كرد بملائكه او را سـجده كردند و در بهشت منزلش داد و حوّا را باو تزويج نمود، آدم ابو البشـر سر بطرف بالاى عرش بلند كرد و مشاهده نمود كه پنج سـطر نوشـته شده، گفت: خـدايا كيانند آن كسـانى كه نـام ايشـان را مى بينم، خطاب رسـيد: اينها آن كسانى هسـتند كه هر گاه شـفاعت مخلوق (گناهكار) مرا بنماينـد (آنقدر قرب و منزلت پيش من دارند كه) شـفاعتشان را قبول مينمايم، آدم عرضـكرد پروردگارا بحق و مقـام و عزّت ايشـان در پيشـگاهت: بيـان كن براى من چگونگى اسم آنهـا را، خطاب رسـيد: اول منم محمود و اوست محمّـد، دوم: منم عالى و اينست على، سوم: منم فاطم (فاطر) و اينست

فاطمه، چهارم: منم محسن و اینست حسن پنجم: منم ذو الاحسان و اینست حسین، و همه ایشان حمد و ثنای مرا بجای می آورند ۳- حدیث کرد ما را ... از یزید بن قعنب که گفت: با عباس بن عبد المطلب و جمعی از فرزندان عبد العزّی در گوشه مسجد الحرام نشسته بودیم و مشاهده کردیم که فاطمه بنت أسد وارد شد و بحضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نه ماهه حامله بود و آثار درد مخاض و زائیدن در او ظاهر و نمایان بود و کنار خانه کعبه رفت و گفت: خدایا ایمان بتو آورده ام، و ایمان دارم بپیغمبران تو و آنچه که از جانب تو آورده اند، و تصدیق دارم کتابهای آسمانی و کلام جدم حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام را (که گفت

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۰

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ، پروردگارا این شهر مکه را محل أمن و أمان قرار بده و دور بدار مرا و فرزندانم را از بت پرستی) که اوست بناکننده این خانه (بدستور تو) پس خدایا بحق آن کسی که این خانه را ساخته و بحق این فرزندی که در رحم من است وضع حمل را بر من سهل و آسان گردان.

یزید بن قعنب گفت: همه دیدیم دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه (بنت أسد) داخل در خانه کعبه شد و از چشم ما پنهان گردید و شکاف دیوار بهم متصل شد، همگی رفتیم که قفل خانه کعبه را باز کنیم (یکی بعد از دیگری هر چه کردیم) باز نشد، دانستیم که این امر از طرف خدای تعالی است، و پس

از چهار روز بیرون آمد در حالی که در دست او امیر المؤمنین علیه السّلام بود، و میگفت: مقام من شامخ تر است بر زنانی که پیش از من بوده اند، زیرا آسیه دختر مزاحم (زن فرعون) عبادت کرد خدا را مخفیانه در مکانی که خداوند دوست نمیداشت که عبادتش کنند در آن مکان مگر در حال اضطرار (چون برای امت حضرت موسی علیه السّلام جایز نبوده عبادت کنند مگر در معابد و کنیسه ها).

و مریم دختر عمران (مادر حضرت عیسی علیه السّلام) درخت خرمای خشکیده را با دست خود حرکت داد تا از آن درخت خرما افتاد و تناول نمود، و من داخل خانه خدا شدم و از میوه ها و غذاهای بهشتی خوردم، و چون خواستم بیرون آیم هاتفی گفت: ای فاطمه فرزند خود را علی نام بگذار، که خدای علیّ اعلی میفرماید اسم او را مشتق از اسم خود نمودم و بأدب خود او را مؤدب گردانیده ام و بغامض و مشکلهای علم خودم (که کسی از آنها اطلاع ندارد) او را عالم و واقف نموده ام، و اوست که میشکند بتهائی را که در خانه (کعبه) من گذارده اند (بت پرستان) و اوست که اذان میگوید بر بام خانه من و مرا تقدیس و تمجید مینماید، پس خوشا بحال کسی که او را دوست بدارد و اطاعت دستوراتش بنماید، و وای بر کسی که نافرمانی او کند و او را دشمن بدارد، و یا (علنی و آشکارا با او) دشمنی نماید.

۴- حدیث کرد ما را ... از جابر جعفی در یک حدیث طولانی که در آن حدیث

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۱

اسامی علی علیه السّلام ذکر

شـده بود که در تورات و انجیل (اصـلی) و زبور یاد شـده است، و آن اسـمهائی که در نزد هنـدیها و رومیها و فارس و ترک و زنگی و کاهنان و حبشـیان، و اسمی که پدر و مادرش او را نامیده اند، و اسمی که دشمنان حضرتش صدا میزدند، و اسمی که عرب برای حضـرتش تعیین نموده بودند، با تفسیر و معانی آن اسمها، و در آخر آن روایت گفته: اهل دانش و معرفت اختلاف نموده اند در علت نامیده شدن آن حضـرت بنام علی، و بعضی از ایشان گفته اند که: این اسمی است مخصوص بآن حضرت و پیش از آن جنـاب کسـی را بـاین اسم ننامیـده انـد در میـان عرب و عجم، و لیکن در بین عرب مرسـوم بـوده که بفرزنـد خـود میگفتند این فرزند من علی است و مرادشان این بوده که بزرگ مقام و بلندمرتبه است نه آنکه اسمش علی باشد، و معمول هم نبوده که کسـی نـام فرزنـد خود را علی بگـذارد، تا بعـد از آن حضـرت و زمان حیات آن حضـرت مردم (بمتابعت حضـرتش) فرزندان خود را علی نامیدند.

و بعضـی گفته انـد که: جهت آنکه آن حضـرت را علی نامیدنـد برای آن بوده که آن حضـرت علوّ و برتری پیدا میکرده با هر کسـی که میجنگیـده، و دسـته دیگر گفته اند: جهتش اینست که چون در بهشت منزل آن حضـرت علو و برتری دارد از منازل مردم و مساویست با منزل پیغمبران، و طائفه دیگر گفته اند: نامیدن آن حضرت را بعلی جهتش آنست که چون آن حضرت در مسجد الحرام بر کتف پیغمبر بالا رفت برای شکستن بتها و غیر از آن حضرت دیگری بر

کتف پیغمبر بالا نرفت.

و جمعی دیگر گفته اند: که نامیدن آن حضرت را بعلی برای آنست که چون عقد ازدواج وجود مقدسش با حضرت فاطمه علیهما السّلام در بالای آسمانها واقع شد و دیگری در آن مکان تزویج نشد، و بعضی گفته اند: چون علم آن حضرت بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از همه بیشتر بود نام وجود مقدسش را علی نهادند.

۵- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام که میفرمود:

چون حضرت امام حسن علیه السّلام متولد شد حضرت فاطمه بحضرت علی علیهما السّلام گفت که: او را اسمی بگذار، آن حضرت فرمود سبقت نمیگیرم در نام او بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۲

طولی نکشید که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم وارد شد، و (زنان) امام حسن را در پارچه زردی پیچیدند و بخدمت آن حضرت آوردند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: مگر شما را نهی نکردم که بچه را در پارچه زرد نپیچید؟ و دستور فرمود: پارچه سفیدی آوردند و امام حسن علیه السّلام را با آن پوشانید.

و سپس بعلی علیه السّلام فرمود: آیا اسمی برایش تعیین کرده ای؟ گفت: در اسم فرزندم بر شما سبقت نخواهم گرفت، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من هم بر خدا سبقت نخواهم گرفت، و منتظر وحی الهی بودند که أمر فرمود خداوند بجبرئیل: برای (دختر) محمّد پسری متولد شده است، برو بسوی زمین (در خدمت حبیب ما) و سلام مرا باو برسان و تهنیت و مبارکباد بگو، و بگو که:

علی نسبت بتو بمنزله هارون است نسبت بموسی پس او را باسم پسر (بزرگ) هارون نام بگذار، جبرئیل بنا بأمر خداوند بر آن حضرت نازل گردید و از طرف خدا تهنیت و مبارکباد گفت و عرضکرد که خدای تعالی میفرماید: فرزند خود را باسم پسر هارون نام بگذار، رسول خدا (ص) فرمود: نام پسر هارون چه بوده؟ جبرئیل گفت: شبر، آن حضرت فرمود: زبان و لغت من عربی است، جبرئیل گفت: او را حسن نام کن، از این جهت آن حضرت او را حسن نام نهاد.

و چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولد شد، خدای تعالی بجبرئیل وحی فرمود که برای (دختر) محمّد پسری متولد شده برو بزمین و تهنیت و مبارکباد بگو، و بگو که: علی نسبت بتو بمنزله نسبت هارون است بموسی، پس پسر خود را باسم پسر دیگر هرون نام بگذار، جبرئیل بأمر خداوند بزمین آمد و خدمت آن حضرت شرفیاب شد و از طرف خداوند تهنیت و مبارکباد گفت و عرضکرد: خدای تعالی میفرماید علی نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسی، پس اسم پسر خود را بنام پسر دیگر هارون نام بگذار، آن حضرت فرمود: نام او چه بوده؟ جبرئیل عرضکرد: شبیر، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود زبان و لغت من عربی است (و بلغت عربی او را چه نام بگذارم؟)

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۳

جبرئیل عرضکرد: حسین «۱».

۶- ۸- حدیث کردند ما را ... از ابن عباس که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بفاطمه علیها السّلام

---

(۱) شبر: بفتح شین و تشدید باء، شبیر: بکسر شین و تشدید باء، و بضم شین

و فتح باء و سکون یاء، و یکی از دستورات دین مقدس اسلام تعیین نام نیکو است برای فرزند چنان که از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله مرویست که میفرموده:

حق الولد علی والده ان یحسن اسمه و أدبه و یضعه موضعا صالحا

، حق پسر بر پدر آنست که او را بنام نیکو بنامد و به آداب نیک مؤدب نماید و او را بکارهای نیک و مشروع وابدارد.

و نیز از آن حضرت مرویست که میفرمود: هر که چهار پسر داشته باشد و یکی از آنها را بنام من نامگذاری نکند در حق من جفا کرده.

و علی علیه السّلام در نهج البلاغه میفرماید:

للوالد علی الولد حق و للولد علی الوالد حق و هو ان یحسّن اسمه و یحسّن أدبه و یعلمه الکتابه

، پدر بگردن پسر حق دارد و هم چنین پسر بگردن پدر حق دارد، و آن اینست که نام نیکو برایش تعیین کند و او را نیکو أدب کند و خواندن و نوشتن تعلیم وی نماید.

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقولست که فرموده:

أصدق الاسماء ما سمّی بالعبودیه و خیرها اسماء الأنبیاء

، بهترین اسمها آن اسمی است که عبودیت و بندگی را برساند (مانند عبد اللَّه، عبد الرحمن، عبد الرحیم، عبد الکریم، عبد الإله، عبد المجید، عبد الحمید، عبد العلی، و امثال اینها) و بهتر از اینها اسامی انبیاء علیهم السّلام است.

و مردی خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرضکرد:

نسمی اولادنا باسمائکم و اسماء آبائکم هل ینفعنا ذلک، فقال: ای و اللَّه

، ما فرزندان خود را بنام شما و نام پدران شما نام میگذاریم، آیا این فائده دارد برای ما؟ فرمود: آری بخدا

قسم.

و پس از آنکه آثار حاملگی در زن هویدا گشت باید اسم تعیین کرد، که اگر پسر است محمّد، و اگر دختر است فاطمه و پس از ولادت تغییر اسم میدهد اگر خواست، و علی علیه السّلام فرموده:

سمّوا اولادکم قبل ان یولدوا

، فرزندان خود را پیش از ولادت نام گذاری کنید.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۴

فرمود: ای فاطمه اسم حسن و حسین برابر اسم دو پسر هارون است که شبر و شبیر باشند، چون دو پسران هارون مقام و کرامتی نزد خدا دارند.

۷- حدیث کرد ما را ... از جابر که میگفت چون حضرت امام حسن علیه السّلام متولد گردید نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم امر فرموده بود که لباس سفید باو بپوشانند و لیکن زنان لباس زرد رنگی باو پوشانیده بودند، و فاطمه بعلی علیهما السّلام گفت او را نام بگذار علی علیه السّلام فرمود: سبقت نمیگیرم بر حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و مدتی نگذشت که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شد و امام حسن را در بر گرفت و بوسید و زبان خود را در دهان او گذارد و سپس فرمود: مگر نگفته بودم که او را لباس سفید بپوشانید؟ چرا لباس زرد پوشانیده اید! پس لباس سفید طلب کرد و بر او پوشانید و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ امام حسن گفت، و بعلی علیه السّلام فرمود: او را چه نام گذارده ای؟

عرضکرد: بر شما سبقت نگرفته ام، که خداوند وحی فرمود بجبرئیل که برای محمّد پسری متولد شده برو بنزدش و سلام مرا باو برسان و تهنیت بگو از

طرف من و خودت، و بگو كه على نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسى عليه السّلام پس اسم فرزند خود را بنام پسر هارون نام گذارى كن، جبرئيل هبوط نمود و خدمت آن حضرت شرفياب شد و تهنيت گفت و عرضكرد: خداوند ميفرمايد او را باسم پسر هارون نام كن، آن حضرت فرمود نام او چه بوده؟ عرضكرد: شبر، فرمود: زبان من عربى است (و شبر بزبان عبرى است) عرضكرد: حسن نام بگذار.

و چون امام حسين عليه السّلام متولد گرديد، رسول خدا صلى اللّه عليه و آله و سلّم وارد خانه على عليه السّلام شد و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن حضرت گفت، و سپس فرمود او را چه نام گذارديد؟ على عليه السّلام گفت سبقت نگرفته ام بر شما كه جبرئيل نازل گرديد و عرضكرد: خداى عز و جل سلامت ميرساند و ميفرمايد: على نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسى، پس اين مولود را باسم پسر ديگر هارون نام بگذار، رسول خدا صلى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: نام او چه بوده؟ عرضكرد: شبير، فرمود: زبان من عربيست بعرض رسانيد كه او را حسين بناميد، آن حضرت (طبق وحى الهى) حضرت امام

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص، ص: ۲۹۵

حسين عليه السّلام را حسين نام نهاد.

۹- حديث كردند ما را ... از حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام كه ميفرمود:

جبرئيل هديه آورد (از طرف خداى سبحان) براى حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم اسم حضرت امام حسن عليه السّلام را با لباس حرير بهشتى، و مشتق فرمود: اسم امام حسين را از اسم امام حسن عليهما السّلام.

-۱۰

حدیث نمود ما را ... از عکرمه که گفت موقعی که حضرت امام حسن علیه السّلام متولد گردید آن حضرت را آوردند خدمت نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و حضرتش او را حسن نام نهاد، و چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولد شد حضرت فاطمه علیها السّلام گفت: ای پدر این فرزند من از حضرت امام حسن نیکوتر است، بدین جهت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله او را حسین نام گذارد

باب صد و هفدهم علت آنکه محبت خدا و رسول و اهل بیت آن حضرت بر مردم واجبست

۱- حدیث نمود ما را ... از عبد اللَّه بن عباس که گفت، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم میفرمود: دوست بدارید خدا را برای اینکه غذا میدهد بشما از نعمتهای (ظاهری و باطنی) خود و دوست بدارید مرا بجهت دوستی با خدا، و دوست داشته باشید اهل بیت مرا برای خاطر دوستی با من «۱».

---

(۱) منقولست که روزی پسر بچه ای بچهره مبارك رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم چشم دوخته بود و یک نظر مینگریست، آن حضرت فرمود: مرا دوست میداری؟ عرضکرد:

آری، فرمود: مرا بیشتر دوست میداری یا پدرت را؟ بعرض رسانید: شما را، فرمود مرا بیشتر دوست میداری یا مادرت را؟ عرضکرد: شما را، فرمود: مرا بیشتر دوست میداری یا چشمانت را؟ معروض داشت شما را، فرمود مرا بیشتر دوست میداری یا خدا را؟ عرضکرد: اللَّه اللَّه اللَّه، یا رسول اللَّه شما را که دوست میدارم برای خاطر خدا است، آن حضرت بصحابه و همراهیان خود فرمود: همانند این پسر بچه باشید و مرا دوست بدارید برای خاطر دوستی من با خدا.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۶

-۲

حدیث کرد ما را ... از انس بن مالک که گفت مردی از اهل بادیه (بیابان نشین) شرفیاب شد خدمت نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و ما تعجب کردیم از اینکه مردی چادرنشین آمده و از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مطلبی را سؤال میکند! و آن مرد از آن حضرت پرسید:

قیامت چه وقت است.

و چون موقع نماز بود رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله جواب نداد تا نماز خوانده شد و سپس فرمود: کجا است آن مرد که از قیامت پرسید؟ عرضکرد: حاضر هستم یا رسول اللَّه آن حضرت فرمود: چه مهیا کرده ای برای قیامت؟ معروض داشت: بخدا قسم چیزی مهیا نکرده ام و نماز و روزه بسیار نخوانده ام و نگرفته ام جز آنکه بسیار دوست میدارم خدا و رسولش را، آن حضرت فرمود:

المرء مع من أحب

، چون روز قیامت شود انسان هر که را در دنیا دوست میداشته با او (محشور) خواهد بود.

انس بن مالک گوید: ندیدم مسلمانان را بعد از قبول دین مقدس اسلام بچیزی خوشنود باشند بقدر این بیان آن حضرت.

۳- حدیث نمود ما را ... از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که میفرمود: ایمان ندارد کسی مگر آنکه مرا از خودش دوست تر بدارد، و عترت مرا از عترت خود عزیزتر بدارد، و اهل بیت مرا دوست تر از اهل بیت خود داشته باشد، و نسب مرا از نسب خود بزرگتر و دوست داشتنی تر بداند.

باب صد و هیجدهم علت و چگونگی پیدایش عشق

۱- حدیث کرد ما را ... از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام از عشق که چیست؟ فرمود: کسانی که دلهای ایشان غافل از ذکر خدا

و خالی از یاد او شده، پس خداوند (آنها را واگذارده و) چشانیده بآنها دوستی غیر

خود را «۱».

---

(۱) عشق عبارتست از میل مفرط بچیزی و یا بکسی و تجاوز از حد اعتدال نمودن و جنبه حیوانیت است که بر بعضی غلبه پیدا میکند، و آتشی است خانمان سوز و دریای بدبختی است، چه نیکو گفته شاعر:

چون روی دنبال عشق خانه سوزمیشوی بی خانمان و تیره روز و خدای ناخواسته اگر کسی بآن مبتلا- گردید دیگر روی سعادت و خوشبختی نخواهد دید زیرا اعضای بدن را از عمل بوظیفه خود سست میکند و قوا را ساقط از انجام مأموریت خود مینماید و حواس آدمی را از کار باز میدارد و ترشحات غددی بدن را نامرتب و نامنظم میسازد و بعضی از جوارح را فاسد میگرداند و عقل را زایل کند.

عقل میگفت که دل منزل و مأوای منست عشق خندید که یا جای تو یا جای منست و از این جهت است که اطباء و روانشناسان میگویند: عشق قسمی از انواع و امراض مالیخولیائیست، و اگر عاشق محروم شود از معشوق خود بیشتر و زودتر مبتلا به بیماری سل می شود و ابو علی سینا در تعریف عشق گوید: هو مرض سوداویّ ینتهی الی الجنون، یعنی عشق بیماری سوداویست که بدیوانگی منتهی گردد: و مرحوم شیخ بهاء الدین رحمه اللَّه در کشکول فرموده که بو علی سینا کتابی در عشق نوشته و گفته است که عشق مخصوص انسان نیست بلکه در تمام موجودات فلکی و عنصریات و موالید ثلثه یافت می شود.

و نیز در همان کتاب گفته: عشق یک قوه غریزیست و پیدایش آن از

وساوس و تمایل و قوه طمع انسانست و اشباحیست که بواسطه خیالها وجود پیدا میکند تا جایی که بر خلاف طبیعتهایش عمل خواهد کرد.

و برای همین است که گفته اند عشق در روحیه انسان نتیجه معکوس دارد که اگر شجاع باشد ترسو میگردد و اگر ترسو باشد شجاع بیمورد می شود.

و حضرات صوفیه (خ) را عقیده آنست که عشق رکن مهم طریقت است و عطارشان گفته:

تا جهان باشد نخواهم در جهان هجران عشق عاشقم بر عشق هرگز نشکنم پیمان عشق و میگویند: در طریق عشق حساب دین و ایمان در بین نیست چنان که شاعر گفته

شبی دیدم بخواب آشفته موئی رفیقی رهبری پیری نکوئی

بگفتا در طریق عشق بایدسخن از دین و ایمان نگوئی و مولوی (م) ایشان گفته

زانکه عاشق در دم نقد است مست لا جرم از کفر و ایمان برتر است

کفر و ایمان هر دو خود دربان او است کوست مغز و کفر و دین او را دو پوست و حافظ آنها گفته:

عاشق زارم مرا با کفر و با ایمان چه کارمفلس عورم مرا با وصل و با هجران چه کار و عشق را برتر از عقل میدانند و میگویند:

عشق آمد و عقل رخت بربست و برفت آن عهد که کرده بود بشکست و برفت و میگویند:

سخن از عشق گو و از عقل بگذرکه عشق است آیت اللّه اکبر و چنان گمراه شده اند و شیطان بر آنان مسلط گردیده که عقل را که یکی از نعمتهای بزرگ الهی است طبق آیات قرآن و روایات و اخبار و احادیث مرویّه از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام با سندهای صحیح و بسبب آن عبادت خدا

می شود چنان که در صفحه «۱۹- و- ۲۰- و پاورقی: ۲۲۴- و- ۲۲۶- و- ۲۴۶» همین کتاب گذشت کنار میگذارند و مذمت میکنند و دم از عشق میزنند و آن را آیت اللّٰه اکبر مینامند، و صدها شعر کفر آمیز دیگر که در کتابهای این فرقه ضاله و مضله میباشد و با وجود این خود را پیرو علی علیه السّلام میدانند! با اینکه آن حضرت در خطبه- ۱۰۸- نهج البلاغه پس از آنکه مردم دنیا پرست و کسانی که فرمان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را نبرده و نمیبرند نکوهش نموده در مذمت عشق و عاشقین میفرماید:

و من عشق شیئا اغشی بصره و امرض قلبه فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذن غیر سمیعه قد خرقت الشهوات عقله و اماتت الدنیا قلبه ... لا ینزجر من اللّٰه بزاجر و لا یتعظ منه بواعظ

، هر که بچیزی و یا بکسی عاشق گشت چشمش نابینا گردد، و قلبش بیمار شود، و چنین کسی نظر میکند با چشم ناصحیح، و میشنود با گوشی که حقایق را نمیشنود، و هر که این چنین باشد عقلش بوسیله شهواتش نابود گشته، و قلبش بواسطه توجه بدنیا مرده شده، از منع کننده و پند دهنده (قرآن و بیانات پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام) که از جانب خداوند است متنبه نشده و پند و نصیحت نمیپذیرد.

و در متن حدیث چنان که از ترجمه آن ملاحظه می شود آنقدر عشق مورد تنفر حضرت صادق علیه السّلام بوده که حتی کلمه عشق را هم در جواب مفضل بزبان مبارک خود نیاورده اند.

و لا یخفی ما فی هذه السطور من

الکفایه للمهتدی الطالب للرشاد بما فیهم من التنبیه و الایقاظ من الغفله و الرقاد؟ و حفظنا اللّٰه و ایاکم من الصوفیه و أمثالهم و أشباههم الذین منهمکون فی الشهوات و المستغرقون فی بحار السیئات

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۸

باب صد و نوزدهم علت آنکه باید دوستی و دشمنی در راه خدا باشد، و دوستان و دشمنان علی (ع) دوست و دشمنان خدا هستند

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسن عسکری از آباء کرام خود علیهم السّلام که روزی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله بیکی از صحابه خود میفرمود: ای بنده خدا دوست بدار در راه خدا و دشمن بدار در راه خدا، و دوستی کن برای خدا و دشمنی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۲۹۹

کن برای خدا، زیرا کسی بدوستی و ولایت خدا نمیرسد مگر از این راه و صفات و کسی درک نمیکند طعم ایمان را اگر چه نماز و روزه اش بسیار باشد مگر آنکه دوستی و دشمنی او در راه خدا باشد.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۰

و لیکن متأسفانه امروز دوستی و دشمنی مردم با یک دیگر برای خاطر دنیا است، و این رویه ایشان را از خدا بی نیاز نمیکند (که باو محتاج نباشند).

آن مرد صحابی عرضکرد: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خدا است، و از کجا بشناسم دوست خدا را که با او دوستی کنم، و بچه وسیله بشناسم دشمن خدا را تا با او دشمنی نمایم؟

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله اشاره نمود بسوی علی علیه السّلام و فرمود: آیا می بینی این مرد را عرضکرد: بلی، فرمود دوست علی دوست خدا است، باید دوست علی را دوست بداری، و دشمن علی دشمن خدا خواهد بود، و باید با

او دشمن باشی.

و سپس فرمود: دوست بدار دوست علی را اگر چه قاتل پدرت باشد، و دشمن باش با دشمن علی اگر چه پدر و یا فرزندت باشد «۱»

---

(۱) در کافی از حضرت رسالت پناه صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت از اصحاب خود پرسید «أیّ عری الایمان أوثق» کدام دسته از دسته های ایمان محکم تر است که مؤمنان را در گرفتن و نگاهداشتن آن اهتمام بیشتر باید نمود؟ بعضی گفتند خدا و رسولش داناتر هستند، بعضی گفتند: نماز بعضی گفتند: روزه، بعضی گفتند: حج و عمره بجا آوردن، بعضی گفتند: جهاد فی سبیل اللَّه.

آن حضرت فرمود: اینهائی را که شما گفتید فضیلت دارد لیکن جواب من اینها نبود بلکه: محبت و دوستی در راه خدا و عناد و دشمنی با دیگران برای خدا داشتن (و این بود جواب سؤال من).

و اینکه بعضی میگویند ما علی علیه السّلام را دوست میداریم و هر دمی: علی علی، گویانند و در ضمن همه گونه اعمال زشت و ناپسند را مرتکب میشوند علی التحقیق دوست حضرت علی علیه السّلام نیستند زیرا دوست کسی را گویند که تمام سخنان و دستورات دوست خود را قبول داشته باشد و عمل نماید، و گذشته از این اگر ما بصرف زبانی بگوئیم دوست آن حضرت هستیم که درست نیست و اهمیتی ندارد، اگر علی علیه السّلام ما را بدوستی خود قبول فرمود صحیح است و اهمیت دارد و می شود با آن افتخار کرد.

و در (۳۰۲- ۳۹- ج) بحار از عیون اخبار الرضا از علی علیه السّلام نقل مینماید که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بمن

فرمود: یا علی تو همانند حضرت عیسی هستی که نصاری آنقدر در محبت و دوستی با او افراط کردند تا (او را خدا گفتند و) کافر شدند، و یهود با او دشمنی نمودند و (نبوت و رسالتش را قبول نکردند تا) کافر شدند.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۱

باب صد و بیستم علت آنکه محبت با اهل بیت پیغمبر (ع) دلیل بر حلال زادگی است و دشمنی با آنها در أثر خبث ولادتست

۱- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق از آباء کرام خود علیهم السّلام از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله که میفرمود: کسی که دوست بدارد ما خاندان نبوت را باید حمد کند خدا را بر أولین نعمت که بر او ارزانی شده، عرضکردند: اولین نعمت چیست؟ فرمود: حلال زادگی، و دوست نمیدارد ما را مگر مؤمن حلال زاده.

۲- حدیث کرد مرا ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود: هر کس بصبح کند و دوستی ما را در قلب خود بیابد حمد نماید خدا را بر ابتدای نعمت که او عنایت شده، عرضکردند: ابتدای نعمت کدامست؟ فرمود: حلال زادگی.

۳- حدیث نمود ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله میفرمود: یا علی هر که مرا و تو را و امامهایی که از نسل تو هستند دوست بدارد باید بر حلال زادگی خود خدا را حمد (و شکر) نماید، زیرا دوست نمیدارد ما را مگر آن کسی که حلال زاده باشد، و ما را دشمن نمیدارد مگر حرام زاده.

۴- حدیث کرد ما را ... از أبو زبیر مکی که گفت دیدم جابر (بن عبد اللَّه انصاری) را در حالی که عصائی در دست داشت و بخانه ها و مجالس و مجامع انصار میرفت و میگفت:

علیّ خیر البشر فمن أبی فقد کفر، علی علیه السّلام بهترین مردم است (از حیث علم و عدالت و اخلاق و بررسی بحال فقراء و نوع دوستی) و هر کس قبول نداشته

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۲

باشد کافر است، ای گروه انصار بگوئید و عرضه کنید محبت علی علیه السّلام را بفرزندان خود و هر یک از ایشان که قبول نکردند و زیر بار محبت علی علیه السّلام نرفتند بمادرش نگاه کنید (و به بینید که کجا مرتکب گناه شده و دامنش به بیعفتی آلوده گردیده که این فرزند بوجود آمده).

۵- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: هر کس محبت ما اهل بیت را در قلب خود یافت باید بسیار دعا در حق مادر خود نماید که خیانت بپدرش ننموده (و دامن عفت و عصمت خود را نیکو حفظ کرده).

۶- حدیث کرد ما را ... از امّ السلمه (رضی الله عنه) که گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که بعلی علیه السّلام میفرمود: دشمن نمیدارد تو و اولادهای تو (ائمه علیهم السّلام) را مگر سه طائفه: أولاد زنا، منافق، و کسی که مادرش در حال حیض باو حامله شده.

۷- حدیث کرد ما را ... از جابر بن عبد اللَّه انصاری که گفت در منی خدمت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم بودیم و مردی را دیدیم که گاهی در رکوع و گاهی در سجده بود (و نماز را با کمال طمأنینه بجا می آورد) و گاهی تضرع و مناجات میکرد با خدا، عرضکردیم: یا رسول اللَّه این مرد چقدر نیکو نماز میخواند،

آن حضرت فرمود: این همان کسی است که پدر شما (آدم) را از بهشت بیرون کرد، پس امیر المؤمنین علیه السّلام پیش او رفت و او را بلند کرد و چنان بزمین زد که گوئی دنده های راست او داخل دنده های چپ او شد، و دنده های چپ او داخل دنده های راست او شد، و فرمود:

تو را میکشم ان شاء اللّه، بعرض رسانید نباید مرا بکشید زیرا خداوند مرا مهلت داده تا وقت معلوم (و معین نزد خودش و شما) چه شده است که قصد کشتن مرا نموده ای بخدا قسم دشمن ندارد کسی تو را مگر آنکه سبقت گرفته است نطفه من برحم مادرش پیش از رسیدن نطفه پدرش، و در حقیقت شریکم من در اموال و اولاد دشمنان تو، همچنان که خداوند در کتاب محکم خود قرآن فرموده: وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ، شرکت نما با ایشان در اموال و فرزندانشان.

حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: راست گفت یا علی، دشمن نمیدارد کسی تو را

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۳

از قریش مگر زنازاده و نه کسی از انصار مگر یهودی (که منافق باشد و بصورت ظاهر اظهار اسلام نموده برای طمع) و از عرب کسی که در نسبش اتهامی باشد (بزنازادگی) و از سایر مردم که شقی باشند، و از زنها آن زنی که سلیطه و هر جایی و آلوده به بی عفتی باشد و سپس آن حضرت توجه کرد بأنصار و فرمود: عرضه کنید بفرزندان خود محبت علی را و هر یک از آنها که اجابت کرد و علی علیه السّلام را دوست داشت فرزند شما است، و هر

یک از ایشان که اظهار دشمنی نمود بدانید که از شما نیست.

جابر گوید؟ از آن وقت ببعد محبت علی علیه السّلام را بفرزندان خود عرضه میکردیم و هر کدام از ایشان که اظهار محبت و دوستی مینمودند میدانستیم که فرزند خود ما است و هر یک از آنها که قبول محبت و دوستی نمیکردند او را نفی ولد میکردیم (و میفهمیدیم که از طریق نامشروع بوجود آمده).

۸- حدیث کرد ما را ... از ابن عباس که میگفت: بدانید ای گروه مردم خدای تعالی خلقی را آفریده که از نسل آدم ابو البشر نیستند و همیشه لعنت میکنند دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را گفتند: این خلق کیانند که لعنت مینمایند دشمنان علی علیه السّلام را؟

گفت قنابر (قناری) هستند که در سحرها میگویند: اللهم العن مبغضی علیّ أللهم أبغض من أبغضه و احب من أحبه، خدایا لعنت کن دشمنان علی را، خدایا دشمن بدار دشمنان علی را، و دوست بدار دوستان علی را.

۹- حدیث کرد ما را ... از سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه که میگفت: وقتی جمعی بعلی علیه السّلام بد میگفتند، شیطان آمد و در برابر ایشان ایستاد، گفتند که کیستی گفت منم أبو مرّه، گفتند: آیا شنیدی کلام و سخنان ما را؟ گفت آری شنیدم، و بدا بحال شما که سبّ میکنید مولای خود علی بن ابی طالب را.

گفتند: از کجا دانستی که علی مولای ما است؟ گفت: از قول پیغمبر (مبعوث شده بسوی) شما که فرموده:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

، ای گروه مردم هر که من

او هستم علی مولا (و صاحب اختیار و امام) او است (و سپس دعا کرده در حق دوستان علی علیه السّلام و نفرین نموده در حق دشمنان او و میفرماید) خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر که دشمن میدارد حضرتش را، و یاری کن یاری کنندگان علی را و سرنگون نما هر که با آن حضرت میجنگد.

گفتند تو از شیعیان و دوستان او هستی؟ گفت من از شیعیان و دوستان علی نیستم، و لیکن آن حضرت را دوست میدارم، و دشمن نمیدارد کسی او را مگر آنکه در اموال و فرزندانش شریکم «۱».

گفتند: یا أبا مرّه آیا فضیلتی از علی میدانی؟ گفت بشنوید ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین دوازده هزار سال در میان بنی الجان عبادت خدا مینمودم و چون خداوند بنی الجان را (بواسطه کفر و فسادشان) هلاک و نابود نمود بسوی خدا شکایت

---

(۱) شرکت شیطان در اموال عبارتست از اینکه اموالی از طریق حرام بدست آید مانند ربا، دزدی، برنده شدن بخت آزمائی، قمار، غشّ در معاملات و غیر ذلک و شرکت شیطان در اولاد، از اخبار اهل بیت رسالت علیهم السّلام معلوم میگردد که مباشرت با حلال در بعضی اوقات (که شمه ای از آن در صفحه- ۱۸۵- گذشت) و هم بستر شدن با حرام موجب شرکت شیطان می شود در فرزندی که بوجود می آید، و چنین فرزندی یقینا عنصر خطرناک برای خانواده خود و ملت خواهد بود.

و خدای تعالی فرموده: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً، هر که رو از دستورات من (و

فرستادگان و حجج من) بگرداند (یک دل مضطرب و یک محیط نامرتب و آشفته و) یک زندگی سخت و پرآشوبی خواهد داشت، و اولادی که از غیر مجرای دستور شرع بوجود آید چه آشوبی بپا خواهد کرد.

مرحوم خوئی در (۱۰۱- ۶- ج) نهج البلاغه میفرماید: در حدیث است که وقتی شیطان فربهی شیطان لاغر اندامی را دید و از او پرسید چرا لاغر هستی؟ گفت مسلط هستم بر مردی که هر وقت غذا میخورد و آب می آشامد و با خانواده خود همبستر می شود «بسم اللّٰه» میگوید و من محروم میشوم از شرکت با او.

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۵

کردم از تنهائی، پس خداوند مرا بآسمان دنیا برد و در آنجا میان ملائکه دوازده هزار سال خدا را عبادت نمودم و با ملائکه تسبیح و تقدیس الهی مینمودم که نوری درخشنده بر ما گذشت و ملائکه بسجده رفتند و گفتند: سبوح قدوس، این نور نیست مگر نور ملك مقرب و یا پیغمبر مرسل! که منادی از جانب خداوند گفت: این نور ملك مقرب و پیغمبر مرسل نیست بلکه نور طینت علی بن ابی طالب است.

۱۱- ۱۰- حدیث کردند ما را ... از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که میفرمود: هر که دوست بدارد علی را در زنده بودن من و بعد از رحلت من خدای تعالی برای او أمن (از هول و دهشت قیامت) و ایمان (کامل) بنویسد تا زمانی که خورشید طلوع و غروب میکند و هر که او را دشمن بدارد چه در حال حیات من و چه بعد از رحلت من میمیرد مانند مردمان زمان جاهلیت (که دین و

ایمان نخواهد داشت و بطور حتم و یقین اهل جهنم خواهد بود) و از او بازخواست مینمایند از رفتار و گفتارش.

۱۲- حدیث نمود مرا ... از ابو أیوب انصاری که میگفت: دوستی علی علیه السّلام را بر اولادهای خود عرضه کنید پس هر یک از آنها که اظهار دوستی نمود بدانید که فرزند خود شما است (و حلال زاده) و هر کدام از ایشان که دوست نداشتند (بدانید که حرام زاده است و) باید از مادرش سؤال کنید که او را از کجا آورده زیرا شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که میفرمود: بعلی بن أبی طالب علیه السّلام یا علی دوست نمیدارد تو را مگر مؤمن، و دشمن نمیدارد تو را مگر منافق، و ولد الزنا، و کسی که مادرش در حال حیض باو حامله گردیده.

پایان جلد اول و جلد دوم آن تحت طبع است و ان شاء اللَّه بهمین زودی بدست علاقمندان خواهد رسید و از اخوی عزیزم (سید مجتبی مسترحمی) که در تصحیح این کتاب دقت کامل مبذول داشتند تشکر مینمایم- سید هدایت الله مسترحمی

علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، النص، ص: ۳۰۶

فهرست مطالب صفحه موضوع

علل الشرائع / ترجمه مسترحمى، النص،

ابن بابویه، محمد بن علی - مسترحمی، هدایت الله، علل الشرائع / ترجمه مسترحمی، ۱جلد، کتاب فروشی مصطفوی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۶۶ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹